

اجمال احوال برکت اشتمال حضرت مؤلف جامع الکمال علیه رحمة الله المتعال

شیخ عبدالحق دهلوی قدس سره

ز فرموده شهبازش گوش جهانیان انواخته و خانه موخران بتجرب منافع بپوش اجمالاً تفصیلاً در
سطری چند بر لوح شگلی نقش کرده در قبه رافضی الاوارش تعبیه کرده اند و درین جرید بر عتبات کشفی
و آن این است

مجلس از احوال که است منوال این شیخ وقت مقتضای مان حسب المفاخر ابوالمجد عبدالحق رحمة الله علیه
واسعه آنکه از مبادی خود بطریق مطلب علم کلمه نسبت نزدیک بدان بلوغ اکثر علوم دین بتفصیل گردود
است در سائر مذهب آن فارغ شده کلام مجید از برگرفته بر سر نهادن است هم در غفوان چون اجازة
در رسید یکبار دل ازید و دیدار برکنده متوجه حرمین محترمین گشت مدید بآن مقامات شریفه قاست و در زید
با قطب زمان و اولیا کبار صحبتها شد بود الیچ ارجمند و رخصت ارشاد طالبان اختصاص یافت علاوه آن
تکمیل فن حدیث نموده بابرکات فرادان بموطن الوف مراجعت فرمود و مدتی بنجاه و دو سال بحیث
و باطن تکمیل یافته تکمیل فرزندان طالبان بجا آورد و بیشتر علوم سیمای علم شریف حدیث پر خسته
به نیجه که در دیار عجم اصدای علمای متقدمین و متاخرین دست نداده است محبت
و مستثنی گردید و در فنون علمیه خاصه فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکه علمای
زمان عتقنا بآن و در زید و دستور العمل خود دارند و اهل دانش از خواص علوم بجا
خریداری می نمایند تصانیف این فیاض والا از صغیر و کبیر بعد مجلد و بحسب شمار
ابیات به پانصد هزار رسیده است در محرم ۹۵۱ هجری این نور آتم بر تو ظهور بعالم محضر
داد و در رشته هجری تمام آگهی گشاده بپیشانی بعالم قدس خرمید تاریخ ولادت شیخ
و تاریخ رحلت فخر العالم است فقط (بکذا فی کتاب یاثر الکرام)

فهرست سایل و مکتوبات شریف حضرت سید محمد بن شیخ عبدالحق دهلوی بکار قدس سره

ردیف	تصحیح	نام رساله	اسم مکتوب الیه	صفحه	نام رساله	ردیف
۱	۳	سلوک طریق افلاح عند نقد	بخدمت خواجہ محمد باقر	۹۱	سلوک ارباب السبل التوجه الی سید اکبر	۱
۲	۴	الترتیبیہ بالاصطلاح	الایضاً	۹۴	تذکرہ اشرف الاولاد و اہل طلبہ و المرام	۲
۳	۱۳	جدول الطریقہ کشف الحقیقہ	الایضاً	۹۸	تنبیہات تقدم علی الاضطراب	۳
۴	۱۳	تبیین الطریق لابل الارادہ	الایضاً	۹۹	تجدید الذکر فی بیان حقیقہ اشرف	۴
۵	۱۳	بالترجمہ و طالیف انجیر و العبادہ	۰	۱۰۲	اتحاف المبتدیان حدیث الحجۃ	۵
۶	۱۹	تبیین الیہی شہادۃ الابدال	الایضاً	۱۰۶	ترک لایحاد و المتعین صیغۃ الاحکام	۶
۷	۱۹	تحسین الکمال لایہ باقیہ و غیرہ	الایضاً	۱۰۸	تسبیب الخیر لدفع الضیر	۷
۸	۲۸	قواعد اختلاف احوال شیخ و تلامذہ	الایضاً	۱۱۱	کشف اسرار علم الیہی و الالہی	۸
۹	۴۲	ورود الامان بالاستقامۃ علی الارواح	الایضاً	۱۱۵	سلوک طریق انجیر بکار	۹
۱۰	۴۷	رقع الانصاف و الاعتدال فی حق	شیخ محمد	۱۱۸	کشف التوحید و تحقیق کبر الایضیاء	۱۰
۱۱	۵۱	الصوفیہ من ارباب الاحوال	نیز محمد	۱۲۱	ترک لایحاد و التبیان بالکتاب و غیرہ	۱۱
۱۲	۵۱	ایراد العبادۃ لغضو فی شرح	۰	۱۲۵	تحقیق الایمان بقول بیان الایمان	۱۲
۱۳	۵۹	حلیۃ السلام الدین النصیحة	۰	۱۲۷	وجوب الغنائی فی حد الذل و العیۃ من جملة	۱۳
۱۴	۶۳	اقامۃ المرام فی اعمال المومنین	۰	۱۵۷	سلوک الیہیہ و تحقیقہ و الضار و النافع	۱۴
۱۵	۶۳	تطویر الایمان من صحیح اخلاق	۰	۱۵۷	شہادۃ الابرار من تحقیق الایمان	۱۵
۱۶	۷۰	اختیار الانفراد فی التعلی و التعلی	بنو محمد خان	۱۶۰	استغفار لافرد و اشتغال علی حد	۱۶
۱۷	۷۳	تحسین المطلوب بانظار المحبوب	بنو محمد خان	۱۶۶	برایۃ الامان الی التمسک بالشرع و الکمال	۱۷
۱۸	۷۷	تذکرہ اولی الاحیاء بان ثلاث الدنیا	بنو محمد خان	۱۷۲	تنبیہ الی الاکابر علی التعلی و التعلی	۱۸
۱۹	۸۱	رفع صواب الخیر المأمون صفت الشیخ	شیخ محمد	۱۷۴	تنبیہ الی التعلی و التعلی و غیرہ	۱۹
۲۰	۸۳	تعلیم الامم علی اربعۃ اقسام	بنو محمد خان	۱۸۲	تعلیم الامم علی اربعۃ اقسام	۲۰
۲۱	۸۷	تبیین احوال الخلق الدنیا و الدنیا	بنو محمد خان	۰	دعای العزیز	۲۱

بنو محمد خان

بنو محمد خان

ابو بادشاہ

رقم	اسم المؤلف	اسم المصنف	اسم المصنف	اسم المؤلف	رقم
٢٨	١٨٨	تحصيل الرغبات بينا معنى التحيات	٥٣	٢٩٢	تكميل المجلد المجاهد بان الحجة عين الشريعة
٣٩	١٩١	تنبيه القلوب بتقصو عظمه العباد	٥٥	٢٩٥	تنبيه الغافلين بان الفقر من اجل الغنى
٧٠	١٩٧	دفع لكس بالمواظبة على العمل	٥٦	٢٩٨	استغاثا عقب الاجساد والاشباح
.	١٩٩	مكتله	.	.	ملاقات القلوب بالارواح
٣١	٢٠٠	تنوير القلوب ليد في تصوير معنى	٥٤	٢٩٢	ذكر الاحوال والاوقال منبهة على عفا
.	.	شرح المصدر	.	.	طريق الاستقامة والاعتدال
٣٢	٢٠٤	تدقيق البنا في بحار شكر الزيد	٥٨	٢٨٣	تحصيل الغنايم والبركات تفسير
.	.	وهو من بحار الحجة والتوحيد	.	.	سورة والعاديات
٣٣	٢١٠	تحقيق الدعاء والاستعداد بان الحجاب	٥٩	٢٨٦	ترجمة مکتوب النبي الابل في غزوة
.	.	والعالم الاستعداد	.	.	ولد معاذ بن جبل
٣٧	٢١٣	على لسان القلم بيان الارادة الالهية	٦٠	٢٨٨	ايراد العبادات البنا اهل الاشارات
٣٥	٢١٤	انها من حقايق شتى بتفسير النفس	٦١	٢٨٩	انطلاق تلك التكاليف طالع الجبر
٣٦	٢٢١	تمتة بحار تبيين الكشف والغياب	٦٢	٢٩٢	انها تعلق والاضطر في صدور المطالع
٣٤	٢٢٤	طبيب البناق بوصف الذوق في مقام الا	.	.	بلا ارياب
٣٨	٢٣٢	حراسة الايمان من يد نفوس الشيطان	٦٣	٢٩٤	توصية الاخوان بصبر على اهل النار
٣٩	٢٣٨	توصية الاصحاب بالصبر في جميع الامور	٦٧	٢٩٩	طلب الغنى في قصص سفر لاهور
٥٠	٢٣٣	تتميم دليل الفكر في آداب الذكر	٦٥	٣٠٤	سلوك الطريقة على نهج الحقايق
٥١	٢٥١	تذكرة اهل الذكر ببيان فضيلة الفكر	٦٩	٣١٠	تليد لسان بين المسائل
٥٢	٢٥٦	الاقتضاء بحمل الصبر الثبات عند	٦٤	٣١٤	وجدان البرد بآشام الورد
.	.	اجتناب سبب اللذات	٦٨	٣١٨	جمع كلام العارفين من اهل الصدق
٥٣	٢٥٩	تنبيه الامم والامم بانها في حضرة	.	.	محمد

تعمیم فائده اهل انش و دین و هم تعمیل وصیت و ارشاد جناب مولف زبدة العارفین قدس سره که فرمود در نشر و
 کثیر مؤلفات فقیر بتقصیر از خود را حیف نباشد الی آخره - بیاوری توفیق بیروانی و تائید آسمانی که این
 شاه معنی را بحلیه طبع محکم کرده شود بنابر آن بعد تلاش و تردید بسیار بعون عنایت و بی سببی نسخهای متعدد تقدیر
 و جوده این کتاب مستطاب از بلاد نزدیک دور مانند بلخ و اجمیر و کهنه و رامپور بهر سانیدم و مدتی سرگرم
 استنساخ و تصحیح و مقابله و حل لغات و تنقیح عبارات و توضیح اشارات بودم زیرا که گرم جولانیها اقسام ناخفین
 بر مضار صفحات چهره و اثبات ناکه واقع نمیشود پس از فراغ مقابله و تصحیح یک نسخه را بطبع سپردم و با وجود
 ضیق فرصت اوراق کتابت مطبوع را من الاول الی الاخره مرتبش از طبع و آخری بعد از طبع تحقیق نظر و
 بصر خود دیده حتی الامکان و تصحیح و مقابله سعی بلیغ بجا آوردم و در اول کتاب مملی از احوال برکت شهنشاه
 حضرت مولف جامع الکمال قدس سره و فهرست اسرار سایل این مجموعه را اضافه کردم و در آخرش بغرض
 رفع اغلاط که در هنگام طبع روی نموده صحت نامه اضحیه نمودم و اختلافات نسخ را نیز بر عوایش و مع کرم
 و بر خیز عمر گرانمایه بروخرج - فالحمد لله که بر عزم کوالف مرید این زمان که اکثره از کتب متداوله بر سهو
 ناخفین و عدم اعتدای کاتبین و کم توجهی طالبین رقم نسخ و نسخ بر ناصیه صورت و معنی سیکش کتاب
 علی اوله الهی بفضله تعالی این مجموعه شریفه و نسخه صحیح بطوریکه دل خواسته بود بر نو طبع و صحیح
 آراسته آمد اکنون امید واری از فضل حضرت باری اینست که چون اهل دانش بجان و دل خریدارین
 نمایند و از مواید نوایش خطی را بایند سعی فقیر را که هم ندوهم نظر را نذر طبع و صرف تصحیح نموده است نظر
 گرامی داشته بدامی خیر یار دارند و اگر احیاناً بهیوی رسند از راه کرم معفو دارند که هیچ نفس شریفی از
 خطا نبود و بالعفو عند کرام الناس ممول و آرزو مندم که اگر توفیق یزوی یاوری بخشد من بعد
 کتب در سایل دیگر هم از تالیفات شریفه و تصنیفات نفیسه حضرت شیخ اجل محدث دهلوی علیه الرحمة
 و الرضوان را پس از خدمت تصحیح و تنقیح بنظر افاده خاص عام اهل اسلام بطبع در آورده و سر مدیده
 اولی الابصار نمایم و بدین دستاویز آبرو و اصلاح و ایمان فرا فرایم و بالله التوفیق -
 وانا العبد الفقیر الحقیر الراجی عبدالله المدعو بمحمد النوار الحق حقه القادری الدهلوی
 تاب الله علیه و غفر له و لوالدیه و صلوات الله تعالی علیهم
 خلقه سیدنا محمد و آله و صحابه
 و اتباعه جمعین -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیمین توفیق حضرت حق سبحانه این کتابت طلب منظور نظر اولی الالهیایعنی

کتاب المکارم والبرکات
 فی الحلال والفصحاء
 ۱۲۹۰
 محمد رضا خان قزوینی
 حضرت شیخ اجل ابوالمکارم

شبهه شصت و نهم آنکه که هر یک از شما بیست و هشت سائل شریعت جامع فوائدها

در محتبای و ادعای طبع

هو الحق

بسم الله الرحمن الرحيم

ای ای اوصی منار علیک صلوة علی نبیک الداعی الیک انت کما ائذیت علی نفسک هو کما صلیت علیه
فی کتابک انمی الایاتیه الباطل من خلفه و لاسن بین یدیه بحقیقت حمد خدا و لغت مصطفی را جز خدا
نیار گفت و گو بر این راز را جز دست قدرت حق تواند گفت از انکه هیچ احد را چون خدا
چنانچه خدا را چون و می بچکیش ناخت خداست و بنده خدا خد است و بنده او دیگران همه طفیل اوند
اللهم احمد و انک بذاتک وصل علی محمد افضل صلواتک علی آل و صحبه وسلم اما بعد فقیر حقیر عبد الحق
بن سیف الدین دهلوی را جمله از رسایل مکاتیب بود باقتضای وقت و مناسبت حال
املا کرده بعضی بجهت اجاب اصحاب از اهل سلوک و ارادت نوشته و برخی بجانب بعضی امر
و ملوک از اهل سعادت فرستاده و پاره نصیحت نفس خود که نزد دیگر و نیازمند تر از همه است
ابلاغ نموده و این بنده مامور است که جز در ابواب دین و ملت که بحث ترویج و تجدید شریعت
و موجب حفظ عقاید و احکام سنت باشد حکم نکند و از دایره اعتدال و حیطة احتیاط بیرون
نیفتد و با شازات وجودیه و تاویلات باطنیه دست نرزد و صیت مشایخ در حق این سبک نیست
و لا یحکم بالحقایق و الدقایق بل بین المخلوق علم المعاملات و ما ینبیهون به عن العیوب لا یقدم علم
الباطن علی الظاهر و لا یتصف بالظاهر عن الباطن بحکم این وصیت طریقه این ضعیف در اکثر

احوال در تالیف و تصنیف نقل و ترجمه عبارات قوم در جوع بکلام ایله دین که جامع طریقین و
متفق علیه فریقین اند و تبری و تنزیه ساخت این مقام از قبول کلام افتاده و حقیقت
این طریق را سلم و حکم یافتیم در اتقان معنی و اعتبار سخن و احتراز از طعنان قلم و زلت با
یارب مکر و ضمن بیان سخنی در آورده شود شرح مقام و رفع ابهام و شکل سخن اصل آن
و حکم اصل خواهد بود امید که بنظر قبول و صلاح ارباب دین در آید و بعین عنایت ایشان ملحوظ
گردد و طالبان راه حق و سالکان صراط مستقیم را مفید و نافع افتد و نقاب حجاب از چهره
مقصود بردارد و آنه قریب مجیب آیه ارجو الیه انیب —

لا اله الا الله | الرسالة الاولى سلوک طریق لصلاح عند فقده الترتیب بالاطلاع محمد رسول الله

الحمد لله الصلوة والسلام علی رسول الله و علی آله و صحابه و ائمه طریق الحق و محیی بن احمد شخصی آمد
در قعه از انجناب بیابان این ذره حقیر آورد و مرا از ان تعجب می نمود از دو وجه یکی آنکه با وجود آن مشغول
و حالت سکوت و حضور که عنایت حق جل و علی نصیب ایشان گردانیده است چگونه التفات باین
عالم آورده اند و عجب تر آنکه این حقیر را باین سخن که خبر بابل آن نتوان گفت فحاشا بخته و اعتبار
نموده این فقیر را کجا ملیت آن و مناسبت بدان که با چون منی بی یایه این سخن در میان
آورد اما چون ایشان را باین وادی آورده اند بیشک نیجاستری خواهد بود یکی از اوصاف صفا
راه است که یقید لکل مستفید و یستفید من کل مفید فقره ثانی اگر مصدوق این بنده است کلمه
اولی مصداق حال ایشان خواهد بود بهیئت یقین میدان که شیران شکاری درین
خواستند از مور یاری یکی از طالبان راه گفته است اذا وجدت من هو علم منی فذلک
استفادتی و اذا وجدت من هو دینی فذلک یوم افادتی و اذا وجدت من هو مثلی فذلک یوم
مذاکرته و اذا لم اجدا حد من مولای فذلک یوم مصیبتی باری درین شماره که ما یم سخن نیز غنیمت
تا بعد از ان توفیق کار گر بخشند و تو اصدوا باحق و تو اصدوا بالصبر در رقعۀ شریف مذکور بود که هر
در کار است که نه قوت آنکه بسای مردمی طلب مجازی مجاهده کند و نه چشم آنکه محقق را برطل متنازه

ساخته دست بفرزاک صاحب دلتی نزد علم شریف محیط خواهد بود بآنکه این در و در این
 حلا پیدانیت کدام طالب صادق که باین مصیبت خون در جگر نباشد و باین حسرت در مانده
 نبود و آنچه از کلمات بعضی عرفا لایح میگردانست که این مرد شناسی ولی یابی بیرون
 دایره وسع و طاقت طالب است با وجود ضوابط و موازین که بر معرفت اینکار نهاده
 و تعیین نموده و گویا میگوید که آن ضوابط و قواعد حق ظاهر است و توجیه و ترازان تعقیب
 آسانتر از کار شکل است و نقاب حجاب ایهام بر جمال مقصود حاصل گویند که طریق منحصر است
 در آنکه یکی اصل دلی الفتی است و در صورتی که در آن جهت صحبت قصید باشد کار تمام است فی
 الفت اگر سالها صحبت اتفاق افتد فایده ندارد و توجیه یار و صل همین محبت الفت است
 متد باشد یا کوتاه لا اله الا الله محمد رسول الله اکنون معلوم شد که دریافت اولیا و حجت مردان
 و استفاده و اقتباس نور و ولایت بعضی طالب عادی و بزور باز و قوت غمزه نیست مگر وی
 سخا و تقاضای فرماید که در این کار یکشاید بهمه حال براه نا امید نباید گفت از دعای
 رسال این مطلب الحاح و اضطراب در آن نباید داشت که وی عروصلی اجابت کننده دعا
 و عطا باش فقر است اندک علی کل شیء قدیر نقلی چند مناسب و و جامع مطالب نه حضرت
 شایخ حاضر وقت نوشته میشود مطالب آن و تکرار و ترداد نظر در آن بغایت مؤثر و منوط
 نمیاید بهتر که بزرگان پردازد و عبارت ایشان را بعینها ایراد نماید که آن بطریقه احتیاط اقرب
 و از آلودگی تصرف اینجانب از کی و اظهر خواهد بود و قرب حاصل فقیه الی من هو افقه منه قال شیخ
 ابو العباس خضرمی رضی الله عنه الفتی التریبیه بالاصطلاح و لم یبق الا الافاده بالهتبه و الحاح
 فعلمکم باتباع الکتاب استه من غیر زیاده و لا نقصان و ذلک علی فی معامله الحق و النفس
 الخلق فاما معامله الحق فبثلاث اقامه الفرائض و اجتناب المحرمات و الاستسلام لاحکام و اما
 معامله بالنفس فبثلاث الانصاف فی الحق و ترک الانصاف لها و اخذ عن غوایها فی الحلیب
 الدفع و الرد و قبول الاقبال الادبار و اما معامله الخلق فبثلاث تحصیل حقوقهم الیهیم و التعمف

عمانی ایدیم و الفار ما یغیر قلوبهم الا فی حق واجب لا یجید عنه و کل مرید مال لربوب الخلیل و اثر
 المصالح العامة او اشتغل بتغیر المنکر فی العموم او توجه للجهاد و دون غیره من الفضائل معه حاله کونه
 فی ضحیه منه و ارا و استیفاء الفضائل و تتبع عورات اخوانه متعللاً بالتخیر او عمل السماع علی وجه الدوام
 او اکثر الجمع و الاجتماع لا تعلم و تعلیم او مال لا ربایه نیا بقلة الدیانیة او اخذ بالرقایق و الدقایق
 دون المعاملات و ماینه عن العیوب و قصد التشریة من غیر تقدیم شیخ او امام او عالم و اتبع کل اکثر
 و قایل بحق او بطل من غیر تفصیل لاحواله او استهان بمناسبه و ان طر عدم صدقه بعد او مال
 للخص و التاویلات او قدم الباطن علی الظاهر او اکتفی بالظاهر عن الباطن او اتی من احدهما
 بالاولی و اتق علیه الاخر او اکتفی بعلم عن عمل او بعمل عن کمال او بالکمال عنهما او لم یکن اصل
 یرجع الیه فی علمه و عمل و دیانته من الاصول الملهمة فی کتب الائمة للکتب بن عطاء الله الخلیلی
 و خصوصاً التنبی و مدخل ابن الجبلی فی الظاهر و فی کتب شیخه ابن ابی حمزة و من تبعهما من المحققین فهو
 ناکل النجاة له و من اخذ بهما فهو ناج مسلم ان شاء الله تعالی و العصمة منه و التوفیق قد سئل
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن قوله تعالی علیکم انفسکم الایة فقال اذا رایت سجاطاً و هو
 متبعاً و عجاب کل ذی امی برایه فلیکن یخفیة نفسک قال علیه الصلوة و السلام فی صحیفه ابراهیم
 علیه السلام و علی العاقل ان یکون عارفاً بزمانه ممکالاً لسانه مقبلاً علی شانه و علی العاقل
 ان یکون له اربع ساعات یحاسب فیها نفسه ساعة یناجی فیها ربه و ساعة یفطن فیها
 لافواه الذین یمیرونه لعیوبه و یدلونه علی ربه ساعة یخفی فیها بین نفسه و بین شهواتها المباحة
 او كما قال زرقانی بهذا کلامنا علیه و فقنا به و صحبنا بالعافیة فیه فانه لا غشاش فی عافیة
 و هو حسنا و نعم الوکیل و صلی الله علیه و آله و سلم تسبیحاً کثیراً و ایاماً ابداً الی یوم الدین
 و لاجل لاقوة الا بالله العلی العظیم شیخ ذکرة الله بالخیر معنی تربیت مصلحی جنین تصویر و تقدیر
 میفرمودند که در زمان قدیم مشایخ بودند مرشد و مکمل که بنای ربط و خلوات بر صفت خاص
 می نمودند و طالبان را در آن خلوات می نشاندند و دام طعام و شراب ایشان را بر موازین مصلحت

واجبها و معین ساختند و با هر یک ذکر سه خاص و شش مخصوص تلقین و تعلیم میکردند و جز برای ادای
 فرض نماز بجماعت یا جهت ضرورت دیگر بیرون نمی آوردند و در آن وقت نیز نظر بر قدم داشته
 و سرچشم بگوشه روا بچیده و نظر از التفات بهمین و شمال و زبان باز غیر ذکر نگاه میداشتند و در هر
 روزی پیشی مثلا یکبار و دو بار از کیفیت احوال و خواطر و ارادات و معاملات پرسیده و بر آنچه
 مصلحت وقت و معرفت مزاج و صلاح کار باشد از تغییر حال طعام و شراب شغل و ذکر تصرف
 میفرمودند و میرین صفت بعینها در رنگ معالجه طبیب حاذق مرمرین را تسلیک نموده
 هر یک را بعد از مدتی معین بعضی را یک و بعضی را ششماه و بعضی را یک و بعضی را زیاد
 و بعضی را کم از آن خلوت کامل و اصل می بر آوردند و نیت مراد تربیت اصطلاحی و همچنین
 بود و طریقه تربیت قدما مرطالبا را و این نوع تربیت درین زمان منعدم شده و فقط
 پذیرفته است و لم یبق الا الافادة بالهمة و الحال مراد همت و حال شیخ مرشد است میفرمود
 که افاده و ارشاد همت و حال چنان باشد که شیخ طالب در ظاهر تعلیم احکام شریعت و
 ارشاد آداب طریقت مشغول دارد و در باطن همت و حال خود را بر اندازده قوت و نفوذ
 که دارد بتدبیر و تسلیک طالب برگمارد و بقول و عمل و حال ارشاد و تکمیل نمی کند این طریقه
 نیز بعد از مدتی بر تفاوت استعداد و توجه و عقاید طالب همت و حال و تصرف
 و الحال شیخ تاثیر پیدا آورد و بتأثیر صحبت و نفوذ همت نورانیت و صفای احوال شیخ
 و طالب سرایت کند این طریقی افاده همت و حال میفرمودند که بنظر فوق درین زمان
 باقی است و افراد مشایخ که طالبان ابا بنظر شیخ تسلیک میفرمایند موجود اند و ذلک ایضا
 و میفرمودند که مشایخ را درین طریق نیز در روش است بعضی در ابتدای کار طالب با اختیار
 نماز و الوفات عادت و مانوبات طبیعت و از او منقطع و اطوار سابق که دارد بیرون آرند
 بعد از آن ایشان را در کار حق و روش طریقت استعمال نمایند و بعضی دیگر طالبان بهم
 بحال خود بگذرانند و در اخراج ایشان از الوفات استعمال نکنند تا بتانی و تدبیر بیاورند و اعانت

همت حال سرایت صفاء نورانیت باطن مدتی که خدا خواسته باشد خود بخود از ظلمات رذائل
برآمده با نور حمایه متصف شوند میفرمودند که این طریق اقرب سهل و آروق است و طریقه شیخ ماز
مزیدان همین طریق بود و الله الموفق انتهى کلام الشيخ و در لزوم اقتدا الشيخ مرشد یا اکتفا بعلم
و تتبع کتب مشایخ در سلوک این طریق نیز تفصیل و اختلافات قال الشيخ الکامل العامل العالم
العارف القيم الفاروق سید احمد شهیر برزوق فی کتاب قواعد الطریقه فی الجمع بین
الشریعه و الحقیقه قد تاجر فقر الاندلس من المتأخرین فی الاکتفا بالکتاب عن المشایخ
ثم کتبوا البلاد و استفتوا فیہ العلماء فکل اجاب علی حسب فقه و حیلۃ الاجوبه دایره علی ثلاث
اولها النظر للمشایخ فی شیخ التعلیم کیفه عنه اکتب للیبیب حادق یعرف موارد العلم و شیخ الترتیب
کیفہ عنه الصحبه لدین عاقل ناصح و شیخ الترقیہ کیفه عنه البقار و التبرک و اتخذ کل من وجه و ار
ثم الثانی النظر لحال الطالب فالبلید لا بد له من شیخ یریه و الیبیب کیفه بالکتاب فی ترقیہ لکن لا یسلم
من سخره نفسه و ان وصل لاتبلا العبد برویه سبیه الثالث النظر للمجاهدات فالمتقوی لا یحتاج
الی شیخ لیبیانها و عمومها و الاستقامه یحتاج الی الشيخ فی تمیز الاسلح فیها و قدر کیفه و دونه الیبیب
بالکتاب مجاهده الکشف و الترقیة لا بد فیها من شیخ یرجع الیه فی فتوحها کرجوعه علیه لصلوة
و السلام للعرض علی ورقة للعلم باخبار النبوت و مبادی ظهورها حین فاجاه الحق و هذه
الطریقه قریبه من الاولی و الثانیه منها و الله اعلم

الرساله الثانيه اصول الطریقه لکشف الحقیقه

والله الا الله محمد رسول الله

قال الشيخ شهاب الدین احمد شهیر برزوق رضی الله تعالی عنه ورضی عنهما جميعا لمن سأل
عن اصول طریقه اصول طریقتی حمتہ اشیا تقوی الله عزوجل فی السر و العلانیة و اتباع
السنة فی الاقوال و الافعال و الاعراض عن الخلق فی الاقبال و الادبار و الرضا عن الله
فی القلیل و الكثير و الرجوع الی الله سبحانه فی السراء و الضراء فحقیق التقوی بالرجوع و

والاستقامة وتحقيق الهمة بالحفظ وحسن الخلق وتحقيق الاعراض عن الخلق بصبر والتوكل وتحقيق
 الرضا بالقناعة وتفويض تحقيق الرجوع بحمد والشكر في السر والنجار الى الله تعالى
 في الضرر واصل ذلك كله حمة علم الهمة وحفظ المحرمات وحسن الخدمة ونفوذ الغرمة وتعليم النعمة
 فمن علت همة ارتفعت رتبة ومن حافظ حرمة الله حفظت حرمة ومن حسنت خدمة حبيت
 كرامته ومن نفذ عزمته دست هدايته ومن عظمت نعمته في عينه شكرا ومن شكرا استوجب المزيد
 من النعم حب عده بصادق وصول المعاملات حمة طلب العلم للقيام بالامر وصحبة
 والاخوان للقبض وترك الرخص والتاويلات للحفظ وضبط الاوقات بالاداء والمضور
 واهتمام النفس في كل شئ للخروج عن الهوى وسلامة من الغلط فطلب العلم آفة صحبة
 الاحداث سنا وعقلا ودينا ممن لا يرجع لاصل ولا قاعدة وآفة لصحبة الاعراض و
 الفضول وآفة ترك الرخص والتاويلات لشغف على النفس وآفة ضبط الاوقات
 الساع النظر بالفضائل وآفة اهتمام النفس بالنس بحسن احوالها واستقامتها وقد قال الله
 سبحانه وتعالى وان تعدل كل عدل لا يؤخذ منها وقال الكريم ابن الكريم ابن الكريم
 صلوات الله وسلامه عليه عليهم ما ابرى نفسي ان النفس الامارة بالسور الامار حم بـ
 واصل ما يتدوى به على النفس حمة شيئا تخفيف المعدة عن الطعام والنجار الى الله
 مما يعرض عند عودته والفرار من مواقع الفتن ومن مواقع الخشي وقوع الامر المتوقع
 فيه دوام الاستغفار مع الصلوة على رسول الله تعالى صلى الله عليه وآله وسلم
 بخلة واجتماع وصحبة من يدل على الله تعالى او على امر الله تعالى وهو معتمد وقد
 قال الشيخ ابو الحسن الشاذلي رضي الله تعالى عنه ارضا جديبه فقال لا تنقل قدميك الا
 ترضوا بالله تعالى ولا تجلس الا حيث تاسن غالبا عن معصية الله تعالى ولا تصحب الا من
 تستعين به على طاعة الله تعالى ولا تصطف لنفسك الا من تزداد به يقينا وقل ما هم اوكلما
 هذا معناه وقال ايضا رضي الله عنه من ذلك على الدنيا فقد غشك ومن ذلك على

فيه وحول بالاخوة في الباقي انتهت الاصول المذكورة بحمد الله حسن عونه وينبغي ان يكون بها الطاعة
مطاعها في كل يوم مرتين او مرة والا فحق جمعة حتى ينطبق معاينها في النفس لتقع تصرفا في
مقتضاها فان فيها غنية عن كثير من الكتب الوصايا فقد قيل انما حرر الوصول لتضيغ الا
من تأملها عرف ذلك ثم لا يزال بعد ذلك يتعهد ما قصد التذكير بها وفقنا الله واياك يا كرام
انه ولي ذلك القادر عليه حسبنا الله ونعم الوكيل وقال ايضا رضي الله عنه سبينا طريقتي بنى طريقتنا على
التحقيق في التقوى بغير ما لا يعينه ولا يطاع عليه الا الله تعالى ولتحقق في اتباع سنة بحيث
لا يخذل الا بالاصح او قارب او كما دور في الهمة عن الخلق بحيث لا يتوجه اليهم في امر من الامور
الامحازاة فلا يذم ما بلغ من حيث هو ولا يمدح محسنا من حيث هو بل من حيث امر الله فيه والتكليم
للخلق من حيث ما هم فيه بالتقارر شرورهم واظهار سلامته والعافية معهم والاستسلام للقدرة في جميع
الاحوال بالصبر والرضا والشكر والعمل على قول الشيخ ابى الحسن الشافعي رضي الله عنه جعل التقوى
وطنا ولا يضر كمرج النفس ما لم ترضه بالغيب او تصر على الذنب او يسقط منك الحشية بغيب
الى قوله صلى الله عليه وآله وسلم اتق الله حيث كثرت واتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق
حسن اشارة لقوله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايت شيئا مطاعا وهو ممتنع واجاب كل ذي
راي برأيه فليكن بخاتمة نفسك ترمي طاعة اولي الامر وعدم الاعتراض عليهم بالطاهر كيف
كانوا والله سبحانه وتعالى يفضلهم وتفضلهم وتفضلهم في السفر والاقول بصلوات الاسبوع والديان
الايام الفاضلة وتفضل بصلوة التسبيح وتوثر ما فتح الله به من تجريد اسباب من غير اختيار
لا حبه ما عند وجود الآخر وتأخذ بكل مباح لا يمتنع نقص في المروة ولا ضرر في الدين وتذكر
بالجمع ويجمع للذكر لا على وجه انه يشغل ولكن لما فيه راحة النفس وصورة الطريق وترمي الزيادة
للأحياء والاموات ما لم تضيغ واجبا ومنه وبما تذكروا ترمي لكل مؤمن بركة الامن الحاف
اسنة ولا تقتدي الامن صحيح عمله وورعه وصل كل خير الرضا عن الله تعالى بما قسم والحق
الى الله في كل شيء فهي مفتاح كل حاجة عند الفقير وهو به من شمس الخلق عظم من كل حصن

الاصول التي عليها مبنى الطريقة من معانيها ان مشار الله توجبه لفتح الحقيقة وصله الله على
 محمد وسائر الانبياء وسلم اين چند كلام از رساله اصول الطريقة نقل کرده شد و در حقيقت اگر قائده
 توفيق فریق حال گردد و باين راه برود و عمل باين مذكورات دست دهد بي شبهه جوهر ايمان
 و نور معرفت صفای وقت و كمال حال در دل ابداع يابد قال الشيخ ابو العباس المحمدي رضي
 عنه و عليه السلام و ام الذكر و كثرة الصلوة على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فهي سلم و معراج
 الى الله تعالى اذ الم يلق الطالب شيئا مرثدا و حضرت شيخ علي متقي رحمه الله عليه و حكيم كبير
 از شيخ احمد بن موسى المشرع اصفهاني نقل کرده اند كه و هي رضي الله عنه فرمود من لم يكن كشيخ
 يربيه ويرقيه و يوصله الى الله تعالى فليعلم الصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فهي تربية
 حسن الاداب النبوية و تهذيب باشراف الاخلاق المحمدية و شريعة الى اعلى ذروة الكمال و وصول
 الى المحل الاسنى من حضرت الكريم المتعال و تحميه بروية و قرب عباد النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 و كان يوصي اصحابا بقراءة قل هو الله احد و بكثرة الصلوة على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 و كان يقول لقراءة قل هو الله احد عرفت الله الواحد الاحد و بكثرة الصلوة على رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم صحبة صلى الله عليه وآله وسلم و كان يقول من اكثر الصلوة على نبينا
 صلى الله عليه وآله وسلم راه مناما و ليقظة و در اينجا رساله است سمي بالفقر المحمدي كه در رمي
 ميكنند بحجر توسل و توجه در جناب رساله صلى الله عليه وآله وسلم و قطع تعلق از ماسوا و ميگويد
 آب از حشر چيه گرفتن اظهر و صفتي است و بعضي مردم از ذي جنان فهميدند كه بشايخ قدس
 اسرار هم چنانچه متعارف شده است توسل بخونيد و توجه كنند و اراده نيزند كه شيخ جمله كايست
 آنحضرت است پس همه امر يدي بايد شد صلى الله عليه وآله وسلم اگر چه ظاهر بعضي عبارات اين
 كتاب نيز در ميمين معني ناظر است وليكن حضرت شيخ ميفرمودند كه نجوين است هر دو بايد كه در هم
 بشايخ بايد كه در هم توجه بدان حضرت صلى الله عليه وآله وسلم بايد داشت منافاتي ندارد ان شاء
 تعالى چون آن سال در نظر آيد حقيقت حال منكشف گردد و الله علم فائده ديگر است متعلق

مطالعه کتب این قوم و تجاشی از توسعه نظر در مصنفات ایشان بی تمیز و تفصیل و الله یعلم
و هو یهدی السبیل قال فی قواعد الطریقه فی الجمع بین اشرعیه و تحقیقه حذر الی صحن من سبیل
البیس ابن الجوزی و فتوحات الحیاتی بل کل کتبه او جلیها و کاین سبعین و ابن الفارض
من یکذ و حذرهم و من موضع من الاحیاء للغزالی جلها فی المهدکات منه و المنقح و البسته
و المصنوع من غیر الله و معراج الی الکیین له و المنقذ و موضع من قوت القلوب الی باب
الیک و کتاب السهروردی و نحوهم فخرم اخذ من موارد الغلط لا تجنب بحکله و معادات اعم و الله
ذلک لاثبات حریصه صادقه و فطره سلیمه و اخذ ما بان وجهه و سلیم ماعداد و الا بالک النظر
فیه باعتبار صلی الله او اخذ الشی علی غیر وجهه فافهم شیخ ذکره الله بانخیز در باب خصوص
فتوحات و امثال آن میفرمود که از دو صفحات آن محفوظ باید شد و در مبهمات و موهبات
آنها خوض نکرد و میفرمودند در اینجا زهر است شکر اندو که در ده اگر کسی احتراز از آنها نکند
باشد مطالعه آن مبارک است و الا محل خطر است میفرمودند اول باید که عقد قلب برب
اهل سنت و جماعت محکم شده باشد و تردد و تنذیب در اینجا نماند بعد از آن اگر از کتب
قوم محفوظ شوند مستفید گردند بلا است اقریب و الا آنکه هنوز اعتقاد و شریعت درست
ناکرده و عقد اسلام محکم نشده هم از اول در مبهمات و موهبات و مشکلات این قوم خوض
کنند محل آفت است و الله العالم نقل این چند کلمه اتفاق افتاد بهر بار که میخواست که بچرب
ایشان عیضه بنویسد و خیرے ازین سخنان که بنظر در آمده نقل نماید حیا و حجاب مانع نمی
و نا محرمیت و نا اہلیت خود منظور می افتاد تا درین مرتبه که قلم تقدیر بر بے سابقه تامل
جریان یافت و کلمه حیدر ظهور آمد معذور خواهند داشت و اگر زمانی از توجه و حضور حق که
خلاصه کار است فرصت دست دهد و مطالعه این کلمات نورانی و حضوری پیدا شود کاتب
حروف از دعای خیر محروم نگذارند و عاہمین است که اللهم انما الحق حق و الحق ارقن الی
و انما الباطل باطل و انما الحق اجتنابه و خلاصه کار این که توفیق مسیحا و آقشی بالصالحین

عاقبت بخیر باد و صلی الله علیه و آله و سلم سیدنا و مولانا محمد و آله و صحابه اجمعین

✽ الرسالة الثالثة تبیین الطرق لابل الازادة بالتزام وظایف اخیر و احیاء

لا اله الا الله محمد رسول الله

شیخ امام اجل عارف بالله علی الهی رفته رحمة الله علیه در رساله تبیین الطرق میفرماید که طریق
موصول الی الله تعالی عبادتست چنانچه ناطق است بدان قرآن عظیم ان الله ربی و ربکم
فاجتهدوا صراط مستقیم و عبادت دو قسم است فرض است و نفل و هر کدام اذان امتثالی است
و اجتنابی امتثالی آنکه مطلوب از ان ایقان نفل است و اجتنابی آنکه مقصود ترک و پرهیز
از فعل و اصل نجات و قرب است بایقان فرائض است و ایقان نوافل موجب تکمیل و
تتمیم آن و افراد نوافل بسیار است و از حد و احصا مستجاوز و لیکن منحصر است درین
نوع امتثالی و اجتنابی امتثالی مثل سنن و سجدات و آداب و ایقان اولی و نفل و اجتنابی
مثل ترک مکروهات و ترک خلاف اولی و ترک مالا باس فی نهجته محافطت و وقوع در مایه
بمحو ترک غریب سیری را و طیب الزجیه ترس غلبه شهوت و وقوع در حرام و میفرماید که قول
شیخ نجم الدین کبری قدس سره الطريق الی الله بعد الفاس الخلاق و آنچه در حدیث قدسی
واقع است انی انا الله لا اله الا انا ارحم الراحمین خلقت لبعثه عشر وثلث مائة خلق من جا
بخلق منها مع شهادة ان لا اله الا الله و ادخله الجنة اشارت بکثرت افراد نوافل امتثالیه
مثل ذکر الله و نماز نفل و تلاوت قرآن و استغفار و سبوح و دعا و صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم و صوم نفل و طواف نفل و صدقة نفل و حج نفل و عبادت مرخص و تشییع
جنازه و امر معروف و نهی منکر در صورتیکه واجب نبود و در علوم دینی و انواع اعانت سلم
که ادنی آن اماطه اذی است از طریق مسلمانان و غیر ذلک مما لا یجوز ولا یجسی پس هر که
بعد از فرائض بر یک ازین افراد نوافل استیجاب و اشتغال جمیع اوقات یا اکثر آن نماید
جمع اقام اجتنابی حاصل شود مقصود وی از قرب الهی عزوجل حاصل شود ان شاء الله تعالی

در بیان طرق
و احیاء
و احیاء
و احیاء

چه در تحصیل قرب الهی ایتان جمیع اقسام نوافل امثالیه شرط نیست بلکه ممکن نیست مداومت بر
واحد از آن کافیهست اما اجتناب از جمیع مخلوقات و مکروهات شرط است و اجتناب از آن ممکن
پس اگر گویند الطریق الی الله کثیره یا گویند الطریق الی الله واحد هر دو قول صادق آید و نیز گفته
که انبار بسبیل اخیا فیس بینهم خلاف سالکان همه اولاد یک مادر اند و پدران ایشان متعدد
یعنی مشایخ اگر چند طرق ایشان در تعیین اختیار از کار و نوافل مختلف است ولیکن مرجع همه
بیک اصل است که شریعت است و عبادت و تقوی و اتباع کتاب و سنت و اختیار مشایخ
رضوان الله علیهم جمعین این فسر مخصوص که کلامه الا الله است از میان سایر افراد
بسبب اختصاص اوست بحصول کثرت حضور و منافع دیگر که در غیر او پیدا نیست با آنکه نماز
نفل افضل است از ذکر زیرا که در می شملت بر ذکر و ذکر جزوی از آن است و با باشد بعضی
اوقات اعانت برادر مومن که فعل متعدی است بهتر از نماز نفل باشد و میفرماید که قسم اجتناب
اتم و اہم است من حیث الایمان اما اہمیت وی از آن جهت که هر که جد و جهد کند در قسم
اجتنابی و استیجاب قوت کند بدان و مقصود نماید بر ادای فرائض و بقیم امثالی از نوافل
دست نزنند و اجتهاد در آن ننمایند حاصل شود مقصود وی از قرب اگر چه بعد از مدتی دراز باشد
بر مثال بیماری که بر سبزه کند از آن چه بناید خورد و اگر چند تناول معاجین و شکر به نافع نکند
امیدوار صحت تمام نیست هر چند دیر تر افتد و هر که اجتهاد کند در قسم امثالی و ارتکاب کند
مکروهات را هرگز بمنزل مقصود نرسد بشنا به بیماری که معاجنه با دوی بی پر سبزه کند و اگر
هر دو کند لابد اتم و اکمل و اقرب بمقصود خواهد بود و اما اہمیت وی از آن جهت که دفع ضرر
اہم است نزد عاقل از جلب نفع پس اجتناب مکروه اہم بود از ایتان نفل مثلاً آنرا که
جامه او چرکین شود و حیثیتی که مودی بکراهت نماز گرد و صرف بعضی از وقت بر دفع آن
که اہم است اہم بود از اشتغال بعضی نوافل در آن وقت پس چون سالک سلوک بنظر طریق
از باب مقصود خود که قرب الهی و وصول بوی تعالی و تقدس است برسد و مقصود قرب الهی

بعد سالک بود از غیر وی تعالی و محقق وصل قطع از غیر و غیر منحصر شد در مخطوط و مباح و مراد مخطوط
 اینجا جمیع قسم منتهیات بود از محرمات و مکروهات و مراد مباح اشتغال بمخلوقات متعلق و متجمل
 زمین و آسمان مکوه و درخت و سباب معیشت و غیر ذلک پس بعد سالک از مخطورات بی‌نی‌هول
 وی از مباهات قرباقت است و با ذمه‌ول از مباهات قرباقت پس هر قدر که سالک از غیر حق
 بود از جناب وی تعالی قریب گردد و در میان غیر عبارتی دیگر بکنیم و بگوئیم اصولی که مانع اند از وصول
 بحق چهار اند دنیا و خلق و نفس و شیطان و طریق ازالت آنها در کتاب منهج العابدین غیر
 مذکور است و چون مقرر شد که طریق وصول الی الله بعد از فراغ کثیر نوافل عبادات است
 باعتبار نوع یا فرد و نوافل بعضی قلیل الوقوع و بعضی کثیر الوقوع است قلیل الوقوع از جنس عبادات
 مثل حج و زکوة و جهاد و غیر آن و از جنس عبادات مثل نوح و طلاق و بیع و شرا و مانند آن
 و کثیر الوقوع از عبادات مثل صوم و صلوة و اذکار و غیر ذلک از جنس عبادات همچو اکل و
 شرب نوم و لباس و غیر آن پس نوافل این دو جنس لابد است مطابق از تحصیل آن استیفا
 اوقات بدان پس بر طریق اقتصار کتاب عین العلم و ما شبه ذلک من مختصرات اعیان العلوم که
 کفایت است و اگر قصد استقصاء دارد و جمیع کتاب چهار علوم و کتب مبسوطه فقه نماید و میفرماید
 که این ضابطه که ذکر کردیم کافی است مطابق در معرفت قرب طریق تحصیل آن اما احتیاج
 مردم بهر شد و اوستا پس از برای تسهیل طریق و سرعت وصول است و سلوک طریق است
 و مرشد اگر توفیق الهی رفیق گردد فی الحکله ممکن است بموجب قوله تعالی و الذین جاهدوا فینا
 لنهینهم سبلنا لیکن متعب بشدید و مدت طویل و مهونا و در جداوله علم و حضرت شیخ مصنف
 قدس سره بزهر رساله این عبارت نوشته اند فایده تناسب هذه الرسالة و هی ان مینی
 هذه الرسالة علی معرفة القرب و طریق تحصیل من علم هذا الاحتیاج الی شیار آخر کما تیل من
 علم شیان و حسب قیمة و لابد من تحصیل استراح من تحصیل سایر الاشیاء و من العلم
 هذا صناع و قیمة فی تحصیل جمیع الاشیاء و قیل فی هذا المعنی ایضا من لا یدری نفعه من

قوله لا يزال مستحراً في امره وقيل انست مستحراً في امره لانك لا تدري تفعلك من ضرر وجبر من هذا المعنى
بالفارسية زبان رسوخ و نمیدانی از آنجهت چنین پریشانی

الرسالة الراجعة بتبنيها لعل الهني بتفاوت حال الابتداء والانتها

لا اله الا الله محمد رسول الله

شیخ شیخ زمان خود شهاب الدین عمر سهروردی قدس الله روحه در عوارف المعارف در باب
بدایات و تنهات کلامی میفرماید که ترجمه این نیست مبتدی را باید که از محالست فقر که قابل
نیستند بقیام لیل صیام نه را حذر کند که مصاحبت با ایشان بدتر است از محالست ایشان
و ضررین بیشتر است از ضرر آن و بسا باشد که بگویند اعمال شغل متعبد است و پایه ارباب
احوال برتر است از آن و بگویند که فقیر را نماز فرض در روزه فرض بس است و زیادت بر آن
حاجت نیست پس شیخ میفرماید باید که این سخن در گوش مبتدی ندر آید بدستی که با تجربه و کم
و محارست نمودیم امور را همه صحبت داشتیم فقر و صبا حین را و دانستیم که آنها که این سخن گویند
و زیادت عبادات و نوافل قابل نیستند هنوز در تحت حیطة تصور اند با وجود آنکه صاحب احوال
صحیح باشند بنده را باید که متکبر هر فرضیه و نصیحت تا در بدایت ثابت قدم گردد و مبتدی
باید که از تلاوت قرآن و حفظ آن نصیبت اشتها باشد و بقول کسی گوید ملازمت ذکر واحد
است از تلاوة گوش نهند که بقرآن و تلاوت آن در نماز و غیر نماز هر آرزوی که دین را در
سرمد و بعضی از مشایخ که مریدان را باده است ذکر واحد امر فرمایند برای آنست که تا موجب حج
هم گردد و هر که ملازمت تلاوت کند در خلوت و متکنتاید بوحده فایده دهد و در تلاوت
نماز بیشتر و افنی تر از فایده ذکر واحد و چون از نماز و تلاوت ملائمتی و سائسته طاری گردد
بافس طاراة نماید و از تلاوت بگذرد و آید که آسان تر است و سبکتر است بلفظ بد آنکه بهتر
با کمال لکش بی نیاز نیست از سیاست نفس و منع وی از شهوات و گرفتار نصیبت زیاده
صیام و قیام و انواع حیرات و مبرات تحقیق غلط کردند جمیع کثیر درین مقام گمان بردند که

صالح

منتهی ست از زیادات و نوافل اگر قیام بدان ننماید بایک نذر و این سخن خطاست زیرا که
 جهت ترک زیادات و نوافل عارف را از معرفت محبوب گردانند بل بدان سبب از مقام مرید
 باز دارد و نعم منتهی ناصیه اختیار در اخذ و ترک بدست دارد گاهی رفیع و مساحت بنفس نیز کند
 و گاهی بنظر ادب و سیاست بجانب بی نکر دالی آخر اقال شیخ و السلام تسبیح مانا که
 مراد حضرت شیخ رحمه الله علیه دایم لطالت و دعوت و مسند و رعیت ست بر قومی که قایلند
 با سقاط عمل و تجاوز کنند از حد سیاست نفس و طریقه اعتدال و مغرور شوند با احوال از اعمال
 بی منفعتی نکرند و بظلال و ضلال معتدیان راحت برین طریق و ترغیب برین مقام و ذکر
 این نوع کلام مناسب آید لیکن از مساق اینکلام چنان متبادر افهام گردد که گویا طریق منتهی
 درین و انصاف است که شیخ طریقه خود را بیان کرد و کلام جامع است که در رساله سابق بحث
 یافت که طرق مشایخ در سلوک و وصول و تعیین و اختیار از کار و نوافل مختلف است باتفاق
 بر آن که طریق جز مجاهده در عبادت و اقامت سنت نیست ولیکن عبادت را قیام و افراد
 بسیار است و افراد و نوافل و زیادات لایحه و انحصار است چنانکه گذشت و جمع مرید مبتدی
 بر ذکر واحد سراً و جهراً و اقتصار بر ادا ای فرائض و رواتب از صلوة و صیام و قصر محبت
 بر تصفیه قلب اهتمام تجرید باطن و اثبات نفس توحید بنکار کبریه ذکر امری مقرر است میان شیخ
 ما آنکه گفته اند اصلاح مجال مبتدی ذکر است و مجال متوسط تقاروت و منتهی نماز و راتین است که
 اگر مبتدی مشغول و مداوم ذکر باشد و در تحقیق حقایق تقوی و وقایق و رع بکوشد و توجّه اتجا
 بجانب حق درست دارد و با وجود اقتصار بر واجبات و سنن از صلوات و صیام البته بمنزل
 مقصود برسد و طریقه سلسله شریفه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار بهم که اقتصار است بر
 ملازمست ذکر خفیه و تصفیه قلب از نقوش اغیار با عدم استقصا و استیقای اقام عبادات
 ظاهر از صلوات و صیام و اعمال و اوار طریق مقرر است و نزد انصاف طریقی در تحصیل
 و وصول و فنا اولی و اقرب از آن میتوان یافت و آنکه در باب منتهی فرموده است که تهاو

و تقصیر در اعمال و اواراد سبب قطع مزید و فقدان ترقیت مزید و ترقی نهفته در مقامات قرب
 منحصر در کثرت نوافل و اواراد نیست چه سیر فانی بعد از تمامی سیر الی الله حصول مرتبه فنا که
 نهایت عبارت از انست سیر فی الله است و مزید و ترقی او در تجلیات الهی و مقامات قرب
 و انحصار و توقف و جو این تجلیات و حصول این مزید و ترقی در اقامت اعمال و اواراد
 ظاهر نتوان دعوی کرد و توجهات و مراقبات قلبی روحی با دوام حضور و حفظ آداب قرب
 نیز مشورت است و مامی شناسیم آنرا که جوهر روح وی بنور الهی متنور شده و لطیفه سروی
 بذات حق متصل گشته و از خود فانی و محبت باقی شده در سیر فی الله و ایم الترقی و المزیست
 اگر چه بکثرة صلوة و صیام و تلاوت و قیام و استیفا و استیجاب باین اقسام در نیفتاده و کل
 کل بعمل علی شاکسته فر یکم علم الایة و با حمله حصر ترقی در مقامات قرب بعد از وصول بمرتب
 نهایت در ایقان با اعمال جوارح محل کلام است بنعم وی و ایم مباشر اعمال خیر و راعی آداب
 ظاهر و باطن و صاحب نفس مطمئنه است اما عالم عارف مجت ابو عبد الله محمد بن علی حکیم الترمذی
 در نوادر الاصول میفرماید که نورانیت بعضی قلوب بنور توجه و توحید بود که تصدیق است
 به لا اله الا الله و این باعث است بر انتقال او امر و لواهی این اگر چه بعضی صفات ظلمانی
 از محبت دنیا و غیره باقی بود و نورانیت بعضی قلوب بنور انابت و ارادت باشد که سبب
 نفس و صفای باطن بود و اثر عمل منیب و ضعاف مضاعف بود از عمل تایب و نورانیت بعضی
 بنور ذات حق بود که موجب فنا ماسوا مطلق و بقا با حدیث حق است و یک عمل از این شخص
 خاطری که بردش دارد و گرد عمل ثقلین از اهل توبه و انابت بدان نرسد این حاصل کلام
 امام حکیم است و در حواری نیز در باب اتخا خلوت میفرماید که صادق باید که بدان مقصود
 از خلوت تقرب الی الله است بعمارت اوقات و کف جوارح از کمالات پس قومی را از این باب
 خلوت مداومت اواراد صالح باشد و قومی دیگر را ملازمت ذکر واحد و قومی را دوام مراقبه
 و قومی را انتقال از ذکر باوراد و قومی را از اواراد بذكر این کلام شیخ نجی معیت و رعایت تعدد

طریق نزدیکیست از اینجای ظاهر شود که عمده مقصود در باب هدایت و نهایت ترغیب و دفع دعت و راحت و اندام علم و علمه تقاضای اتم و حکم -

الرساله الخامسة تحصیل الکمال الابدی با اختیار الفقیر احمد

لا اله الا الله محمد رسول الله

الحکم وفقنا سلوک طریق الهیة والاتباع وحبس بنا عن التبع والزلل والابتداع و بعضی
عواصن که بخداست آن هدایت پناه ارسال داشته بود ذکر رساله فقیر محمدی تقریب یافته بود
و نوشته بودند و استغفار فرموده که فقیر محمدی چگونه رساله است و صنف این رساله که است
و معنی این لفظ چه و مضمون آن چیست رساله مذکور تصنیف شیخ عالم عامل عارف کامل احمد
بن ابراهیم الواسطی الحزمی است که از کبار مشایخ دیار عرب و مقتدر روزگار و در طریق
اتباع سنت و تقویم و ترویج این طریقه بی نظیر وقت خود بود و از فقیر محمدی ارادت و درویشی
محمدی مراد داشته و در دیدار و درویشان مشایخ را بزبان تعارف آن دیار فقره ایشان
گویند و مضمون این رساله حصر توسل توجه و استمداد و ارادت در حضرت نبویه صلی الله علیه و آله
و سلم و التزام طریقه سنت و سیرت سلف صالح از صحابه و تابعین با حسان و احتساب اقرار از
از طرق مستحذره مبتدعه است اکنون آن رساله را بطریق اختصار ترجمه کنیم تا پیدا گردد که
مقصود چیست بی زیادت چیزی بر آن و بالله التوفیق میگوید که بعضی از برادران در خواست
از من که بنویسم برای ایشان قاعده مختصری در طریق فقر محمدی بعد از اقرا به سستی بایه یکی
سرمایه خود بر آوردن حاجت و قبول کردن درخواست ایشان بقدر امکان اولی قسم
و بخدا یاری میجویم در آن بدان ای برادر توفیق دما و پروردگار تعالی ما را و ترا اگر فقر
و درویشی هست و درست میطلب که بیخ آن استوار و شاخهای آن بلندست لایم گیر خود
فقر و درویشی محمدی را و برادر متابعت آورد که آب از سر چشمه خوردن پاکیزه تر و صاف است
و دور و از خود را از آنکه بگیرد و درویشی از پایان و بنویشی آبهای دور از سر چشمه که رنگ آنها

هر یک کون شده و از راه راست گردیده است و میگوید که تو این رمز میفهمی که چه میگویم و این رمز را
 روی بروی تو نیز شرح کرده ام پس اگر میروی تو بر طریقه فقر محمدی امید دارم ترا که برسی بر این
 پیشین که این پیغمبر تواند صلوات الله علیه آله وسلم و رضی الله عنهم جمعین و بر انگیزد شوی روزی که
 با وی و یاران وی بیفتی دی وقتی که بر انگیزد شوند در و ایشان زیر سبکها مشایخ خود بر انگیزد
 شوی تو نیز بیفتی پیغمبر تو و شیخ تو محمد رسول الله صلوات الله علیه آله وسلم پس لازم گیر این طریق
 و میران میا از این طریق نصیحت کن بآن برای هر که دوست میداری از برادران خود تا با
 راه روند و بدان کار بندند و بر سنده ایشان شیخ خود پیغمبر خود صلوات الله علیه آله وسلم و فقر
 محمدی مجلدات شرح آن را بر بنیاد لیکن من اصول و قواعد آن را بیان کنم که بعد از بدست
 آمدن اصول صحو و بجانب فروع آسان گردد و با الله التوفیق قاعده اول درین راه
 اینست که تجدید توبه کنی میان تو و پروردگار تو که فرستاده است این نبی کریم را و دستا
 است بروی کتاب عزیز را و وضوء تازه بر آری و در جای خالی که کسی نتواند بنید در آئی و
 و در رکعت نماز مخصوص و شوع تمام بگذاهی و کسر بر پهنه بدرگاه مولی بایستی و چندان بایستی
 که دل تو نرم گردد و زهره تو آب شود و اسلک از چشم تو روان گردد و بهائی و فریاد
 و از تنهای نمانان توبه کنی و باز آئی و سید الاستغفار که در حدیث صحیح آمده است بخوانی و
 بر طریقه اتباع محمدی استقامت و استواری طلب آری پس از آن برین توبه و برین حمد
 با پروردگار خود برستی محکم بستی و استوار باشی و بهفت عضو را که چشم و گوش و زبان و بطون
 و قیج و دست و پا است و رعیت تواند و تو از اینها پرسید خواهی شد از نافرموده شرح
 باز واری و از مراقبه حق و علم وی از احوال تو آگاه باشی تا روز تمام بر تو بگذرد و بر دانا
 نصیحت و غازی و دروغ و هر سخنی که نهوده باشد نرود و برگوشش تو سخن با و آنچه نماند
 است نرند چشم تو بر زن بیگانه و امر و نصیحت و میل دل تو بجانب ایشان نباشد تا عی
 با خدای خود بسته نشکند و بعد از توبه در زنا می چشم و دل نصیحت و در مقام تقوی متمکن شوی

این کتاب
 در بیان
 فقر محمدی
 است

و باستعداد و سفر آخرت و صلاح اوقات و احوال مشغول باشی بامید لقای خدا عزوجل و تقای
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز بودی سفید و بداند که سفید روی باشد بامثال او امر
 و اجتناب نواهی اتباع شریعت و می تقالی باشد تا بخشد بنده مگر بشرع و سفید روی
 با محمد صلی الله علیه و آله و سلم باتباع سنت و حرص بر سماع و عمل بدان بود تا نزد
 براه اتباع او و ذمه خود را از هیچ حقوق ناس و مظلوم برات کنی تا حبه و قیر اطلی از مظلمه
 برگردن تو ننهد و با دایمی حقوق از حق خدا و نفس خود و خلق عموماً و خصوصاً قیام کنی
 سیما آنکه با تو درین طریق رفیق و مصاحب است و صحبت او با تو برای تقاضای لقان
 به بر و تقوی است پس اگر در مرتبه اخوت و مساوات است رفیق و نصیحت و امداد و ایثار و تحمیل
 فاضل از حاجت تو بود و در کار او کن و آنکه در مقام سترشاد و ارادت است گاهی بر فوق و گاهی
 بعفت و تعلیم و تربیت او باش و ترمشی امر و نهی را با شیرینی لطف و رفیق بیامیز و اگر از وی
 آسانی و ترک ادنی نسبت با تو وقوع یابد اگر سهو و غفلت و خطا و جهل بود در گذران و عذر
 او را قبول کن و ماده مودت او را از دل قطع مکن و تعلیم و ارشاد و می مشغول باش و اگر بطریق
 نقد و سفاقت و تخلیظ قول و ذکر و عیوب مناقص در حضور و غیبت بهتک حرمت باشد
 اگر برگردد و اعتذار نماید صبر کن در ظن هر قبول کن و قطع سلام و کلام از وی مکن زیرا که ما
 ممنوعیم از تهاجر و تقاطع یکدیگر و لیکن او را قابل صحبت خاص بدان زیرا که حقوق مرید
 تو به نبوده آن لطیفه قلبیه تربیت او ترا در عمل می آورد و نصیبه فیض الهی از آن راه بوی
 میرسد مانند در ایله منقطع شد چه وصول این نصیبه در نظم شیخ و عبادت و احترام و محبت
 وی بود هر چند جفا و دشونت کند و اگر براه بی صبری رود و لیکن حفظ حرمت و منزلت شیخ از حشمت
 سینه او بای میرون ننهد و اعتذار و رجوع نماید معذور بود و چون در شتی بختی نمود و بتجدد
 خلاف ادب و محبت رفت این نشان بهتک حرمت و ارتفاع رابطه و انقطاع علاقه است
 مشکل که باز پیهم آید حق اسلام باقی است و لیکن نسبت ارادت از نشاید و نیز با هر مصداق

محافقه و طلب صدق لمن الا از انکه بطریق صدق ارادت رود و محافقت و تدقیق در طلب صدق
 بامریدان رود نه بامر مصاحب و با خلق مدارا کن نه بدانت مدارا انکه بر دفع شر و طلب محبت
 وقت بود و بدانت آنکه بیک طلب دنیا و حفظ نفس باشد و مصداق کن با خدا و هر که نه بر طریق
 و محبت مافقر البغزت و تعظیم و حرمت و ایثار و تواضع کن و با اعتیاب به بی نیازی می قطع طمع و
 سکوت و سلامت و مطلوب ایشان باش نه طالب کلام با ایشان بر قدر سوال ایشان
 و ایشان را امرید خود را و تدقیق در محافقه مکن قاعده دویم در طریق فقر محمدی احتیاط
 و اهتمام در ادای صلوات جنس است با حفظ اوقات و رعایت ارکان و آداب حضور قلب
 رعایت معنی احسان چنانکه از هنگام شنیدن اذان تا فراغ از نماز با سکینه و وقار حضور
 و خشوع و تذلل و فهم معانی قرآن و تدبر در آن و حضور تعظیم حق عزوجل در رکوع سجود تشهد
 و تسبیح بود و هر که حالیت با حق ظهور آن در حال نماز بود و حال صحیح است که در نماز دست
 و صلوة صله و بیویست میان بنده و خداوند و هر که در نماز حضور نبود و در حال صحیح نبود
 هر که در اقرب موطن محبوب بود در البعدان چه خواهد بود و غیبه فرمود صلی الله علیه و آله وسلم
 اقرب ما یکون العبد من ربه اذا کان ساجدا و فرمود جعلت قره عینی فی الصلوة میگوید
 حیث نباشد که در وقت سماع قصاید و تغنی تصنیف حاضر بشی و در وقت ایستادن
 حضرت حق غایب این نشان فقر فاسدست و در ویشی نادرست و عمده در قاعده فقر
 محمدی ربط قلب است بحضرت نبویه صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه دل خود را محبت او
 مشغول اری و او را شیخ و امام خود گیر و عقد محبت با او محکم کنی و تمامه سر خود با وی جمع
 ابی صلوٰۃ محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بسیار گوئی و پیوند باطن با او
 متصل و قوی و اری تا وی صلی الله علیه و آله وسلم چنان در دل تو جائے کند که شایخ
 در دل فقر و امریان ایشان می بینی که چون شیخ و پیر یکی نزد وی مذکور گردد و چه خطرا
 کند و در استنزاز آید بحیث عظمت و منزلت که شیخ را در دل او است پس بگردان تو پیغمبر خود را

خروج خود را که محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم در دل خود همچنین تا محبت او تمامه ترا در گیرد
 و دل ترا مالک گرد و در مثال او در چشم تو دایم بود و چون نام او مذکور گردد لذت ذکر او را در خود
 بیابی و عظمت او در دل خود مشاهده کنی و چون باین صورت با حضرت وی متوجه باشی مستغرق
 یادی حضور او گردی و صلوة بروی بسیار فرستی اکنون هر مواعید او مواظبت کن و امر او
 او را بجا آر و سنن و اخبار و سیر و معجزات و اوصاف و احوال و محسن و ماثرا او را بر خوان و
 مکرار کن و هر گاه حدیث او را بشنوی و صفات او را تصور کنی علاقه محبت تو زیاد شود
 و تعظیم او در دل تو غالب آید و و احیاء تباع سیرت او و سلوک طریقت او قوی گردد و ذکر
 و فکر تو مراوراء بود و در وی بود و ذوق و شوق تو بر یاد وی وجد و کوشش تو در سیرت و پیروی
 سائر از اتباع و اشیاع وی دانند و کسی می شمارند و در آخر ساله میگویند مردم فقر فقتر
 میگویند و مینداندند که حقیقت فقر چیست و بدایت او چه و نهایت او تا کجاست و من از
 بدایت فقر و ارادت نکته میگویم که چون آنرا بشناسی عزت فقر را بشناسی و نهایت او را
 از آنجا قیاس کنی بدانکه هر که در میدان فقر و ارادت در آید و قدرت ندارد که در وی آید
 الا بعد از فراغ از امثال او امر و اجتناب از او ای اول حال در آمدن درین طریق است که
 حفظ خواطر با حق کند چنانچه مستحق حفظ جوارح کند و هر گاه که خطر در دل گذرد که نه مرضی حق
 و حال از آن توبه کند و بعضی هستند که قلوب ایشان مستقیم گردد و خواطر صالح شود و خطور نکنند
 ایشان را غالباً مگر خاطر حق و ایشان دوستان خدایند که شرم دارند که در دل ایشان خطور کند
 آنچه وی سبحانه بدان رهنیست از جهة یقین ایشان بنظر و علم وی تعالی و هر گاه ما باین
 نرسیده باشیم و حال آنکه این از بدایات فقرست شرم داریم که دم از فقر و ارادت زخم زدیم
 آن کنم و نکته دیگر از بدایات فقر گوئیم و آن نیست که بعد از امثال امر و اجتناب بکنی و حفظ خاطر
 طلب ارادت حق عزوجل چنان از دل ظاهر شود و بر و غالب آید و آتش محبت شعله زند که تمام
 مطالب مارب دنیا سوخته شود و خاکستر گردد و دل از غیر مطلوب خالی و فارغ شود و چون

باین منزل نرسیده باشیم چگونه دعوی فقر و اداوت کنیم و حال آنکه بوی ازان بشام جان نرسیده
 اما احوال فقراء و اصیلین و امار باب نهایت این موضع گنجایش شرح آن ندارد و مقصود مختصراً
 و مختصراً بر قدر ضرورت است و چون دلها از شنیدن بدایات تنگی کنند شنیدن نهایت کجایات
 دارد و میگوید که وجب است بر ما که بگریم ما بر احوال خود که مبتلا شده ایم امروز بطایفه که مشغول
 ایشان اکل حرام است و کار ایشان بطایفه حلال نزد ایشان همان بود که میانند و حرام
 همان که نیابند شب و روز میگردند تا لقمه چرب بخورند و صورتی خوب بینند و نعمت خوش شوند
 و احوال خاکشینند و معارف بگویند و دعویهای پهن و دراز بکنند تا عوام معتقد شوند و بر طب
 دنیا بدست آید و بوی از اسلام خالص بشام ایشان نرسیده و ایمان محقق در دل ایشان
 نه در آمده تمام شب سماع بشنوند و رقص کنند و چون بنهار بایستند نول زنند مثل نول ناز
 و فخر کنند بر آمدن بر بلوک و امر او گرفتن فتوحات ایشان سوال میکنیم از جناب حق عز و علا
 که دور دارد و ما را از ایشان که ایشان راه زنان حق اند و راهی ایشان اشد و صعب
 اند راه زنانی که راه دنیا زنند و مال ببرند و ایشان راه دین زنند و ایمان ببرند چایل چون
 ایشان را در لباس فقر بیند گمان برد که طریقه فقر همین است که ایشان دارند پس اتباع
 ایشان کنند و پلاک گرد و پاک گردانند خدا تعالی روی زمین را از لوث ایشان که چرکین گردانند
 و سیاه گردانیدند روی دین را و رضی باد و می سبحانه از اهل خشیت و خوف و تقییم و
 مراقبه و معرفت سنت و متابعت که مستور اند از نظر عوام و شناسا ایشان را جز خدای
 چنانچه که شناسد بحقیقت خدا را جز ایشان ایشان اهل حضرت الهیه و صاحب لغیات
 قدسیه اند سلام خدا باد بر ایشان در خواست میکنم از خدای کریم که توفیق دهد ما را ایما
 می یاران ما بسو که طریقه که دوست دارد و آنرا در صحنی است ازان و دور دارد و از آنچه
 کرده است نمرودی و تار صنی گردانند او را و نیز میگوید که نشان فقر محمدی آنست که چون
 بشنود قرآن را طرب کنند بدان دلیل کنند آن و تقبی کنند در روی متکلم سبحانه بصفا

نسخ
 در کتاب

مقدمه خود بر دل‌های ایشان و عجبا از کسی دعوی محبت خدا کند و حاضر نیاید دل خود را نزد حق
 کلام محبوب حاضر باید نزد سماع و تصفیق و غافل باشد نزد سماع کلام حق و اما
 محبان حق جل و علا سماع قرآن شفا رصده در ایشان و راحت اسرار ایشان است حاضر شود
 و روی متکلم پس مشاهد میکند او را در امر و نهی و وعده و وعید وی و قصص اخبار و مواعظ و انبیا
 و پس نرم شود دل‌های ایشان و منجذب گردد از روح ایشان و نیست شود صفات نفوس
 ایشان و مقهور گرداند آن صفات را عظمت متکلم و جذب کند دل‌های ایشان را محبت خود
 برای مشاهده حجت و الطاف خود و جلال و اکرام خود میگوید گوش من به سخن کسی که میگوید که
 چون قرآن را مناسب طباع بشر است و جد و سماع وی روی نماید و شعر مناسب طبیعت
 بشری است از اینجا است که نرم گردد دل‌های از سماع وی چه این کلام فاسد است و حقیقتی ندارد
 زیرا که شعر محرک طباع است با وزن خود و سیما در وقتی که صاحب نغمه خوش از لغات
 موسیقی آنرا بخواند و صم گردد و با وی تصفیق و جمع شوند در اینجا قومی که رقص کنند و در هیئت
 اطفال و بهایم بمقتضای طبع و جبلت بچینند چه جای دیگران و این حرکت نه بمقتضای
 خالص ایمان و یقین است بلکه بشو ب طبع و جبلت است اما از باب ایمان و یقین که صحیح است
 محمد اند صلی الله علیه و آله و سلم و کسانیکه تابع ایشانند با حسان می جنبانند قرآن آنچه پنداشت
 در دل ایشان پس جنبش دل‌های ایشان و خشوع و وجد و تشعرا و دلین جلوه و وقت قلوب
 ایشان بحکم معرفت و یقین باشند نه بحکم طبع و جبلت بعلم این سخن را و بخوان این آیه الله
 حسن الحدیث که بامتثالها مثانی نقشه منته جلوه الدین بخشون ربهم ثم تلین جلوه و هم قلوبهم
 الی ذکر الله و اگر نیاید دل خود را حاضر در سماع قرآن تهست کنید و در ای باران من بجلت
 نصیب از معرفت متکلم و عارف ترین مردم بحق است که خاشع تر بود نزد سماع کلام وی
 و اگر لابد سماعی خواهید باید که بهر سانسید قاری متقی طیب الصوت را بشنوید از روی آنرا
 و مشاهده کنید بدان صحاب پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم در صحنی الله عنهم اجمعین این ترجمه

آن رساله است بعد از اختصار و حذف بعضی تفصیلات و تطویلات او و بعد از تامل نیک
ظاهر شود که قصدش معنی طریقه مشایخ در تربیت و تسلیم و یشان و توسل و تسکط لبان
و مریدان بذیل ارادت ایشان نیست مقصودش ترغیب تحریر بر طریقه اتباع و اخذ
و رعایت تقوی و تدین است و ترجیح و تقویت طریقه سلف صالح که صحابه و تابعین چنانچه
و اجتناب از بدعت و طرق مستحذیه که مخالف اصل پیدا کرده باشند و مذمت جماعتی که بجز
بدنیا فروشند و در عمل و اعتقاد تابع هوای نفس شوند و نفاق در دین دارند و این سخن
خود متفق علیه تمام اهل اسلام و ارباب تصوف و اهل سلوک است و لهذا در بعضی طرق
که شبیه بدعت و خلاف سنت باشد سالکان آن در تصحیح و تطبیق آن پست سحر
نمایند و هرگز رضی نشوند و التزام ننمایند که با وجود مخالفت سنت دعوی صحت و ثبات
کنند و خود چون اینچنین بود دین مسلمانان بمقتل از اینجا آمده است لابد آنچه موافق آن بود
حق و هر چه مخالف باطل و دیگر کسی را محال آن نبود که از پیش خود طریقی پیدا تواند کرد و اگر
گوید خطا کند و اگر در جای توقیفی و شکی باشد بود و آنچه از اهل صدق و تقوی است
کمال بغلیه شکر و استیلا می حال صدور باید تسلیم و تاویل باید کرد و توقف و اعراض
نمود و اگر نه این چنین بود رد و ابطال آن متعین باشد و در آنچه یقین است تذکره
و توقف چیزی نیست و صاحب رساله خود نیز ضمن بیان قاعده حقوق و آداب
صحبت بارادت و استرشاد و استفادہ از صحبت مشایخ قایل شده است چنانکه
گذشت و خود چه جای انکار و گنجلش لغتی آن دارد و صحابه و تابعین و سلف و
همه طریق استفادہ همین صحبت بود مقصودش تنبیه است بر متک و تعلیق
اصل اصول و اقتباس نور از آن منبع النوار و استغراق محبت و اهتمام بمتابعات
و پیروی صلی الله علیه و آله و سلم تا بفرع از اصل باز نماند و بوسیله از مقصود و محبوب بنا
و میزان افعال و اقوال و احوال سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طریقه

صحابه و تابعین سلف را سازند و تطبیق بدان نمایند آنکه صلاطلبان نمایند و تحصیل آن
 نگوشند اهتمام بدان نوزند بلکه خیر از آن نوازند و گاهی بود که بعکس آن روند و صلوات را تابع
 و موافق فرج سازند و آن را باین تاویل نمایند و این روش یا جهل است یا احماد و آنکه
 صاحب ساله در سماع غنا سخن کردیم از جهت رعایت سنت و اتباع سنت و این مسئله
 نزد مشایخ طریقت تفصیل دارد بعضی منکرند و بعضی متوقف و بعضی مباشر بعد از رعایت
 شرایط و آداب که بیان کرده اند این سخن در از می دارد و اگر چنانچه باید بیان کنیم سخن
 در از کرد و این مکتوب آنرا بر بنابر نشاناء الله تعالی در وقت دیگر بجای دیگر آن را
 بطریق اعتدال انصاف بیان کنیم اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارزقنا البطل
 باطلا و ارزقنا اجتنابا عن انکانت التواب الرحیم و حضرت شیخ علی متقی قدس سره
 در ذیل ساله فائده چند مناسب مقصود نوشته اند و آن اینست قال ابن عطاء الله
 الاسکندری رحمه الله علیه سمعت شیخنا ابا العباس المرسی رضی الله عنه یقول طریقتنا
 هذه لا ینسب للمشارقة ولا للمغاربة بل واحد الی الحسن بن علی بن ابی طالب و هو اول اقطاب
 فی هذه الامم و انما یلزم تعین المشایخ الذین یستند الیهم طریق الانساب من کان طریقہ
 بلیس المحرقه فانها روایت و الروایت بتعین الرجال سند ما دهنه هدایت و قد یحبیب العبد الیه
 فلا یجبل علیه منه الاستناد و قد یجمع شمله برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیکون اخذ عنه
 و کفی بهنذا منته و لقد قال لی شیخ مکین الدین اسمرا نا ما ربانی الا رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و ذکر عن شیخ عبد الرحیم القنادی رضی الله عنه انه کان یقول انما الامنت لاهل
 علی الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اذ اراد الله ان یفصل علی عبد یغنیه عن
 الاستاذین حتی لا یکون له فیه سلف فعل و قال تلمک لبعض جلسائے انی ارید ان جعلک
 وزیر قال لیس فی هذا سلف قال انی ارید ان اجعلک سلفا لمن بعدک قال شیخ
 ابو العباس الحضری رضی الله عنه و علیک و ام الذکر و کثرة الصلوة علی رسول الله صلی الله علیه

عليه السلام في سلم ومعراج وسلوك الى الله تعالى اذ الم يلق الطالب شيئا مرشدا انتهى
وبالله التوفيق ومنه الهداية لسوار الطريق ١

الرسالة السادسة قرع الاسماع بكتابات اقوال المشايخ واحوالهم في السماع

لا اله الا الله محمد رسول الله

الهم باسمك بتدسي وبك عتصم سماع نزد مشايخ طريقت قدس الله تعالى اسرارهم
در آنچه نقل میکنند از افعال اقوال ایشان در بناب مختلف فیه فیستهم جماعه از ایشان
مجتنب فرقه مباشر و طائفه متوقف بودند و لكل وجهه همو ولیها فاستبقوا الخیر است
غالبی قدما و این طائفه که استادان طریقت و مقتدایان است اند طریقه اول است
و در متاخمین که و الهان راه و شوریدگان وستان درگاه اند روشن دویم از سید
الطائفه جنبید بغدادی قدس سره می آرند که در مبادی حال سماع کردی با اهل سماع
بنشینست و در آخر ترک کرد گفتند چه سماع نکنی و شنوی فرمود از که بشنوم و با که بشنوم
اشارت کرد بفقده اخوان و یاران که از آنها می شنید و با آنها می نشست زیرا که سماع
ایشان از اهل بود و با اهل بود چه اختیار مشایخ سماع را در جای که کرده اند بشرط و
آداب بود که در کتب ایشان مذکور و مستورست و گاه گاهی بودند بر طریقه استمرار
و عادت و چون جنبید رضی الله عنه ترک سماع در زمان خود بجهت فقده اخوان و شرط
کرد دیگر چه توان گفت و بعضی این حکایت جنبید را باین عبارت نقل کنند که جنبید
می شنید پس از آن توبه کرد این او ناظر در جانب گیرست و الله اعلم و نیز از وی
قدس سره نقل کنند که فرمود فرمود می آید رحمت و برکت بر سبطائمه در سه موطن در
خوردن طعام زیرا که ایشان نخورند مگر نزد فاقه و ضرورت دویم نزد مذکره کلام
زیرا که حکم نکنند مگر در مقامات صدیقان و احوال انبیاء علیهم السلام سیوم در حال
سماع زیرا که سماع ایشان بوجد و مشاهد حق بود و بعضی گویند این سخن از جنبید

بصیحت نرسیده و اگر رسیده مراد باین سماع آن سماع است که مشارالیه است بکریه
 الذین یستمعون القول فیستحبون احسنه اولئک الذین یدعون الی الله واولئک هم الموالین
 وکرمیه واذ اسمعوا ما انزل الی الرسول ترسی اعینهم تفیض من الذم مع ما عرفوا من الحق
 ودر عوارف میگوید که این سماع است متفق علیه حقانیت او و مخالف نیت در وی
 و کس از اهل ایمان و این سماع مستجاب حجت است از پروردگار کریم و اختلاف در سماع
 اشعار و قصائد است باحسان مطربه موسیقیه و در اینجا است کثرت اقوال و تباین
 احوال بعضی آنرا منکر شهادت و بنق ملحی دارند و بعضی بدان موع و انرا حق و ضح شهادت
 و هر دو طائفه در طفرین تقریط و افراط انداخته و نیز می آرند که از جنید پرسیدند که در
 باب سماع چگونه فرمود کل ما جمیع ما سمع الله فهو مباح این سخن از جنید رضی الله عنه
 بسی صوفیانه است و اطلاقش محل لغزش اقدام عوام و جهلاست و بصیحت رسیده است
 از وی که فرمود و اذرایت المرید یطلب سماع فاعلم ان فیه لقیته من البطلان و حجب
 که مراد وی از آن قول آن خواهد بود که هر چه نه در شرع حرام و مکروه متفق علیه است
 اگر با عو^ث جمیع هم و حضور قلب شود با کس نیست و چون وی رضی الله عنه در باب
 سماع باین اطلاق فرمود لابد مطلق سماع نزد وی حرام نباشد و اما که حق نیز همین است
 چه دعوی حرمت سماع علی الاطلاق و وجود دلیل قطعی بر حرمت آن چنانچه برزناو
 شرب خمر و دیگر معاصی است چنانچه بعضی متفقه گویند مکابره است حق است الله علم
 که در شرع دلیل قطعی هم چنانکه بر اباحت او نیست بر حرمت او لذاته نیز نیست در قوت
 القلوب^ی گوید که اگر ما مطلق سماع و محمل آنرا یعنی بے تقسیم بعضی انواع و تفصیل در حلال
 سامعان منکر شویم لازم آید انکار بسی از صدیقان و سیل امام ابو محمد غزالی رحمه الله
 علیه درین مسئله هم برین جانب است و در کتاب حیا و العلوم بعد از نقل اختلاف عمل شیخ
 از نزد خود بدلیل معقول اثبات اباحت سماع میکند و میگوید سماع غنا در ذات خود

مباح است که اصلش سماع صوت حسن است و شنیدن آواز خوب مرصع را مباح است
 چنانچه با صره را دیدن الوان و اشکال خوب و سیر و تماشای باغ و گلزار پس از آن بجا
 و چیزی بیرون از ذات گاه حرمت و کراهت پیدا کند و گاه تبحر و استحباب بسیار که امر
 مباح در حد ذات بجا صنی از عوارض خارج از ذات واجب و تحب حرام و مکروه گردد و میگوید
 اگر یکی قصد راه حج فرض یا نافه دارد و در راه مانده شود و نتواند صبیذ ناگاه شعله
 رغبت بخش شوق افزا با آواز خوب لکشا بشنود و راه دور و زده بیک در طے کند حرام
 حرام باشد و للوسائل حکم مقاصد تا این سخن امام غزالی نیز مبنی بر آنست که سماع غنا
 در اصل مباح است و دلیل بر حرمت آن نیست و الا وجود تازگی و حدوث شوق
 چه فائده کند اگر یک مانده و افسرده شود و پیاله شراب بخورد که بدان شوقی در رفتن
 راه حج یا قوتی برگزاردن نماز پیدا کند درست باشد نباشد عاذا و کلا اول اثبات
 ایاحت باید کرد پس از آن این سخن گفت و وی همچنین کرده و مختار نزد وی ایاحت
 غناست و حرمت و کراهت بجا صنی است چنانکه گفتیم و بعضی گفته اند بهوشی به
 تنقی یعنی سر و شنیدن شبهه حرمت دارد و تقوی در آنست که نشنوند و در حدیث آمده
 است کان ابلیس اول من ناع و اول من تقی و نیز در حدیث آمده است از ابن مسعود
 الغنا رینبت النفاق فی القلب الحدیث رواه البیهقی فی شعب الایمان عن جابر
 رضی الله عنه و ابن مسعود و ابن عباس فرموده و سوگند یاد کرده اند که مراد ببلهوشی
 در کریمه من الناس من یستری لهو الحدیث استماع غناست و مجاهد گفت که مراد
 بصوت تاکریمیه و استغفر من سخطت منهم بصوت تاکریمیه و مزامیر است و فضیل بن
 عیاض فرمود الغنا رقیة الزنا و در حدیث احمد و ابوداؤد آمده است نافع گفت
 ابن عمر در راهی میگذاشت ناگاه آواز مزماری بگوش وی رسید پس در آوردن
 خود را در سوراخهای گوش خود برگشت از آن راه بجا نبرد و دیگر گفت مرا ایامی شنید

یا نافع آوازی را گفتم نه پس برداشت انگشتان از گوش و گفت اینچنین دیدم از
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گردنزد شنیدن آوازی نافع گوید من در آن زمان
 صغیر بودم یعنی از جهت منع نکردم از شنیدن آن آواز از امام شافعی آرند که غنا که
 است مکروه مشایخ طایل گفته است که هر که استگزار کند از آن سفیه و بخیل است و مردود
 الشهادة و گفته است که استماع از زن نامحرم جایز نبود هر چند در پرده باشد و مذایب
 امام عظیم ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه آنست که سماع غنا از ذنوب است و در روایت مشهوره
 از وی آمده که مکروه است و امام مالک گفته که اگر جاریه بخزد و تغنیه بر آید این عیب باشد که
 بومی سخت رود و شیخ بیج گرد و مثل این آمده از امام احمد بن حنبل و گفته اند که همین است نزد
 سایر اهل مدینه این سخن منجر گردد بر روایات فقه و اقوال فقها رحمة الله علیهم و این دور و دورا
 است در روشی دیگر است اگر چه اصل همین است و ما نا که مراد درین اخبار و آثار و امثال
 آن غنائی خواهد بود که فعل اسماع آن بطریق ایهو و لعب و داعیه نفسانیة شهوت آم
 و بوجه بطلالت باشد تطبیقا بین الدلائل و حفظ لاطرفین و محدثین را در احادیث
 مذکوره درین باب سخن بهم هست و ایشان میگویند که هیچ حدیثی صحیح در میناب آورده
 و الله اعلم و مقصود ما درین رساله بیان اقوال افعال مشایخ طریقت است در میناب
 که چه کرده اند و چه گفته و مابیش حکایات مشایخ پیشین و پسین را در میناب مختلف یا قسم
 یا قطع نظر از غالب مغلوب نقل است که شیخ جاد و باس که از مقتدایان وقت ایشان
 طریقت حضرت عوث الثقلین شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی بودند رضی الله
 عنہ و آنحضرت در ابتدا رکارد صحبت ایشان بوده و سلوک این طریق نموده اند روزی بنیان
 جمعه میرفتند ناگاه در اثنای راه آواز سرودی بگوش ایشان رسید ایستادند و
 متوقف گشتند و متامل شدند و گفتند ای امار و چه معصیت از ما بوجود آمده که بعمق
 آن باین بلا مبتلا شدیم هر چند در نفس خود نقصی ندیدیم ازین باب نیاقتند پس

برگشته بخانه آمدند و بعضی حال نمودند که مگر از ایشان چیزی بوجود آمده باشد بعد از این
 حال معلوم شد که کاسه خرید و بودند که صورت بود فرمودند این بود که بشومی وی گرفتار آیدیم
 این حکایت در بیجهت الاسرار مذکور است حکایت دیگر بشنود در جانب خلاف آن از خواجه
 اجل ابو یعقوب یوسف همدانی قدس سره که بهم در کتاب بیجهت الاسرار می آرد که وقتی
 ایشان در سماع بودند و وفقیه آمدند و ایشان را از سماع منع نمودند خواجه در گفت شد
 و در غضب آمد و گفت اما کم الله بمیراند تا نزد خدا تعالی فقیهان هم در حال بودند و شیخ
 ابو یعقوب همدانی از کحل اولیاء و صفیاست و شیخ جواد و باس نیز همچنین این حکایت
 از کجاست یارب مگر شارب مختلفند و شیخ ابو یعقوب پیر خواجه عبد الخالق عجمی و آری
 که سر حلقه سلسله نقشبندی اند قدس سره هم و با وجود آن روش خواجه بزرگ
 بهار الدین نقشبند قدس سره ترک سماع بود که میفرمایند نه بنکار کنیم و نه انگاریم
 و حضرت خواجه عبید الله احرار نیز بر طریقه اجتناب بودند و بعضی مریدان ایشان
 را ایشان نه بر طریقه اصل مانده روش سماع را راه دادند و دعوی کردند که در محضر
 خواجه رخصتی در نیاب داریم که فرموده بودند اگر بعد از مصلحت دست و به رعایت
 نفوس بعضی سالکان کار کنند مختارند و الله اعلم و در سلسله کبرویه سماع هست حضرت
 شیخ نجم الدین کبری و شیخ محمد الدین بغدادی و دیگر عزیزان این سلسله سماع میکردند
 و شیخ نجم الدین کبری مرید شیخ عمار یاسر اند و شیخ عمار یاسر مرید شیخ ابو نجیب سهروردی
 و از بنی نب شیخ شهاب الدین سهروردی که خلیفه شیخ ابو نجیب است سماع منی مشغول
 بدان کار منی کند و در رد قبول آن براه تفصیل میرود و از بنی معلوم میشود که چنانچه
 در سماع نه همین در سهروردیه و چشتیه است حالی است که بعضی را باشد و بعضی را نه و اگر چه
 بعضی را آن حال باشد با وجود آن توقف نمایند و براه اتباع روند سماع غنا مذکور است
 و رکنی از ارکان طریقت که بران بایستند و لازم گیرند از قطب الوقت شیخ ابو اسحاق

شاذلی که امام و سر حلقه سلسله شاذلیه اند روح العباد و جهم و اصل الیناس بر کاهم
 و بر کات علوم هم می آرند که کلامی فرمود که ترجمه اش این است آن ما که سماع کنند و طعام
 ظمئه خورند بدانند که در ایشان نزع یهودیت است که در قرآن مجید میفرماید سماعون للکلب
 اکالون للسحت و نیز فرمود در وقتی که پرسیده شد از حال سماع کنندگان روزگار انهم
 الغوا باهم صالین فهم علی آثارهم پیرعون و هم یکی از شاخ شاذلیه فرموده است که
 السماع الخطاط فی درجه تحتی اذ اکان صا و اعرن ابله بشر الیطه و ابله گفت سماع
 بستی است از مرتبه حق در وقتی که صادر شود از اهل آن با جمیع شرایط و آداب که
 قرار داده اند چه جامی آنکه از نا اهل بود و بی شرایط و آداب باشد یعنی در چه حق
 بالاتر از مرتبه سماع است ندانم که این چه اشارت است مگر مراد از حق طریقه اتباع
 سنت داشته و بیشک طریقه سماع و صورت آن خلاف سنت و طریقه اتباع است
 یا مراد بدان مقام شهود ذات و تجلی ذاتی است که گویند سماع اهل قلوب ارباب تجلی
 صفاتی را باشد که تغیر و تحول و اضطراب در مقام پیدا شود خلاف تجلی ذات که آنجا
 سکون و تکلیف و محال است و نیز گویند که سماع شنیدن پیام محبوب است و پیام
 شنیدن در غیبت باشد نه در حضور این چنین گفته اند بعضی مشایخ اما تواند که در
 حضور نیز سخن از زبان محبوب بشنوند در اینجا سماع کلام محبوب بود نه پیام او یا رب
 مگر آنکه حالت استغراق بود و سماع حالت فنا و استغراق نیست چه در استغراق بی شعور
 است و در سماع مستم شعور بود و چون با استغراق کشد اینجا سماع نخواهد بود و حالت مستم
 در سماع نیست که اختیار رود نه شعور و نیز گویند که سماع ارباب و جبر الوجود و جبرینی است
 است و مرتبه وجود بالاتر از وجود داشته اند که مقام ارباب تکلیف از منتهی است چنانچه
 در عوارف از شیخ خاد و باس نقل کرده است که فرمود البکار من البقینه الوجود و چنانچه از
 تسری می آرد که وی هرگز از سماع ذکر و قرآن متغیر نشدی روزی در آخر عمر وی قرآن

نزد وی خوانند بر خود لرزید و نزدیک بود که بیهوشه پدیدند که این چه بود که هرگز از تو ندیدم
 فرمود ضعف حال گفتند اگر ضعف نیست قوت کدام باشد فرمود قوت آن باشد که هرگز از تو
 که در و دیار آنرا فرو برند و تخیل نشوند و چنانچه از صدیق اکبر می آید که شخصی او را دید که قوت آن
 یسین و زار زار بگریست و ز عفتها زد و بخود می نمود فرمود که لک کن من قبل و لکن قد
 قلوبنا ما یترجمین بودیم ولیکن اکنون سخت گشت دلهای ما را و باین سختی قوت
 یقین و تمکین دل است که از حال سجالی نرود و تغییر نپذیرد و مانا که ترک جنبه قدس
 سماع را در آخر عمر هم ازین قبیل بود و ازینجا است که شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله
 میگوید که منتهی مستغنی از سماع بود و میرسد محمد گیسو در از علیه الرحمة در برابر آن میگوید
 که این منتهی است که آفت انتها بوی رسیده است و میگوید در عشق و و آفت است یکی
 در ابتدا دیگر در انتها آفت ابتدا آن بود که چندان در عشق و عزم طلب معشوق بود
 طاری شود که او را محیط گردد و مدتی برین برآید تا او را لذت کامل دست دهد و هیچ
 وصال محبوب بروی نکشاید بداند که چیز از در و عزم نقدی دیگر نیست همبران باید بعد
 از مرور ایام در و عزم طبیعت او شود و عادت گیرد و ذوق در و نماند لذت و وصول
 شود و ذوق الم و حرقت همچنین صنایع شود و سرگردد و بر جا خود بماند و عادت
 او بر خیران و حرمان باز آید لغو و بالبدننها و آفت انتها نیست که چون بوصول معشوق برسد
 مشغول به لذت وصال گردد و حرقت فراق و الم هجران از وی برود بعد از مرور ایام و عادت
 عادت طبیعت او گردد و ذوق وصال هم برود و مطلوب او حالتین جز ذوق و خوشی و
 راحت محبوب نیست اگر چه وصال باشد ذوق کجا که بدان راحت گیرد و مجرد وصال چه کار
 اما عشق بر خور و آفت است که در حالت ابتدا مشغول به لذت فراق و الم و حرقت هجران باشد
 و در انتها هر چند که وصال یابد ذوق مزید تر شود و طلب یابد تر گردد و در در و ذوق
 استقامت سید است در محفوظات وی بعد از آن میگوید سخن من در ذوق است قطع نظر از حال

و نقصان و سید علیه الرحمة سخن خوش طبعانه میگوید مگر ذوق چیرمی دیگرست که در
سخن میزد و این مستی مست کسی اینجا چه گوید مست عشقم دیگر نمیدانم پنهاناً بحق
نه فیه مافیه پنهاناً اینجا در قواعد و احکام ایشان میروند که قرار داده اند و الله اعلم و آن
سخن سید که در ترجمه عوارف میگوید نیز خالی از غرابتی نیست در اینجا که در عوارف و ربانیه
و انحرار سماع می آرد که بزرگ گفته است ان الغنا ینوب عن الخمر و فعل الفاعل الی گفت
که شنیدن سرود درست ساختن و بخود می آوردن کار شراب میکند و قیام مقام است
این بزرگ تنقیص غنا و تحذیر از آن میکند چنانچه در سخن بهین بزرگست که ایک الغنا
فانه یزید الشهوة و یدهم المدوة پس از آن میگوید و انه لینیوب عن الخمر و فعل الفاعل الی
و بیشک آنچه او را تشبیه بشیء حرام کنند و قیام مقام او دارند ناقص و نازل خواهد بود و
اینجا میگوید که این سخن خود موافق مدعای صوفیان اید یعنی مقصود از سماع ذوق و
مستی است و چون آن بزرگ فرمود که کار شراب میکند ثابت شد مقصود ما این سخن نیز
خالی از خوش طبعی نیست در ذوق بخشیدن سماع و مستی آوردن آن که سخن مست
و حل حرمت و نقصان و کمال اوست این مقام منزله اقامت که گویند مطلوب مستی
و ذوق مست هر چه مستی آرد مبارکست چرا این مرد پیاله شراب نخورد که در ذوق و
مستی کاملتر از سرود مست و شبه بر اوست اینکایت بدان ماند که در کشف المحجوب میگوید
یکه اذا رباب کشف البلیس اذ ید علیه اللعنة که جماعه گردوست آمده سرودی میگویند و
می نهند و مزامیر می نوازند و وی در گریه است و رقص میکند و میوزد و میناله شج برید
که این چه حال است بلیس در جواب او گفت که کار وی از آن روز که او را رانده اند و
لعنت بر چنین حال می نهاده نیست که می نالم و میوزم و مصیبت حال خود میدارم
اینکایت را صوفی از صوفیان روزگار شنید و گفت این خود مین بدعا و صورت حال
آمد معلوم شد که سماع باعث ذوق و در و سوز و ناله و گریه است دیگر سخن چیست

این نه بینی که اینکار را بیست پس از آن مدح مپسندد که او را چه خیال کرده آید وی شوق
 ذات الهی است و عین القصات چنین و چندین مدح وی کرده است کسی با اینطایفه
 چه گوید لغو باشد من الزنج و الزل و از اهل توحید وجود انکه شد انکار بر سماع غنا و از
 شیخ محی الدین بن عربیت که میگوید که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است و حرکت بدن
 در قفس آن هرگز نبود و روح انسانی منزله است از تاثیر نغمه و میگوید که سماع غنا و تاثیر
 بدان ندین خالص است که الا الله الدین الخالص و جدی که در سماع نغمه پیدا شود
 لا یعول علیه است و میگوید که نشان ذوق قرآن و لذت شوق سماع آن آنست که شنیدن
 او بنغمه با نغمه یکسان بود و اگر ذوق مقید بنغمه بود آن لذت حسن صوت بود نه لذت محض
 قرآن و شرح و مبالغه در باب منع سماع غنا در کلام شیخ بسیار است و میگویند که شیخ
 شهاب الدین سهروردی شیخ اوحد الدین کرمانی را که سماع می شنید و بر ائمه و ان نظر میکرد
 و صاحب حد و حال بود نمیدید و او را در مجلس فرامیند او را اگر ذکر او در مجلس رفت میگفت
 نام آن متبع نزد من برید و این حکایت از شیخ علاء الدوله سمنانی تصحیح کرده و گفته است
 که شنیدم این حکایت بواسطه آنکه کسیکه حاضر بود در آن مجلس میگویند که شیخ اوحد الدین چو
 شنید که شیخ در باب وی چنین میگوید گفت همیدین خوشم که باری نام من بر زبان شیخ
 رفت زهی صدق و دیانت آن مرد رحمه الله علیه و در بعضی مخطوطات مشایخ چشتیه قدس
 الله اسرارهم نوشته اند که شیخ اوحد الدین در ملازمت شیخ شهاب الدین آمد و سماع طلبید
 شیخ او را بدان اجازت داد و خود مشغول بنماز شد و خادم را فرمود تا طعامی ببرد و در پیش
 همیاسازد و نیز نوشته اند که وقتی قوالی بخدمت شیخ بهار الدین ذکر یا قدس سره اند
 و گفت بخدمت شیخ شهاب الدین بودم و قصید نزد او خواندم و شیخ از آن ذوق گرفت
 و حال کرد پس شیخ بهار الدین در حجره درآمد و چراغ کشیدند و قوال را امر بخواندن
 آن قصید کردند و حال نمودند و ذوق گرفتند بعضی مردم این حکایت را غریب شمارند

و هیچ غایت نداشت و اگر قصیده مشتمل بر ذکر احوال محبت و مقامات محبان که باعث برتری
و مزید طلب حضور دل و رفع خواطر و قوت باعثه خالصت گردد و بشنوند و ذوق گیرند و تقصیر
دارد بعد از آنکه معلوم شد که اصل حسن صوت علی الاطلاق حرام و مکروه نیست این قدر
خود در زمان سلف نیز از بعضی از ایشان بوجود می آمد بالا تر ازین حکایتی است که در
تکمله نوشته اند که جماعه صوفیه در خدمت حضرت غوث الثقلین صلی الله تعالی علیه و آله حاضر
بودند و قال شعری الشاد کرد و آنحضرت را حال شد و بطیران درآمدند و از آنجا هم بطبر
طیران در خانقاه خود حاضر شدند و نیز می آمدند که شیخ غزالدین عبدالسلام که از اعیان و
اکابر ائمه مذہب شافعی و معتدایان ایشان و بسی بزرگ عالم قدس است در اول حال براه
مبائنت و انکار مشرب در ایشان میرفت و چون حضرت شیخ ابوالحسن ذلی قدس الله تعالی
روحه از زیارت حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم باز آمد نزد شیخ غزالدین عبدالسلام
رفت و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را السلام شیخ غزالدین را بشنیدن این کلام حالی دیگر
که از خود برفت پس از آن بامشایخ صوفیه براه عقائد و انقیاد میرفت بعدیکه در مجلس
سماع ایشان نیز حاضر میشد و شیخ کایت صحیح است و ثقات آنرا روایت کرده اند اما این
ندانم که مراد مجلس سماع حضرت شیخ است و ایشان سماع میکردند یا مجلس شیخ دیگر مراد
که از اهل سماع و صادقان راه در آن وقت بوده اند و الله اعلم و شیخ الاسلام عبداللہ النبی
قدس الله سره الاعلی گفته که ذوالنون مصری و شبلی و خزار و نوری و دراج همه در سماع
و غیر از ایشان نیز بوده اند از مشایخ و مریدان جمیع الله تعالی که در سماع رفته اند چه در سماع
قرآن و چه در سماع غیر آن و حکایت ایشان در کتاب نفحات الانس منقول است و یقین
رسیده است که کبرای مشایخ چشتیه و بزرگواران این سلسله قدس الله تعالی سرار هم
سماع می شنیدند و لیکن با احتیاط و شرایط و آداب و بیشتر اوقات در خلوات می شنیدند که از
ثقل وجود اغیار و نامحرمان خالی بود و گویند که در عهد دولت قطب الاول صلی الله علیه و آله و سلم
خواجه قطب الدین

او شی قدس الله تعالی سره العسری و اوصل الینا فتوحه درویشان روزه طی بر میگرفتند
 و ریاضت میکشیدند پس از آن در موسم اعراس مشایخ و عزیزان سماع می شنیدند
 و مشهورست که رحلت خواجهم در صفت و بیماریست که در مجلس سماع حادث شده بود
 چنانچه امیر حسن بلوی نیز در غزل خود اشارتی باین قصه کرده است و گفته است
 جان برین یک بیت دادست آن بزرگ + آری این گوهر زکان دیگرست +
 کشتگان بخیرت لیم + هر زمان از غیب جان دیگرست + وقاصی حمید الدین ناگور
 را که از علماء و عرفاء وقت بود و مشرب عشق و محبت و توحید داشت در سماع غلو می تمام
 بود و علماء آن وقت بر سر آن محضری ساخته و حکم سلطان شمس الدین درویشان
 از سماع ممنوع شده بودند الا در خلوت پنهان میکردند و حکایات در میناب در موقوف
 ایشان بسیار نوشته اند و مولانا برهان الدین بخنی فرموده است که از خدا امید میدارم
 که مرا در روز قیامت از هیچ گناه کبیره نه پرسند زیرا که نگرده ام الا یک گناه دان شنید
 رباب است که آن را بسیار کرده ام و اگر این زمان بیا بم نیز میکنم اشارت بوضع دلی
 اختیاری و گرفتاری خود میکند و با وجود آن اعتراف بتقصیر خود دارد و حضرت شیخ
 العلم فرید الحق والدین گنج شکر قدس الله تعالی سره در باب سماع اختلاف مردم
 فرموده اند سبحان الله کی سوخت و خاک تر شد دیگری هنوز در اختلاف است و در زمان
 سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره اینکار رواج دیگر یافت و در زمان
 تغلق شاه برایشان نیز محضر ساختند و محضر سابقه را که در زمان قاصی حمید الدین
 ناگوری کرده بودند نیز حاضر کردند غالباً قرار بر تفصیل و تفریق یافت و در مجلس آن
 مزه میسر نبود و تصفیق نبود و یاران خود را از آن منع میکردند و میفرمودند که باری
 اگر کسی بپندد باید که ز دایره شرح بیرون نیفتد این بنا بر آنست که در مسایل فقیه
 مذکور است که در شنیدن غنا خلا فی هست اما شنیدن مزه امیر باتفاق حرام است

یکبار امیر حسن علیه الرحمة در خدمت ایشان عرض کرد که صدقه خواهی چون صوتی شنیده
 شود دنیا و مافیها در الوقت فراموش گردد و همه چیز بر دل سرگردد و جز یاد حق در درون
 نماند و در نماز این حالت دست نهاده باید که فرمودند کسی که این حالت در نماز پیشانی
 و چون در مجلس سماع حاضر میشدند بجا برایشان غالب بود در قصه تو اجد نقل آن از ایشان
 بنظر درین آمده است و حضرت شیخ نصیر الدین محمد رحمه الله علیه در غایت توجع و احتیاط و کمال
 و نگاهداشت حد و ظواهر بودند و همیشه بدرس علوم دینی مشغول و گاه گاهی که سماع می شنیدند
 قوالان هم از بعضی طالب علمان و درویشان میبودند که در خدمت ایشان کار میکردند
 چنین شنیده میشود که یکبار در خانقاه شیخ برهان الدین غریب مجلس سماع بود و فراموشی نیز بود
 شیخ نصیر الدین محمد از مجلس برخاسته و احوال منوره بمنزل خود آمدند کسی گفت که از طریق
 پیر گشتی گفت حجتی نمی شود و این خبر سلطان المشایخ رسانیدند فرمودند خوب کردی حق
 بجانب اوست و منتظران سلسله محمد و شیخ نصیر الدین محمد قدس الله تعالی سره
 غایت اجتناب احتراز از شنیدن مزامیر دارند و ایشان میگویند که شیخ فرمودند که هر که
 سماع مزامیر کند از عقده بیعت و مریدی مبرا یابد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
 تشبیه بوضوح پیوست که افعال مشایخ طریقت در باب سماع مختلف و متعارض
 آمده و شک نیست که مقتضای اختلاف و تعارضن بالطبع توقف و تردد است و غلبه و رجحان
 یک جانبی پس باید و بسبب و باعث در میان چند بود یکی بطال است وقت و حکام
 طبیعت و شهوت و عدم اعتنا و محاللات با حکام شرع و فقدان غیبت و غریت و استماع
 حسن و اخذ اولی و ارجح و این خارج بحث است چه آنها که اینحال دارند در حکم بیایم و
 انعام اند که احوال افعال ایشانرا ضبط نباشد بل هم فعل و دیگر طائفه اند از ارباب
 نفسان ذوق طاعت و عبادت و لذت ذکر و تلاوت و خلوات و مناجات مجرد و بعضی
 حضرت بعضی اعلیٰ صحبت را با دعوت حق چون از شنیدن نغمه که بطبع میبرد و محرکنا بل و جامع است

بخاطرست لذتی و سروری و شعوری مطلوب حاصل وقت ایشان گردد بدان از باروند
 فریب خورند و خود را بحالت راغبت شمرند و بتسویل و تنزیل نفس و شیطان این را
 بر عبادت و ریاضت ترجیح نمایند و اهل آنرا اسکر شوند و از ذوق و لذت عشق محروم
 شمارند چنانچه ایشان آن بود که روز بروز از طریق دین و دیانت یگانه تر گردند و دور
 افتند و در آنچه هستند نهنگ تر و غالب تر شوند و از نماز خیر شست و خاستی ایشان را بضمیمه
 نماند و آن نیز بر یا و تکلف و خوف زجر و تشنیه خلاص کنند تا رفته رفته کار بجای رسد
 که آن نیز از دست رود اگر نزد ایشان حسن صوت حسن صورت منظم گردد و خصوصاً
 از انرا مغنیات مامیت ذوق و شوق ایشان بوجود علت صوری و مادی تمام شود
 و بالاتر از آن ذوقی نبود و اگر بعضی مغیرات که باعث اعتدال مزاج طبعی و تهج قوای
 حیوانی گردد بکار برند خود قیامتی دیگر قایم شود باز جماعه که از اینها بخونش طبعی سخن
 و ذوق حکایات و اشعار و رموز و اشارات و اسرار که طائفه وجودیه و باطنیه دارند و خود
 خود عارفان و دهر و کمالان روزگار و مقتدایان طریق شراوند باید حال ایشان عجیب
 ایشان بر ترست از آنکه فهم علماء و زما و عباد بدان رسد معاذ الله عن المکرهات و الایحاج
 کاشکه این ذوق و حال معرفت هرگز نبود و هم بنماز و روز خشک بن عجایز خستند
 باری صورت ایمانی ازین عالم با خود بردند و بهیضاً لغت نیز و حقیقت خارج موجب
 بیرون دانه اعتبار اند فویر شب و خفی تر شتابی در بنیقامی پیروی پیران است
 بعضی هر چه بزرگان و پیران ماکده اند و نیز اتباع ایشان میکنند و در اینجا جماعه هستند
 احکام شریعت را از نسخه و احادیث و اقوال علمایان شنیده اند ایشان جاهلانند
 تعلیمشان باید که در حقیقت حال کشف نمود و فرقه دیگر اند که گویند ما را با شریعت چکار
 است ما از ان ایشانیم و درست است که بکسب معرفت ایشان روزه ایم و دیگر چه باشد اینها
 کافرانند تعزیرشان باید کرد و حد ارتداد اقامت نمود و جماعه گویند که ظاهراً هست

خود چنین مینماید و لیکن چون بزرگان کرده اند بی سبب و دلیل نخواهد بود اگر چند مانند این
 سخن تقلید است اما در عالم عقدا و پیری و مریدی و بی و دارد و اعتدال را میاید پایشان
 باید گفت بزرگان که کرده اند بغلبه حال مستی و بخودی کرده و گاه گاه کرده اند برای مصلحت
 وقت و مقتضای حال و بنیاتی و شرایطی و آدابی که داشته اند آنرا کرده اند و طریقه است
 و دیگران را بدان امر نکرده و تقصیب نکرده اند آن فوق و حال که و آن مصلحت و نیت
 کجاست و اگر آن صفات و احوال و آداب که ایشان داشته اند شما نیز دارید و از خود و از
 دیگران که درین مجامع و مجالس حاضر آیند این معانی به یقین یا یظن غالب عائد می کنید
 مبارکباد شما تا بجا این بزرگانید و امید خبیر به تعلیم و جماعه دیگر اند که در صد انبات
 این عمل با حادیث و اخبار ظاهر شوند این روشن خالی از تکلف نیست حدیث سعادت
 حیه الهوی خود پیش محمد بنین و محققین مشایخ نیز موصوع و بی اعتبار است و حدیث تبتیر
 که در روز عید تقنی میوند و ابو بکر صدیق با بقه علی که بکر است و حرمت آن روشن
 داشت یا با جتهاد و قیاس خود که لم باشد صورت لهو و لعب اعتقاد آن نمودن منع است
 که در پس آنحضرت سمر از خواب بر آردند و فرمودند که امروز روز عید است منع مکن یعنی نهی
 عیش و سرور روز عید مجوز و مباح است مسامحه مکن در آن و در تقنی و تدفیف و ارجحاد
 و اعراض و لایم سخن نیست و تجویزی رفته است اما شمارای مفاشر اهل روزگار چنانچه
 کند باری آن زمان که بودند و چه میخواندند و چه میگردند و جاریه بودند از اینخانه
 که بعضی و قایم که میان اوس و خزرج گذشته بود با و از یک دارند میخواندند و مضمینه نبودند
 در صحیح بخاری آمده که تا یقینان لیستمان مغنیتین به نایت آنچه بدان ثابت شود آن
 که تقنی علی الاطلاق حرام نبود مسلم اما این اجتماعهای خاص با کیفیت مخصوص چه بود
 و اینجا فرقه ایست که اگر نغز بجا نند و سخن بران از ایشان محض بهانه و مجر حلیه است اگر
 ایشان معتقد بران اند چه شد که از روشن بران همین سماع و حضور مجالس آنرا گرفته

و باقی همه ابعاد فساد دهند بدنام کننده نگویند چندی که گویند ایشان اند حاشی که ایشان
 با پیران نسبت و پیران را با ایشان غایتی باشد پیران اهل حق اند و از باب صدق از
 اهل بطلان و کذب کی رخصی شوند بنای فعل ایشان جز نقضانیت و تعصب نیست حتی
 اگر فقیهی را و متشرعی را به بیند بر رعم و پیشتر کنند و تند تر شوند گویا که با این جماعه
 دشمنی دارند و دینی دیگر دارند نعم اینجا جماعه اند از مردان قدم در راه سلوک نهاده
 بمعمل و تشبه در اعمال صوفیه مدخلت نموده و لباس درویشی و طهیت بحسن نیت پوشیده
 و در وی در وی چسبیده و معتقد مشایخ گشته و امیدوار احوال ایشان آمده اگر مطلق
 انکار کنند بهترند مباد انکاری و تفتیض نسبت بان بزرگان لازم آید و اگر انکار نکنند
 و لیکن اجتناب احتراز کلی نمایند مباد از آنچه آنها یافته اند محروم گردند و هم چنانکه در
 باب پس روی ایشان کنند در کارهای دیگر نیز موافقتی دارند و رضایتی میکنند و چنانچه
 میکنند اگر وجدی نباشد باری تو اجدی هست و اگر تحقیق نبود تشبیه باقیست اینها
 اگر تعصبی نورزند و عادت نکنند و تو غل ننمایند و تو رج از دست ندهند و احتیاطی
 در کار دارند در ویشانند و بی نشانی از اطمینان نیستند هر چند بی مزج نفسانیتی
 نباشند اما از باب احوال و اذواق و صحاب معارف و مواجید از از باب قلوب
 که از شایبه تکلف و تصنع و نفسانیت با کلیه عازمی و در دریا وجد و مشرب سکر
 مستغرق و متواری اند و دیگر اند باز طائفه اند که از شایبه مزج نفس بلکه تعجب قلبت
 بیرون آمده و در صرف مقام صحو و تمکین و تحقیق میقیم و مستقیم شده از همه بالاتر اند
 اولئک هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون و رضی الله عن جمیع عباد الصادقین
 رزقنا اتباعهم و سقنا من مشاربهم المار المعین و صلے الله علی خیر خلقه استاذ کل و امام
 الهدی محمد و آل جمعین

الرسالة السابعة و رد الایراد بالاستقامة علی الاوراد

لا اله الا الله محمد رسول الله

از حکم بن عطاست رحمة الله عليه اذ ارانت عباد الله بوجوده الا وادامه
عليها مع طول الامداد فلا تحقرن ما منحه مولاه ان لم تر عليه سيمار العارفين و بهجت
النجيين فلولاد و اما كن ورد بنندگان خاص الهي جل جلاله دو قسم اند مقربانند و ابرار
مقربان آنانند كه از خطوط و ارادات خود منسلخ شده اند و بر اختيار و ارادت مولی
تقلع ايتاده و ابرار آنانكه بقايای خطوط و ارادات در ایشان باقی مانده و باطل
فانی نشده اند و مولی كريم تعالى و تقدس ایشان در مقام طاعت و عبادت اقامت
نموده بر فرع درجات در دنیا و آخرت تخصیص فرموده است و لابد ابداد نورانیت
یقین ایمانی شامل حال ایشانست كه اقتضای قیام در مقام کرده پس چون بینی تو
ای مخاطب بنده را كه اورا الله سبحانه در او را و اعمال برداشته و توفیق اوست و
استقامت بر آنها بخشیده است دیگر از چشم كم بین اگر چند سیمای عارفان و بهجت مجانبان
خاص در ناصیه حال او نه بینی و بر یقین دان كه آرزوی انجذابی در باطن او پیدا
كه موجب نهوض مقتضی اقامت و اداست و رفته و اگر آن وارد نمی بود آن نور
توفیق لمنی تا فیت اقامت و در دستقامت بران صعودت لمنی یافت و لولا ان بدان
الله لما ابتدینا و لا صمنا و لا صلینا بلكه هر كه انتساب بجناب حق بوجه عام نموده لابد بوجه
از وجه تعلق و اختصاص مخصوص گشته است چه اگر نه باعث محبت و تعظیم انجناب
پیدا شدی هرگز تعلق و انتساب را بر ضد ان ایشار و اختیار نكردی پس بر حسب اندازه
و قصد نیت و می در تعظیم انجناب رعایت تعظیم و می لازم آید اهل لا اله الا الله منتهی
جناب حق اند سبحانه متك حرمت ایمانی ایشان اگر چند فاسق و بدكار باشند جایز
نباشد لالتعنوه فانه محیب الله و رسوله حجت است الا آنكه حدیكه در شرع تعیین نیست
نیایه عن الله و رسوله اقامت باید نمود و بعدت آنكه وی خود متك حرمت انتساب

گرفته و بر اهلک و افلال خود احانت نموده است و اقامت حد خاصه بر اهل خصوص
 باید که بے مداخلت بواسطه نفس و حجاب و از حد محمد رد باشد و بنا
 از لعن و طعن و شتم محفوظ دارند تا موجب خود ضرری نگردد و از این است نظر بعضی مردم
 به سبب تعرض بآب مخصوص با قامت حد و شرعیه آن به جهت اقامت حق است
 بلکه علت تجاوز از حق نال الله السلامه سیدی الشیخ ابو الحسن مشاوی رضی الله تعالی عنه
 میفرماید اکرم المؤمنین و ان كانوا عصاة مذنبین و اقم علیهم الحد و و ابجرهم رحمة لهم
 لا تعزراهم اکنون سیامی عارفان و بجهت مجاب که فرموده است که ایم است سیامی
 عارفان تسخیر است اول قصر محبت بر مولی خود هم و طلب و هم در طلب از هیچ حال
 ایشان بجانب خلق نباشد و نظر بر غیر نیفتد نه در روزه در قبول نماند و هم مضطرب
 در پیش مولی و قلیل و کثیر عارف همیشه مضطرب بود از جهت علم او بعدم قدرت خود غیر
 خود بر چیزه مگر بوی لقائے ثالث فقد مضطرب نزد تعذر سباب عارف و سکون
 اید و رحمت و هراست چون خود را به تمام تسلیم می نمودند بے نیاز گردانید ایشان را بخود
 از غیر خود و متولے شد تمامه امور ایشان را از اینجا دانسته شود که معنی ولایت حیدر است آن
 ولی الله الذی نزل الکتاب و هو متولے الصالحین و بجهت مجاب نیز سه نشان دارد
 نخستین دوم ذکر نعت ایشار و حسن دوم وجود شوق و لغزش تباوه و آیین سوم تشمیر
 همت ببدل اکل در مصنیات محبوب طلب قربت با وی اینها احوال باطن است و آثار
 و انوار آن در ظاهر نیز با هر نمود حسن اخلاق و اعمال چنانکه گفته است و دلائل
 لا یخفی علی احد کمال المسک لا یخفی اذا عبقا و هر طائفه از ابرار و مقربین مخصوص اند
 باید او و اسعاد الهی ولیکن در و داد کجاست استعداد آنچه به بنده رسد از فتوحات علویه
 و صفات عرفانیه و تجلیات ربانیه بلکه تمامه فوائد دینی و مادی دنیا و دینیه و متبوی و مستعد

اول خالی شدن دل از اشتغال با سواى حق و حصول این باشتغال بعبادات و طاعات
 بود چه اگر نفس بجای حق مشغول نداشتی مشغول گردانند و بی ترا بکار خود پس هرگز این
 استعداد بیشتر امداد و باین حال اکثر او فرشتائی عمارت دل معرفت حق و محبت می
 حصول این بدوام ذکر و فکر و صبر و حسن دل بران بود تا لث ثبوت و اقامت بران
 حصول این بقبط حال غیر منفک دوام حضور در جناب قرب باشند شیخ ابو محمد عبد
 بن میش شیخ ابو الحسن شاذلی و صییت فرمود لازم گیر بر خود باین یک در دو که نقطه
 هوا و اثبات محبت مولی است لث لث محبت هرگز نگذارد که محبت بغیر محبوب مشغول
 دارد و مقصود نیست که عماد کار و خلاصه حال او این باشد تا اعمال می از حقیقه گردان
 است از قلب می صدور یابد و هرگز منقطع نشود و الله علم و هم صاحب حکم میفرماید
 انوار یوحی فی الدار الاخره والوردینطوی بالنظوار هذه الدار والى ما یعنیه به
 بالاختلاف وجوده میفرماید محل ورود و جزا و ترتیب ثواب عمل دار آخرت است و دنیا جای
 عمل و اجتهاد است ترا اینجا برای آن فرستاده اند که عمل کنی و حق خدمت بجای
 و در مجاهده و ریاضت کوشی و ماخلقت الحن والانس الا لعیبدون و جا پاداشت
 عمل و مقام مشاهده اینجا است اینجا اگر چیزی روئے نماید نمونه از آن خواهد بود و باید
 که اعتقاد است تمام عقل بوجود چیزی بود که وجود آن خلقی ندارد و آن ورود و عمل است
 که با نطوای این دار منطوی و بقنا عی انیانه منقطع است فردا قیامت حشر است
 بالاتر ازین نباشد که چرا عمل در دنیا نکرده اند و اگر کردند چرا ازین نکرده اند
 و خبر است لایاتی علی العبد ساعته لا یدکر الله فیها الا کانت علیه حصره یوم القيمة اهل
 بصری رضی الله تعالی عنه گوید اقوامی را در قیامت که بر اوقات و ساعات خود
 ترسیده و ترسیده بیهوش تر بودند از شما بر درهم و زمانیر خود یعنی چنانچه شما در نیم دنیا

نمکنند الا در عملی که نفع کند ایشان را و بهترین جزای که صادق در دنیا طالب آن بود
 تو فیق مزید عمل است و زیادت تعطش بدان مشایخ فرموده اند قدیس الله تعالی است
 کن طالب الاستقامت و لا تکن طالب الکرامه فان مولاک لیطالبک بالاستقامه و
 نفسک تهتم لطلب الکرامه و لا ان تکون بحق ربک خیر لک من ان تکون بحفظ نفسک
 ابوسلیمان دارانی رضی الله عنه می آرد که فرمود اگر مرا خیر گردانند که در فردوس بر
 در آید یا در رکعت نماز کن من گذاردن رکعتین اختیار کنم بر در آمدن فردوس زیرا که
 در فردوس بحفظ خودم و در رکعتین بحق پروردگار و از اینجا معلوم گردد که طالب باید که
 در گذاردن نماز جز ذوق خدمت و قصد امثال و طاعت در نظر نداشته باشد و نظر
 بر عوض و ثواب ندارد تا آیل بحفظ نفس نگرود در اخبار آمده است که قوسه را بخت
 بخوانند و نروند و نخواهند مگر خدمت را پس در گردنهای ایشان زنجیرهای زرین انداختند
 و بخت شان بکشند و هم شیخ ابن عطار الله صاحب حکم در لطائف المکنون فی مناقب
 شیخ ابی العباس و شیخ ابوالحسن کلامی میفرماید که ترجمه این است حق سبحانه و تعالی
 انوار ملکوت را در اصناف طاعات ابداع نموده است و هر که از صفی از طاعات نورش
 براندازد آن نوری از انوار اوست برفت پس هر چه آید از عمل در آن اسباب بکنند
 و از او را در بار دات آن مستغنی نگردد و در صحن نشوید بر آنچه بدو آنچه رضی شدند عباد
 این راه که حقائق و معارف بر زبان ایشان جاری بود و دلهاست ایشان از انوار
 طاعات و عبادات جاری و بدانند که اجرای طاعت بر دست بنده سبب فتیاب
 غیب است و هر که قیام نموده بطاعت و معادلت بشر طاعت کثاده شد بر دی الواء
 غیب است حق گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین مانا که مراد حضرت شیخ رضی الله
 از غیب آنها خواهد بود که بدان در غیب یا آن آورده است بخوبین فتح کشف مبارک
 و موجب معاد و مطلوب صادقان را هست و الا کشف کانیات که نه موجب

انمیعنی کرد و مقصود نبود و تواند که در آخر و بال حال سالک گردد و سال الله العاقبة
شیخ ذکاء الله باخیر فرمود باید که هر فضیلتی که از عمل در نظر در آید بصورت پیوند که از او
نباشد که یکبار در عملش در آید تا باری از عالم آن شهید اینقدر رسنت و الله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب

الرسالة الثامنة رعاية الاضاف والاعتدال في عمق واصوفية من ارباب الاحوال

لا اله الا الله محمد رسول الله

الحمد لله بالعالَمین و محب المتقین و دلیل العارفين و صلوة و سلام علی سیدنا
و مولانا محمد مادی سبل و سید الرسل امام الكل و علی آله و صحابه و خوم الهدی لمن
استدس و ادلة الحق لمن اقتدر و علی التابعین لهم بالاحسان المتقین آثارهم
بنعت التحق و العرفان اما بعد مکتوب مرغوب بصیوة سلوب رسید و مبطاطن
مشرف شد و از مضایح آن و فوائد کتاب مرآت الصفا که مصحوب مکتوب رسالت
بود پذیره مند و مستفید گشت و بفرمت پروردگار کریم حل جلاله و طیفه شکر گذاری
بجا آورد که باری درین روزگار جماعه مستنده بقول فعل تخریص و ترغیب بر مکتوبات
سنت سید الانبیا صلوات الله و سلامه علیه هم نمایند و از مبدعات و مستحذات
اجتناب نموده و گریان را نیز منع و نهی میفرمایند محمد مد علی جمیع لغز و لذات المرید
من فضله و کرمه و لیکن چون در ضمن مکتوب در باب مثل شیخ صوفیه قدس الله تعالی
اسرار هم در رد و انکار غلو و افراط مشایده فتا و تنبیه بر رعایت طریق و سطو
اعتدال که حقیقت معنی کمال است از لوازم وقت و حال محبت و نصیحت نمود و معذره
خواهند داشت از وضع و ضحاک و جلایه بدیهات است که طریق قویم و منهج مستقیم است
و عملاً طریق سلف صحاح است که موافق کتاب الله و سنت رسول الله است و هر چه

نه موافق کتاب است باشد طبل و ارجلیه قبول عاقل است و از بعضی مشایخ از ارباب
 احوال نیز بر کجیبت طمع و شکر و غلبه حال نه برین منوال مقال آورده محل اوقات او
 مستحق اتباع نیست فاحق الحق ان تبع و اذا بعد الحق الا بهضلال و لیکن آنچه طریقه
 فقر و ارباب این نسبت علیا در باب شطحیات و طامات صوفیه یافته میشود است
 که در رد و انکار آن تشنیع و تقبیح اهل آن جانب توقف و سکوت و اغماض و صریح و عوا
 نگاه میدارند و ایشان را در صدور آن مغلوب معذور می شمارند قال بعض العلماء
 فی بیان قوله صلی الله علیه و آله وسلم الدین النصیحة الحدیث النصیحة العامة المسلمین
 عن اعرضهم و نصرة لهم فی جمیع احوالهم جلیا و در فقا و النصیحة الخی صتهم باطاعة الامر
 الا فی محرم محرم علیه التصدیق للعلماء الا فیما لا یمهدی لعلم الیه و للفقر التسلیم فیما لا یمهدی
 یجب علیه بجملة توقف در محل اشتباه و حسب است یحیث که جزم در مقام و ضوح لازم
 کتاب فصوص الحکم را بعضی مردم هم ازین قبیل میدارند و در رد و انکار و اقرار آن توق
 مینمایند و در طعن و تشنیع مصنف آن کتاب مبالغه نمائی نمایند یحیث که در اتباع عتقا
 بهیات و شبهات آن بی توقف نمائی در آیند و باجملة علماء روشایخ در حق شیخ مختلف
 سید احمد زروق در کتاب قواعد الطریقه فی مجمع بین اشریقة و تحقیقة میفرماید
 سل شیخنا ابو عبد الله الفوری رحمه الله علیه انا سمع فقیل له ما تقول فی این
 فقال اعرف کل فن من اهل کل فن فیل له ما ساله عن هذا قال خلت فیه من الکفر
 الی القطیبة فقیل له فما ترجع قال التسلیم قلت لان فی التکفیر خطرا و تعظیمة بما عا د علی
 صما بالضر من جهة اتباع السامع لمبهمة و موهمة و الله علم انتهی و نیز در کتابت کو
 مینویسد مبنی العلم علی البعث و تحقیق و مبنی الحال علی التسلیم و التصدیق فاذا التکلم العارف
 من حیث العلم نظر فی قوله با صله من الکتاب و السنة و آثار السلف لان العلم معتبر
 صیلة و اذا التکلم من حیث الحال سلم له و ذوقه اذ لا یوصل الیه الا بالثبته فهو معتبر بوجدانه

فی العلم بهستند لایمانه صاحبہ ثم لا یقتدی به لعدم عموم حکمہ الا فی حق مثله ونیز میگوید
 یعتبر الفرع بجملة وقاعدته فان داق قبل والار د علی مدعیہ ان تامل او اول علیہ ان
 قیل او سلم له ان جلبت مرتبة علما و دیانتہ ثم ہو غیر قاض فی الاصل لان ضادا لافاد
 الیہ یعود ولا یقبح فی صلاح اصباح شیئا فظلمة لتصفوفہ کامل الاموار من الاصل
 وکالمطعون علیہم من المتفقین پر د قولہم و یجتنب فخلہم ولا یتک المذهب الحق
 الثابت نسبتہم له و ظهورہم فیہ والحد علم ونیز میفرماید قال شیخنا ابو العباس
 اخبرنی بعد کلام ذکرہ و ابجا حد لمن یوحی الیہ شیء من ہذا الکلام و ما یفہمہ یوحی
 مسلم له حالہ من باب التضعیف والتقصیر و سلامتہ و ہو مو من ایمان الخالفین من
 یفہم شیئا من ذلک ہو لقوة ایمان معہ والتسلع دائرة علمہ و مشہد واسع
 سوار کان معہ نوثر و ظنہ تجب ما فی القوالب من الودائع الموضوعۃ علی ای
 صفۃ کانت و ہذا شیء معروف مفہوم انتہی وقال والتوقف فی محل الاشتباہ
 مطلوب کذمہ فیما تبین وجہ من خیر او شر و مبنی الطریق علی ترجیح لظن احسن عند
 موجبه وان ظہر معارض و قال قوم ما اوس الیہ الاجتہاد جزم بہ ثم امر الباطن
 الی السد و من ثم اختلف فی جامعۃ من لصفوفیہ کابن الفارض و ابن حبلاد
 لضعیف الثلثانی و ابن دعو مسکین و ابی سحیح الجعفی و التسترے و ابن سبعین
 و الخالقی مرآة الجمالی شیخ ابن عربیث و مختار شیخ جلال الدین سیوطی کہ از علما
 متاخرین حدیث ست در شان شیخ انت کہ اعتقاد ولایۃ و تحریم النظر فی
 کتبہ و تحریم النظر در کتب ایشان خود مذہب ایشان ست میگوید و سخن قوم
 یحرم النظر فی کتبنا الا لمن الخ و میگوید کہ شیخ محمد الدین فیروز آبادی حسب اقا مکر
 و کتاب الصراط المستقیم در مدح و تعظیم و سہ مبالغہ کردہ و در انتصار و ذب از خود
 کتبہ بصرف تصنیف کردہ و مناقب مقامات او را بیان نمودہ ست و لیکن شیخ زکریا

باینچه میفرمود که درین کتاب و مانند این کتاب زهرهاست شکر اندوخته کرده از وضاحت
 اینها محفوظ بایدهد و در مبهات آن خوض نکرد و مطلقاً از فوائد آن محروم نشد
 و در نهایت اختیار نقل نکرد و نهی و رسائل که مردم در رد و اثبات این کتاب نوشتند
 منظور نظر شریف شده باشد که چه حال دارند و غالب کدام جانب است نصرت
 آنکه در بعضی مواضع این کتاب آنچه بفهم ظاهر می آید آن خود محل تردد و انکار است
 و کسی که عم ایمان و رعایت اسلام است بتقلید در آنجا افتادن و اعتقاد کردن از
 درجه احتیاط دورست و خدا داند که ایشان چه قصد کرده اند پس فی الحال انکار
 راجع بخیر سی است که از ظاهر عبارت مفهوم میگردد و در فهم ماضی در آید نه با احتمال
 آنکه چیزی را داده کرده باشند که منکر باشد و الله علم و در حقیقت انکار فقهائ و
 بطریق دیگر است و انکار فقرای رنگ دیگر و کل وجهه موسولیهما فاستبقوا الخیرات
 و این طریق فصوص یک طریقی خاص است مدار کار تصوف و مذہب حضرت صوفی
 قدس الله تعالی سرار هم نه همین است طریقه متفق علیها درین قوم است که
 در کتاب قوت القلوب و رساله قشریه و منازل السائرین و تعرف و عوارف و
 امثال آن بیان کرده اند و بر اعتقاد این قوم و محبت این طایفه علیهم السلام
 بطریقه قولیه ایشان ترغیب تحریر نموده اند و آنرا داخل مراتب لایب و وصل
 درجات سعادت گردانیده قال جنید الایمان بطریقنا مدیه من الولاية کنون
 اگر بعضی طرق و اوضاع که نه مخالف کتاب سنت باشد بلکه استنباط و اخذ آنها
 از کلیات قواعد و اصول شریعت ممکن بود و بحضرات مشایخ منسوب باشد
 جزم بطلان آنها و استقرار استمرار بر رد و انکار ایشان از طریقه انصاف و اذعان
 آشنائی دور باشد و توضیحات که در باب الباس خرقه و بنار خانقاه و حیران از
 مستحق مشایخ ذکر کرده اند معلوم علم شریف شده باشد شک نیست که فعل عوام

در
 این
 کتاب
 در
 بعضی
 مواضع
 این
 کتاب
 آنچه
 بفهم
 ظاهر
 می
 آید
 آن
 خود
 محل
 تردد
 و
 انکار
 است

در همه جا ناقص و منکرست خصوصاً در امثال این موافق که در اصل سندها ضعیف
ولیکن آنچه خواص محققان کرده باشند مقام آن ارفع و اعلاست و مع ذلک هر جا
که طریقه برع و احتیاط مرعی افتد اختیار آن از واجبات وقت است و در خلاف آن
توقف و اجتناب لازم و در حقیقت اینها از ارکان طریقت و شرائط سلوک این راه
زجانبی که طریقه نامرضیه با حقیقت زانست که ادعای اتهام تصوف کنند و در اعتقاد
و عمل اصلاً بر آن تقوی و احتیاط نزنند و متک بکتاب و سنت نکنند و در دیانات
احکام اسلام ملاحظه ننمایند و شاید که بصوفیه فصوصیه که در مکتوب شریف و اشهد
بود امثال این جماعه را راده نموده باشند و الاصل عنوان صوفیه مرتبه عظیم
مقامی رفیع و مسلک طریق مستقیم است ذکر آن در مقام تشبیح و تقبیح بغایت کران
می آید و در حقیقت اینجماعه را دخل صوفیه نباید داشت و فردا این مفهوم شریف
نباید شدت محققان قوم ایشان را حثویه و باطنیه می نامند باقی هر چه در
مکتوب شریف افاده و افاضه فرموده اند عین نصیحت و محض شفقت است کنند
که حق سبحانه و تعالی بهمت مردان راه و عارفان آگاه استقامت در کار ضعیف
کند و خلاص از قید نفس که کثیف ترین حجابها و اشد موانع سلوک این راه است
گرمست فرماید و بر متابعت کتاب الله عز و جل و اتباع سنت سید المرسلین صلی
علیه و آله وسلم و بر محبت دوستان و خاصان در گاه خود رضوان الله علیهم امین
استقامت بخشدانه ولی الهدایه و التوفیق و التعمین

الرسالة التاسعة ایراد العبارة الفصيحة في شرح قوله عليه السلام الدين النصيحة

لا اله الا الله محمد رسول الله

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الدين النصيحة قالوا لمن يا رسول الله قال
و لرسوله و لكتابه و لعامة المسلمين فخاصتهم حديث صحيح رواه البخاري و در مسمی سلم

بمعناه بدانکه این حدیث از جوامع الکلم است و تمامه علوم دینی در حیطه اجمال و
 مندرج است اگر کل علماء عالم با فرض طول اعمار تا حد امکان جمع آیند و بیان
 این علوم بکنند جزوی از آن بسر نیاید آنچه گفته باشند بر اندازه علم و وسعت
 حوصله دانش خود گفته باشند و لو ان مافی الارض من شجرة اقلام و البحر یسده الا
 و جوامع الکلم ان احادیث را گویند که از غایت ایجاز و اختصار لفظ قلیل جامع و
 حاوی معانی کثیره اید و این قسم سخن از خواص کلام حضرت رسالت ختمیه محمد
 علی مصدر بالصلوة و التحیة و دلایل و شواهد کمال اوست چنانچه فرمود ائمت
 جوامع الکلم مختصر الی الکلام همچنانکه در جمیع اجناس و قایق حسن و جمال بیرون از
 حد ادراک عقول و اوامام ابداع نمودند در کلام جلیش انواع سحر و حقائق
 خارج از حیطه تصور افهام تضمین فرمودند اینست آنچه گفته است در دل
 هرامتی که حق مره است + روی و آواز بهیچ وجه نیست + الدین النصیحة نصیحت
 در لغت خالص شدن و بی غل غش شدن و بر قدم صدق ایستادن است
 میفرماید دین همین نصیحت است صحابه گفتند یا رسول الله این نصیحت که اشار
 بدان کردی و دین را منحصر در آن ساخته که است و نسبت بکلیت و شمول
 الله و الرسول و کتابة مر خدا راست و رسول او را کتاب او را و لعامة المسلمین
 خاصتهم و مر عامه مسلمانان و خواص ایشان را یعنی حق که باید ادا نمودن و ادب
 که باید رعایت آن کردن حق اینهاست چون این حق ادا نمودی و دیندار
 شدی بر حسب تفاوت درجات آن اکنون همین که کدام علم از علوم دین از
 احاطه شمول این معانی بدر میسر و در چه علم یا متعلق است بمرتبه الوهیت و خاتمه
 یا بایقام نبوت و شریعت و بعباری کوفه ترازین بگوئیم علم متعلق است بخلق
 یا بخالق هر چه گویند ازین بیرون نرود و ما اشارتی اجمالی بعنوانات اینمقاد

انمودن و مثالی بیان کنیم باین آن بتفصیل خود چه حد و کرا مجال است و چون سخن
 در اینجا بربان علم و قالب فقه میرود صرفه وقت بر توجه و صفای آن لازم است
 انصاحت و معرفت ذات و صفات وی و اتباع و اقتفال او امر و لوازمی است
 و نصرت دین و تسلیم احکام وی بود و امر و لوازمی است احکام شریعت است
 بندگان را بدان تکلیف کرده محاط و انزله کن و مکن گردانیده است از انجمله هیچ چیز را
 ندارد دین و عهده آن ساخته و بنابر مسلمانی بران نهاده است که بنابر خانه دین بی آن
 بر پانود مسلمان کامل آن بود که آنها را با شریط و آداب ظاهر و باطن مغرب
 و وام و استقامت بجای آورد و بر پا دارد و نصرت دین حق بجهاد و در راه حق و تقصید
 اعلامی کلیده اند بادهای دین کارزار نمودن و بر قدم امر معروف و نهی منکر ثابت
 ایستادن و بی مداخلت هواد مزج نفسانیت ازین عهده بیرون آمدن است
 هم از وجه نصرت دین حق قیام است بتفصیل سبابی که موجب بقا و تقویت دین
 و ملت است و آن علم است و عمل و علم کتاب الله و سنت رسول اوست صلی الله
 علیه و آله و سلم و علوم که مبادی و وسایل محمد و معاون آن بود چنانچه علم صرف
 و نحو و سایر علوم دینی و قواعد ادبیه و علم دین فقه است و تفسیر و حدیث +
 هر که خواند غیر این گرد و خبیث + و عمل کار کردن بدان بود که علم بجعل سودمند
 نیاید بر چند شرف ذات و نفاست جوهر علم باقیست و عمل اصول صنایع و حرف
 مثل زراعت و حیاکت و عمارت و تجارت و امثال آن نیز ازین قبیل است چه
 بقای دین و ملت بلکه بنای جهان عالم و آدم مقتضای حکمت بی آن نتوان بود
 و آنچه واقع شده است در حدیث که اختلاف امتی رحمة اکثر علما از آن بخت
 طرق و مذاهیب و اجتهادات که سبب سماحت دین و توسعه امر بر بندگان است
 حل کرده اند بعضی با اختلاف حرف و صنایع و صرف بهم و بتفصیل تکمیل آن نیستند

فرد آورده و اگر عامتر از آن مراد دارند تا شامل هر دو قسم افتد بهتر و مفیدتر است
 احکام الهی تعالی با حکام ارادیه قهریه و می که مقتضای جریان قضا و قدر است رضی
 شدن است و خود تسلیم آن کردن اذ قال له رب سلم قال سلمت لرب العالمین احکام
 او امر الهی تعالی و تقدس و قسم اندکی احکام امریه شرعیه تکلیفیه و وظیفه در اینجا
 طاعت و امتثال است دوم احکام ارادیه قهریه و بنه گ در اینجا رضا و تسلیم بود
 مسلمانی این دو جزو است و بس و بحقیقت مراد حق و حکمت و می عز شانه در این
 و انزال نازل حوادث لغز است لبوسی بنده یعنی بشناسانیدن خود را به بنده ناز
 گردانیدن اوست بخود تا بداند که در اینجا قدرتی دیگر است بالاتر و غالب که قدر
 دیگر و جنب آن ناقص و در دفع آن عاجز اند و لغز حق گاهی بطریق لطف و گاهی
 در صورت قهر بود و چون این نیز متضمن نعمت تقریب و تعریف است نظر بحقیقت
 از قبیل لطف بود اول لطف ظاهر خوانند و ثانی لطف خفی و نظریه باطن در مورد
 صورت هم لطف است و هم قهر اینجا لطف ظاهر است و قهر خفی و اینجا قهر ظاهر و لطف
 خفی است عظم بر لطف و بر قهرش سجد + اسی عجب من عاشق این مرد و ضده تنهی را
 بیان کرده ترا زین در رساله سیم بتلیه المصاب کرده شده است از اینجا باید
 و اما نصیحت رسول الله اول محبت و تعظیم و ادب جناب عالی اوست و تسبیح و تهنیت
 ساحت غر و جلال او و تمامه انبیا صلوة الله و سلامه علیه علیهم اجمعین از هر عیب
 منقصت که نه لایق مقام نبوت و رسالت بود و ضابطه در باب نگاهداشت ادب
 اینجا بآلت که هر چه در امری مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و جلال
 از هر حال و منقبت که باشد او را ثابت است مع محزان او را خدا از هر امر شرع
 و حفظ دین و دگر هر وصف کس میخواست از هر حدش انما کن بیع مراتب کمالات صورت
 و معنوی در عباد و رسوله مندرج است و عبودیت خاصه و مخصوص ذات شریف او

که بنده حقیقه جز او کس نتواند بود خدا خداست و بنده او دیگر همه بنده گان طفیل
 اویند و لازم است اتباع سنت سنیة او در عبادات و عادات و اعتقاد باید کرد
 که هر چه خلاف سنت و طریقه اوست اجل است و هر چه پیدا کرده اند و هر که پیدا کرده
 است از آنچه بدان تغییر سنت و مخالفت آن لازم آید قولاً و عملاً و اعتقاداً و اخلاً
 است و مرد و دست قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احدث فی امرنا هذا
 الیس منه فهو مردود و فرمود کل محدث بدعة و کل بدعة ضلالة و گفته اند هرگز
 در دلیکه گرفتار بدعت نوز ولایت در نیاید دوم محبت هر که و هر چه منت است
 بجناب او صلی الله علیه و آله و سلم از علما و صلحا و بلاد و دیار و جزان خصوصاً اگر
 قرابت و اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمودن و تعظیم ایشان داشتن
 و اندامی ایشان نمودن و از سیئات و زلات ایشان تجاوز کردن و اغماض نمودن
 و بطهارت جوهر ذات ایشان قایل شدن و از غیبت و تنقیص امانت ایشان
 دل زبان نگذاشتن و مملو و مغلوب محبت ایشان بودن قوله سبحانه قل لا
 اسئلكم علیه جراً الا المودة فی القربی اگر چه در جریان احکام دین و اقامت حقوق
 شرعی با سایر خلق شریک اند و از حیطة او امر و نواهی بیرون نه و حقیقت فضل
 بعمل و تقوی است ان اگر کم عند الله تعالی قضیه کلیه است اما باید که در وقت حرا
 احکام و حدود شرع بر ایشان خود را ناسب محض امین مطلق دانند و رعایت
 حرمت انساب از دست ندهند چنانکه بنده بحکم مولی فرزندش را تا دیب کند
 و خود را در میان نه بنید و هر چه وی فرموده عمل کند و زبان و دل از شتم و ابله
 نگذارد و همین است حکم اهل الله از اهل خصوص در اقامت حدود بلکه تمامه مسلمانان
 در حفظ و حرمت ایامیه ایشان و اخراط و تقریط محل خوف و ضرر است و باید است
 که سابقه عنایت حق در باب اهل بیت نبوت و قدر و عزت آنحضرت صلی الله علیه

و آله و سلم در درگاه ربوبیت بیشتر از آنست که از سلیات ایشان تجاوز نکند و
 شفاعت و سعه صلی الله علیه و آله و سلم در حق ایشان قبول میقتد و بر ایشان با
 که از سائر امت تبریح دین و تحقیق تقوی بیشتر و بیشتر باشند که حمایت و رعایت
 شریعت و حق از روی حمیت دنیا و دین بر فرموده ایشان بیشتر است کذا قال العلماء
 سیوم از باب نصیحت رسول الله جسم و شفقت بر امت اوست بر رعایت
 حقوق و اعانت و امداد و اقامت فروع کفایات مثل سلام و عبادت و نماز
 جنازه و امثال آن و قیام بجرمتهای که متهم بهام دین بدانست و تصدی
 امامت و نفی و فتنه و قتل به نیت اقامت سنت و عدالت و اعانت نیز از این
 باب است و انصیحت الکتاب الله بنگاه داشت تعظیم آن و عمل بدان و تدبیر ایشان
 و معرفت معانی و تحصیل علومى باشد که متعلق است بدان و ملازم است تلاوت
 بر رعایت طهارت و تحسین صوت و حفظ قلب نیز از حقوق کتاب الله است
 گفته اند هر که لا اقل در ششماه ختم قرآن نکند فردای قیامت قرائن خصم
 شود و بعضی چهل روز گفته اند جانب زیادت را خود چه گوید و در سلف جامع بودند
 هر روز ختم قرآن میکردند و زیادت از آن نیز و از رعایت حقوق کتاب الله
 ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل آن از سلف و شفقت
 شرع چنانچه بعضی از جاهلان بولغفل این روزگار کنند و آنرا تفسیر قرآن
 نام دهند و ندانند که منفسر القرآن برای فقد کفر لغو و بالله من ذلک و انصیحت
 مرعیه مسلمانان را رعایت حقوق ایشان کردن و حرمت ایشان در مال و عرض
 و نفس بداشتن و چشم حقارت در مسلمانان تنگ ریختن و درست و زبان از
 ایذا ایشان باز داشتن و حقوق ملازمه ایشان بوجه کمال ادا نمودن و نصرت
 و اعانت ایشان بوجه مشروع کردن است در حدیث آمده است یاری ده بر

خود را ظالم بود یا مظلوم گفتند یا رسول الله مظلوم را یاری توان داد یا یاری دادن ظالم چگونه
 بود فرمود بآنکه دست ویرانگیری و نگذارش که ظلم کند و جهاد و بنای رباط و امر معروف
 و نهی منکر و امثال آن نیز در باب نصیحت عامه بود و از نصیحت عامه است حکم بایشان
 بر تقدیر عقوبت ایشان کردن و رعایت حال دین بایب نمودن و با عامه سخن از دنیا
 و حقایق گفتن و کشف اسرار نمودن گمراه ساختن است ایشان را و اظهار اختلافات
 علماء و اقوال ایشان یا غیر علماء نیز همین حکم دارد و من الله بعصمة والعون انما نصیحت
 خواص مسلمانان بدانکه خواص ابریه قسم داشته اند اول امر او سلاطین اولی الامر
 اطاعت ایشان کردن و محکوم ایشان بودن اگر مخالف حکم خدا و رسول خدا
 حکم نکند از واجبات طریقه دین اسلام است قال الله تعالی اطیعوا الله
 واطیعوا الرسول اولی الامر منکم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بسوید بن عسقله که یکی از صحابه است فرمود یا سوید بن عسقله شاید دیگر
 تو مرا نیایی وصیت میکنم مرا تر ابقی و سمع و طاعت امر اگر چند بنده حبشی
 بود و این مبالغه است در اطاعت اولی الامر و الاجد از اهل امارت است
 نبود تواند که نایب خلیفه صل بود و برین تقدیر اطاعت او نیز واجب گردد بآنکه
 اطاعت و انقیاد امر افوض بود و ما دام که مخالف دین امر نکند مگر در صورت اگر
 باید دانست که مرد در خانه خود امیر است و پدر بر او و او امیر و معلم بر شاگردان امیر و غیر
 هر حاکم در زمین تا بجان و فرد و دستان که در حوزه حکم اویند امیر است برایشان طاعت
 اول الامر و بر رعایت لضعف و عدالت واجب که حدیث آمده است کلکم راع و کلکم
 مسئول عن رعیته حتی ابرأ و می بر جوارح و اعضا خود امیر است و دست و زبان و عین
 رسانند و فردای قیامت او را از ایشان خواهند پرسید و ایشان بدرگاه عزت
 اند و می خواهند خود را انصاف خود گرفت و دوم علماء را تعظیم علماء و تصدیق ایشان

واجب است در آنچه موافق دین نقل کنند و مشک کتاب و سنت نمایند و آنچه مخالف
 دین گویند و بگویند نفس و محبت دنیا حیل و اموزی و فتنه اندوزی نمایند در حدیث آمده
 است العلماء ورثة الانبیاء عالم میلو الی الدنیا و یدخلوا السلاطین فاذا مالوا الی الدنیا
 و دخلوا السلاطین فاشترکوا فانیهم لصوص الدین فرمود علما و ارثان پیغمبر اند که علم
 دین بایشان بورشت از پیغمبران رسیده است خود انبیاء اجزاین میراثی نبوده و تقبلیه
 میل بدنیانکنند و در میان سلاطین ند آیند و چون چنین کنند مبرسید از شهر ایشان
 ایشان در دین اند سال الدعا العافیة و مراد میل دنیا و مداخلت سلاطین است
 که دین بدنیان بفروشند و مذهب است نمایند و فتوای بنای حق دهند و اگر ترویج دین نمایند
 و باعث امداد و احانت مسلمانان و تقویت دین حق شوند آن خود کاری شایسته و
 شانی بزرگ است و بالمد التوفیق سیوم از اهل خصوص مشایخ طریقت اند که بعد
 عمل بعلم و تحقیق صدق و اتباع سنت و توجیه تام بحق و انقطاع از غیر و بی سجا
 برسوخ در شریعت بانوار معرفت و اسرار حقیقت رسیده نبعت مزید کمال و مرتبت
 حال ممتاز شده اند افاضل مذهب و کاملان دین و ملت محققین بر نظامه و تمکین
 ایشانند که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت تسلیم ایشان بچند
 خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت لازم است و ضابطه درین باب است
 که هر چه بی شبهه مخالف مقتضای علم و حکم شریعت بود انکار آن واجب است
 و هر چه در آن شبهه بود توقف در آن لازم اگر قایل و فاعل آن مردی است که
 امام است در علم و عمل مستقیم در تقوی و ورع و تاویل و توجیه قول و فعل وی
 باید نمود و اگر مصلحت شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و ضلال ناقصان
 نگردد آن دیگر است و باید دانست که ولی از صفوات و زلات و وقوع در معصیت
 معصوم نبود ولیکن از اصرار بر معصیت و دوام بر آن محفوظ باشد اینست معنی

آنکه گویند انبیاء معصوم اند و اولیاء محفوظ عصمت پسین از وقوع در عصیت بود و حفظ
بعد از وی و آنچه از منیطافه محبت علیه سکر و سطوت حال از آنچه لغبت و امی ظاهر بر محبت
راست نیاید از قول و فعل نقل کنند بعد از صحت نقل طریق احوط در وی توجیه و تفسیر
ست یا سکوت و تسلیم با عدم اتباع و اقتدا و اتباع در وضوحات رودند و در موته
و مبهمات و صاحب حال صحیح بر تقدیر عدم ضبط و اختیار محذور است و منکر آن حکم
علم و شریعت محذور تر و سکوت و انخاص و توقف بر تقدیر احتمال و شکی با احتیاط
و انصاف قریب تر سخن درین باب بسیار است جمله از آن در رساله مرجع البحرین ذکر
کرده شده است سال الله السلامة و العافیت فی الدنیا و الآخرة و صلوات الله
علی السید الیهادی الی الصراط المستقیم محمد آله و صحبه جمیعین

الرسالة العاشرة اقامة المراسم فی اعمال المومنین

لا اله الا الله محمد رسول الله

طریقه محمد شین اخذ بعمل منصوص است که نقل صحیح ثابت شده با جواز عمل بحدیث
ضعیف در فضایل اعمال لا سیما نزد تعدد طرق و تفاصد آن و طریقه فقها
اعتبار معنی و عدلت حکم و قاعده بابت مگر آنکه نص صریح مقابل آن افتد یا بحدیث
در تحقیق قیاس ثابت شده است و اکثر صلوات ایام اسامیج و شهر و موسم
لیل و نهار نزد محمد شین مثبت رسیده بلکه احادیث و آثار وارده در آن موسم
بوضع و بطلان شده و صلوة بر غایب که در شب جمعه اول از حجب کیفیت مخصوص
بگذرانند و در میان مشایخ مشهور است نزد ایشان ازین قبیل است و در نسخ و نسخ
آن تشدید و انکار غریب نمایند و حدیثی که درین باب نقل کنند طعن است نماز
که در شب نصف شعبان که آنرا شب برات خوانند و در روز عاشورا و امثال آن
بگذرانند نیز همین حکم دارد و در شب برات جز قیام لیل و تطویل سجده با دعا که در روز

بالقرست و زیارت قبور و عبادت فقار مرامل قبور و در روز عاشورا جز صوم و تسبیح
 طعام ثابت نشده و احادیث تو بیع طعام نیز ضعیفند و لقد و طرق حیران نقصان کرده
 و اما در صوم روز عاشورا تا یکدم تمام خورد و یا فته و رجامع الاصول از احادیث صحیح آورده
 که رسولی صلی الله علیه و آله و سلم صوم عاشورا و سنت فخر و صوم یک روز از همراه و سفر
 و حضر ترک نکردی و این سه چیز از او که سنن بود نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم
 و علمای اهل بیت و غیره از انحصال عشره گویند از غسل و احتمال امثال آن دور روز
 عاشورا صحیح نشده الا صوم و صوم سه شوال بصحبت پیوسته و احادیث وارده
 درین باب از صحاح و حسان و صفات و موصفات عبادت در کتابی که گفته است
 با ثبت من السنه فی ایام ائمه جمیع کرده ایم و طریقه اکثر مشایخ دیار عرب خصوصاً
 اهل دیار مغرب موافق طریقه محمد بن سنان و گفته اند که در اخذ بصحیح کفایت است
 مطالب او استقامت از ماسومی اندک و صیقل امثال این اعمال و عبادت
 نزد بعضی مشایخ متأخرین معمول آمده و در او را ایشان نوشته شده امام محمد غفر الله
 و احوال علوم و شیخ ابوطالب در قوت لقلب نیز از آنها آورده اند و ما اشارت اجاب
 در وصل گذشته بتوجیه آن کردیم اینجا که گفتیم طریقه محمد بن سنان این اعمال نزد
 ایشان ثابت نشده یعنی اختلاف در آن مبنی بر اختلاف طریقه است اگر چه
 نزدیکی ثابت نشود لازم نیاید که نزد دیگر کسی هم ثابت نبود و تحقیق مقام و تفصیل
 کلام نیست که این اعمال و تسبیح طائفه از مشایخ که بدان قائل و عامل اند از مشایخ
 خود دیده و شنیده و مشایخ از دیگران رسیده و آن دیگران روایت از احسن ظم
 و ترک اتهام و اسارت ظن از راویان قبول کرده بکذا باشدت حصر و و لم تعبد
 و تسبیح اعتقاد حسن عبادت و استخوان طاعت علی الاطلاق و لعموم و قطع
 نظر از خصوصیت وقت و حال و لیکن طریقه محمد بن سنان تحقیق و تفیش احوال و

تزکیه و تعدیل ریای است و استعمال تفرس و خرم در تصحیح اسناد ظاهر و باطنی است
 تصحیح تحقیق احادیث و آثار در عهد ایشان است و اعتماد و رجوع درین باب ایشان
 همچنانکه در تحقیق احوال نفس مرکب آن تصحیح احوال باطن و در قایق آن لغو فیه است
 و در میان حل حرمت و صحت فساد اعمال بفقها همه محتاج یکدیگر اند و مدد و معاون
 یکدیگر و در آنکه جامع این هر سه طریق بود ملحوظ و حیثیات خواهد بود اما مسلم
 مقدمه صحیح خود منفرماید رحمة الله علیه که وجود احادیث موضوعه و شیوع آن اکثر قبل
 اهل بدع و صلاح آمده یعنی هر که ایشان حدیثی نقل کرد که معارضین و مضاد حکم و قاعده
 شرع نبود و در ظاهر بحکمیة صدق و صلاح آراسته بود ایشان تجسین ظن و احتمال صحیح
 آنرا قبول کردند و جعل در آورند و روایت نمودند یعنی چه گمان توان کرد که ستم
 بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم افترا کند و وضع حدیث از پیش خود نماید و بخرمت
 دروغی بر بندد و با بخیان و عهد که در میناب و زو دیافته که من کذب علی تعبد
 فلیتوبو مقصد من النار و ندانند که اغراض نفسانی و بواعث و دواعی شهوات
 در آدمیان چه قدر است با آنکه درین میان کسی است که وضع احادیث بجهت
 ترغیب و ترهیب تجویز می نماید سیما و این مذہب اہم نسبت بعضی متصوفه کنند
 و گویند که این کذب له است نه علیه یعنی این وضع حدیث برای ترغیب و ترهیب
 کردن و دروغ بر بستن برای نفع دین و شریعت است نه برای ضرر آن و بعدیکه
 واقع شده است در آن است که دروغی بر اسے ضرر دین بر بندند چنانکه
 مدلول کلمه علی است و غالب وضع و افترا در احادیث از اهل بقدر و تناسک از عباد
 و اهل بدع و اهل از ارباب مذہب آمده و بجا اعمالهم و مذاہبهم و ما میدانیم
 که روایت این اعمال در کتب احادیث صحاح نیامده و به تصحیح ایشان نمیتوان
 بلکه بر اهل آن طعن کرده و رد نموده اند و میگوئیم که مشایخ را نیز نقلها

و سندی است و سندی ظنی است نه قطعی لکن الکلام فی الراجح و المرجوح و الحق و الحق
 ان یتبع و الله اعلم و صل معلوم شد که مبنای اخذ باین اعمال و اعتماد بران روایات
 تسامح و التماس و تحجین ظن و حرص بقدرت باور و دامن آناه منافضه فی فعل بها
 اصحابها و ان لم یصح او کما قال محدثین گویند که این در حدیث ضعیف است اما
 حدیث موضوع عمل بدان جائز نباشد و روایت ان حرام است اگر چه موافق قواعد
 بود مگر مقرون به بیان وضع و شک نیست که حکم بوضع ظنی است و توقع قطع درین
 از قبیل خراط قداست و اعتماد و تعدیل بر حکم الله این شان و مهر این فن
 و مهارت کلام نبوت و ملکه شناخت آن و حکم ذوق و وجدان را با عجز از شنیدن
 و تنقیح علت در بعضی مواضع و دخل تمام است و بعضی قرائن و امارات وضع که ذکر
 کرده اند مثل روایت شیعی غالی در فضائل اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین
 و مبتدع داعی در ترویج مذهب ظنیات اند که قطع را بدان راه نیست و کذب در
 دقت و صدق در وقت دیگر محتمل است و بعضی از نقاد چنانچه ابن جوزی و
 اشال او در حکم بوضع افراط و تعصب نیز راه دارد پس از طرفین مجال تنگ آمد
 و وحشی نیز پیدا کرد و اینها در مختلف فیه رود اما در آنچه علماء فن و الله این شان
 تصریح کرده اند امر واضح بود و حجت مخالفه سنت و روایت خلاف آن یثبتی
 است بر جهل بحقیقت حال و عدم اطلاع و وقوف برین اقوال چه علم و اطلاع در
 امثال این امور لازم شود کشف و ولایت نیست با وجود روایات و اسانید یثبتی
 بر ظاهر چنانکه گذشت عذری صریح تر ازین در قبول آن نخواهد بود و منکر معذرت
 از آنست حقیقت حال صادقان طریق و توجیه و محمل اقوال ایشان اینست
 و یا بکنه است بر تعصب در عقیده مشایخ خود و عدم اعتقاد و انقیاد با قول
 علماء و اساطین ائمه حدیث و فی حقیقت متعصبه دو جانب گرفتار افراط و تفریط

نصیحت ایست که از متقشفه فقها و جهل صوفیه کرانه گیری و براه وسط روی سلا
در نظریات باقی محل خوف و خطرست دیگر تو دانستی والله اعلم -

الرسالة الحادية عشر لطريق الاحسان لمن اصابه اخلان

لا اله الا الله محمد رسول الله

روزی این حقیر با جمعی از صحاب که در باب فراست و گیاست بودند نشستیم و
سخن در ذکر رئیس ابوعلی بن سینا و شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره افتاد
و نامه نوشتن شیخ ابوسعید بجانب ابوعلی و طلب کردن شناخت راه از وی
و چون عبارت مکتوب عربی بود آنکه زبده صحاب بود اشارت کرد مرا تا ترجمه
کنم آن مکتوب را پس اصل و خلاصه و زبده آنرا عبارت فارسی نوشتم و بیشتر
از مقصود حرفی چند زیادت بر مضمون مکتوب نیز آوردم مناسب مقام و با
التوفیق شیخ ابوسعید بن ابوالخیر که او را سلطان اولیا و برهان صغیا
گفتند نامه بنحو ابراهیم ابوعلی بن سینا نوشته و از وی در خواسته که کدام
طریق است که سالک ابکوی معرفت برود و در دل عارف نور حقیقت پدید
آیند دل و استجلیه و تقیل دهد و از زنگ کدورت ماسوی پاک گرداند و
که صورت این حال در ابتدای کار و آغاز طلب شیخ بوده باشد بلکه مقصود
مهمان و اختیار حال وی بود و الله اعلم باینهمه شک نیست که ناشی از صدق
طلب کمال تقطع بقرب حق و حرص تفحص و تتبع طرق وصول بجناب اوست
عز وجل و تعالی چه باتفاق از باب طریقت مراتب قرب الهی و درجات
معرفت وی سبحانه غیر متناهی است ولیکن مرد عاقل باید که بنیزد که چون
آنکس که سلطان اصغیا باشد طریق هدایت از وی پرسد و از حکمت مستغنی
نباشد پس حکمت مرتبه علیا و درجه قصود بود و در حقیقت همچنین است زیرا که

حکمت که عبارتست از تفصیل کمال نفس در علم و عمل و تشبیه بحجاب قدس و حجب
 الوجود آن را در رای آن کمالی متصور نیست و آن در حقیقت شرح و بیان
 شریعت است تا آنچه شرع بر طریق جمله و علم کلی بوده باشد حکمت تفصیل و بیان
 آن بکنند و منقول معقول روشن گردانند و نظر بمآل حکمت معنی باطن شریعت
 است و شریعت صورت ظاهر حکمت مثلاً آنچه در شرع خبر بوجود آن داده اند
 از لوح و قلم و بهشت و دوزخ و صراط و میزان و امثال آن و اثبات صورت
 اضافت شکل بدان کرده حکمت بیان معانی و اثبات حقایق آن کند و آن معانی
 که از آنها بدینها تعبیر میکنند بیان نماید زیرا که بحسن عقل جزا و راک مجرب و معانی متصور
 نباشد و بی وحی آسمانی و اخبار الهی اطلاع بر صور ممکن نه و چون حکمت تفصیل
 تحقیق شریعت بود قول خداوند تعالی راست آید که و من یوت الحکمة فقد
 اوتی خیرا کثیرا و مایند که الا اولوالالباب اما آنچه از فلسفیات در کتب است
 که ادوات و وسایل جدال و نزاع اند مذکور و مسطور است و شکوک و شبهات
 و ایهام و قصد اثبات و تائید آن نموده و هر نادانی که آمده بعلت تشدد لسانی
 و قوت بیانی که داشت چیز بر آن افزوده تارفته رفته حاصل آن جز قیل و
 قال مآل آن جز نکال و دو بال نیامده حاشا و کلا که عنوان حکمت آنرا شامل
 بود و اطلاق اسم حکم بر اهل آن جایز باشد امام فخر رازی که اس در پیش
 و مقدم و پیشوا می مناظرین است و شکایت این حال میگوید و لم نستفد من
 بحسنا طول عمرنا + سوی ان جمعا فیه ما قبل او قبالوا و هر کس که دست
 باینها زد و غلو کرد و سرانجام کار او جز تشکیک در دین و اخبار نبوت و اولاد
 که مستلزم و مستتبع سو خاست و خسرا و آخرت است نبود مگر آنکس که حفظ
 و عصمت الهی نگاهبان حال و پاسبان وقت او بود و ذلک نادر جدا و انعم

ماقال حکمت یونانیان پیغام نفس است و سوا حکمت ایما نیان فرموده پیغمبر است
 اکنون ترجمه مکتوبی که شیخ ابوسعید ابوالخیر خواجه ابوعلی سینا نوشته و انما نسیم
 نوشته است ایها العالم حق تعالی ترا آنچه باید و سزد از صلاح ظاهر و باطن توفیق
 دناد و هر چه مطلوب است از سعادت آخرت روزی کناد بدانکه راه راست جز یکی
 نیست و من این راه را بهیقین دانسته ام و خدایک شک شبیه از طریق یافت
 آن رفته و لیکن وادیها ظنون هم از طریق واحد منشعب گردد و سالت که اگر چه
 بدان در شک نیفتد و لیکن بی تحیر و تذبذب نبود و من از هر کس طلب طریقی که
 بدان سلوک کرده مینمایم تا بدانم که کدام راه رفته که به مقصود رسیده است و حال
 مقصود حقیقه دیده بامید آنکه شاید حق سبحانه تعالی بوساطت تحقیق و بصدر تصدیق
 او حقیقت حالی را و انما ید و ابواب مقصود بر روی دل بکشاید و تو ای عالم که بوفت
 بر علم رسوم توفیق یافته و بذاکره این طریق موسوم گشته چه یافته بگو و تا کی رسید
 بیان کن و بدانکه تذبذب و تردد لازم بدایت حال تریب و تعرف است اول فطرت
 و اضطراب در کار طالب کنند بعد از ان بمقام جمعیت و موطن اطمینان رساند
 و هر که طریقه زهد و انزوا که خلاصه معنی ربانیت است سلوک نمود بیشک بمنزل
 مقصود رسید و حصول این نسبت اگر در زینت کنند و سعی نمایند بسی آسانست
 و اگر همچنان در حساب عقل در مانند بغایت دشوار و الله ولی التوفیق و با فاضله
 التحقيق حقیق خواجه ابوعلی سینا در جواب نامه شیخ ابوسعید ابوالخیر نامه بنویسد
 که خلاصه مضمون اصل معنی آن بطریق ترجمه اینست کتاب شیخ که از اصول کمال ابطا
 الهی و سبوغ نعم نامتناهی او تعالی بروی و وصول هدایت حسن تمییز و توفیق
 و استساک بعروه و ثقیه و اعتصام بحبل متین خبر میدهد و از وی با عثه اقبال و
 تقرب درگاه عزت و تولیة و توجه بوجه باقی او عز اسمه و استواری در سلوک طریق

معرفت و دستگیری عنایت در توفیق هدایت و برافشاندن غبار تعلقات جزای دنیا
 از دهن جنت و اهتمام بر تنزه از مقدرات نفس و طبیعت مفهوم میگردد و وصول یافت
 مکتوبیت عزیزترین نامه که وصل گردد و سرت افرا ترین چیزیکه در و دیار بدو
 ترین کوهی که از آسمان معرفت طلوع نماید و بزرگترین همانیکه از در اخلاص در آید
 خواندم و فهمیدم و در تبیین مبانی و تصور معانی او تدبر کردم و در تحقیق و تقریر آن
 تکرار نمودم آغاز بحد و شنای واجب الوجود که واجب عقل و مفیض عدل است کردم
 و بشکر گذاری بر الا و لغاری بی منتهای وی زبان کشادم و بدعای مزید توفیق
 و زیادت بدایت و نهایت درایت او دست بر آوردم حق سبحانه تعالی قدم صدق
 او را بر جاده طریقت ثابت دارد و از التفات بهما سویی که موجب ذلت قدم بود عصمت
 بخشد خدا اینکه راه نمانده بیچاره و آسان کننده کارهاست تدبیر امور بعلم اوست
 و تقدیر کائنات بحکم او یک ذره در آسمان و زمین از حیطه علم او خارج نیست و بسط
 حرکت و قبض سکون از قبضه قدرت وی بیرون نه وجود خیر بر صفا و امر اوست و
 وقوع شر بقضا قدر او تمامست حوادث نازل از جناب اوست و کل امور راجع بدار او
 یکی است و شیوناته او کثیر و مامره الا و احده کلح بالبصر و سهرام تشعب متفرع از او
 و هر حادث مستند و منتهی با او انجمن است مقتضای امر ملکوت و موجب سرچر و بیت
 و این امر لیت بس عظیم و سریت بس شگرف و انت آنکه در انت و زانت آنکه
 نتوانست سعید سعید ازلی است و شقی شقی لم یزل هیچکس را طاقت نه که برسد چرا
 کرد و مجال نه که گوید چه میکند لایال عما یفعل و هم لیا لون خوشوقت سعادتمندی
 که سابقه از لیش بر مره سعد کشیده با ذره عنایت لم یز لیش از رتبه اشتیاق بر آورده
 و شکست نیکو که توفیق سودا را آخرت یافت و بر سر مال نمانی متاع باقی بدست
 آور و جنبه عالی که دل این سراچه امید و بیم بر ندارد درو یافت و نایافت و در و قوی

و رنج و راحت و عجز و شادی و ادراک بر نه انکار و استیفاء شهوات دنیا جز عجز
 شهوت میفزاید و استمتاع لذات او سیری بخشد نیل مطلوب او خیال و وصل محبوب
 محال کمالش باز و ال ملازم و زوایش در همه احوال لازم المش در غایت رذالت
 و لذتش در نهایت بشاعت صحت و مقام بیماری و محبت او عین گرفتاری آنجا و او
 در دنیا سلامت شمرند حاجت مندی ست بسد جوع و پوشیدن عورت و آن
 قطره چند که از توجده اگر دور و وقت مجامعت که توان از لذت انکاری در اس جمیع
 لذات شماری اینهمه اند روح توجده اگر دور و مایه حیات ترا بباد بدهد و اندر مشغول
 بدنیانیت مگر مغلوب مغبون و متصرف در موی مگر محبط مجنون گرفتار حرکات
 شتی و اسیر حاجات گوناگون مشقت الحال متوزع البال دست خوش سیم و امید
 بایمال رنج و راحت کجاست عاقلی که از اختلاط خلق تخر و گزیند و از صحبت غیا
 بخلوخانه تفر و نشیند و از پریشانی روی با صلاح آرد و از تذبذب و تردد و هیبت
 بر تذبذب و تردد و گمارد و عمر رفته را فریاد کند و عشق کشته را نو گرداند و از ملاحظه حدوث
 بطلعه ازل ازال رن و از حمار ست فضا بملاحظه ابد الا با کشت تا بجای رود که آنجا همه
 لذت و لذت و کمال در کمال است آنجا سلسالی ست که هر چند سیراب تر شوی گوارا تر
 یابی از رقیبت که چند آنکه سیر تر خوری لذت تر شمری سیرابی او نه سیرابیت که
 طبیعت را آبی گرداند و سیری او نه سیریت که ذائقه را بی لذت کند حق سبحا و تعالی
 غشاده غفلت از بصایر و پرده فتاوت از قلوب موجبات حیرت از عقول و دوا
 حسرت از نفوس مابر اندازد و بتوفیق تهذیب خلاق و تکمیل اوصاف هدایت
 کرامت فرماید و سلوک این طریق آسان گرداند و از شر این کاره عذار فریب ده
 غرور بخش بر غل خوش که بطاهر لطف و صبر بمانی نماید و در باطن عداوت جانی دار
 و بصورت موصدلت کند و بمعنی مفاصلت دهد گناه دارد و در سلوک این طریق ترا

مقتدا و پیشوای ماسازد و بدان مقام که تورا سید مبتلا بعت تو ما را نیز برساند اوست
ولی اینکار و بدست اوست زبام اختیار و اما آنچه شیخ از اینجا نبالتماس تذکره کرده
و استعاره بصره نموده و دوا می این در دراز کلام من بسته این بدان ماند که
از نابینا راه نمونی جوید و شنو از نا شنو خبری پرسد مثل مرا چه یارای آنکس بود
چون تو می زبان کشاید و بجوابی که صلاح می دران بود و صوابی که رشد او دران
خطاب نماید و بطریق که نجات می درانست اعلام بخشد و بمقامیکه مقصود اوست
را میری کند و باین همه انحراف بتقصیر و اقرار بنادانی از سخن حق گفتن گریز نباشد
و از بیان واقع چاره نه باید که اول و آخر فکر و ظاهر و باطن اعتبار تو خدا باشد
جل جلاله چشم دل بجمل مشاهده او محول و قدم سعی در مقام قرب او موقوف ایم
بیای عقل در ملکوت اعلی مسافر و ایات کبری الهی را که دران عالم مودع است نظر
و بعد از نزول از ان عالم اعلی از احکام و آثار او حاضر از ان رو که در همه تجلیات
اوست و ظهور هر چیز بدوست اول و آخر ظاهر و باطن **ع** فنی کل شیئی له
آیه + تدل علی انه واحد و چون این حالت شریفه ملکه او شد و این شیمه کرمیه عادت
او گشت نگین دل بصور عالم ملکوت اشتقاس پذیرد و مرآت قلب بقبس لاهوت
متجلی گردد و با حضور قدس و صحبت انس الفت گیرد و ذوق ولذت آن عالم بدست
حال او برسد و آنچه نسبت با وی اولی و اقرب است همه از ذات خود دریابد و
سکینه و وقار بر وی فایض گردد و تیس طمانینت و قرار در وی پیدا آید و بدین عالم
اولی و اهل آن جز بر رحمت ننگد و شکر گذاری نعمت پروردگار را پریشان
نخشاید و بزرگات نعمت و معرفت ایشان را راه بنماید و بوصول مقامیکه خود
رسیده است ایشانرا نیز طالب گرداند و بزرگ مواعید و مواعیق رحمت قوت باعثة
ایشانرا در شوق و اشتراز آورد و او را در همه حال بچیت و در بچیت و لذت در لذت بود

و از جهت خود نیز مستحب و از لذت خویش متلذذ و با ایشان بود بی ایشان و در همه جا
 بی همه جا خلق از وی متعجب و بی از ایشان متعجب تر ایشان در وی حیران و او
 و ایشان حیران تر باید داشت که افضل حرکات صلوة است منعت مراقبه
 و بهترین سکناات عیام با حفظ مراتب نافع ترین نیکبها صدقه و احسان بخلق و
 کاملترین سیر با صبر و تحمل بر شدائد و مادام که التفات نفس لقیل قال و مناقب
 جدال و تاثر و انفعال با احوال مختلفه و حالات متباینه باقیست خلوص از گرفت
 طبیعت و کدورت جبلت محال بود و بهترین اعمال عملی است که از مقام نیت صادر
 گردد و بهترین نیات نیتی است که از جناب علم و معرفت منبث گردد و حکمت اصل
 فضائل است و معرفت الهی اولی اوایل صعود و کلمات طیبه بسوی خداست و سبب
 رفعت آن عمل صالح اینها را میگویم و طلب آمرزش از خدا میکنم و هدایت از او
 میجویم و طلب کفایت از وی میکنم و قربت از وی میخواهم از سمیع مجیب اینست
 مضمون مکتوب ابو علی سینا بجانب شیخ ابوسعید ابوالخیر و آن حکایت دیگر رسید
 باشد که میگویند که شیخ به ابو علی سینا نوشت که دلتی علی دلیل یعنی دلالت کرد
 مراد بلیله که راه نماید و پرده غفلت از روی کار بکشد اید او نوشت که اخروج
 عن الایمان المجازی والدخول فی الکفر الحقیقی و ان لا تلتفت الالباب و ان لا تنظر
 الثلثة میگوید دلیل بیرون آمدن از ایمان مجازی و در آمدن در کفر حقیقی و
 عدم التفات بهمت مگر بدینچه و راسی موالید ثلثه بود بلکه اشتغال باطن با و را
 عوالم ثلثه که ناسوت و ملکوت و جبروت است الابرار تبه ذات بخت که لا الهوت
 صرف و وحدت مطلقه است و الله علم گویند که شیخ در برابران نوشت او صلتی نه
 هذه الکلمات الی ما یوصل الیه عباده اربعة الاف سنة فرمود مرا این کلمات را
 بجای برد و بمقامی رسانید که عبادت چهار هزار سال آنجا نرساند و الله علم آن حکایت

این مرام حالتی در گرفت که قلم از دست رفت و دست از کار ماند چه گوید و نویسد
از برای گفتن و نوشتن بزرگان چیزی نگذاشته اند کسی باید که آنرا کار بند و بعل
در آرد و شربت بادامی نفس که سخنان رسیدگان را بمقام ایشان نارسیده بگوید
و حقیقت حال از حرف و حکایت ظاهر بجوی اگر مردی کاری که ایشان کرده
بکن بعد از آن گفتار که ایشان گفته اند بگوید و اگر در آن مرتبه نیز چیزی نگوید
و خاموش نشینی بهتر و گویا تر این گفتن را خاصیتی است که ماده نوزائیت را از
سینه بیرون آورد و باطن را از ذوق و حضور خالی گرداند حقیقت را هم اگر در
تنگنای سینه محبت دارند تا مجال صبر و کتمان بروی تنگ آید و در سختی تصحیح
باطن جولان کند و در اعماق و اجزاء وجود سریان نماید و از بس شدت ضبط
و کتمان خواهد که در و نه را بشکافد و بیرون افتد تا اشعه انوار آن بی اختیار از
وجبات احوال بتابد آنرا نور می دیگر و حضور می دیگر باشد کسکوة فیها مصباح
المصباح فی زجابه در منصورت خاموشی زبان حال گردد و معنی بی عبارت
در سخن آید مبارک باد این حال و گویا باد این ذوق آنرا که حاصل است جماعه
ببینم که در ذوق سخن و لذت همزبانی چنان از دست رفته اند که صبر از سخن نبرد
ایشان محال گشته و لفظ عین معنی و قال نفس حال آمده **س** کار آمد حصه
مردان مرد + حصه ما گفت اند این است درد + اینجا نیز اگر نیک روند دلیل
وضع است بر قوت تاثیر معنی و سطوت سلطان حال که با وجود غشاه لفظ و
حجاب صورت این تاثیر دارد و تا آنجا که محض معنی و صرف حقیقت بود چه حال
باشد باری اگر یکی بگوید همان قدر گوید که یافته باشد و از انجام زنده که قدم نهاده
بود تا از دایره صدق و نفس الامر بیرون نیفتد سخن **ب** ال حال وی نگردد و گو
بگویم لغو باد من بخل و الزل رسیدگان مقام معرفت میگویند که بعد از

تفقیه و تطهیر باطن از میل و التقات لمجوسات و استغراق و اشتغال بذكر عباد
مولی جل و علا نفس الغنی و سبقت بر روحانیات پیدا آید و نور معرفتی در دل منشی
گردد که بدان مشاهده حق دست دهد و بر مراد الهی و حکمت نامتناهی وی عزم
در کاینات اطلاع افتد و از دل بر بصیر شعاعی انفکاس پذیرد که بحشیم طاهر
مخفیات و روحانیات را مشاهده کند تا باطن هر و باطن از مصنف عالم زور و
منسوخ و منقطع گردد و در نور حق مستغرق و مستهلک شود و تفصیل این احوال
ایشان دانند که رسیده اند و لیکن بر تصدیق ایمان پائینی است علی الاجمال
ایقین معلوم و متیقن گشته است که اعتزال و القطع از خلق و توجه و اقبال بجنب
اقدس در نورانیت قلب و زکامی نفس و طهارت و نزاهت از انچه قلوب و
نفوس عامه خلایق بدان مطمئن و مستمسک است تاثیر می برست شاید که اگر این اثر
دوام پذیرد و استمرار گیرد و در رعایت احتیاط کار دست دهد و وصول بآن مقام
کردن می دهند و اشارت میکنند ممکن باشد پس طالب این نسبت و مشتاق این
کمال را شرط است که براه طلب و اجتهاد از پائین نشیند و تقصیر کلی از خود رهایی نباشد
و اگر در تمام سال ماهی و در ماهی هفته و در هفته روزی و در روز ساعتی بخت
ورد و وظیفه خود سازد و در آن یک ساعت از خلق انزو و خلوت گزیده بذكر مشایخ
حق مشغول گردد و در مقام تضرع و استیصال و صدق و التجا بالیستد تا بر کلمات
و انوار این وقت بر سایر اوقات بیفتد و رفته رفته دوام و اتصال وقت دست
عجب که نشانی ازین کار در نیابد و عجب تر آنکه بعد از استماع این خبر و امکان
وجود آن اثر باعثه از باطن جهت مرد عاقل بر دریافت این حال استیجاب و
این مقال ناشی نگردد و لا اله الا الله یک ساعت از شب و روز اگر مصروف این خیال
گردد چه نقصان آرد باری اگر هیچ نماید ساعتی بطور خود بودن نیز عالمی دارد

و بر قیاس آنچه گفته است زیاده محبت اگر نیست این نه پس که ترا به وحی از سوسه عقل بخبر
دارد و اگر یکی را داده ایمان صورت کمال یافته و نور یقین بر دل تافته است فطرتی
و بشری که آن خودی ز حمت خاطر کانت اغیار باعث بر اختیار این کار و سبک
این طریق خواهد گشت زیرا که نبی شوق طالب عقل تفت قدر در احسن مطلوب و از احسن
بر اندازده مشراق نور یقین و اگر طالبی دیگر هنوز بدرجه یقین نرسیده و بسبب طریای
عواشی طبیعت و عروص غوار صفت نفس در مرتبه ظن و تخمین مانده است آن نیز در اختیار
مجاوده و طلب کافی است شیخ ذکر و بعد باخیر میفرمود و در اول حال اختیار عمل را مشروط
بجصول یقین نباید داشت و بهمان قدر تصدیق که حاصل است اگر چه اعتقاد و
تقلید باشد شروع در عمل باید کرد تا هم از صفاء معاملات و نورانیت عمل فته رفته
حجاب یب از جمال شاد غیب بر افته و نور یقین جلوه گیراید رضی شدن نقصان
و تسویف و تاخیر سعی در ازالہ و علاج آن مقصد را دور تر اندازد و علت بعد حجاب
ستقر و تمکن سازد بختم طبع و زین کشد لغو و بالند منها یقین است که صاحب فطرت
سلیم برگز از جاده سلامت و طریق استقامت بدر نیفتد که هرگز فکر و صل که هر خطا
من فدا می این طالب مشغوف که بجز دشندن خبر پیش از بروز نور و ظهور اثر و
در کار زند و در تحصیل مطلوب اگر چند متعذر الوصول بود بقیات بی اختیار گردد
یکی از محققان گفته است که فطرت سلیمه مجبول است بر اختیار وین سلام و الله اعلم
ومنہ الا الهام اللهم ارنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا تجنبه
وصلی الله علی الہادی الی طریق الحق المبین شیخ الكل و امام الائمة و ستا
الوجود و سید المرسلین محمد و علی آلہ و صحابہ و اتباعہ جمیعین ہدایہ طریق الحق
و محیی علوم الدین

الرسالۃ الثانیۃ فی تحصیل المطلوب بنظر المجیب عایۃ الاعمال العالم

دست و پای بزن زبانی ننگی است کافر من گزینان گردست کس در ره ان
 طاعت یک نفس است کس با تو زبان نکر من بهم ننگم یکی از مقامات یقین
 اعتقاد پاداش عمل است تا بدانی که هر چه کاری بدروی و عمل خود را خوار و بی اعتبار
 نباید داشت اگر چند ازین جهت که نسبت به بنده دارد خوار و حقیر و بی اعتبار بود
 اما از حیثیت آنکه امثال امر پروردگار است عز شانه و او فرموده است و وی و عده
 کرده و وعده او صادق است و سنت او بران جاری بسی عظیم و از جهت است و حقیقت
 جزای عمل عین عمل است که در موطن آخرت بآن صورت نموده اینجا عرض است
 و اینجا جوهر و باختلاف موطن مختلف شده سبحان الله غراس الحنّه و لاهول الاوه
 الا بالله من خزائن الحنّه که در حدیث و اناترین نوع عینی آدم و حقیقت بین تمامه
 عالم صلوات الله علیه و آله و سلم واقع شده است کشف سر این معنی است و بهر باب
 معقولات که حصول اشیا در ذهن بجا یقین است به شیخ و مثال نیز معقولیت
 اینمغنی بر تو افکند این سخن در وقت دیگر بجای دیگر پهن تر ازین گفته شود ان شاء الله
 تعالی اکنون طریق وصول بحق و انواع مجاهدات در یا صافات که در ایشان دانند
 و کار نمایند ایشان کنند و بدان روش بمنزل مقصود برسند که طاقیت کردن
 آن کار را و برداشتن آن بار است و در اینجا طریقی است سهل و اقرب و آن
 اینست که بعد از اعتقاد بوجود باری سبحان الله تعالی بآن اسما و صفات که درین
 مسلمانی بیان کرده اند و ایم بحجاب اولیای و توفیق و هدایت را از وی خواهان
 فضل و کرم او را منتظر و قرب و قبول او را متضرع و نیاز جو یان باشد همچنانکه
 بندگان و خادمان در گاه ملوک با مخدومان و دولی نعمتان خود کنند و با ادب
 و خاضع و خاشع و انعام اکرام ایشان را امیدوار و از قهر و سختی ایشان ترسان
 و از سطوت و هیبت ایشان هراسان باشند ضابطه ظاهر در تعلیم گناه داشت

ادب حضرت ربوبیت جل شانہ ولہ المثل الاعلیٰ مثل حال خدام ملوک بتوان یافت
 ۵ اگر وزیر از خدا بترسیدی + همچنان که ملک ملک بودی + خلاصه کا
 حضورست و ادب و لعبارت دیگر اعتقادست و خدمت و علمست و حال و معرفت
 و طاعت اگر این هر دو جمع شود و اعتدال یابد سعادت و بالآخر و کمالی افزون
 از ان نبود ولی کمتر باشد که حال و علم با اعتدال حقیقی افتد صاحب ین مقام سید^{طائفه}
 جنید بغدادی و امثال ایشانند بر یکی حال غالب آید محبت و شوق مستی آرد
 و بر دیگری علم غالب بود در ادب و خدمت و بندگی افکند طائفه اول سنا
 و فرقه ثانی ہشیاران و جمع کردن میان مستی و ہشیاری کاری آسان نبود
 ۵ بر کفہ جام شریعت بر کفہ سندان عشق + ہر ہوسناکی نداند جام بسند
 باختن + و نیز محققان از ارباب دین و متوطنان مقام تکلیف تقدیم عمل در رعایت
 ظاہر اہم و اقدم بود شیخ فرمود ذکرہ اللہ باخیر حال باطن را بر عمل ظاہر مقدم
 بنماید و تا از دائرہ ادب و اعتدال بیرون نیفتد و نیز بطاہر بسند کے نکند و
 ہمزان نایستد تا از وصول بہ مرتبہ علو و کمال محروم نماند در ظاہر عمل و خدمت
 و در باطن محبت و عطش تا کار کشاید و سلامت مانند وزیر فرمود فقیہ صوفی
 بایش نہ صوفی فقیہ یعنی اول عمل شریعت و قناعت را بدست آر و داد آن بدہ
 پس از ان بندہ وہ حقیقت بر آ این روش بہ سلامت نزدیکتر و اساس آن حکم
 است و اگر ہم از اول صوفی شوی و تابع حال شہی از راہ سلامت دور افتی
 و بنیاد کار سست گردد و از علم شوق ترقی و عطش کمال در طریقہ تصوف
 و اہل حال توان آمد لیکن بعد از غلبہ ذوق و حال رجوع بعلم و تفقہ دور تر افتد
 و ازین سخن کہ گفتہ شد چنان بفہم نہ در آید کہ حقیقت خبری دیگرست مباین و
 مخالف شریعت حقیقت روح شریعت و شریعت صورتہ او شریعت اعتقاد کردن

بدانچه خبر داده اند و کار کردن بدانچه فرموده و حقیقت مشاهده کردن و چشم عیان
آنرا دریافتن بود حقیقت حقیقت شریعت و کمنه اوست تا آنچه بدان ایمان آورده اند
اگر آنرا ایمان ناوریا نبند حقیقت آن رسیده باشند از حضرت غوث الثقلین شیخ محمد علی
عبد القادر جیلانی قدس الله روحه و اصل الدین فیوضه و فتوحه نقل کرده اند که فرمود
حق حقیقه زودتها شریعت یعنی زنده بقیه حقیقه که شریعت آنرا در کند زنده بقیه است یعنی اگر
یکی را کشف شود آنچه نه موافق دین و شریعت است اگر آنرا اعتقاد کند کافر بود
و زنده بقیه گردد ابو سلمان دارانی رضی الله عنه فرماید با باشد که نکته از موجود
این ماه روی نماید و غور بجهت حسنی و جمالی که دارد بر من جلوه دهد قبول نکنم
و گویم تا دوشاد عدل بر صدق و راستی تو گو ای ندیده هرگز قبول نکنم و آن دو
گواه کدام است کتاب الله و سنت رسول الله و باجماع دین یکی است و دومی میشود
این سخن دهر و دراز است اینقدر اشارت بدان بس بود سخن صواب نیست هر
غیر این بیندیشد خطا کند و الله تعالی اعلم بالصواب

الرسالة الرابعة عشر تذکیر اولی الاصلاح بان لذات الدنیا کلها
آلام و رفع التعب و الغنا باجمع بین الفقر و الغنا

لا اله الا الله محمد رسول الله

عاقبت بخیر باد آغاز سخن بدعا و طری مراسم تکلف و ادعا از آن آمد که هر چه
گرداقتام سخن گردید و مسالک و اطوار را با سخن در نور دید مدعا بالاتر و
بکار آئیده تر از دعا یافت خصوصاً این دعا که خلاصه دعوات و نقاوه تمام
رعایات است عاقبت بخیر باد آمین آمین اگر مدح و ثناء است اخلا التراب فی
وجه المدا حین خاک بر سر روزگار مادحان میکنند و اگر بیان شوق و اشتیاق
کنند در معنی بالاتر از آن نباشد که طائفه که مسکن حال و موطن طبیعت ایشان

از خود مشق جنون و سرمایہ وقت و حشت و تسبیح ماسوی است دم از شوق صحبت
یکدگر زنند و نهوای موات است و محالطت اغیار در سردارند محبت و دوستان باقی است
ولیکن فرصت ملاقات و فراغ وقت تا بصحبت یکدگر دل آساید و نفسی بکام خاطر
در تنگنای دنیا دست نمیدهد فردا اگر نصیب و نزول در یک منزل اتفاق افتاد
در فراغت آن اذهب عنا الحزن و با غستان اخوانا علی سرر متقابلین صحبته
میتوان داشت انشاء الله تعالی و هو علی کل شیء قدیر تخم محبت امروز در زمین
بنشانند فردا به بینند که چه گلهای از آن بشکند و چه بر ما دهد و تخم دولت در
زمین میکاشتم + سحره و بیکار می بنداشتم + آن نه بد بیکار گشتی بود چیست
هریکه دانه که گشتم صد برست + درین دنیا بوستان بهشت اگر جویند یا دوست
که از تصور آن دلها باغ گرد و تا بدین و چیدن چه نماید بهشتی دیگر بالاتر ازین
نهاده اند زمان درک شده آن بهشت و وزیدن نسیم انس از انجانب
پایان شب است که آنرا وقت سحر گویند و اگر نیمشب در آیند آن خود بخوابت
تر و دیکتر دانه مزاجت شرکاء دور تر باشد گلهای آن باغ و میوه نامی آن
انوار توجه و مناجات و شهود وجه باقی و نفحات انس و آثار ذوق و حضور بیدار
دلی و آرام وقت و اطمینان قلب و نورانیت ذکر است مشایخ گفته اند قدس سر
اسرار هم که درین عالم آنچه از لذتهای بهشت نمونه گذشته اند ذوق تعلق
و مناجات و وقت سحر است و طعاهای شهی و لباسهای و گلزارهای طری و
منزلهای گزین و صورتهای خوب و آوازهای خوش را نیز اگر چه از نمونههای
بهشت داشته اند ولیکن بهشت همه آرام و راحت بود اینها خود سر به محبت
والمست لذات دنیا همه آلام است بیش از آن نبود که المی بالاتر و سخت تر
از الم دیگر آفریده اند چون این الم کمتر دفع الم قوی تر کند در مزاج نفس و بدن

نیم

طبیعت چنان در آید که گویا لذتی یافت مثلا اگر سنگی المی است و خوردن طعام
 بآن مشقتها و حرکتها که در تهیه سباب و آلات آن کنند المی دیگر یک المی چه باشد
 صد المی بالا می کشد بیکر نهاده و بصرف همت بدفع الم جوع و ناشاندن آتش گرسنگی
 از تحاب آنها آسان نموده و چون الم گرسنگی دفع گردد و لذت و تاب آن آتش
 فرو نشیند و طبیعت آرام یابد آن لذت نام نهند و در نظر حقیقت جز دفع المی
 بالمی دیگر نباشد و دلیلش آنکه اگر سیری را یا تشنه را تکلیف خوردن آشامیدن
 بر تبه لایطاق کنند عذابی بالاتر از آن نبود حالتها می دیگر را که آنرا بعرف
 عام لذت نام نهاده اند هم برین گونه قیاس باید کرد و خوشا عاقلی و خند امردی
 مردی که شیار حقیقت فهمیده و حقارت متاع دنیا و فانی آنرا بدو قیامت
 پایی از چیز طبعی و شهوات حیوانی بر آورد و نظر داشت و اعتبار بر دریافت لذت
 روحانی برگماشت و حصول این نسبت بدو وجه باشد از فقر المصبر و بر بستن
 پای حرص و شکستن دندان طمع و قطع نظر از التفات بر خوار و دنیا تا بیا به
 رسیده منظر هم بصورت شوند و از اغنیاء بشکر و برکشادن دست جود و توی
 داشتن بازوی همت و ثبات قدم در طلب مصلیات حق تا طلسم گنج هم بشکوه
 کردند بیشک این فقیر به بی التفاتی و نانی از مندی و دست بجطام دنیا نمیرساند
 غنچه باشد و آن غنی همت روانی و کیسه پر دانه بی و بی تعلقی و مجرد روی و درویش پرستی
 فقیر بود کمال جامعیت اینست باقی همه هیا و هدرست از اینجا گفته اند که صبر و
 دامن بیکر بیکر در بین کشد بیکر اندر بیکر کایتی که ما بر خواندیم خود فقر و غنا عین یکدیگر اند و علما
 اختلاف است در آنکه مرتبه فقیر صابر بالاترست یا درجه غنی شاگرد آنها که فقر را
 فضل نهند گویند که سلامت و عصمت در اینجا است که ان من الحصه ان لا تقد
 بزرگ گفته است که مباد آدمی زار در ناخن دست دراز گردد تا آنکه شکم

برادر مسلمان را بدرد و سرگز از شکم گرفته و عوی سیری و سرکشی پدید فرجوت
 و مژدیت در سرش میخندد دیگران گویند که از عینی کار تا آید و بر بستگیها
 کشاید که فقیر را بدان راه نبود و بنیجان مرده وی از آن آگاه نه ذلک فضل الله
 من یشاء را هیچکایت پیشینیان ست و من گویم که هیچ یکی ازین دو قضیه کلیه است
 تا کشاید کار هر کس و صلاح و مقصدی شاکله وی چه باشد قل کل لعل علی شاکله
 فرمایم علم من هو اهدی سبیلا آنرا که سوزش فقر در سازد و غناش از دایره بیرون
 اندازد فقرش مبارکباد و آنرا که غنا براه اعتدال بر دو با عروس توفیق هم آید
 و بد غناش گوارا باد شیخ ذکریه بعد باخیر از شیخ خود نقل میکرد که تا اعتقاد قلبی صمیمه
 اقرارسانی با فضیلت فقر از مانگرفت زبان قبول نکشاد و دست انابت و
 ارادت از مانگرفت مانیز باین عقیده ایم ولیکن تواضع و انکسار در انست که
 عینی باید که فقیر از خود بهتر داند و فقیر نیز خطبه فضل غنا بلند تر از پایه حال خود خواند
 تا در جانبین عجب و تکبر راه نیابد و اگر پناه انصاف بر و ند حق همین است عاقبت
 حال هر کس مبهم و حقیقت سری که با پروردگار خود دارد مستور دیگر سخن چیست
 همه بضاعت خود عرضه میدهند آنجا قبول حضرت او تا کدام خواهد بود و در میان
 امید داریم ای نهاده اند جز حیرت کاری نیست و جز تسلیم چاره نه علموان
 شدید العقاب و ان الله غفور الرحیم ختم سخن بر حجت آمد آخر کار رحمت یار و یار
 الرسالة الخاتمة عشر رفع صوت التحذیر بالمقام ضعف المشیب

لا اله الا الله محمد رسول الله

الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوه ثم جعل من بعد قوه ضعف
 و شیهة یخلق ما یشاء و هو العلیم القدیر آدمی زاده را بعد از طی ادوار و اطوار خلقت
 نطفه و جنینه از ابتدا بر روز و ظهور بصورت عنصری وی در عالم کون و فساد

اشهد ان لا اله الا الله
 محمد رسول الله

سه درجه است خودی و جوانی و پیری درجه اول در کمال ضعف و نقصان که تحصیل لذات
 و کسب کمالات جسمی در دجی در آن از قبیل محالات عادیست خوبی که در سیرتیه نهاده اند
 همین است که باری از کشاکش عقل آزاد و از کن و مکن شریعت فارغست و بجهت قرب
 عهده خودی از مبادی و مناسبت بعالم عدم فراغی و جمعیتی در صورت طبیعت و غفلت
 دارد که عقلا آنرا متروک و وقوع در هر طبع حیرت و حیطه محنت بستانند و حال گذشته زایا دارند
 و آرزو کنند ای کاش بمران مرتبه ان حالیکه داشتیم میبودیم چنانچه گفته شد بیشتر از مرتبه
 عاقلی به غافل بود خوش آن غافل + راحت دوست داشته است و فراغ طلبی نبود
 و الا طلب غافل نه از عاقلی است درجه دوم جوانی است خلاصه عمر و نقاوه اوقات آدمی
 است که توای جسمانی در اعتدال و نازده ادراک در شتغال است و استعداد تحصیل
 در رشته ادو قابلیت تکمیل نفس قریب بقابل آفتاب عمر بر سمت الراس آمده و در نصف
 النهار کامرانی با ستوار رسیده است اینجا اگر توفیق رفیق سعادت گردد کاری میتوان
 کرد و بار سه میتوان برد اگر توفیق کاریافت و عروس مراد رکنار گرفت حاصل مقصود
 والا امیکه و ایله که درین نشانهاده اند تسلی ده خاطر و ذوق بخش متغییه نقد وقت است
 مرا امید وصال تو زنده میدارد و اگر نه صدر هم از بجز است بیم هلاکت آما درین
 درجه نیز غفلت طاری شود در صورت تغافل و جهل و معنی تجا بل تا فریب روزگار و مکر
 لیل و نهار چنان پرده غفلت بر دیده و گوش عبرت و هوش نهند که مجال دید و شنید
 تنگ آید و فرصت تدبر و تامل نیافت شود از خواب سستی و غرور سر بر نهشته باشد
 که ناگاه سواد شب شباب به بیاصل صبح شیب تبدیل یافته بود چنان نماید که تمام عمر
 خبر یک نفس نبود و با لها شب صلیه که اتفاق افتد + شفق فرو نشد صبح هم کند
 آغاز و اکنون پیری رسیده در و بید و آرسید خمیر مایه صد ضعف و ناتوانی رسید این
 ضعف بصوت اگر چه بصفت درجه اول ماند و لیکن فرقی قوی در میان است اینجا

ضعف روی در انحطاط داشت و قوت روز افزون بود و روی نشاط تازه و بخت
 روی در عدم دارد و وجود ضعف در قوت و پشت امید شکسته و پای طلب لبسته
 آنرا که بنده عشق اسیری کردند + در عهد شباب بستگی کردند + صفت بخت
 دلی تاب و ضعف + در هم بسته نام پیری کردند + لغو بالند من سورا کبر و انزال
 غرض از تمهید این مقدمات انشا حسرت نامه حال خود بود که روزی عجب پیش و پس
 غریبی داده مینداند چه کند و کجا رود طفلت رفت و جوانی گذشت و مراد یکدست
 دست نداد و گر چه که در دل بود نکشاد و او بیلا و احسرتا این چه بود و چه نمود عمر بود
 یا سراب خیالی بود یا خواب جوانی شد و زندگانی نماند + جهان که همان چون
 جوانی نماند + جوانی بود خوبی آدمی + چه خوبی رود که بود خرمی + مرا خود حاصل عمر
 دو درجه بود خوردی یا پیری جوانی بشا به زمان حال نمود که در نظر تحقیق بودی ندارد
 و جز دو طرفش را که صنی و استقبال است وجودی نه و تمامه عمر بر یا صنت و محاسن
 و محنت و ناکامی گذشت من ندانم که زندگانی چیست + کامرانی چه و جوانی چیست
 روز کاری خوشی را گویند + دل خوش در جهان کجا جویند + وصل با کام دل چه میباید
 کامیاب از جهان که میباشد + آنکه او دید چهره مقصود + کیت در عالم و که خواهد بود
 آنکه مقصود یافت در عالم + که بود ربا با علم + خوشایام جوانی اگر چند توفیق
 داشت امیدهای دراز و آرزوهای بلخیالهای محال و وعدههای دروغ
 و ماغ وقت را تر و تازه و سرگرم میداشت اکنون بچه چیز دل بنده و بچه حیل
 خاطر دهد برایی که رفت و بمقامیکه ایستاد و روی مقصود دند و وصل محبوب در دنیا
 اگر محبوب در منزل پیش است پای رفتن کجاست و بهمت سفر کو تا بان منزل برسد
 بهرین منزل در اثناء راه از پای افتاده و دل بر ملاک و حرمان نهاده و ناله ایجا
 که مطلوب خود برسد و حال در مانده خود را دریابد و باز پرسد یا همین جا منزل گیرد

که دوست یا اورا بر دارد و بمقامی برسد که خود ستانده علی کل شیء قدیر است پس شمس که
 فی السمار + فخر القوادع + عز ارجبیل + فلن یستطیع الیه بالنصعود + ولن یستطیع الیک النزول
 او آفتاب منزل او بر سمار قدس + صبری کن ایدل او بتوانی وصول یافت +
 فی تو بسوی دوست توانی عروج کرد + فی دوست جانب تو تواند نزول یافت + اینجا
 امید بانا امید می میخندد و دو و خاطر بتنا را و آویخته شود و هنوز کشش طلب میان
 و دوسواس محبت در قلیجان تا نقطه اخیر از حیات بلکه تا تمامی دوره قیامت کوتاهی
 کردم تا ابد الابد الی مالا نهایت که در طلب امید مطلوب در امتداد است و شوق
 جمال و آرزوی وصال در شتداد و در دما از لیست و ابد می پیرشد مگرین جسم
 در فراق روی دوست + تا قیامت چشم دارد کان جوان خواهد رسید + خداوند
 که خواهد رسید و چگونه خواهد رسید کاشکی برسد هرگاه که برسد و هرگونه که برسد اعلم

الرسالة السادسة عشر تقسیم الا نام علی اربعه اقسام

لا اله الا الله محمد رسول الله

تبار او میان ازین چهار قسم بیرون نیفتند ملوک دنیا و آخرت و فقراء دنیا و آخرت
 و ملوک دنیا و فقراء آخرت و ملوک آخرت و ملوک دنیا و آخرت آنانکه که بجهنم
 در دنیا خوشی و کامرانی کردند و داد و سلطنت و فرمانروائی دادند برای حیات آخرت
 نیز ذخیره اعمال صالحه نهاده و گنج سعادت با خود همراه بردند و بپاداش عمل فقرت
 بهشت دولت دیدار نمایند و فقراء دنیا و ملوک آخرت آنانکه اگر چه بتبعات
 اینجهانی و قصار شهوات فانی محظوظ نمایند بقسطه او فی از سعادات و برکات ملک
 مخصوص مشرف شدند اقسام دیگر نیز بقیاس مذکور معلوم توان کرد مانند آنیم که دخل
 کدام یکی ازین اقسام خواهیم بود این دو قسم که مذکور شد درجات و مراتب بسیار دارد
 باری در هر مرتبه از مراتب که دخل باشیم غنیمت است آن علی کل شیء قدیر این سخن

تقریب بزرگان آمد سیاق کلام در شکر گذاری الغام و احسان ایشان بود که نسبت
 فقر و غریب ظهور می یابد جزا کم السخیر و چون تمامه نعمتها به ظاهر و باطن راجع بحیاب
 عزت است تعالی شأنه آنها را سلسله جز و سبزه سکوت نخواهد بود و حقیقت شکر از بنده
 صورت پذیر نخواهد گشت حضرت مسبب الاسباب جل شأنه بکلمت بالغة خود جماعه انرا
 ناتوانان و نارسایان را دست از کار و بار بر بسته و بای می ترود و طلب گشته برود
 و کرم خود را شانه و دیده امیدشان بر جمال شایده مقصود کنشاده است و طائفه دیگر
 به نیل سعادت قبول و به تشریف کرم است توفیق مخصوص ساخته تبخیر اوقات و تفقد
 احوال ایشان برگذاشته تا باعث جمیع خاطر و فراغ بال ایشان گشته در ثواب
 و دالالت خیر شریک غالب آمدند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
 باین ترتیب سلسله نظام عالم بر پاست و طوایف عالم محتاج فضل و کرم الهی بوده
 حمد و معاون یکدیگر آمدند از نیجاست که گفته اند فقر و احتیاج فقیر آئینه جود و غنا
 اغنیاست جود محتاج گدایان صغاف + همچو خوبان کائنه جویند صاف +
 اینجا گاهی اغنیاء بر فقر فضل نبیند و گاهی فقر را بر اغنیاء منت اثبات کنند اینهمه
 اعتبارات است منت مر خدا را است اغنیاء و فقر همه ریزه چین خوان احسان او
 و درین نعمت و مهستان او بیند تعالی شأنه و عظم سلطانه عاقبت بخیر باد

الرسالة السابعة عشر تنبيه الغافلين لغبار الدنيا و اربابها و اغترار
 الجاهلین بزخارفها و اسبابها

لا اله الا الله محمد رسول الله

سبحان الملك الحق الذي لا يموت ولا يفوت عجايب محنت و كد و رتبه که از اینجا این افع
 عظیمه و اهییه شدیده بر صفحات خوار خلاقی نشسته و حیرته و وحشتی که از یکایک واقع
 شدن اینخادنه روی داده از حیطه تقریر و تقریر بیرون است چه توان کرد دست الهی

برین جاری است تا بوجین بود چه شاه و چه گدای همه این راه است به ششصد
 هر که آید بجهان اهل فنا خواهد بود چه و آنکه یابنده و باقیست خدا خواهد بود چه حق
 جل و علی بدولت و شوکت این بادشاه گردون شکوه قوی دولت جوان بخت ابد
 جلالت و خلعت فی مراضیه ملکه و اقباله تمامه بر ایاز از خاص عام خصوصاً زمره اهل اسلام
 در کف امن و امان و سایه عدل احسان از جمیع آفات و مکر و دلت محفوظ و مصئون
 و اراد اللهم صلح الامام والامه والراعی والرعیه والفق و الغنی فی الخیرات این دعا
 عظمای مشایخ قدس الله اسرارهم مرویست و اوست بران مقرر سعادتی و نیا و آخر
 و باعث امن و امان ظاهر و باطن است دیگر این دعا اللهم صلح الله محمد اللهم ارحم
 الله محمد اللهم اغفر لامة محمد گفته اند که هر که بران دوام نماید در مرتبه بیایه اید ان شاء الله
 والله الموفق اکنون از فضای دنیا و بی ثباتی آن بگویند و چه نویسد قال انصر علیک
 الدنيا شبه شیء نطل النعام ونوم الاحلام میگویند دنیا مانند سایه ابرست که روان
 میگردد و یا مثل خواب شیطانی است که مرد بالغ می بیند در تشبیه اول فنا و بی ثباتی
 دنیا را ادا نمود و در ثانی حقارت و قلت متاع آنرا بیان کرد و گفت یا خواجه
 یا بادلیست یا افسانه یا مثل مرگ حادثه در میان که بیشک مشبه رسیدنیت آدمی
 از ان غافل نشسته و دیده عجزت و حیرت فرو گرفته و بر تبر غفلت افتاده پروا ندارد
 که چه کاری سخت و همی صعب در پیش دارد و میگویند که یقین مشکوک کدام است یعنی
 چیزی که آدمی یقین داند و با وجود یقین در آن شک دارد گویند اند آن چه حیرت
 گفته اند که آن مرگ است بیقین میدانند که رسیدن نیست اما چنان زندگانی میکنند
 و بر نهی میروند که گویند اند تبارک الله این چه قدر است و این چه برده که برده
 آدمی زاد فرو رفته اند و این چه غفلت و فریب است که می بخورد بهمان مثل شیر
 و مردگر زنده از پیش است حکایت می آید که شیر در بیابانی بدنبال مردی

افتاده بود وی از پیش شیر گریخته میرفت چون مجال گریز تنگ آمد چشمش نظر خود را در
 خرابه چاهی زد و هم در اثنای راه بشاخوا و بجنای گیاه که در آن چاه بود دست زد
 وعلق ماند در پایان چاه نگاه میکند از دمانی می بیند دمان باز کرده نشسته که اگر
 بفتند هم در نفس فرو برد شیر که در دنبال بود آمده بر روی چاه ایستاده که اگر بر آید
 هم در ساعت کارش تمام کند ساعتی لطیف متعلق بآن جنبش می زده و نفسته است
 کرده بود که موشی چند رسیدند و رسته های گیاه را که مثال رشته عمر آدمی است و بدان
 متعلق است بریدن گرفتند بچاره حیران ماند که چه کند اگر پایان افتاد داشت
 و اگر بالا رود شیر ایستاده تن به بلا در داد و منتظر ملاک نشست ناگاه نظرش بر لانه
 سخی افتاد که در کنج دیوار چاه شهدی قی کرده مرد آن همه افزاموش کرد هم از شیر
 و هم از دمان و موش چشم بر بست و انگشته بآن شهد زد و بان مزاحمت گمانان
 و نیش زنبوران شهد لیسن گرفت دو سه انگشت شهد نه لیسیده بود که رشته
 گسته شد و در چاه محنت و اندوه بکام از دمانی برگ فرو رفت اکنون ما شهد
 لیسان آن چاهیم که شیر قضا در قفار ماست و امروز فردا است که در چاه بلا
 که دنیا است بکام از دمانی برگ فرو رفته ایم کاش که مدت حیات معین بود و امتداد
 این مسافت معلوم گشتی که چند است تا موافق آن راه در روشی بخود قرار دادندی
 و قطع این مسافت بتانی و تدریج کردندی و یک قسم فراغت و قرار می یافتندی
 و نفسته چند براحت زوندی هیچ معلوم نه که مدت عمر چند است و بعد از این مسافت چه
 در هر گام و در هر نفس خطر است و احتمال آنکه همین نفس آخر باشد و روز و هفته و ماه را خود
 که داند و اگر فرضا معلوم بودی و دراز بودی هم چه بودی چون رفتنی است و گذشتنی
 چه معلوم و چه نامعلوم و چه دراز و چه کوتاه است چون قاصدت با برای غرق است و کوتاه
 و دراز را چه فرق است + اگر صد سال مانی در یکی روز + ببايد رفتن زين کاخ دل فرو

درین صندل سر آبنوسی بهی مایتم بود گاهی بودی و چو بهر شادی و غم جای و بند
 بجای سر بجای پاسبی کو بند و دنیا اگر دایم بودی و حساب دنیا دایم و عیش و فراغ
 خاطر و آسایش وقت متصل انگاه اگر کی به محبت موسی و شوق عالم ازان صبر کردی
 و برخاست آن التفات نمودی کاری بود اکنون که فانی ست و سر سر و حشمت و کدورت
 و حشمت و شجاعت و صد بلا بر بالایی هم افتاده ترک آن چه مقدار کارست که بدان زند
 و بهر وقت آن حسرت خورد اگر کی بقدری ازان دست بدارد و کامی چند فراتر نهد تمام
 خود ممکن نیست صرفه روزگار خود کرده باشد و منی بر جان وقت خود نهاده اما خاصیت
 این شرب چنین افتاده هر جرعه ازان بخورند و هر قطره که ازان بنوشند بحر صفا
 کنند و تشنه تر سازند و ناستی آرد و بخورد و بنجیر گرداند انگاه نصیحت را بگوشش و راه نباشد
 و اندیشه عاقبت را در سر او جای نه هست و غرور دنیا و حکمرانی بجای کشد که دعوی
 خدائی و پیغمبری کنند دیگر چه توان گفت فرعون بان سرحد زمین مصر که ملک بود
 و ده عوره راه پیش نمود دعوی خدائی کرد و دیگران را چه گوید آن از خدا پیغمبر نیست
 که خدا آفرید کار آسمان و زمین باشد تو خود کلوحی یا گسی در عالم پیدا نکردی دیگر
 دعوی چیست دیوانه هم نبود تا اینها از سر دیوانگی گفته باشد اگر دیوانه بودی موسی
 پیغمبر را علیه السلام بدعوت وی چرا میفرستادند دعوت انبیا صلوات الله و سلامه
 علیهم عظماء بودند نه مجانین را این نبود مگر غرور و مستی دنیا و ملک و سلطنت که او را بدین
 ندریات میداشت در سرشت بعضی غرور و حماقت خمیر کرده اند که فهم و تمیز را از ایشان
 بید گیرند و با وجود عقل عزیزی کار دیوانها میکنند سخن دیوانها میگویند دیوانه
 نیستند اما دیوانه صفت اند یکی دیگر بر می خیزد و دعوی پیغمبری میکند و هیچ نمیداند
 که معنی پیغمبری چیست پیغمبری میبای شدن است میان خدا و خلق از خدا مبعوث
 میگردد و بخلق میرساند و پیغمبر از اول عمر تا آخر از گناهان معصوم بود و بعالم قدس

و ملک متصل و فرشته بروی بیاید و پیام حق بگذارد و معجزات بنماید و در زمین سماء
 تصرف کند و قرص ماه را با اشاره انگشت دوباره سازد و چشمها را از انگشتان روان
 گرداند و درختان او را سجده برند و سنگ گداز بروی سلام کنند و با وی کتابی
 باشد که اگر جن و انس همه جمع شوند مانند سوره از آن نتوانند آورد و اگر نامه علمای عقلای
 عالم او را تفسیر کنند بی پایان نتوانند آورد و پیغمبر شریعتی نبیند و عالم را بنور علم ایمان
 منور گرداند کافران را از کفر و جانان را از جهل بیرون آورد و دوران را نزدیک کند
 و ملک را بر راه راست برود و در تمامه خوبیهای ظاهری و باطن و صورت و سیرت از
 همه کس افزون تر و بالاتر باشد و هیچکس در هیچ خوبی مانند وی نبود و پیغمبر را
 بود و صلاح و فلاح آراسته و تجلیه محبت و اعتقاد پیرسته نزدیکان وی در علم
 عمل زهد و تقوی و نورانیت از همه بیشتر و بیشتر و متابعت وی جامع کمالات
 و غیر خوارق و کرامات گشته پیغمبری نه مجرد دعوی و غلبه سلطنت و شوکت است
 و اینها همه و شمس است اما بامست چه توان گفت لغو بالعدس الغاوة والغواية
 و راوی که جزیرت نفس و قلب و روح جبلت نفس هم ازین عالم کون و فساد
 و همین لذات جسمانی و مستلذات حسی کمال است و نفس زانی است و ظلمت
 از اجزای بدن است غایت آنکه نسبت با اجزای دیگر اینقدر لطافت و نورانیت پیدا
 کرده که پیغمبر از محسوسات تواند دریافت و ماده سمع و بصر و شمع و ذوق و لمس
 و نفس و لذات عقلی و روحانی خبر ندارد و همین نفس است که آدمی را گرفتار این عالم
 ساخته است و روح لطیف است و نورانی محض و از عالم بالاست و توجه او همیشه به عالم
 قدس و لذت دمی بعلم و معرفت است و محبت مولی تعالی شانه و شناخت ذات
 و صفات وی تعالی و تقدس نصیب است ولیکن لعل تعالی که او را برین داده اند
 و از احتلاطی و از دراجی که او را با نفس واقع شده گرفتار عشق و محبت نفس گشته و سرشته

گرم کرده است و تعلق روح را با نفس بعینه مثل تعلق مرد با زن گفته اند که از ازدواج آنها
لطیفه قلبیه پیدا شده و قلب متقلب بود میان روح و نفس اگر بر یکی احکام و حقایق
غالب آید و نفس و قلب تابع او شوند و این بسی نادر افتد از اینجا همه خیر و صلاح آید و اگر
نفس غالب آید و روح و قلب تابع افتد همه شر و فساد خیزد این سخن مشهور است در محافل
مشرع تر ازین بیان یافته است مقصود اینجا بیان تذبذب و در کشاکش افتادن
آدمی ز اوست که از یک طرف عقلش بجا نبی میخواند و از طرف دیگر هوا بجا نبی دیگر
میبرد و بصدد محنت و شدت گرفتار است باز این سخن و شداید این عالم است که سر
آدمی ز اوقات افتاده است و اگر احوال آخرت و شداید آن عالم بقبضیل بمنید و تصور
کند از خود رود و از بیم پاشد در حدیث آمده است لو تعلمون ما علم الضحی قلیم لیکبیت
کثیرا فرمود اگر بدانید آنچه من دانم از احوال مبادر و معاد و آخرت که چهار فتنه است
و چهار پیش آمدنی است کم بختند و بسیار بگریزند و لیکن چون حکمت ابتلا می تصفا
الهی اقتصاد آن کرده که این عالم را از نظر ما پوشیده و در پرده غیب داشته است
و آنچه می بینید می یابید عین عالم ظاهر است از اینجا فریبی خوردند و سرشته گم کرده که
یعلمون ظاهر من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون مخبران صادق که حضرت
انبیا اند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین خبر آن عالم می رسانند و انوار علم و هدایت
مینمایند اما مردم چنان در ظلمات نفس و طبیعت افتاده اند که قطعا گوش نمی شنوند و
قدم نمی زنند حقیقت حال بعد از مردن متکشف گردد که صحبت **ع** باش تا زنده
بر اندازد جهان از روی کار + آنچه مشرب کرده فردات گردد آشکار + الناس بنام
خاذا ماتوا انتبهوا فرمود مردم در خواب غفلت اند چون بیدار شوند و آگاه گردند
ع خلق تا در جهان سیلاب اند + همه در کشتی اند در خواب اند + لا اله الا الله محمد
رسول الله اکنون اگر گویند پس چه کار باید کرد و کجا باید رفت سخن به نقیص آمد ترک

دنیا میفرمایند و بتجربید از خلق و خلاف طبیعت و مخالفت نفس میخوانند و وجود انجیل
 محال از دست آمدن اینکار مشکل آدمی زاده تا در قید حیات رست و در دنیا است از
 اسباب دنیا و معیشت بابنی نوع و آسایش طبع و قید نفس چاره ندارد و مدار حیات دنیا
 و انتظام کار عالم برین رست جویش بدانکه تا سخن اینیک نفهمند و بکنند آن در نزد
 دل نشین نگردد و جز حیرت و سرگیگی نیار و مقصود از آنکه گویند ترک دنیا باید داد و از
 بر گرازی باید بود و بر راه مخالفت نفس و طبیعت رفت آنست که خلاف حق نکند و از حجاب
 بیرون نروند و راه و روشی که در دین و شریعت قرار داده اند از دست ندهند باین نوع
 اگر بظاهر با خلق باشند در باطن با حق اند و اگر بصورت در دنیا باشند بمنجه تبارک دنیا
 چه در اینصورت اگر موافق نفس عمل نمایند در حقیقت مخالف آن کرده باشند محققا گفته
 که مقصود اصلی موافقت حق است نه مخالفت نفس یعنی سالکان که برخلاف نفس روند
 و برصند و می کار کنند برای آن کنند که نفس موافق حق گردد و بر راه رست روند
 و اگر او خود بر راه راست رود مخالفت او معنی ندارد فقر اند و اغنیای امر اند و رعایای
 مالکانند و مملوک خادمانند و مخدوم و علی بن ابی القیس فقرا را صبر باید و اغنیای را شکر
 امرار را عدل رعایا را انقیاد مالکان را جسم و مملوکان را خدمت خادمان را ادب
 و مخدومان را عنایت هر کدام از هر طائفه که بر راه و روش خود رود و در طریقه بندگی
 و انضاف از دست ندهند و اصل مقرب و مقبول در گاه باشند از اینجا گفته اند که ستم
 هر طائفه حُرقت اوست یعنی هر کسی بر هر حرفتی و کاری که باشد اگر بر منتهای قاعده
 و ادب رود سالک است و دعوت شریعت غرض همه برین هیچ است سرور کائنات و پدید
 رسل صلوات الله و سلامه علیه بچکس از هر حرفتی که داشت بیرون نیار و در فرار عیان
 در کار زراعت گذاشت و تاجران را در تجارت و مشایران را با اهل و عیال و محرابان
 در ترک و تجرید و اغنیای را با مال منال فقر را با فقر و فاقه و لیکن هر طائفه را قاعده و

الصلوة مقرر داشت تا بران عمل نمایند و از جاده بیرون نروند بیرون که آورد از کفر و معاصی
بیرون آورد و دیگر همه ادر و ن دایره گذشت سر سعادتها الفیاء و شریعت و اعتقاد
مسلمانی است و یقین داشتن بر آنکه هر عمل اجر می ست و هر گروه را جزائی و عقابت
عمل نیک نیک و عمل بد بد بمن لعل منقال ذرة خیر آیره و من لعل منقال ذرة شر آیره
غایت آنکه فرقه جزائی خیر را هم در دنیا طلبند و از آخرت غافل نباشند و جماعه دیگر را
مطمئن نظر جزا را آخرت است و کار دنیا سهل بخارند و هر کس هر کاری مشروع که
برای خدا کند او را هم دنیا شود و هم آخرت فعند الله ثواب دنیا و الاخرة عاقبت بخیر باد

الرسالة الثامنة عشر سلوك اقرب السبل بالتوجه الى سيد المرسلين
صلى الله عليه وآله وسلم

لا اله الا الله محمد رسول الله

اللهم كما انعمت فزد و كما زدت فادم و كما اودمت فبارک چون امر عالی بران
رفته بود که این حقیر گاه گاهی بار سال عرضیه خود را بیاد حاضران مجلس سماع
میداده باشد از واجبات وقت نمود امتثال امر کردن و در پی اشاره عالی فتن
که علیکم بالسمع و الطاعة و چون در اینجا آمد و بایستاد مقاصد و معانی مترجم و تهنیت
آورد بعضی مشوب بکلف که از تحاپ آن موافق وقت فقرانیقتد و بعضی دیگر در غایت
بی تکلفی که اظهار آن مناسب حال مساکین نه بکلم تر و و حیرت که لازم حال تشکس
و تعارض است از هر دو جانب قطع نظر نموده بخلاصه مدحیات و نقاد و مطالب که
و عارض آن ذات ستوده صفات ست پر دخت دیگر از دست فقر اچه آید و چون
تصور مقصود بکنند کرد و تحقیق حال نیک رفت از جنس دعا آنچه اقرب است
و حصول مدعا یافت بهین استعد عار مزید تقطش و طلب استعدا و توفیق و سداد
از و ارب خیر و رشاد بود که مفتاح جمیع اجواب خیرات و مقدمه حصول تمامه مرادات

و حقیقت طلب گفته اند آنست که شوق مطلوب جذب طلب بطن طالب چنان استیلا
 یابد که اگر تمامه عقلای عالم یکجا نباشند و با جماع حکم بر سه حال و بقدر حصول آن مخلوق
 کنند اصلا معقول وقت طالب نیفتد و بگفتگوی ایشان قدم صدق از طریق جستجوی
 بر ندارد و این طلب با وصول مقصد تواناست و حصول مقصود دست و گریبان
 است این طلب کاری مبارک جنبشی است + این طلب در راه حق مانع کننده
 است + این نشان دولت و آیات است + این طلب مفتاح مطلوبات است
 این طلب همچون خروسی در صبح + میزند نغمه که می آید صبح +
 ولیکن انبعاث این حالت بحکم عادت پس عزیز و نادراقت لاجرم بحکم مالایدرک کلام لایتر
 کلام باختیار قدم در راه اجتهاد یابد نهاده و کاری باید کرد که اصل و عمده درین راه
 کارست بیکار نشستن چشم نماند در راه مطلوب اشتغال محض خیال و مجرد و بیوس است
 و آهین سر و کوفتن نیست و اگر این کار در سایه مردی و صحبت صاحب دردی کشند
 آنرا خاصیتی دیگر و تاثیر نمی دیگر بود که کار صد ساله که از پیش خود برگیرند آن اثر نیابد
 و یکن صحبت که بغت الفت و محبت جانین اتفاق افتد سرمایه عمر بلکه توشه را بگذرد
 از تاثیر صحبت خود چگوید که آن امری متفق علیه است و بتجربه و امتحان عقلا پیوسته
 و بتاثیر صحبت نور ایمان و صورت یقین در دل هم از راه درون در آید و بوجهی مشتقی
 و متنقش گردد که محو و زوال آن متعذر و محال بود و حکم علوم بدیهه اولیه گیرد و آنچه
 بواسطه عمل و قوت اجتهاد بوجود آید آن چیز نیست که از بیرون بدرون آید تواند
 که نزد فتور و بقصور نهد و از آن راه که در آمده بود هم بدان راه بدر رود و اگر کار
 با صحبت یکی شود و ظاهر و باطن موافق افتد آن خود درون و بیرون را در گیرد و محال
 زوال و محال بر روی تنگ آید و عروص و طربان فتور و انقضا بر محال گردد
 چنانکه گوید از درونم منیر و بیرون + در گفتمی درون و بیرون را اکنون

سخن در روشناسی و ولی یابی افتاد که آنرا بجهت وجه توان شناخت و بکدام ضابطه میسر
 نمود و خواستد که آنرا عظیم و آنرا لیس علی من سیر اند فرقه فقها و زمره متکلمین بر همه اند که
 براه سلامت رفته اند گویند ولی هو العارف بالله علی قدر الطاقه البشریه موافقا
 علی الطلمات غیر منہما فی الشہوات اینجا اگر قیور معرفت بالله یعنی بود شناخت ولی
 در غایت آسانی بودی ولیکن قدر معرفت و اندازہ این نسبت معنوی از راه صبر
 چگونه توان شناخت و معنی را از دعوی جدا کرد اینجا طالب خون در جگر است میگفت
 کہ ہمین موافقت بر طاعات و اجتناب از شہوات منبت حضور و استقامت علامت
 معرفت و معیار شناخت است بدین مسلمانان کہ اگر بدیدہ انصاف نگردند و براه
 نروند سخن اینست اکنون طریق استفادہ این نسبت اقتباس این نور حلیت
 مجرد شناخت اگر کفایت کردی حجد و ایہا و استغنیہا انہم نفرمودی طریق استفادہ
 منحصر است در آنکہ ترا با یکی از دوستان خود شتابی دہد و الفت بخشد و دل ترا
 با قلب وی کہ مستقر نور الہی است مقابل و محاذی سازد تا فروغی از ان نور برینجا
 افتد و ہر چند کہ این مقابله و محاذات دوام و استمرار یابد و بموافقت و اتباع کشد
 این ترقی و مزید بود نور علی نور بیدمی اند نورہ من یشاہی محاذات مذکور
 انکاس اشعہ النوار صورت نہ بندد و این مسئلہ خود از فروغ حکمت نظری است
 کہ ایشان در اینجا شناسا تر و ماہر ترند شناسائی اولیای خدا را با خدا گذارند کہ وی
 خواستہ وستان خود را بہتر می شناسد خواہش اینست کہ ما را با یکی از ایشان دلالت
 کند و راہ نماید پیر ما پیر عالمیان حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین ابو محمد عبدالقادر
 جیلانی صنی المدینہ میفرماید کہ نمیشب بر خیز و صورت تازہ بساز و دو رکعت نماز بگذر
 و سجده و اصلاح کن و فریاد بگرہ مولی تعالی برآر و این دعا بر خوان و باید کہ بتا
 دعای تو در تمامہ اوقات تو ہمین باشد یارب یارب و لکنی علی عبد من عبادک المقربین

یعنی علیک وعلینى طریق الوصول الیک اگر این دعا باین صفت که فرموده اند دوام
 و استمرار یابد شاید که گوهر مقصود بدست آید و نقاب حجاب از چهره مراد بکشد و بدر
 و رستی که اجابت این دعا با تجربه و بضمایم پذیرفته و تحقیق پیوسته است و الحمد لله
 هر دو حکم که در امور اخروی بصدرق توجیه و لغت خطرات بر روی کار آید بی شبهه و توقف
 با اجابت و قبول مقرون است اگر توقف گونه در اجابت بعضی از فضول و نیویز وقوع
 یابد و در غیبت شاید که صلاح طالب بمرین باشد ولیکن در امور دینی اجابت
 با دعا تو امان است و دعا با سوال مقرون اما صاحب بهمتی که که مغت صدق اینها
 بزبان وقت و حال انقطاع از ماسوا حق درخواست کند و با مواعظات قلب صمیم
 این مطلب عالی را است عاقلان باید اینجا پایی بهمت می لرزد الا من اجتهاد الله و
 بنزله من لیه و التوفیق من الله العزیز حکیم حق سبحانه تعالی نعمت دنیاوی را
 و سیده تحصل سعادت آخرت گرداناد و توفیق احراز سعادت داین دایم و باقی
 دارد آنه علی کل شیء قدیر ازین بالاتر و راست تر راهی دیگر است که بعضی مشایخ
 مشایخ شاذلیه قدس الله اسرارهم طالبان را بدان دلالت کرده اند متاخرین
 مشایخ چه باشند که بحقیقت اولین و آخرین را همین راه است راهی دیگر نیست اگر
 هست حصول مقصود نه و آن صدق توجیه و دوام التماس بحضرت سیدنا
 و منبع تمامه کمالات صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس انوار هدایت و استفاده است
 حقیقت از ان جناب بی توسط و سایل و تقد و سابطا گویند که امام و قبله
 ایشان در سلوک این طریق امام حسین بن علی است سلام الله علیهما که اول
 اقطاب و سید سادات این امت است ایشان گویند که اب از سر شمشیر گرفتن
 روشن و پاکیزه تر است که از پایان و با چندین اختلافات و کثرت مذاهب که در
 امت است یک کس درین مسئله خلا فی نیست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

بحقیقت حیات بی شائبه مجاز و توهم تاویل ایم و باقی است و بر اعمال مرت خاطر
 و ناظر در مطالبان حقیقت را و متوجهان آنحضرت را مفیض و مر به است و فصل اعمال
 اقرب و سایل در سلوک این طریق خاص بعد از توبه و تطهیر کثرت احتیاج تحف صلوات است
 با ضمیمه تحریر و استمرار کلمه توحید که اصل مقصود و حقیقت مطلوب است ازین مقوله مگر
 و مجلس سامی ایشان توان دم زد که عنایت الهی باین سعادت کبری ایشان را
 از سایر اقران ممتاز و مخصوص داشته است و الا جماعه را بینیم که در عین ذوق سخن
 و سرگرمی صحبت چون سیاق کلام در بنیقام افتد بخارجیرت مذموم و غبار ظلمت
 نامعلوم از باطن حال ایشان بدماغ وقت چنان متصاعد گردد که حضور وقت
 و صفای حال گوینده و شنونده را نیز برسد سبحان الله با وجود تواتر و توالی چندین
 شواهد و دلایل ظهور انوار و بروز اسرار که درین مدت هزار سال کسری بر صفت
 اینحال رفعت این شان بشا بده و اخبار معلوم و مبرهن گشته اگر کسی هنوز
 از مضیق تقلید نه برآمده و در رقبه تردد و از کار گرفتار مانده باشد این بدان
 که بر یکی تا هزار سال سخن عرض کرده باشند و حرفی گفته و وی هنوز آنرا نفهمیده
 و یاد نگرفته باشد هیچ مرتبه در عبادت و بلاهت ازین بالاتر باشد لا والله فغور
 بالله من العباد و الخواص بحضور عرض کرده شده بود که شرعاً و عقلاً و عرفاً و اخلاقاً
 این کار و سلوک این طریق فرعن عین و عین مصلحت است و توقف و تردد در آن
 دور از کار ثبوت الله و یا کم علی بنده الطریقه المستقیمه و الملة القویة انشا الله رب
 العالمین سخن در جای دیگر بود و من بجائی دیگر افتادم معذور خوانند داشت که
 عنان اختیار بدست نیست ذوق تصور مجلس عالی برین داشت اگر جای دیگر
 مرکاتب نصف مشاهده است انشا الله تعالی اینجا تمام مشاهده و عین حضور را
 انوار سعادت و کرامت و توفیق و استقامت و ابهت و جلالت متواتر و متوالی

بالبنی و آلہ الامجاد و الاطهار

الرساله التاسعه عشر صدق لتعطش والد وام في طلب المقصد المرم

لا اله الا الله محمد رسول الله

وفوق كل ذي علم عليم از مجمل آن مجموعه لطيفه شريفه كه نخبه نقاوه رسائل حكيمه كمال حقيقه
بعد از تحرير طبيعت از تلون انواع معاني و ضيق وقت ثبوت ذوقه از تشاؤل قام
مبايش كه لازم لقد والوان و لكثير الكوان است آنچه اقتباس و استفادة آن در حوزه
اشاع داوره وقت گنجيد تحقيق بمنعني بود كه بعين يقين معلوم شد كه قوت امداد و اعانت
حضرت و اهدى البركات در حق بعضي از بندگان سعادتمند بجاني ميرسد كه با وجود
اقتدار و تمكين براستيغاف اقسام لذات حسيه جهانيه بمرتب كه از حد حضور و حجاب و
نسبت رومي همت و وجه طلب از ان صرف نموده لذت ادراك روحانيات و شوق
وصول بجزوات را غالب راجع مي آرد و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و از اين گذشته كه
آن باقتضاي طبع سليم و جبر فطرت باك حكم ميل طبيعي دارد و اينجا دقيقه ديگر است كه
در غالب از نتايج مطالعه علوم عقليه و تعمق در دقائق فلسفيه كه بعرف اهل زمان آنرا
حكمت خوانند آن غرور و استبداد محي آيد كه نظر و التفات باطن از طواهي عقائد مليه
ند اهدى سمعيه بسقاط نموده بعالم ديگري آرد و اگر بالفرض نكي را عصمت فطري كارگر
افتد و از داوره اعتدال بيرون نيند از دوازين خود مني گذرد و اين ادني مراتب تاثير
متمويه كلمات است كه بيهانه قصد تطبيق و توفيق شرايع را تابع حكمت ساخته و
اعتقاد بجانب تاويلات آرد و با دامي حق صورت نيرداخته نظر بر صرف معاني
مقصود گر دارند الا من عصمه الله و ذلك نادر كه آيان اين كوي را احتياج نسبت
كه بر در ديگر ان بدر يوزه روند فردا بنيند كه صد اسطو و بوعلی بدر يوزه برين در
بيايند و بار ثيابند كنون بمشاهده حال سعادت مال ايشان بر مان ساطع بر قوت

و غلبه تاثیر و کار کردی هدایت الهی و توفیق نامتناهی وی عز و علای روی نماید که با وجود حصول
 چندین کمالات حسی و عقلی و حصول بذروه اعلا فطنت و فضیلت میل و محبت بزمه فقره
 و غریبا و خاموشان و بی زبانان که از معرفت سخن دانی و دانش اندوزی و حکمت نویسی
 حرفه نیا موخته اند افتاده در وادی طلب بقطرش قدم صدق نهاده اند مردم عالم باید که
 بدانند که البته کمالی دیگر و راسی آنچه متعارف عقلای ست درین پرده است که کس
 بسوی آن راه نمی نمایند و نشان نمیدهند یقین است که این طلب عاقبت کار اثری
 خواهد آورد و دعا همین است اللهم ارنا الحق حقاً و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلاً و
 ارزقنا اجتنابه آنچه نصیبه این فقیر از آن مجموعه افتاد فقره چند است در مناجات که در خطبه
 رساله بارقه الهیه مهر و دریه شهابیه مقتولیه مذکور شده است بسیار مناسب وقت و
 حال آمد و بعضی رسائل فضلیه قاشیه که در مصانف الفاظ و متانت معانی طریقی
 و نبطی بدیع دارد نیز بطی برده شد الحق این طریقه نیز قسمی از مدارج کمال معرفت و مسائل است
 که مردم را تا به دستنامه روحانیات برساند و از فروغ ذوات مجردات منور گرداند و این
 دانش را بجایه فضل و امتیاز تحلی سازد و اما نظری و گذری شیخ ذابهد باخیر میفرمود که این
 مردم محروم نباید شد و از بر وادی سخن باشند بشنوند و دریابند که چه میگویند اگر چنین
 اطل باشد تمام باید شنید بعد از آن اگر قدرت بر ابطال آن باشد بهتر الا تعاضل زود
 گذشت و عقد قلب باید که بطریق معهود محکم شده باشد و از تدبیر و تردد محفوظ و
 مصئون گشته و بحصول ایجابات توسیع نظر در مطالعه سخنان بیکارگان حرامست
 خوف و خطر بسیار دارد و شر و دیار آلودگی مشکلات و مبهمات و موهومات قوم در رفیق جولان
 سخن بد بخار سرد برق بگردانند و نظر بر درک وضحات و تفقات بیکارند حفظ و سلامت
 در مصورت است باقی محل خطاهای خطرات و ذلک اصل عظیم انتهی هر کس بیافت نمودنی
 گفته است سیکفته باش دیگری جواد بر پی آن رود و میولای حقیقت قابل جدیده است

افتاده است و هر سخن اعتباری و وجهی دارد اما این معامله باطن است خارج از عالم گفت
و شنید کن کما تعلم و قل کما تری کمال جامعیت و حفظ مراتب در بصورت است و الله
هو اباک و عرض عرض دعا بود و لیکن سخن بجا صیحت خود بی اختیار بجای دیگر افتاد و در آن
شید و گرنه من کجا و این سخن کدام معذور خواهند داشت فیهذا و ان الرجوع دالالتا
الله لا حول لا قوة الا بالله و صلے الله علی سید المرسل و آله و خزینة خیار اولیا
الله و صلاة طریق الحق و محی لوسن الله لا اله الا الله محمد رسول الله عاقبت بخیر باد و سلام
الرساله الحشر و تثبیت القیم علی الاصططار تیرک صحبة الاصدقاء و الاغیاء
لا اله الا الله محمد رسول الله

ایام ربیع است طبایع روی بانهش نهاده و مواد طبیعی بچوش درآمده و مردم را هوا
باغ و سیر صحرا و سرافنده و بواعث و محرکات صحبت و عشرت بهم رسیده گوارا باد
و مهنای بادین عیش و این صحبت مرعیش مندان را و صحبت طلبان را و هینای
لار بابا انعم بقیهم و للعاشق لمکین ما تجرع و قومی دیگر را بنیم در زاویه غربت
افتاده و روی بدیوار غم آورده و به تنهایی صحبت داشته و بادشت انس گرفته
و اگر بعضی آنرا وطن مالوف خوانند و مکن مالوس نام کنند چه تفاوت نظر عارف بر معنی
است نه بر صورت که حقیقت آن باشد که لذت و سعادت همانست که فرق اول دانند
و حال این طائفه دیگر جز نکبت و حسرت نه اما چکند بادل دیوانه پس نتوان آمد اگر
یکی لذت خواری و خون آشامی یافته باشد داند که حال صحبت و تو داغ جگر را
چه شامی که نبود دست و خرازمی گلزنک بدامان تو داعی و اگر چه این نفس بکلیش
بجا صیحت خود از حرمان مرائع شهوات و فقه ان مواقع لذات الهی و حسرتی داشته
باشد اینجا صبر میتوان کرد اما این درد بی درمان را چه علاج که با وجود امکان وصول
بمقام صله و لذت حقیقی از حصول آن محروم است و مدت وصول آن نامعلوم تا حواله

معرفت وسعت نپذیرد و وجه شهود جمال مطلق نگیرد و خلاص از تشویش وقت نیست
 حال ممکن نیست خدا داند که این حالت کی خواهد روی نمود لا اله الا الله هر چند خواهد
 که زیاده از قدر حاجت دم نزنند و زبان قلم از فضل کلام گنگان بدار و صورت زبند و کلام
 کاغذ پاره کمتر ازین بدست می افتد و که جز حرف دعا و انجاش منیداشت ایشان چنین را
 منظور دارند باقی همه مباد و بد راست یک حرف دیگر ماند نا گفته که بالاتر ازین سخن نیست
 گفت قلم سهو کرد و دل پریشان بود بهم نرسید و آن اینست که از شدت طریق و صفت
 اینکار آنقدر غم نیست که از فقدان رفیق و نایافت یار است بیکس به بیم و نیایم که
 بدایحایب خواند و حرف آشنای گوید و همی بخشد و دل داری دهد این خافش گوید که تو راه
 گم کرده و در کار خود غلط خورده راه همان است که عامه ضلالت بدان سو میروند و کار
 همان که ایشان میکنند اینجا حیرت و توقیف بلکه تذبذبی و ترددی راه یابد و قدم
 همت از رفقاری که دارد باز ماند و بروش اهل عالم نگران گردد و نزدیک است
 که رقرار خود را بگذارد و همان راه رود که دیگران میروند باز ندای از غیب درسد
 یا هم از باطن سالک پیدا شود و الله علم که مان حکایت نفس مشغول و بفریب یواز را
 مرو و باز نکرد که منزل نزدیک است کامی چند که عبارت از انقاس معدوده عمر است
 بیش نیست از صعوبت این راه مترس که بسیاران باین راه رفته اند و بمنزل ^{مقصود}
 رسیده ^{سه} کس با تو زیان نکرد من هم نگویم باز همه دست دهد و قدری
 بیشتر نهد در هر قدم این کشاکش در پیش است تا غالب کدام آید غالب همان است
 که هست و الله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون همتی در کار دارند با خدا
 باشند و نظر از مساوی حق بردارند که اصل مقامات نیست عاقبت تجنیه یابد

الرساله الحادیه والعشرون تجدید الذکر فی بیان حقیقه اشکره

لا اله الا الله محمد رسول الله

باید دانست که شکر نعمت به از نعمت است بدو وجه یکی آنکه سبب بقای نعمت و مزید
آنست لکن شکر تم لازمی نیکم و صید نعمت را جز بدام شکر قید نتوان کرد و دوم آنکه
شکر که حقیقت آن عرفان نعم و دانستن نعمت از دست منتج صفت علم و شمر نسبت
معرفت است تا این جود و عطا که از مقوله اخلاق و اعمال است با فهمیده این علم
معرفت شامل کمال علمی و عملی گشته جوهر ذات را بجلیه کمال جامعیت محلی گردانند و الا
صورت عمل بمعنی علم و معرفت قالب بر روح را ماند و سلسله شکر اگر چند بی نهایت
رود آخر منتهی بهین معرفت گردد که بدانش همه از دست لا اله الا الله و لا خالق
سوی الله و لا فاعل فی الحقیقه غیر الله در خیر آمده است که داود علیه السلام گفت
الصلوة والسلام بدرگاه عزت فریاد برآورد که یارب شکر نعمتهای تو چگونه گویم و
منتهیهای این سلسله چگونه و بچه باشد فرمان آمد یا داود اذ اعرفت ان ما بین
انعمته منی فقد شکرته فی مودع حقیقت شکر و انتهای این سلسله بهین قدر بود که خود
در میان نه بینی و همه از من دانی بنابر این کار بر لفظی هستی و ترک وجود نهاده اند
لفظی بسته و ترک وجود چه باشد که اتم هستی و وجود تا لفظی آن نمایند و ترک بند مراد
از لفظی هستی و ترک وجود یافت نیستی و ادراک عدم خواهد بود چون ذات و صفات
و مال منان تمامه اوصاف و احوال از حق باشد دیگر آدمی را در اینجا مدخلی ندارد
آدمی باری کیمیت که انام وجود نهی میخیزد از کتب این طائفه تفصیل و تحقیق معلوم
توان کرد و اگر زبان مریدانه شستهای این راه باشد بشنوند آنرا تاثیر دیگر
و نوافیتی یگر باشد و کار کرد و دلشین تر گردد باز اگر سعادتمندی را بحکم فطرت
در جوهر ذات منی این معنی ابداع نموده باشند تا بی سابقه تحلف در باطن خود
بدوق در یابد این پایه از همه بالاتر و مجیدان مقصود و نزدیک باشد اصل بهین است

آنرا که استعداد قبول حق در اصل فطرت نهاده اند هر چه گویند بر عکس قصد و ضد مقصود
 اثر آرد و لغو باشد من ذلک صاحب فطرت را سخن شنیدن و با نیکان صحبت داشتن
 این فائده دهد که آنچه در استعداد وی نهاده و در فطرت وی ابداع نموده اند از قوت
 بفعل آرد و حجب موانع که سبب را هم مقصود اند از پیش بردار مشکل آنکه با وجود قابلیت
 و استعداد مدار کار بر طلب تقطش نهاده اند که آرزوی مقصود بی کسب طلب مجرب و
 و خیال بود اما وجود حقیقت طلب که شغف و استغراق مطلوب است همیشه که چنان
 بوی مشغول شود که با سو آن مجبور و ندهول گردد و عزیز و نادراقت بلکه عدم و نایاب
 بود پس چه باید کرد بی و غده بودن و آسوده نشستن نیز گنجایش ندارد پس
 بتو شکل جدائی مشکل + لاجرم حکم بالا یدر ک کله لایتر ک کله روی بقبانه مقصود باید آرد
 و کوشش کرد دست و پای زد تا بود که می مصادف وقت بر آید و قدمی بر جاده
 صدق افتد قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان لربکم فی الایام وهر کم لغمت
 الافتخروا لها حاصل مضمون این حدیث بشارت مشحون بان باز گردد که در حدیث
 دیگر آمده است که حضرت و اهب البرکات لقائله و تقدس در هر روز و هر شب عتی
 آفریده است که حکم خود و کرم حقیقی خود در وی آن خاصیت نهاده است که هر چه در آن
 ساعت بخوانند بیا بند صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هو الصادق
 المصدوق جنبش و طلب همین جانب است آنجا همه جهیاست و بالله فعل آنچه در ذوق
 وقت می آید و تجربه بار یافتگان حضرت موافق آن رفته است که اگر کسی در دل شب
 در گوشه خالی با حضور دل و وحدت وقت و یقین باطن سر نیاز بر درگاه عزت
 و دست سوال بربان حال یا قال بر دار و عجب که در بارگاه قبول بار نیاید چنان
 در و من مقصود نزنند خلاصه دعا را شنک منک است باقی همه فرع اوست
 بالله التوفیق اصل مدعا عرض دعا بود سخن بجا عصیت وقت بجای دیگر افتاد

مغذ و نخواهند داشت و مقصودی دیگر دارد و آن عرض بمعنی است که چون حق تعالی
 از آنحضرت بر ذمه وقت فقر ثابت شده است شکر گذاری آنرا بعد از ملازمت عارضی
 چنان خیال کرده است که در ضمن بعضی عرائض که بخندست ارسال میداد گاهی
 سخنی که متضمن معنی خیر اندیشی و خیر طلبی بود مینوشت باشد و ذوق همربانی و لذت
 روحانی بجا حاضران مجلس گرامی بگیرد و نیز بحکم عادت و ارادت چنان نشسته که گاه گاه
 این خصیصه را که آنرا قلم نامند بردست این حقیر جریان میدهند و از آنچه لایق و
 صحاب و موافق حال این حقیر بود حرفی سر میزند اگر در اثنای آن حرف تشنه میسر
 زبانی سعاد و قبول اما بشرط ستر و کتمان تا سخن در پرده بماند و قدم از جاده طلب
 بیرون نیفتد اول جهت آنکه این حقیر را چه مرتبه آنکه در ملازبان نصیحت بکشد و حقیقت
 گوئی بنیاد همه دیار سبب آنکه و طبیعت قلم طغیانی نهاده اند تا از کجا سر برزند و
 شنونده از آن چه فهمد و در چه وادی افتد درین روزگار که ماییم خود نزد فقر ای این
 وقت سخن احکام اسلام و شریعت گفتن حکم حقایق و اسرار توحید گرفته است بلکه شکر
 از آن است فرقه ملاسمتیه در زبان ما اهل شریعت اند لغو و بالبدن بچهل الطغیان
 و سال الله العاقبة دیگر چه گوید :

الرسالة الثانية والعشرون احتاجت الحاجة ببيان حديث المحبة :

لا اله الا الله محمد رسول الله

اللهم اني اسالك حبك وحب من يحبك وحب عمل يقربني اليك اوستاد استادان
 و محبوب محبوبان که مصدر جوامع کلم و منبع تمامه سهار و حکم است صلوات الله عليه و سلم
 باین کلمه جامع اشارتی بمقصود حقیقه و طریق وصول بدان کرده است فقره اول
 خود عین مقصود است و مانا که مرا و محبت ذاتی است که مطلق است از قیود صفات
 و افعال و انجذاب خاص است با حدیث ذات و الا محبت منعم طبع است حاجت

وسوال چیست و فقره ثانی اشارت است باقرب طرق تحصیل آن مطلوب چه محبت
 مردان خدای که بکلیت از خود تهی شده و از قید هستی برآمده و بحق باقی گشته اند و ظاهر
 و باطن ایشان بنور الهی پر شده و مشکوه مصباح ذات گشته یا عین محبت اوست یا تلمذ
 آن پیران راه میگویند سعی کن که این چنین مردی را که صفقتش انیت در دل تو جایی
 باشد یا خود را در باطن او جایی کن اگر او را در دل تو جایی باشد نور انیت وی در
 ترا نورانی گرداند و نور حق که اوست یا با اوست ظلمت زوای آئینه دل تو گرداگرد
 در باطن می جگ بود باطن می محل نزول رحمت است هر روز و هر لحظه نظرات رحمت الهی
 عزت در آن جامی افتد چون ترادرتجا باید لا بد بر تو نظری بر تنبیه بر اندازد نسبت
 محبت و یگانگی که با وی داری و اگر محبت این مرد را نیز بر محبت ذاتی حاصل کنند و در بنا
 چه باشد البته چنین باید اگر چه عنوان و مساطت و وسیله در مادی نظر در تو هم خلاف
 آن افکند و ملاحظه صفت اطلاق و قید فرقی در میان نهند و لیکن در حقیقت عینیت
 و اتحاد است همین محبت است که با شما بر میگردد تا اینجا محبت ذاتی آموخته نگردد و بمعنی
 نسبت باصل حصول نمی پوندد و گفته اند سخت کوه نظری که در خدمت مردی رود و هیچ
 و سه آن باشد که تحصیل کمال برای نفس خود کند سخت باریک است این سخن بعینم
 عاشقان صفات ندراید یافت بمعنی خبر در مرتبه عشق مفروض که مستلزم فحاشی کلی است
 ممکن نباشد کمال حقیقی همین است و کمالات دیگر که ناظر در جانب وجود هستی است
 جنب آن محسوس و اگر باشد تابع آن خواهد بود و اگر نباشد نیز غم نیست مصراع گوهر
 چو دستم او بدریا چه حاجت است + بیان حب من بحبیک اینست حب عمل یقرب منی الیک
 این مقام سلوک توسل است و عمل شامل عمل ظاهر و باطن است عمل باطن همان محبت است
 و مرد از آن محبت ذاتی است پس مال این کلمه نیز مضمون دو کلمه او لے راجع آید غایتش
 تنزل کرد و خود را شایسته محبت می ندید یعنی اگر ترا نتوانیم یافت و دوست داشت باز

بحسب محبت تو گرفتار شیم و فرق در عبارت و ادای معنی پیش نیست الا محبت محبوب
 و حب محبت می نظر مال معنی یکی آید و اگر تحقیقت روند و بذوق در افتند آنچه سید است
 و بدان نشان توان داد همین محبت است و محبوب در برده غیب است و محبت در هیچ جا
 نچنانچه میفرمایند اینجا ذوق یافت است نه یافت پس اگر چیزی خواهد بود هم متعلق بحسبت
 خواهد بود این سخن عالی است و وقتی دار در جوع بوجدان باید کرد که ادراک عقل بفهمان
 تمام و کمال نرسد اینست بیان حب عمل یقربنی الیک اینجا فائده دیگر بخاطر رسید
 که در سلسله علیه نقشبندیه بنامی کار بر سه طریق قرار داده اند اول طریق توجه مراقبه
 معنی بچگون و بیچگون را که از اسم مبارک الله مفهوم میگردد بی توسط عبارت عربی و فارسی
 و غیرهما ملاحظه نمایند و جمیع مدارک و قوای بدان متوجه شوند تا آنکه تکلف از میان ببرد
 و دوام آگاهی دست دهد و به فانی فنا کشد دوم طریق رابطه و آن توجه بصورت پیر
 که فانی فی الله و باقی یا الله شده چنانکه غیبت و بحدود می روی نماید و صورت آن
 بر نرخ داننا که جهت اسفل اوست از نظر ساقط گردد و در بحر شهود ذات و حضور حق که
 جانب علو اوست بفیگند سیوم طریقه ذکر لا اله الا الله بطریق خفیه که جامع معنی لغوی و
 اثبات است طریق اول اعلی طرق نیست و حصول آن پیش از تصرف جذبه در وجود
 سالک تغذری دارد و دوم که طریق رابطه است اقرب طرق و مشار ظهور عجیب
 عزائب است و تحقیقت رابطه همان رابطه محبت است و حفظ صورت از لوازم آن است
 لیکن در ضمن می اسراری شگرف است و طریق سیوم حکم و اساس فاروی محکم است
 و درین حدیث اشارتی برین سه طریق میتوان یافت اسالک جبک اشارت بطریق
 اول است که طریق توجه و مراقبه است و حب من یحبک بطریق رابطه بحسب حاصل
 یقربنی الیک بطریق ذکر و محبت در همه جا معتبر آمد پس اصل همه محبت باشد اللهم انی
 اسالک جبک حب من یحبک حب عمل یقربنی الیک تتمه حدیث اینست و اصل جبک

احب الی من نفسی واهلی و مالی و من المار البار و الی العطش ان اللهم ارحمنا ثم شریف
 محیط خواهد بود تا آنکه جریان سنت الهی بر آنست که وصول بمنزل مقصود بی دلتا شد
 کامل از محالات عادت و وجود مرشد کامل لایسما در آخر زمان اغرض الکبریت
 الاحمر داشته اند و حق چنین است که گفته اند الا آنکه پروردگار تعالی بر همه چیز قادر
 آخر زمان و اول آن در اینجا برابرست و فیض حق را انقطاع نیست و نور پیغمبر ص
 علیه آله و سلم انطفائه نا امید نباید بود که حقیقت محمدی را دورات ست مثل دورات
 فلک و نهایت هر دوره مانا که بر سر صد سال است که ان الله یبعث لهنه الامه علی
 راس کل مائه سنه من نجه و امر دینها هر کار کاری از دست بر آید که سبب تقویت
 و تجدید و ترویج این امر گردد از هر وادی که باشد و خل این اثبات است و علما
 و شایخ و امر و احکام و غیر هم همه مصدوق این عنوان اند و اعظم امور در دنیا
 ارشاد و هدایت است و تجدید و ترویج احکام سنت بالاتر ازین کاری که منتم
 سعادت ابدی و دولت سرمدی گردد و نیست قل هذه سبیله ادعوا الی الله علی صراط
 اننا من اتبعه و سبحان الله و ما انما من المشرکین عجب تر آنکه بعد از وجود ظهور انجین
 ذاتی کم کسی باشد که قدر این نعمت بشناسد و شکر آن بجا آورد و فیض به کثیر او بیهوشی
 کثیر است جمله عالم زمین سبب گمراه شد + کم کسی ز ابدال حق آگاه شد + و فرو تر پایه
 درین باب تسلیم و اذعان و قبول است و اگر این نیز نباشد خوف خسارت دنیا و آخرت
 و خامت عاقبت و سوز خامت است عجب از مرد عاقل طالب با خود چه گویم که بعد
 از شنیدن خبر ظهور اثر داعیه دریافت این سعادت و باعث عشق و محبت از پاشا
 سر بر نهند و قدم صدق در راه طلب نهند دلی که عاشق و صابر بود و گمراه
 است + ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است + درین زمان که مائه چادی
 عشرت نوری جدید از مشرق ولایت و هدایت میاید بی شک سیخا سری از

۹۰
تفصیل
در بیان
در بیان
در بیان

اسرار الهی مجسم است که توقف انکار را در اینجا مجال تنگ است و دلائل حقانیت و ظهور
نورانیت لایح و بایح است و جمعی از طالبان که در ظل تزیین حوزه تصرف و عنایت این
منظر حق مشغول اند و کشف حقیقت حال و استغراق و استنهار ایشان در ذکر الهی ظهور
انوار و اسرار شگرت از حیطه تعبیر و تقریر بیرون است امروز مثل این حلقه و
اجتماع اهل ذکر در زیر طاس فلک نباشد و اگر باشد کمتر باشد آنها که داخل این کار و
محرم خلوت اسرار اند بقدر استعداد و معرفت خود چیزی در یافته باشند اما بیرونیان
در حیرت و تعجب اند که این حدیث و از کجاست تعجب و تحیر حدیث چرا درون ندر آیند
و ننگید عبارات و اشارات قوم از مقصود نشانها میداد و از مردان راه و مقرران درگاه
خبر می شنیدند همه ابرامی العین دیدند و زیاده از آن دیدند که می شنیدند تا آخر
خدا ساز و کمال روز افزون حدیث اسرار علم و علمه اتم و احکم و عا باید کرد که حق سبحان
و تعالی نقاب حجاب از چهره مقصود بردارد و موانع دریافت سعادت که عهده آن
راجع بحیث بنیاد قید نفس است سده راه وصول نگردانند این نظر بعموم خلق و سایر
ناس است و صاحب فطرت سلیمه خود مجبول است بر قبول طریق حق و سلوک منهج
انصاف و تعریف آن ذلک امر عظیم و اندلیس علی من لیستره الله و الله علی کل شیء قدير
خلاصه مدعا دعاست و تقاوه بر مدعا اینست که عاقبت بخیر باد و ۱۰۶

الرسالة الثالثة والعشرون ترك الاختلاط والمجانبة عن صحبة الاخطا

لا اله الا الله محمد رسول الله

الم بان الذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق الا ان وقت انت
عنان غرمت بصوب غریبانه که آنرا بعرف طعن مالوف خوانند بگردانند و خاطر
از او نام و خیالات فارغ سازند و توهم مضار شرار لغو و باسد منها و توقع منافع
اخیر را بتقدیر و ارادت پروردگار غرض همه بگذرانند که هر چه و سبب خانه و عظم شانه

خوایسته است خواهد شد اعلم ان الامه لواجبه علی ان یفعلوا الحدیث چندگاه در گوشه
 غربت بودن و از صحبت فقر محفوظ شدن و برکات صحبت ایشان اند و خلق نیز حاکم
 دارد قل بعد ثم ذریعتم فی خوضهم بلعین آخر ازین اختلاط و صحبت اخبار جز تیرگی آئینه
 استعداد و دور افتادن از جناب قبول حاصل حیات غیر محنت شدت دینی عزتی و
 خواری منفعت چه اگر حالت مضطرب و محضه پیش آید و خدا تان از ان گنا داران
 تقدیر هر چه کند مباح خواهد بود آخر تقسیم عالم که حکیم مطلق قرار داده بر نمیتوان انداخت بعضی
 اما بعضی فقر و بعضی جاه و بعضی علماء و بعضی جنین و بعضی جهان علی هذا القیاس
 تمیز میان این اقسام تبس و تبج و نقص و کمال نیز بر حاکم خبیر محقق نخواهد بود اکنون
 بنظر که توازن کدام قسمی در هر قسم که دارندت بتقدیر حکیم قدیر رحمنی تسلیم باش اگر در
 قسم اعلاست میدارد و خود شکر کن و خوش باش کاری کنید که از روی خدا و دوستان
 شرمند نه شوید و صل در ین باب آنست که معقولیت این حکایت یعنی ترک صحبت
 اخبار گرفتار و بگوشه غربت و انزوا نشستن و طریقه صبر و قناعت گزیدن و
 یکار آخرت مشغول گشتن دو قسم است حسن آن بفهم ظاهر بر هر که ادنی مرتبه
 عقل ایمان دارد ظاهر است آنچه معتبر است در ین باب آنست که این حرف دل نشین گردد
 و حال شود و بر تبه یقین برسد و لما یدخل الایمان فی قلوبکم اشرار تبذلت این
 حصول مصادف و ملازم توفیق الهی است اینجا اگر عالمی مشغول گشت در یقین خود قنوت
 نیاید چه جای آنکه ترغیب نیاید و نصیحت و حقیقت در بنچین کسی کار گرفت و فایده
 و هدایا نماند من اتبع الذکر خوشی الرحمن بالغیب آن شخص دیگر نهایت تاثیر نصیحت
 اندرند و روستی جز حصول حیرت و توقف و حصول قدری از سکون از حرکات
 عادی که در مطالب خود دارد و نتواند بود و می نیز اگر این مقدمات را تکرار کند
 و دائم در نظر دارد و بچریان عادت الهی که در تقدیر مکرر است دارد و کار می

متواند کرد سو قوت بر وقت است که میگویند در نصیحت است الهی این وقت بهترین
 در رسد دزد و ترسد برادر من خود را مطلق از حلیه اسلام عاری نمی توانی ساخت و از
 دایره احکام آن بیرون نمی توانی شد و بر دین انبای روزگار سواقت نمی توانی کرد
 و گیر این تدبیر صیبت و پریشانی چه عصبیت اسلام چه شد و حسیت دین رفت
 چه باشد خیال کردی که مکمل آدمیان و برخورداران از عمر همین دنیا داران بوده اند
 پس حاشا و کلا ذوقی و فراغت که فقر دارند و نیاز داران در حسرت آتند و حرم
 گوشه فقر آنقدر صفا دارد که پادشاه جهان رشک برگه دارد و فراغ و آسایش
 دنیا را میگویم ذوق و نفع آخرت را خود چه گویند اما این همه فرع ایمان و اطمینان باشد
 است قوت و تازگی و سیرابی ایمان هم در سلوک این طریقه و التزام صحبت صلی است
 و ایمان و صحبت اختیار هر روز مست تر و افسرده تر و بد روز تر میگردد آن را علاج چه
 خواهی کرد پیغمبر فرمود **صلى الله عليه وآله وسلم** جد و ایماکم بقول لا اله الا الله از نیجه
 معلوم شود که ایمان نومی و کهنگی دارد صدق رسول الله و هو الصادق المصدق
 و بنده مشهور و بالعیان و این حالت در هر ساعت و اوقات یومی است چه جا این عظیم و
 و محاط و مهابک که مردم روزگار دارند دریاب دریاب تا آئینه تمام رنگ نگرفته است
 دریاب که بل ان علی قلوبهم ما کانوا یکسبون زیاده چه گوید عاقبت بخیر باشد
 و فرزند عزیز نور دیده نور الحق نور الله قلبه سوره العرفان و الا یقان از واکه ضعیف
 خود و حاواند و درین نصیحت شریک باشد و الله الموفق به

الرسالة الرابعة والعشرون بسبب الخیر لدفع الضمیر و دوام اللب
باخوف و الرجاء

لا اله الا الله محمد رسول الله

و اما یفیع الناس فیکتفی فی بعض ایه کریمه اشارت میکند بآنکه وجود نفع رسانند

بخلق و بکار آئینده ایشان را پائیده و دیر پا بود و توجه و لهای بندگان خود را که مظهر
 لطف اویند پاسبان وقت او ساز و دکنده خداست ولیکن هر چیز را سبب او لطف
 مسبب الاسباب است نیکی احسان بخلق را سبب پائیدگی و دیر پائی ساخت بیشک
 آنرا که بر او راست برود و کردار نیک باشد عاقبت کار او در هر دو جهان بر نیکی بود چه
 آنکه بصفته نیک کردار پسندیده زیادتى برد گیران کند و در رفتار نه همرانان
 گرم تر رود و لغایتی خاص از پیشگاه مخصوص گردد و در منزل مقصود رسد تجربه دنیا
 تمام است هرگز بر عکس نمفتد و دلالت عقل نیز هم برین است نیکی و بدی خداوند هر که
 هرگز و بدی نه بیند **کافوم** من گزینان کردست کس در راه میان مصلحت یک نفس
 حیاتی دیگر نگر اگر چه کار نیک کند اگر نیز بناگاه در کار بد افتد در نورانیت نیکی ظلمت
 محو گردد اما صدمت سیلابی بی بنا خانه نیکه را بر زمینند از این محض کرم است بکم عقل آفرین توان یافت
طیغ طغیان طغیان این نشان است پناه بخدا مگر آن نیکی که اصل دستون همه نیکی است
 و آنرا ایمان نامست از پائے در افتد این هنگام از نیکی های دیگر جز نامی نبود و محض
 کردار بے آن تن سچان و صورت بمعنی باشد کردار بی ایمان اثری ندارد و اگر آرزو چنان
 بکار نیاید و اگر نیز آید نظر اعتبار بخاصیت نیکی باید برگاشت که چون بی آن اصل اثری
 آرد با آن چگونه خواهد بود و با ایمان گناه هر چند بزرگ بود امید عفو است و عقاذا
 مسلمانی چنین نوشته اند که ایمان معیّل وجود پذیر بود ولیکن بصفه نقصان و نقصان
 محضی را از حقیقتش بیرون نبرد الا آنکه از درجه کمالتش بر آرد اصل ایمان تصدیق دل
 راست گو دانستن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیگر همه آثار و ثمرات اوست خود اگر
 این نسبت بحقیقت حاصل است مشکل که خیال معصیت کرد و سر پرده دل گردد و اگر گردد
 زود برگردد و در هر دلی که حقیقت ایمان در آید هرگز بیرون نیاید و هر که برگشت هرگز
 بیرون در برگشت نبار الفانی لا یروالی او صافه که صوفیه گویند قدس الله سره ارحم

همبرین است رنگ ایمان صلی است نه عارضی صد کوه گناه در جنب ایمان بجمعه صلی الله علیه
 وآله وسلم پرکاهی نیز در شکل تا اینجا است که این نسبت درست نشده است و بعد از
 درستی نسبت هیچ شکل نیست عم ایمان باید خورد و دیگر غم نیست سفیان ثوری رحمه الله
 شب همه شب در گریه و زاری گذشت و باه و دوا و یارفت گفتند خوش باش که
 گناه برگردنت نیست گفت گناه اگر کوهی است پرکاهی نیز زد گریه از آنست که
 ایمان سلامت بریم یا نه سبیت ایمان چه سلامت بلب گور بریم + احسن زحی چته
 و جالالی ما + این وزیدن باد رحمت و موب صبا می رجا بود که غنچه سر بسته دل را
 بشکافند و گل امید را تازه دارد و در جایی از دو بازوی شاهباز ایمان دست و پا بند
 دیگر خوف است که صر نکبات آن نهال عیش را خشک کرده گرداند بچی میست و یغزو
 یزید و دیگر صفات متضاده باریت کاشار و مصدر این دو صفت اند که بنده را از حالی
 بحالی میگردد و از جای بجای می برند حاصل امنی شاعر در صوت مجاز فر و آورده است
 و گفته است که بطنم می نواز دگر باز می کشد + زنده می سازد مرا آن شوخ و باز می کشد
 راه ایمان میان خوف و رجا رود و بعضی رجا را مقدم دارند و ترجیح نمایند که مشرب
 و محبت بود و متکبر بل رحمت دارد و دیگران بعکس آن روند که سالک ستم تازیان
 بیم تیز تر رود و کار پیشتر کند و گویند که مدت حیات خوف غالب باید و چون کم
 رسد رجا روی نماید علامت سادات نیست با جمله برود و باید تا کار کشاید
 آنها که خواص و گهه تکریم اند + دهرشت ز دگان عالم تسلیم اند + نو مید مشو که رحمت
 حق عام است + مغرور شو که خاصگان در بیم اند + پروردگار تعالی عاقبت بخیر
 گرداناد و در دنیا و آخرت از نصیب عافیت محروم نگذارد که اصل همه نعمتها عافیت
 و عافیت بزبان عرف نام صحت و تندرستی بود و حقیقت آن سلامت و در مانی از
 تمام آفتها و گزند نا باشد چه درین جهان و چه در آن عالم پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم

احب ما يسأل الله العاقبة دوست ترين و بهترين چيز را که از درگاه حق طلبند عاقبت
 و گفت مرعاس بن عبدالمطلب ابي عم من بخوان از خدا عاقبت که بهترين چيز است که
 از بخواند و اين عبارت در زبان مشايخ در رد استعارف است اگر دوام بران ميشود
 بنسخه است اللهم اننا لك العفو والعاقبة الدائمة في الدنيا والاخرة
 را ندي سخن بمقصود مي گويد بجاي ديگر شيد از طغيان قلم خود برنجيم که براه راست نتوان
 رفت و بچوشت نتواندم ز کج رفت اما بد نرفت مقصود عرض دعا بود و شکر از وجود
 شريف و صحت و سلامت ذات بابرکات از عارضه ضعف که برخصر لطيف طاري
 شد بود الحمد لله که بطالع فقر و عار در ويشان و توجه جهان کدورت بخار حشوت
 از چهره مقصود زود بصفا مبدل شد وجود شريف ايان غنيمت است و بقاء ذات
 بابرکات محض حکمت و عين مصلحت شعر حکمت محض است اگر لطف جهان آفرين +
 خاص کند بنده مصلحت عام را همه نيکيها و جمله کمالات منحصر درين دو کلمه است التظيم
 لام الله و الشفقة على خلق الله اللهم زد ولا تنقص والعاقبة بخير

الرسالة الخامسة والعشرون كشف استار الظلم عن ملك الاحمال
 والقال واهل قلم

لا اله الا الله محمد رسول الله

آدمي است باین ست زبان حال زبان قال و زبان قلم لفظ زبان حال احوط
 شوب سم و تکلف بیرون ست دولالت او بر کمون ضمير در حکم عیان الا آنکه چون فهم آن
 در بعض احوال باریک پوشیده آید اعتبار آن در حکم عموم ساقط آید و زبان قال
 در عرف عام جز آن را زبان بخواند ترجمان ضمير خاطر و عنوان صحیفه دل است هر چه
 گوید و آنچه نماید از و س گوید و از و س نماید بیشک صراح هر چه دهن دل است
 آن بزبان می رود الا فرق آنست که آنچه بر ملکوت دل از عالم النفس الامر حق و ثابت است

و در حقیقت سایه و پرتوی از صفات حقانیت واجب قدیم است آمده اگر آرزو عالم حرف و
 عبادت آرد صادق بود و اگر بتسویل نفس و وسوسه خناس و هم که شیطان عالم نفس است
 چیزی از اکاذیب بدان مزوج و مشوب گرداند کاذب باشد اگر چه صورتی از ان در
 دعار علم که ذهن است افتاده و درون دل نشسته است و آنچه درون دل است بر زبان
 آمده است چه تعبیری بی تصور صورت پذیر نبود اما آن از خلوت درون دل نیست حکایتی
 است از اراجیف بیرونی افتاده و زبان زوالت لسان گشته علم باری سبحانه همه
 حق است و لوح علم او از تغییر و تحریف محفوظ انوریات در وهانیات نشاء ملکوت کعبت
 تقدس تجرد از غشاوه جسمانیات بمجاذات و مقابلهت معنوی بنورانیت نور علم حق
 روشن اند و آدمی است که بعزت اجتماع روح و نفس و امتزاج نور و ظلمت گرفتار کجاست
 و حجاب و تجلی و استتار است اگر چه اصل فطرت روحانیتش بر صدق و سلامت است اما
 بهشتی نفس شیطان خللی در نظام کارخانه فطرتش افکنده و من مکن الشیطان له
 قرینا قرینا فابواه یهودانه و نصرانه انجمنه اشارت بدانت اما زبان قسمل
 لغو باشد از بی ثباتی و طغیان این زبان و بی احتیاطی و بهتان آن اگر چه پیش
 در دست اختیار کاتب است اما چنانست که گو یا عنان اختیار از دست وی می راید
 در و غمهای راست مانند در استیهای دروغ پیوند در پیش این زبان بسیار است و
 کار و بار این نیز راجع و آیل بدل است بظاهر اگر چه حرکتش قطری جمادی است اما نزد
 متحد بصیرت قوی تر از حرکت شوقی ارادی است همان نور علم جنبش ارادت قلبی که
 از راه مجاری اعصاب و عضلات برگوشت باره زبان می افتد ازین فی پاره نیز ظهور
 میکند القلم اضلالنا این که گفته اند اینست و آفت زبان قلم بسیار است و لغو باشد
 من الالفات این مقدمات از چه تقریب بر زبان آمد و توطیه چه بود و مقصود چه داشت
 این نیز از آثار طغیان قلم و جوش جنون بود و ظاهر مقصود آن بود که بگوید و عذر گوید

۹۰
 حقیقت
 ۹۱

در تقصیر ارسال عرایض و انامید که صعب ترین حالتی که بر کاتب حروف رود در وقت لظوق
 زبان قلم است لایمانزد و املاداشی مکاتیب خصوصاً وقتی که مکتوب الیه در غایت عورت
 و رفعت درجه و کاتب در نهایت ناکسی مخواری افتد اینجا قلم زن سر سیمیه و حیران بود
 و قلم از وی سر سیمیه تر و حیران تر در حفظ مرسوم مدح و تعظیم و بیان شوق و محبت بر حاکم
 وسط و اعتدال ایستادن و از دایره احتیاط و نفس الامر بیرون نیفتادن در غایت دشوار
 است اگر بر آیه مبالغه در مدح و ثنا نزد نامه از حلیه عرف و عادت عاقل بود و اگر برود و عزیمت
 دین و صولت یقین باطل شود ای کاش این رسم و عادت در عالم نبود و یحسبند الله
 درین حضرت که ما نم نظر محبت و قبول این جناب عالی مطلقاً بر مدح و احوال و وصف
 و اصفان بمانی افتد و بحسن ذاتی و کرم فطری که لازم احوالت جوهر و صقالت نفس است
 تکلف ثنا و سپاس منزله و مستغنی است خصوصاً ازین طائفه در ایشان که خبر و دعای
 بمان حال یا زبان قاتل کنند چیزی مامول و مطلوب نیست و رابطه خدمت و ثنا گستر
 صلا منطوره و چون منظور دعاست بحکم دعا الغایب سرع الاجابة غائبان از حاکم
 محفوظ تر و بنظر عنایت و قبول ملحوظ تر خواهند بود اکنون بحکم انجبار کلام بذکر دعا وجود
 تقریب آن مدعای مضمون این درقه منحصر در ذکر دعا و بیان آداب آن مناسب است بدانکه
 دعا جامع تر و شامل ترین ازین دعا که منطوق قرآن عظیم بدان تر غیب نموده است
 بنمود و اگر بود در معنی آیل و راجع بهین خواهد بود در بناتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
 و قنا عذاب النار هر چه تصور کنند از خوبی و کمال از غایت اوج مقام کمالات روحانی
 تا نهایت حسیض منزل لذات و شهوات جسمانی در حیطه بیان اجمالی این کریمه اخیل است
 طالب اگر در وقت حضور و تملق مناجات هر کدام از افراد حسنة راجد اجد که نظر طلب
 امید بران افتد تصور کند و سوال و تصرع نماید و اندک چه دوق و لذت در کار و می کشند
 دیگر حاجت نیست و باید دانست که مراد حسنة دنیا آن بود که وسیله آخرت گردد و حسنة

آمانگی که عقیقی سلامت دین بود و آنکه نه انجمن باشد و خل حسنه نیست و خلاصه مختصر
 ازین دعا هستد عانی تمام عافیت و طلب حسن عاقبت است اگر فرضاً در دنیا مدت حیات
 سختی پیش آید یا کردی رونی نماید چون سرانجام نیک عاقبت بخیر بود همه آسان بود
 مقصود هر مقصود و خلاصه هر خلاصه اسالک مناسبت است از تو ترا بخوانیم که غایت شرف
 و مقصود حقیقی توئی اما این مقام تجرید است و چنان بلند که بای همت از تصور بگذرد
 در مقام میل زد و مگر صاحب همت عالی که بحکم فطرت سلیم باعث محبت و می از آلودگی
 غرض پاک و از وسوسه هوا و هوس خالیست اللهم ازرقنا و باجمله دایره عمل تنگ است
 تلافی و تدارک آن بدعا و استغفار و طلب خیر و سلامت لازم وقت باید داشت این
 جسیم خدای مهربان بخشاینده تمامه حسنات و نیاه و آخرت و لطایف عافیت حسن عاقبت
 مقرون بطلب رضا و محبت خود نشا روقت گرامی کن و چون از مراسم طریق مرسل
 مکاتیب آن بود که بعد از عرض دعا تعرض بجز من حال نماید ازین باب خبری که
 قابل گفتن و نوشتن بوده باشد نیافت الا بیان حسرت و ندامت عمر و حکایت دور
 و مجوری از منزل مقصود پیش ازین بمری بهراقت همت و مساعدت توفیق
 بال و پر به اوقات نده و سفری کرده و حظی از عمر و زندگانی گرفته و شتیه از اوقات حضور
 یافته بود چون جوانی بود و توفیق رفیق شده و زاد و راحله شوق بهم رسیده بود رفیق
 رفت و دید و ق ماند و سلامت آمد و بحضور نشست اکنون می بینم باز آن سودا علیه
 و باعث محبت آن مقامات جوش میزند که یا الله العالمین اگر یکبار دیگر مددی کنی و مقام
 قربت برسانی چه شوق چه وقت بی این اندیشه و خالی ازین خیال نیست تا در عجب
 چیست و ارادت ازلی هر چه رفته است الا آنکه در آن بار اول از قید تدبیر و مصلحت
 نیرش و عاقبت کار اندیشی مطلق برآمده بود و چیزی از آنچه نافع غریت و موجب
 توفیق گردد و در سر پرده خیال نمی گشت الا آن محبتی و خواستی دارد و صلاح وقت خود

دران می اندیشد و مصلحت حال دران می بیند که اگر بقیه عمر صرف خدمت آن آستانه
گردد از پریشانیهای این دیار و بیگانه ها اهل این روزگار برآمده در مقام جمعیت
آشنائی جایابد زهی سعادت اگر آن شوق و آن همت در کار شد جای هیچ تدبیر
و مشاورت نخواهد بود مانع همین است و باجمله اگر اختیار این سفر مصلحت و تدبیر است
و داع مجلس عالی بیشک مقدم خواهد آمد بر سفر و الا شمار بجند اسپریم زیاده احاطت
از مقام ادب و درست و سلام و العاقبت بانچه آسین :

الرساله الساده والعشرون سلوک طسوق العجائب بالاجتناب
عن الانحراف والاخراج

لا اله الا الله محمد رسول الله

علم شریف محیط خواهد بود بانکه شکر سبب مرید نعمت و تقاریر دولت است و استیفاء
بحساب عقل چنانچه مشهور است صورت نه بند و سلسله و می انتهای پذیرد و ان تعاد
نعمه الله الا خصوصاً اول نعمتها نعمت وجود است و سایر نعم بعد از وی مشهود و نعمت
وجود و ایم و دوام نعمت را دوام شکر لازم پس از عهد شکر و سه که بر آید تا بکمال نعمتها
و دیگر زبان کشاید و لیکن شارع تقاضای تقدس بر حمت عامه خود در شکر از نعمتها که
بر بندگان خود افاض کرده است خدمت چند بر ایشان واجب گردانیده و امر فرموده
و منبئ کرده است و بهین قدر از بندگان راضی شده و کفایت نموده بر قیاس حق گفته اند
بیت سه بخشده شکر خواهد سجده پا سه بخشده شکر خواهد سجده این نماز و روزه
و زکوة و حج شکر وجود مانع و قوت و قدرت است که بندگان را داده و منقش بر جان
ایشان نهاده است خصوصاً نماز که متضمن شکر نعمتهای ظاهری و باطنی است تمام اعضا
و حواس و قوای ظاهری و باطنی و ذرایع وجود اوحی در وی لعبادت و خدمت مشغول اند
و هر که وظائف این عبادات مذکوره را بر وجهی که فرموده اند بجای آورد بیشک همه شایسته این

در این کتاب
چهار فصل است
فصل اول در بیان
نعمت خداوند
فصل دوم در بیان
شکر خداوند
فصل سوم در بیان
نعمت خداوند
فصل چهارم در بیان
شکر خداوند

باشد ولیکن ادای اینها چنانچه باید و قبول جناب ربوبیت است یکدم کسی کند از اینجا فرمود
 و قلیل من عبادی لشکور زیاده برین تحلیف نمی کنند و حصول اصل نجات و قبول درگاه
 و وصول حمت حضرت اله بعد از ادای مقدار فرض بر چیزهای دیگر موقوف نمیدارند
 و اگر باستقصاء و استیعاب وقت بتکثر نوافل و زیادهای این عبادات توفیق
 یابند موجب زیادت درجات قرب و منزلت و مراتب صفا و محبت الهی و مزید نعم و ثبات
 وی که لا تقد و لا تحصى است گردد و مراتب اقام نوافل عبادات بی نهایت است و
 تفاوت درجات سالکان و مراتب مقامات مقربان تفاوت درجات عبادت
 و راه راست که بمنزل مقصود که قرب و وصول بدرگاه مولی تعالی است برساند
 عبادت در قرآن مجید میفرماید ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم یعنی عبادت
 پروردگار تعالی را که راه راست است نیست دیگر راه نیست و اگر هست ناراست است و
 و در راه ناراست آفت بسیار است و می باشد رسیدن بمنزل مقصود در خوف و خطر
 بود یا زود و یا دیر شود یا چندان دور تر افتد که رجوع براه راست متعذر گردد و اگر قدیمی
 چند رود از راه ناراست برگشت و براه راست رجوع آورد و در کمال بمنزل مقصود که رسالت
 ماند و اگر خود را بهمان راه ناراست سردا و برفت برگشته شد و عاقبت بهلاک انجامید
 کسی که زین راه برگشته اند و برفتند بسیار سرگشته اند و راه راست یکی است
 و وی نزدیکترین راههاست و بر هر دو جانب وی شعبها و راهها و خم و پیچها بسیار
 پیدا آمده که هر یک بقدر خم و پیچی که دارد از منزل مقصود دور افتاده و سبب دایم براه
 راست مستقیم رود و هرگز میل به زمین و شمال نکند و در خم و پیچ نیفتد کسیت و آنکه بناگاه
 در خم و پیچ افتد و قدیم چند بزند و زود براه راست آید از اهل سابقه سعادت است و قیامت
 بخیر بر چند درین میان خلط و قشور در کارخانه استقامت راه یافت معاذ الله
 از آنکه هرگز روی براه راست نیارد و هم در وادی خدایان گمراه شود و هلاک گردد یا

رجوعش براه راست دور تر افتد و الله اعلم دیگر براه راست باز نیاید سیل سالک است
 و قاصد طریق احتیاط آنکه در هر دم و هر قدم بهشیار رود و نگران راه باشد و نظر بر قدم
 دارد تا کجا افتد و بکدام جانب رود از اینجا است که سالکان این راه هر نفس به توبه مستغفار
 و اعتذار مشغول هستند معنی توبه رجوع است از معصیت بطاعت و از اعراض باقبال از
 غفلت بهشیاری و استغفار معنی طلب توبه پوشیدن بود یعنی تا نور لطف و رحمت
 طلعت را که از انحراف معصیت طاری شده و نقطه سیاهی که از ان برداشته میشود
 و اثر آنرا زایل گرداند و اعتذار عذرخواهی آنکه براه کج رفت و تا براه راست باز آمدن
 وقفه در سلوک طریق استقامت افتاد سالک این راه باید که همیشه ازین خیال و غیظ
 فارغ نباشد و از رفتار خود با خبر بود و از قرب و بُعد منزل مقصود آگاه تا نفس بخلقت
 خویش و دلیر نگردد و از دایره زجر و سیاست بیرون نرود و امین نشیند و بناگاه
 بجای نرود و بجائی نیفتد که بیرون آمدن از آن در رسیدن براه راست دشوار گردد
 در حدیث آمده است که اگر کسی باشد که در گناهی افتد و از آن استغفار کند و بناگاه با
 در آن گناه افتد باز استغفار کند فرزند هر روزی بهفتاد بار توبه درین کن و مکن و منع
 زجر نفس و دهر بهتر بود از آن کسی که گناهی کند و همبران مصر بود و قطعاً با استغفار روی
 نیارد و تارفته رفته بمعصیت خویش و سیاهی دل سختی پذیرد و دیدوری و مجوسری تسلیم باید
 و محبت مبدل بجدات گردد و دیگر علاج پذیر نیست ختم و طبع ورین که در باب فاسقان
 و آلوده دلان از کافران و رو دیافته است نام این مرتبه است لغو ذلالت من ذلیک
 و حقیقت با نفس شیطان جنگ جدل پس نمیتوان آمد و خلاص از شر ایشان نتوان
 سیل دفع شر ایشان صدق توجه و دوام التجا بجنباب ربوبیت و تضرع و زاری
 بدرگاه فضل و رحمت اوست شیطان خود بذکر حق من دفع گردد و استیلا و سلطان او
 از ذکر ان مرتفع بود اما این نفس بلا نیست که هم از ذکر حظ و نصیب خود گیرد و کار خود کند

ووی مخدول شکسته گردد مگر بالتجارب حق و اسعانت و استوار از جناب عزت و کبریا می
تعالی و تقدس شأنه و الله الموفق

الرسالة السابعة والعشرون كشف الاستار عن حقیق معنی الکسب الاختیار

لا اله الا الله محمد رسول الله

لا حول ولا قوة الا بالله العظیم سالکان طریق تحقیق و واقفان سر حقیقت هر کار که
در هر عملی که کنند از حول خود متبیری باشند و از رویت عمل اختیار خود خالی و فانی و
تدبیری و اختیار می که مولی تعالی بر اسی ایشان کرده و وضع نموده است از وظایف
عبادات و اقسام طاعات و توزیع اوقات بجا آرند و نظر بر سببیت عمل و ترتیب جزا
و استحقاق ثواب نگارند و در نظر ایشان جز فضل حق و توفیق قدرت و می سببانه
جمع بین اشیاء بقیه و تحقیق که گویند این باشد و تنگ در گن و گن عمل و زجر و منع نفس
بر حول و قوت خود بسپارند و بود و تدبیر و اختیار خود گرفتار و بسببیت عمل ناظر و نخواهد که
بسی قدرت و زور بازو و عمل بر او رود و بمنزله تصد و در حق را بجزای عمل خود
بر عظم شده و از عطا بکنند این نیز اگر چه در حساب خلق هر ایاان و محال و غیر لویست تصور
و ادای کارش کنند و هر حال با عیثه عمل پیدا کنند تا اینجا برسد پس از آن
بگذرند و از حلیه و سبب حقیقت و مشاهده سر توحید و حقیقت عاقل خافیه بود و از حصول
مقام فقر و فنا محروم و شد بزرگتر گفته است کن فی الابد ان کما یک قد می و فی الابد
کما یک جبر میگوید که در ابتداء حال بقوت با عیثه عمل و جود در آن چنان باشد که گویا
قد می مذهی و در انتباه مشاهده سر حقیقت تنجیان شود که گویا مشرب به جبریه و از حق می
آن طائفه اند که عمل را از خود و مانند و بنده را خالق افعال خود گویند و جبریه آنانند خود را
مخصر شمارند و صلا پسند و فعل و اختیار بخود نگنهند و کلمات آدمیان را مثل حرکات

سنگ کلوخ گویند نزد اهل حق این بر دو مذرب باطل بود چنانچه گفته اند لاجرم و لا قدر
ولکن امر بین امرین ولی میگوید مبتدی را برای تقویت باعنه عمل شوب مذرب قدر دفع
بود و مذرب صواب و راه درست آن باشد که عمل کند و آنرا نسبت بخود نیز اثبات کند
و با وجود آن بداند که آن اثر عمل که بوجود آمده همه بحسب خلق و توفیق پروردگار است نه
خالص کاسب بودن خالق و قادر و عمل سبب جمیع است که آنرا حق جل و علا ساخته است
و علت آن که بذات خود در آن موثر باشد و این را سبب عادی گویند و هر چیز که چنان
بود که چون پیدا شود اثر می رسد و مترتب گردد و اگر نباشد آن اثر نباشد آنرا سبب عادی
خوانند و سبب عالم همه عادی بود یعنی عادت الهی و سنت وی بران جا کرده که چنین
ساخته است و اگر خواهد از دشمنان آتش سبب گر می رسد و سوختن است یعنی پروردگار
آتش را چنین آفریده و چنین ساخته است ولیکن سوزنده در حقیقت اوست تعالی اگر
صد آتش کنی تا وی نخواهد سوزد و نه آنکه خواهی خواهی آتش علت سوختن است طبیعت
وی چنین است این اعتقاد فلسفیان و دهریان است و مذرب حق و اعتقاد مسلمانی
اینست که سوزنده حق است ولیکن وی که می سوزد آتش میسوزد و آتش را در سوختن
دفعه داده است و اگر خواهد بآتش نیز سوزد و اگر نخواهد آتش هم سوزد و فرقی میان
سبب علتی و سبب نیست پس پیرایش آفریدگار تعالی و تقدس بر دو نوع است یکی
باسباب آنرا عادت خوانند و دیگر بی سبب که آنرا خارق عادت گویند عادت برین
که تا نخورند سیر نشوند و آنکه بنا خورده سیر شوند خارق عادت است که تا راه
نروند و گام نزنند بمنزل نرسند و اگر بی راه رفتن و گام زدن برسند خارق عادت
است غالب افعال از قبیل اول است و ثانی نیز وقوع دارد و معجزات انبیاء و کرامات اولیا
و دلیل اینست و اعمال افعال بندگان همه بحسب خلق و قدرت الهی تعالی است و اگر بر یک
عقل در و نه همچنین باینجه صفت و اثر و سبب از ذات خودش بود ذات بی سبب

خود بخود بود و چون ذات از دیگر بود صفات نیز از آن دیگر بود ذات از دیگر بود
 صفات و آثار از خود صورت نه بند و ثبت الجدار ثم النقش پس چون ذوات آدمیان از حق
 بود صفات و افعال ایشان نیز بحقیقت از وی بود الا آنکه ذوات ایشان را در اینجا خللی
 باشد بران وجه که در بیان معنی سبب عادی تقریر کردیم پس عمل سبب جز است تا عمل
 نکند جز اینا بنده عمل به بهشت در نروند یعنی عادات اند عزوجل بران جاریست که
 تا عمل از بنده بوجود نیاید جز این ندهد و به بهشت در نیارد و اگر خواهد بی آن نرسد و اگر
 و اگر خواهد با وجود عمل نیز ندر آرد اما سنت و عادت وی بران جاری شده که هرگز این
 چنین نمیکند بنده عمل به بهشت نمی برد و عمل بد و فریضه نمی فرستد باز اینجا تفاوتی و فرتی
 دیگر پیدا شده که وی سبحانه کریم است اول اگر کسی میکند نه ثانی را مقتضای کرم وی
 اینست نه آنکه خلاف را نتواند کرد میتواند کرد اما از کرم خود در وعید خلاف کند در وعده
 الا کفر را که هرگز نه بخشد و کافر را به بهشت نبرد و حکیم است و عقل را در اینجا خللی نه مسئله
 قضا و قدر و اختیار بنده از خود من سر راست اینجا ایمان باید آورد دوم تردید در حقیقت
 بحث و گفتگو در اینجا لا طایل بود و هیچ عملی و هیچ حقیقتی موقوف بر کشف این اسرار نبود
 عمل باید کرد و کوشش نمود و التجا اینجا بحق آورد تا نور یقین و طمانیت و سکینه
 در یطن پیدا آرد که از وساوس و خلجانا صاف سازد تا آنچه فرموده اند عمل کردن
 بامر و نهی است نه دریافت این سر و حقیقت آن و بحث در آن هر حدیث آمده است که
 پروردگار تعالی بندگان را روز قیامت از امر و نهی خواهد پرسید نه از ذات و
 صفات خود ایمان بحق بان اسما و صفات که در شرح آمده باید آورد و آنچه از ان
 صفات باید در آن عقل در آید فهمها و آنچه متشابه بود و فهم بدان نرسد ایمان آورد و دانست
 آن باز ایستاد بعد از حصول این قدر از ایمان عمل باید کرد بدینچه فرموده است تا بهم
 بنور ایمان و صفات عمل یقینی و اطمینانی در دل افتد و خلجانی مانند این شبهه خلجان اینجا

هست که اطمینان قلب نورانیت و هی بنور ایمان دست نداده چون ایمان آورد و حقین
 دانستی که در اینجا شریعتی هست و امر و نهی واقع شده و در تو چیزی نهاده اند که معنی امر و نهی
 بدان می فهمی و در خود صفتی و حالیکه فعل و ترک بدان بوجود آید و آنرا اختیار گویند
 میانی وجود این حالت و صفت در آدمی ظاهرست چنانچه سمع و بصر و باقی صفات
 چون این همه یقینیات بی شبه معلومست در شک و شبه افتادن و صحت طلب تحقیق
 معنی اختیار و جبر و حیل ساز و بهانه جویی برای چه و اگر هنوز عقدا ایمان درست نشده
 و استحکام نه پذیرفته و نو یقین در دل در آمده فکر به ازین باید کرد و عزم ایمان باید
 خورد و بعد از حصول ایمان اشکالی نیست و ایمان موهمتیست از حق کسی و سببی که از
 جانب بنده در اینجا دخل داشته باشد فکر و نظر در دلائل است اما دلائل آیات الهیه
 نه شک و شبهات کلامیه که بغایت راه پر خوف و خطرست در آمدن نور یقین دل
 بسبب اینها بسی دورست خصوصاً با معارضه شبهات مخالفان و ذمه هایل
 امور و نافع ترین چیزها درین باب صحبت صاحبان و خدا و ذان ایمان کامل نفوس
 مطمئنه و قلوب متنوره است و این نیز لیس نادروکیا یافت و اقرب طرق التجا بحسب
 رحمت الهی تصریح و زاری بدرگاه عزت او و صدق توجه طلب و دوام ترقی انتظار
 مطلوب دست متکبران بدان متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در زدن و خدمت
 و ملازمت علوم دینی که اصل معده آن علم شریف حدیثست نمودن و به سخنان
 در باب تصوف که صاحب صراط مستقیم باشند شناسیدن و بواجب و دواعی طریقه
 اتباع را تقویت نمودن و از موانع و اضداد آن اجتناب کردن است و الله الموفق
 و منه الالاداد و هوالهادی لطریق السداد و الرشاد و صلی الله علیه و سلم و محمد آله و صحبه اجمعین
 الرسالة الثامنة والعشرون ترک الاختیار و التدبیر بالاکتفا بتدبیر العلیم الخیر
 لا اله الا الله محمد رسول الله

آدمیان در طلب سوال مطالب حاجات از درگاه فالین البرکات دو قسم اند عادت عامه
 آنست که بحکم جبلت بشری هر چه بر زبان وقت ایشان آید از مرادات و شهوات بگوید و اندک
 طلب نمایند و نظر بهمت بر رضا و خوشنودی مولی تعالی نه نگمارند و مقید و مشدود و مطیع بدانند
 اما مذموبان را باب مخصوص از اهل معرفت آنست که از تعین مدعا و طلب مراد معین زبان
 او بلبسته و پایی طلب گشته دارند و خواهش ایشان جز رضای حق و خیر مطلق نباشد
 و هرگز طلب های مخصوص در درگاه کبریا الحاح و تحکم ننمایند و جز بطلب خیر محض زبان
 نماند ایند و عبارت دعای ایشان باین حال قال اینست که پروردگار آنچه رضای
 تو و آنچه خیر است پدید آر و ما را با مکن از خداوند ما آن ده که آن به و اگر انصاف و رزق
 و بدید و تحقیق نگردد راه رست همین است که بنده را مرادی نباشد و خوشی نبود و زبان
 ادب از سوال طلب بر بند و بر لباط عبودیت انبساط ننماید که بندگی با خواست
 جمع نشود و خواست خواست مولی است تقاضای بنده را با خواست چه کار و اگر چنانکه بحکم
 جبلت بشری و جبلت طبعی صبر نتواند کرد یا بقصد انتقال از یو بیت که فرموده ادعونی
 زبان بدعا بگوید باید که او را دعای مخصوص نباشد بلکه مطلق خیر و آنچه بهبود آورد
 طلب دارد و اگر نیز اتفاق افتد و حاجتی مخصوص پیش آید از ایش طر رضای مولی
 خوشنودی و مولی تعالی مقرون دارد و آنچه خیر و صلاح در صفا حق در آنست بخواند یعنی
 آنچه نزد وی سبحانه و نفس الامر خیر است نه آنچه وی بشبهوت نفس و شر طبعیت خیر
 انباشته و نظر بهمت و طلب بر آن مقتصر داشته است پس بنده باید که از تدبیر
 و تصرف خود مطلق بر آید و صلاح کار خود را بدست اختیار و تدبیر موی بگذارد و قال
 بعض العافین لا تدبر و ادان کان لا بد من التدبیر فدر و ابان لا تدبر و اس
 کار خود را بخدا باز گذارد و کتبی بنیم ازین بهتر کار و صحت و بیجا سه مقام است اول
 و اعلی آنکه این ترک خواست و اسقاط تدبیر که شر طراه بندگی است نظر بوجوب دعوت

و تهود عظمت و هیبت بارگاه کبریای الهی تعالی شانه باشد و این مقام حار فان است
 یحیی علیه قهرمان هیبت سلطان عزت دم نتواند زد و سر بالا کرد و بر مثال مقربان ملک
 و سلاطین در بارگاه سطوت و سلطنت که گوش هوشش بر فرمان ایشان نهاده اند
 وقت از گفتگو و سوال و طلب بسته دارند و قصد و همت جز بر امتثال امر و اطاعت حکم ندارند
 دوم مقام مومنان از ارباب یقین است که نظر حسن ظن بمولی کریم تعالی و تقدیر صفت
 ربوبیت می عجز و علا داشته و لطف و کرم او را وکیل حال خود ساخته تمامه کارهای خود را
 بتدبیر و اختیار وی سبحانه گذاشته فارغ البال و مرفه الحال بر بستر فراغ و استراحت
 افتاده اند یعنی آن خدا نیکی بی سابقه طلب و سوال چندین ابواب نعمت بر روی مراد
 کشاده و خزان حجت نثار وقت ماکرده است آخر عادت کرم و امتنان و صفت خود
 را احسان باز نخواهد داشت و آن داده را باز نخواهد ستانند و اگر چه نظر بر قدرت و
 بی نیازی درگاه الوهیت و لا اله الا الله عزت که توفی الملک من تشاء و تنزع الملک
 ممن تشاء صفت اوست خونی و هراسه نیز راه یابد ولیکن این حسن ظن لازم حال
 ایشان شده بحکم انا عند ظن عبدي بی از بیم تغییر و زوال محفوظ و مامون میداریم
 مرتبه در ترک تدبیر دفع تردد و پریشانی و التزام صبر و سکون مشاهده بخیر و ناتوانی
 است که چون دریافتند و دیدند که هر چه شایسته میشود از امور حوادث و هر دو احکام
 و قدر جایی که نیست و از قبول کردن آن متن در دادن بدان چاره و گزیر نه
 از صبر و سکون چاره ندیدند و از کوی ثبات و استقامت آواره نگشتند که فائده ندارد
 و در حصول این مرتبه تبحر عقل صافی کافیت و کمال معرفت و مرید ایقان ایمانی
 ششتر نه بر هر تقدیر ترک تصرف و تدبیر لازم حال غیوریت آمد و شرط راه بندگی افتاد
 بندگی نبود بخیر افگندی راست آید و آنچه بایستد حاصل این نکته است
 تنبیه بر آن ضروری و علم بدان واجب تا تو هم نگفتی و گمان نه برند که چون ترک تدبیر

واختیار شرط راه آمدن پس باید که التزام وظایف عبادات و سعی و طلب جهد و جهد در سلوک
 طریق طاعات و میرات نیز منافی طریق بندگی و عبودیت باشد چه این نیز داخل تدبیر
 و اختیار است که از ترک اسقاط آن ناچار است پس باید که از جمیع کارهای دنیای فانی
 نشینند و براه سعی و طلب جهد و جهد صلا قدم نزنند و جانش آنت که آنچه ما از آن منفر
 کرده اند تدبیر و اختیاری است که ما از پیش خود برای نفس خود بر انگیزیم و الا این تدبیر است
 و اختیارات که شارع تعالی و تقدس مبطع و رافت خود برای بندگان خود پرداخت
 و مصالح دین و دنیا ایشان را بدان منوط ساخته است متکبران و کوشش کردن
 در آن منافی طریقه عبودیت و بندگی نیست بندگی خود و نهین است که هر چه فرماید آن کنی
 و تدبیری که ساخته است و روی براه کرده است و بی آن روی و از پیش خود تدبیری
 و حیل بر نه انگیزد و براس دیگر نه روی و راهی دیگر نیندیشی بنده را خواهی بنیاد نهی
 و از دو الا خواهی که موافق خواست شارع است آن نه خواست بنده است او خواسته کند
 این را بخوابد اینجا البته بنده را آن باید خواست که او خواست آن ننگد بنده
 نباشد و ما مورد محکوم نبود و هر گاه که بنده چنان باشد که اگر موسی بفرماید بخواب بخواب و اگر
 گوید بخواب بخواب و اگر امر کند که بکن بکن و اگر نهی کند که نکن نکن بحقیقت چکه و فقای حقیقت
 رسیده باشد اینجا خواست ناخواست مست و ناخواست عین خواست سختی مشهور است
 که چون سلطان العارفين یا زید لبطامی را قدس سره فرمان شد که چه خواهی گفت آن خواهم که
 هیچ نخواهم اینجا میگویند که چون بایزید خواست که هیچ نخواهد این خواست نیز خواستی
 حقیقت ناخواست است که هیچ نخواهد نه خواست و نه ناخواست شیخ ابن عطاء الله
 اسکندری در کتاب التتویر فی اسقاط التبعیر گوید که این اعتراض بر سلطان العارفين
 سخن کسی است که معرفت ندارد زیرا که خواست بایزید لبطامی این ناخواست را از آن
 است که مولی تعالی از وی میخواهد که بخوابد که نخواهد پس این خواست وی ناخواست خواست

وی نباشد این خواست در حقیقت خواست مولی است تعالی چون وی تعالی از وی خواست
 که ناخواست را بخواند و البته این ناخواست باید خواست خواست ناخواست چه باشد
 اگر خواست خواست کند نیز باید خواست پس گویم مولی تعالی از بندگان خود میخواهد که
 ایشان را از پیش خود خواستی نباشد و تدبیری نباشد خواست ایشان همان باشد که خواست
 و تدبیر همان که من کرده ام و من خواسته ام و ساخته ام برای ایشان از تدبیرات و ترتیبات
 آنچه میباید ساخت و وضع کرده ام شریع و احکام و تعین نموده ام و طایف طاعات و عبادات
 که اگر بدان عمل کنند و استقامت و برزند بعبادت دنیا و آخرت برسند پس ایشان را
 باید که از تدبیرات و اختیارات نفس خود فارغ نشینند و بتدبیر من که پروردگار ایشانم و
 دانای من و جبربان ترم برایشان از ایشان اکتفا کنند و از پیش خود تدبیری بر نه انگیزند و بعضی
 گویند که این سخن از سلطان بایزید در ابتدا در حال است که هنوز از تنگنای خواست و محیط
 آرزو و تمام بر نیامده است و خواستی دارد اما خواست می آید که او را خواستی نباشد و مطلق
 از خواست بر خیزد و این خواست ناخواست مبدل گردد و آرزوی نی مقام دارد و تا حاصل
 گردد این توهمی است که برای خصوص قول سلطان بایزید گنجایش دارد ولیکن با قطع نظر
 از آن قاعده عام و ضابطه کلیه دین باب همان است که ممنوع خواستی و تدبیری است که نباشد
 از پیش خود بر نفس خود بکند اما تدبیرات شرح و اختیارات وی خواست آن منافی عبودیت
 نبوده اگر خواستی بود ازین رو بود که خدا می تعالی این خواست از وی میخواهد و حقیقت
 خواست وی نبود و منافی شرط عبودیت نیست قطب الوقت شیخ ابوالحسن شاذلی قدس
 سیف یار و کل مختارات الشرح و ترتیباته لیس لک منه شی اما هو تدبیر الله لک فاستمع طم
 یعنی ترتیباتی که شرح نهاده و اختیاراتی که وی تعالی کرده است نزد ارباب جاد و خطیبت
 آن تدبیر است که پروردگار تعالی و تقدس برای تو کرده آنرا بشنود و اطاعت کن و فرمان
 باین و آن صلی عظیم است و اسما محکم کنای کارخانه شریع و احکام و حفظ و مرتبه عبودیت

و برایت برانست و این محل فقر ربانی و علم لدنی است و هر که در چنین فقه و نه باین روش
 رود از فقره جشویه و محظک بود و خروج ازین اصل موجب بیرون افتادن از جاده شریعت
 و وقوع در جهای صلاک و غوایت گردد و برین اصل تمامه تدریجات و ترتیبات و اوضاع
 و احکام دین و دنیا ثابت بماند و سباب و آلات که صلاح حکیم تبارک و تعالی بنده گان را
 برای انتظام مصالح دنیائی و وصول بحالات حبسی و روحیه و ترقی درجات کمال علمی و عملی
 خالق فرموده از تعطیل و ابطال محفوظ و مصون گرد و پس بند و باید که خواست و ارادت
 و سعی و طلب بند در اقامت و طاعت طاعات و رعایت حدود و شریعات بجای آورد تا آنکه
 راه است که در دست پرور است و تا بنزل رسد اصل چون پای عمل و خواست و
 تدریج ثابت و بجای ماند کسی هر چه کند چه مساکن و فقر و چه ملوک و امرا و آن گروه و مفتی
 تدریج و تدریس و اختیار الهی و امر و نهی شریعت آید بمقام قرب و رضا و خشود و بیرون دگر
 که در شش رسد و ترک مال و منال و جواهر و جلال و بیرون آمدن از دایره سباب اختیار
 فقر و تجربه در حجت نیستند و اگر فقیر است او را از صابران نویسند و اگر غنی است از شاکران
 شاکران و فقیر صابر و غنی شاکر هر دو از بار یافتگان حضرت و مقبولان درگاه قرب عزت اند
 نزد ایست فقر صابر که بر قدم تجرید نیستی ثابت و در راه بندگی طاعت مستقیم است مقرب
 و نزد جماعه غنی شاکر که وظایف شکر گذاری نعمتهای باری بجا آورد و بر فرموده شریعت
 رسد آنچه او را داده اند از نعمت در مصیبات حق صرف کند و فایده جمعی گویند فقیر شاکر
 نیست فقر شکر گوید جسم و روح خود را در راه خدمت و محبت بذل نماید و فقر از هر دو قاعده
 را برتر فرموده حق شکر و اتباع شریعت کردن و او امر و نواهی دین و ملت بجا آوردن است
 چه غنی چه فقیر اگر فقیر بر جاده استقامت نرود و بر سجاده طاعت مستقیم نشیند کافر
 باشد و احوال و احوال وجه فی الدارین سیمای حال می رود و اگر غنی قدر نعمت نشناسد طغیان
 و غرور و سرف و زرد و در منق و مخور و شهوات منہک آید مردود و مبطرد گردد

قبول گردد و نمود با بعد من ذلک اگر توفیق رفیق حالی شود و در سلوک طریق طلب صفا
 مولی سبحانه و شکر گذار پی نعمت بای همت استوار دارد و سعادت نشاتین نمایا آید
 ملوک دنیا و آخرت گردد ازین لفظ سخن آن بزرگ یاد آید که گفته است تمام آدمیان از
 چهار قسم بیرون نروند ملوک دنیا و آخرت و فقرای دنیا و آخرت و ملوک دنیا و فقرای
 آخرت و فقرای دنیا و ملوک آخرت ملوک دنیا و آخرت آنانند که همچنان که درین جهان
 داد و عیش و کامرانی و فرمان دهی و حکمرانی دادند در آنجهان نیز خیره از باتیات سعاد
 و گنجی از سبای خیرات و سعادت با خود بردند و بجز اعمال فضل الهی منعم نیست و
 ملک جاودانی تا ابد الا با محفوظ و سرور گشتند و فقرای دنیا و ملوک آخرت آنانند که اگر چه
 نعمتات اینجهانی و قضای شهوات فانی مستمع و محفوظ نمایند بجزای صبر و عباداتی که
 در دنیا کردند و مراتب علیا از سعادت و برکات ملک جاوید مخصوص ممتاز شدند و در
 نیز بقیاس مذکور تصور توان نمود مانند آنیم که داخل کدام ازین اقسام خواهیم بود این قسم
 مذکور شد درجات و مراتب بسیار دارد و در هر مرتبه از مراتب که داخل باشیم غنیمت
 تا عاقبت کار صحت حکم مستوری بستی همه بر عاقبت است مگر سندانست که آخر
 بجهالت گذرد و وصل سخن دراز آمد و دایره وسیع افتاد اما باید دریافت که حاصل
 آن صحت حاصل آن آمد که دعا و سوال خواست و تدبیر از بنده بوجهی حق و ثابت و محمود
 و نفی و بطلان و مذمت آن بوجهی دیگر است نفی از آن جهت است که عنوان ظاهر آن
 خلاف ادب عبودیت و منافی شهود سطوت و عزت ربوبیت است و ثبوت باین جهت
 که بنده مامور است به عا کردن و لطف و توفیق از حق در خواستن و تدبیرات و ترتیبها
 علیه خیر که برای صلاح حال و وصول او بدرجه کمال وضع کرده و بدان تکلیف نموده است
 اقامت نمودن و مطلق آنرا نفی کردن بجز و تعطیل کشد و اثبات آن علی الاطلاق تقدیر
 و اعتزال آورد و در هر دو طریقت جامع توسط است که از حیثیتی اثبات نمایند و از

حیثیت دیگر لغتی کنند و بسوگ انطریق و حفظ این قاعده تمامه اوضاع و احکام
 و حساب و تدبیرات عالم هم مثبت بود و هم منفی و هم محموم و هم مذموم و هر که بهر حیثیت
 نظر کند و بر یک وجه قضا کند خطا کرد و از مرتبه جامعیت و جاده انصاف بیرون
 افتاد و از اینجا است اکثر اختلافات و اسباب و اقوال و تفرق و تحریف اهل عالم از ارباب
 هدایت و ضلال و تزلزل و تحديق و بصیرت همه مبنی بر تعدد حیثیات و جهات است
 تعدد حیثیات و جهات مرعی و منظور باید داشت تا قاعده کار ثابت ماند و تحقیق ثابت
 عالم هستی و بی هم ثابت است و هم منفی لاجرم صفات و حصول می نیز بهین طریق و متوال بود
 عالم از حیثیت ذات و ماهیه خود محدود و منفی است و باعتبار ظهور صفات حق در وی
 و قیومیت ذات قدیم تعالی مراد را موجود و ثابت و هست نامست و مدار کار بر حیثیت
 وجود است و وضع شرائع و احکام دین و ملت و نظام قوانین ملک و دولت و غیر ذلک
 من الاحکام و الاثار برین حیثیت است و حصول کمالات و وجودی معرفت اسرار الهی و کونی
 برین وجه و مرتب یا ده گوئی و از انوار و اسرار حقائق اشیا و مراتب احکام وجود محموم
 و بی نصیب از سوسطائی دیگر می نیست که حقیقت عالم را و هم و خیال گوید و در هر چه
 و هر حکم شک آرد و حاشا و کلابنای تمام کار ما حصول جمیع کمالات بر اعتقاد و یقین است
 یقین می باید چون یقین نباشد هیچ کار نکشاید و نتیجه ندهد و اثر تیار و هر چه کمند بر پا
 در بر هوا رود و حکم میار مشور اگر دیقین سبب اتصال باطن است بوجود حق ثابت نفس الامر
 و موجب ثبات و استقامت است بر عمل اعتقاد و سلوک طریق رشاد و ساد این همه
 بی ثباتی و سرگردانی مردم در دنیا و دین از شک و بی یقینی است و صاحب شک باید شک
 و بی ثبات تر از صاحب انکار است اگر چه صاحب انکار از طریق صواب دور تر و درک عقل
 محاب و زور فتنه تر است و لیکن صاحب شک در دین و پریشان تر و سرگردان تر باشد
 آرمی در کارخانه ذات الهی صفات و شیونات نامستحای دی حیرت است نه شک

باز شکیبای نشود و در معنی شک حیرت زیرا که حیرت از معرفت خیزد و در یافت کشف شی
 و شک از جهل و نکر است آمد و حیرت در حضور بود و شک در غیبت است چنانچه یکی در نظر
 محبوب حیران است و جمال کمال او را بی حجاب بدیده محبت می نگرد و لیکن بکنه جمال می
 نمی رسد و او را که آن نمی تواند کرد و این حال از مشاهده محبوب و او را که کمال می بیند
 حسن جمال پیدا آید و عین بزرگ وجه حسنا و اما از دانه نظرها هر چند نظر میکند حسن جلوه
 دیگر میکند و دقیقه دیگر در نظر می آرد و کشنده گیر میکند و غمزه دیگری زند و ذوقی دیگر می
 بخلاف شک که در وی در وجود محبوب و صفات کمال انوار جمال وی شک تردد دارد و
 هر ساعت در ترمی افتد و محبوب تر میگرد و تقم حیرت مرکب از علم و جهل است اما علم خود
 است و جهل در کند و هر دو ثابت است و شک تردد و تذبذب است و علم و جهل مطلق
 علم دارد و نه جهل میان این و آن پریشان و آواره میگرد و حکمت شکیبای در معنی شک
 و حیرت گفته اند که گفت حیرت دو قسم است حیرت محمود و حیرت مذموم حیرت مذموم را راجع
 و اصل یعنی شک است این سخن درست است و لیکن حقیقت حال بهمان است که من
 گفتم ای خوش آندم که تو در جلوه ناز آئی و من چشم بروی خوشست دخت
 حیران بشم و وصل یکبار از آن موضح که یقین در اینجا درست و ثابت باید اعتقاد
 جزا عمل باید داشت که درست کرد و از ریخت بود و یا نیک هر کس هر چه کند جزای آن در دنیا
 و آخرت باید غایت آنکه در دنیا لازم نیست محل جزا و ظهور حقایق اعمال و انکشاف
 بواطن و اسرار آخرت است که حتما مقتضی در آن موطن ظاهر شدن است در دنیا باشد
 درم نباشد و هستم لاج و امهال را در اینجا راه هست که فرموده است در جهنم من حیث لا یعلم
 و دنیا و اربلا و محل فتنه و بلاست و اصابه مصایب و مکر و مات آن مخصوص و نطفه
 و بکره داران نبود گاهی نیکان و راست رفتاران را نیز برسد و باری تعالی را در آن
 حکمت است و لطیفهای نهانی و بهترین جزا که در دنیا عباد حقان راه و مقبولان درگاه

بهند مزید توفیق عمل و تقش طلب ظهور نور صدق و یقین است که بدان جد و قوت
 بر مجاهده زیادت و مهت بر سعی و طلب قوی و آتش شوق و محبت تیز تر گردد و تجربه نظر
 و احوال اعمال سالکان این طریق و کار گذاران این معامله درین باب شاید خیال
 که کثرت عمل قوت مجاهده باز داید توفیق تا چه مرتبه رسانیده اند مثلاً یکی باشد که در کثرت
 نماز گزاردن یا جزوی از کتاب باشد خواندن بر طبیعت وقت و می دشوار باشد و چنین
 و اعتیاد نیز رکعت و ختم قرآن بلکه بیش از آن آسان گردد اینهمه جزای عمل و نتیجه صدق
 نیت است و این مزید توفیق و کثرت عمل که جزا عمل است در دنیا و حقیقت اعدا و
 تکمیل جزای آخرت است لان الاجر علی قدر العمل اعتقاد و یقین بخیرای عمل ایمان
 باید و اعتقاد و شریعت و گردیدن بقول خدا و رسول خدا درست دانستن و عدد و حد
 که مقرر صادق بدان خبر داده است و اگر فرضاً یکی را داده ایمان است افتاده و
 یقین ضعیف است که عمل کند بدینجه ایمان آورده است که همین کثرت عمل قوی خواهد
 ایمان او را چه انوار عمل و ایمان متلازم و متعاضد یعنی هر یکی لازم دیگر است که بر تو
 نورانیت هر یکی بر دیگری می افتد عمل با ایمان قوت پذیرد و ایمان عمل و هر دو معاضد
 و مکمل یکدیگر میشوند عمل را موقوف بر قوت ایمان و یقین نباید داشت و هر قدر از ایمان
 که حاصل است اگر چه تعلیدی باشد در عمل باید کوشید که ازین عمل حالتی و نورانی در
 دل پیدا خواهد شد که ایمان بدان قوتی خواهد پذیرفت و این قوت ایمان باز قوت در
 عمل آورد و این عمل باز ایمان را قوت بخشد همچنین تا میرود و ایمان و عمل همدم و مقوی یکدیگر
 باشند و ملازم و معاون یکدیگر پس آنکه گوید چون یقین حاصل شد و ایمان درست گردد
 و سلسله محبت بدست آمد دیگر احتیاج بعمل نماند و تکلیف برخواست و از او را عمل باشد
 عمل در همین تفکر و معرفت خواهد بود که فغان باطن است از عمل جوارح خطا میکند و بر راه کجا
 میرود و خلاف تجربه و حکم واقع و مخالف نص قرآن میگوید که میفرماید ثم تلین جلودهم

این توفیق
 از کثرت عمل
 و یقین
 و ایمان
 و عمل

فلوهم الی ذکر الله قرار داد اهل طریقت است که هر چند محبت بیشتر اتباع بیشتر و هر چند ایمان
 کمتر عمل قوی تر و دافتر و روزی نزد سید الطائفة جنید بغدادی قدس سره می
 سرشته گفت که از آن بوی اسقاط عمل آمد فرمود نزد من این سخن از دزدی کردن و
 زنا کردن بدتر است و هرگز نباید که عارف ترک عمل کند حاشا بالاتر از احوال انبیا
 صلوات الله وسلامه علیهم در ایمان و محبت الهی که خواهد بود و با وجود آن تعب شدت
 که ایشان در طاعت و عبادت می کشیدند هیچکس اگر در حرم آن حال مجال عبور نبود و حس
 قرب قاب قوسین او ادنی علیه فضل الصلوات و اکملها چندان در نماز شب بستاند
 که پایگاه نازنین وی بیایم و چون او را صلی الله علیه وسلم اینحال باشد از دیگران
 چه گویند قام رسول الله علیه وسلم فی الصلوة اللیل حتی تورمت قدیاه الحدیث
 و آنکه گویند که فعل انبیا برای تشریح است تا دیگران را بنمایند و می آموزند گوئیم چون تشریح
 برای آنست که دیگران به بینند و اتباع کنند پس اگر این دیگران اتباع نکنند و در عمل
 نیارند فائده تشریح بطل گردد پس لازم آمد عمل بتا عبت رسول الله علیه وسلم کرد
 و نیز کمال امر تب در جات بسیار و بی نهایت است و کدام مرتبه را اعتبار میکنند گویند این
 سخن که میگوید که چون ایمان درست گردد و کمال رسید احتیاج به عمل ندارد ایمان خود
 بعمل کمال می پذیرد این سخن نامصبوط و نامربوط است لا والله این سخن ملاحظه است
 آنرا گوش نباید کرد لغو و بالبدن الکفر و الاحاد و نعم در اصل وجود ایمان و مفهوم آن عمل
 معتبر و ما خود نیست ایمان بعمل باشد ولی ناقص و بعمل کامل تمام گردد و آنکه آمده است
 که الایمان لا ینزید و لا ینقص اشارت بهین است که عمل داخل در حقیقت ایمان نیست
 و حقیقت ادیکی است که آنرا تصدیق قلبی گویند و اقرار کردن بزبان از برای اجرا
 احکام است در دنیا و عمل کردن بچوارج از برای تمیل و تمیم است تا درون برین
 درگیر و پس ایمان زیادت و نقصان نرود و لیکن کمال نقصان موصوف بود و یا

در بعد و ذات نمی بود و کمال در صفات باشد چنانچه یکس کاملتر از ده کس بلکه صدرا
و هزار کس بود همچنین تصدیق و یقین یکی کاملتر از یقین دیگری باشد در صفات و
نتایج و ثمرات بر اندازه تفاوت قلوب در قوت و نورانیت مثلاً دلی باشد مثل آفتاب
در شمس و تابان و دلی دیگر مثل ماه و ستاره و شمع و امثال آن تفاوت تصدیقات
بر همین قیاس خواهد بود و این معنی روشن است احتیاج بشرح و بیان ندارد و بجا
تفاوت در ایماها بقوت و ضعف و کمال نقصان ثابت است و قوت و کمال آن
عمل است و ضعف و نقصان تبرک عمل است کارکن کار بگذرا ز گفتار و کارکن
راه کار دارد و کار و الا بنابر موعده الآخرة هر چه کاری بدروی بلیت از مذاهب مذاهب
و حقان خوش است ای مولوی + مذاهب دهقان چه باشد هر چه کاری بدروی +
وصل در اعتقاد نامه مسلمانی نوشته اند که بند و بار کتاب معصیت کافر نگردد و معصیت
کافر نباید خواند اگر اعتقاد مسلمانی بر جاست و مادام که این اعتقاد بر جاست و معصیت
معصیت میداند و حرام را حرام می شمارد و در میان راه خوف و رجاء می رود کافریت
را اگر حرام را حلال داند و یا معصیت را سبک بپندارد کافر گردد و مومن عاصی دایم
در دوزخ نمازد اگر قمار و مخمر خواهد چند گاه او را در شبکه عذاب گذاخته و از آلاش
و کدورت معصیت پاک گردانیده باز بهشت در آرد و اگر خواهد بی سلبه این علاج
بعقد و مغفرت خود یا شفاعت و درخواست حبیب خود صلی الله علیه و سلم از علت
معصیت شفاعت هم از اول بحیث بفرستند و بنزدان دوزخ سیاست نفرماید
و بی تقالی بر همه چیز قیاد است و علی الاطلاق حاکم یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء
صفت اوست و یغفر الله ما یشاء و حکیم مایرید شان او معنی خدائی و غناء ندی است
هر چه خواهد بکند و هر که خواهد بخشد و هر که خواهد بگیرد و محاسن را بروی حکم نیست و حضرت
کبریا می آفریند و می خداید و سوال نه و امر و نهی که فرموده حق است و بعد

و عید

و عیدی که کرده صدق و در وعده وی قطعاً خلاف نبود و در وعید نیز بچنین است و
 با وجود آن اگر مقتضای عفو و کرم در گذرد و بگیرد می سرزد و امید شفاعت مسکینان
 صلی الله علیه و سلم گنا پرگار از برای عفو گناه و نیکو کاران را برای رفع درجات و ائین
 و در حق بچارگان و در نماندگان که غیر فضل و کرم او پشت پناهی ندارند میفرماید شفاعت
 لاهل الکبار من ممتی و فرمود اگر من اهل بیت و قرابت خود را شفاعت نکنم دیگر کرم
 و نیز آمده است که پروردگار تعالی حرام گردانید آتش و فرخ را بر فاطمه و ذریه می
 عجب آنکه جای دیگر میفرماید ای بنی هاشم بگذارید و بر بانیان نفسهای خود را از آتش
 و فرخ من مالک نیستیم شمار از عذاب خدا چیزی را و این و امثال این بجهت بی نیازی
 و لا ابالی درگاه کبریاست که کسی در اینجا مجال سوال و امکان اعتراض نبود و اینجا بالا
 رفت مقتضای کرم و وعده لطف و عنایت است و گفته اند که خواص بر مقتضای عفو کرم
 و بشارت لطف در مقام امن اند ولی خوف لا ابالی و عنای ذاتی حق حال ایشان شده
 از اینجا است که تمامه مقرر بان و مخلصا حضرت عزت در میان وادی خوف و رجاء است
 بهیبت جاور و دایر ماند و سر نمی توانند برداشت و بر هیچ چیز دل نمی توانند نهاد و بیا
 کان کذا و صار کذا فریاد میزنند و عدم را بر وجود دوست میدارند و آرزوی عدم
 که هرگز روی وجود نمینند می برند و با جمله هر چه هست ایمان است غم ایمان باید خورد
 باقی غم نیست ایمان دانی چیست لا اله الا الله محمد الرسول الله بصدق دل اعتقاد
 کردن و بی شک شبه بدان گردیدن بلکه همین محمد رسول الله است اگر چه جزو
 اول عظیمتر و بزرگتر است ولیکن جزو ثانی شامل تر و جامع تر است چه اعتقاد
 رسالت محمد صلی الله علیه و سلم کردن و گردیدن بهر چه وی آورده و بضرورت و
 یقین معلوم شده که وی آورده اقدم و اسبق از همه در اینجا اعتقاد بالو هیبت حقیقی
 خواهد بود اگر چه اعتقاد بالو هیبت و صفات او که یکی از ان از رسال و بعث ذات سر

است از برای هدایت خلق نیز متکلم اعتقاد رسالت است اما اول ظاهر تر و صریح
 ازین است و منطوق کلام است اگر یکصد سال ^{یا} الله الله گوید تا یکبار نگویم محمد
 رسول الله بحکم شرح مسلمان نگوید یعنی میگوید من خود را و برادر کار هر چه
 اعتقاد و گردیدن من چه سخن است و چه مجال توقف و آنرا که من برگزینم و برانم
 بری ایمان آرید و بگردید که امتحان بندگی و صدق عبودیت درین است برقی که
 امر ملایکه بسجود آدم یعنی مرا که می پرستید و تسبیح و تقدیس میکنید من خود پروردگار
 شما ام و من را و آنم امتحان بندگی شما در آن است که بیکی از خاک بسازم و فیض
 روح خود را در آن بدم و او را بر شما گزینم و اگر کنم تا همه سر بر خاک مذلت نهید
 و او را سجده کنید تا پیدا شود که بنده کیست و بندگی چیست سبحانه سبحانه گفته
 که در آخر زمان که وجود مرشد کامل نادر و کیاب است اشتغال بصلوة بریکه مراتب
 علیه افضل الصلوات و احمل التحیات با مشغولی ذکر موصّل و مقرب است بی احتیاج
 توسل بر شد بلکه بعضی گفته اند که سالک از حیثیت توسل و تقرب اشتغال بصلوة
 اولی و اقرب بود اگر چه ذکر الهی علی و عظم است و گفته اند که برای روشنی راه هدایت
 و فحاجت حمت بالا تراز اشتغال بصلوة بر بنی صلی الله علیه و سلم چیزی نیست بعد از آن
 فرائض عبادات هیچ عبادتی بالاتر از آن نیست برای هر شکل و دشواری و تناسل
 حاجات دینی و دنیاوی مثل می نیست و نبود و وصل بسط و تطویل درین سخن بسیار
 افتاد و تحقیق با تهمت این جرمیه بر سر وقت طغیان این جنس باره است که آنرا هم
 نامند و از دست تصرف و اختیار کاتب بیرون است و هرگز بر راه سکون و مسکن
 هموار و امیدوار تواند رفت و بچویش و خرویش دم نتواند زد و همیشه از وی در شکاف
 و بار با عهد کرده ام که او را رفیق حال خود نگیم و راز دل با وی در میان نهیم و
 همزبانی نکنم اما چه کنم که از صحبت وی صبر نتوانم کرد و در گوشه سلامت نشستم

که شکرش سوش نادرندیم شیرین سخن است احمد که عصمت ذاتی و حفظ خداوندی
لازم حال است و با وجود که چندین منطق و کنایه است و سخن و دراز نفس است
شود و پیرویه بر زبان وی نرود و از شارع عام امر و نهی بیرون نیفتد و بایستی
وی درین راه نه لغزو و از شریعت غایب باشد و بیست سیاست مدار و بیست
گوید شرح و بیان کتاب مبین کند و داد الدین البصیرت و داد علم سال الله سلوک
طریق الی الله و الرشاد فی المبدأ و المعاد و الی التوفیق و الهادی الی سوار الطریق
و صلوات الله علیه علی السید الانام الداعی الی طریق الحق و یقین محمد و آله و صحبه اجمعین
جمعین هده طریق الحق مجتبی علوم الدین :

الرسالة التاسعة والعشرون تحقیق الیاس عن قبول ایمان البانی

لا اله الا الله محمد رسول الله

اللهم انما الحق حقاً و الله قنایا تبعه بدانکه علم املت و الله دین و شریعت برانند که
ایمان البانی غیر مقبول باین در لغت بمعنی شدت و عذاب آید و مراد اینجا سکرات
موت و محاسنه احوال آخرت است که در وقت حضور موت روی نماید و در بعضی
آنها هست که هر یک از مومن و کافر در وقت موت جای خود را می بیند مومن در بهشت
و کافر در دوزخ پس چون کافر در بحالت ایمان آرد این ایمان مستبر نباشد چنانچه
که خبیث بود و با اختیار نبوده و قصد قتال امر الهی طاعت و فرمان برداری می شد
با قصد ایمان در بحالت ایمان خبیث نبود و ضطراری باشد چنانکه روز قیامت تمام
انها و این خبیث برآورد که ربنا ابصرنا و سمعنا فارحنا فعمل صالحاً انما موقوف خداوند
دید و ما بینا شد و گوش ما شنوا گشت و یقین استیم که آنچه پیغمبران تو خبر داده بودند
در کتاب تو الهی ناطق بود حق است ما را بدینا باز بفرست تا ایمان آریم و عمل صالح کنیم
و سخن ثواب شویم این ایمان و اقرار و اعتراف بحق در آن وقت فائده ندارد و در حد

این کتاب از
تألیف حضرت
شیخ الاسلام
علامه محمد باقر
مکارم شیرازی
است

آمده که ان الله يقبل توبة العبد المغيّر عن غمّره کنايت است از حالت موت و شدت
سکرات در سیدن جان و حلقوم و در قرآن مجید میفرماید فلنمکنتهم ایمانهم لما رآوا
بأسنا یعنی ایمان در هنگام دیدن باس عذاب الهی نفخ نکند و جایی دیگر میفرماید
ولم یست التوبة للذین عملوا السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الالم
و شاید که استدلال باین آیت صحیح تر و صریح تر افتد چه احتمال دارد که مراد برودیت
در آیت سابقه مشاهده علامات قیامت و طلوع الشمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسران
این کریم را بدان تفسیر کرده اند و این آیت اخیر که مابره خواندیم بصریح مذمکت
بعدم قبول توبه و ایمان در وقت حضور موت کما لا یجنی و بدانکه از دلیل و نصوص
که ذکر کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی در حالت باس مقبول نباشد و در اینجا بعضی
علماء خلافی هست ولیکن ایمان باس و توبه از کفر با اتفاق و اجماع مقبول نیست
اکنون لازم آمد که باجماع است ایمان فرعون که در وقت ادراک عرق آورد مقبول
نباشد چه زمان ادراک عرق و دریافت این حالت زمان باس یا س از حیات
و وقت خطر است نه محل اختیار و همین است اختیار و معتقد تمامه علمای مجتهدین
و مشایخ معتدیان است و از هیچکس ایشان خلائی در ان ظاهر نیست و لهذا وی
در زبان شرع و عرف اسلام همه جا مذموم و مقبوح و ضرب المثل کفر و استکبار و غنا
آمده و چندین آیات قرآنی ظاهر بلکه نص در تکفیر و تقبیح و سوء حال و دوخامت مبدل
و مال است چنانکه فرمود فاخذ الله نکال الآخرة والاولة و میفرماید فعضی
فرعون الرسول فاخذناه اخذا و بیلا و جایی دیگر میفرماید و استکبر هو و جنوده
الارض بغیر الحق و ظنوا انهم الیسنا لا یرجعون استکبار کرد فرعون و لشکر او
در زمین بناحق و گمان برداد و لشکر او که مال و بازگشت ایشان با که قهرا
و لطفش شدیدیم نخواهد بود چنانچه حال کافران و منکران است فاخذناه و

و جنود و ضبذنا هم فی الیم پس بقبر و عذاب گرفتیم ما و او را و او را و انداختیم و غرق کردیم
 شان در دریا فانظر کیف کان عاقبت الظالمین پس بین که عاقبت کار ظالمان
 و متکبران و کافران که با خدا و پیغمبر خدا تکبر کردند و بجزای آن در دنیا و آخرت گرفتار
 آمدند و رسوا شدند چگونه است و جلدن هم آیت یدعون الی النار و گردانیدیم ایشان را
 یعنی فرعون را و جنود او را اما ان و پیشوایان مکران و کافران و دوزخیان که
 دیگران را بکفر و معاصی و آتش دوزخ دعوت کنند و یوم القیمه لاینصرون و در
 روز قیامت یاری و نصرت داده نشود ایشان را و وضع کرده نشود عذاب ایشان
 بلکه مخدول و مردود و ابدی العذاب بشند و اتبعنا هم فی هذه الدنیا لعنة در دنیا
 بروی و جنود وی لعنت کردیم و یوم القیمه هم من المقبوحین و در روز آخرت او و جنود او
 از مذمومان و مقبوحان و مردودان بشند حالش اینست که دیدی و وصفش اینست
 شنیدی دیگر بایمان رفتن از کجاست حسن عاقبت کدام اگر وی مسلمان ظاهر
 و مظهر از دنیا رفته باشد هرگز او را انجین یاد نکرده اندی اگر اوصاف دیگر از علو
 اسراف و ظلم و استکبار را بر احوال گذشته که در حالت حیات داشت حمل کنند
 صورتی دارد اما اینجا میفرماید و یوم القیمه هم من المقبوحین و هیچ وی انصاف
 در عربیت نیستند که این صغایر و کنایات را درین آیت مخصوص بخود دارند
 با وجود آنکه هر دو مذکور بشند صریحا و قصدا و باجمله هرگز معقول نیفتد که وی نزد
 خدا مسلمان پاک و مومن صادق باشد و هیچ جامع از گویا و بیان حسن خلقت
 خیریت عاقبت او نکند و خبر ندهد که مارانده بود که در مدت عمر کفر و طغیان و زندقه
 و در آخر فضل رحمت ما دستگیری حال می کرد و بلاست رفت بلکه همه جامع است
 و ملامت او کند و تشنیه و تنقیح وی نماید و وی هیچ جا بصفت ایمان و عفو ان
 اسلام مذکور نشد الا درین آیه که میفرماید حتی اذا ادركه الغرق قال امنت انه

لا اله الا الله است به بنو اسرئیل انا من المسلمین سباق و سباق این آیه در
 که چگونه است ظاهر ادای سخن در دست که آن ظالم تمام عمر خود تکبر و اسراف و غلو
 و کفر و طغیان و زریه و موسی و مارون علیهما السلام در حق وی و قوم وی مایهلاک
 و عذاب الهی کردند تا دم آخر که از حیات مایوس شد و مشا به عذاب الهی کرد و بزرگ
 داد اسلام داد فرمان شد که اکنون اظهار ایمان و اسلام چه فائده کند که عنان اختیار
 از دست رفت و چاره نماند آن همه کفر و فساد تو کجا رفت و تکبر و طغیان تو چه شد
 امروز ترا در دنیا فضیحت رسوا کنیم مرده ترا از تنگ یار آرییم و تماشاه و جاسی عبرت عالمیان باشیم
 تا بداند عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا و فضیحت و رسوائی است
 در دنیا و آخرت چنانکه فرمود فاخذہ احد نخل الآخرة والاولة ان فی ذلک لعبرة لمن
 یحشی و آنکه امرأة فرعون گفت قرۃ عین لی و لک لا تقبلوه الآیة مجرطن و حسان بود و
 پروردگار تعالی در وی آن بود که موسی علیه السلام باین گمان و حساب از دست آن ظالم
 خلاص گردد و بهیلاک رود چنانکه اطفال بگیرد یا این حسیله و فریب بود از آسیه
 رضی الله عنہا در استخلاص موسی علیه السلام از دست آن ظالم باطلع دادن
 حق تعالی آسیه ابر عاقبت حال موسی علیه السلام بفرست یا الهام عاقبت
 حال غایت کار التقاط وی خود است که فرمود فالتقطه آل فرعون لیکن لهم
 عدا و از حزن ناظر آنست که مراد حقیقت عداوت بود که در نفس الامر و عاقبت حال
 باشد و هیچ پیغمبری با مسلمانان دشمن نبود اگر گویند مقصود عداوتی است که
 در حالت حیات داشت گویم پس قرۃ عین بودن نیز درین حالت تواند بود چنانچه
 مفهوم قرآن مینماید نیست و الله اعلم باقی وقوع مذمت وی در احادیث و
 اقوال صحابه و تابعین و علماء مشایخ متقدمین و متخرین بحال خود است اگر
 مفهوم قرآن و اشارت احادیث و متقدمین آثار سلف ایمان و اسلام و حسن خاتمت

وی بودی اینجه مشهور و ضرب المثل کفر و طغیان نشدی روایت است که چون ابوبهل
 لعین در غزوه بدر کشته شد آنحضرت فرموده صلوات الله علیه و سلم مات فرعون بده است
 اگر فرعون مومن ظاهر و مطهر از عالم رفتی تشبیه ابوبهل لعین که بالقطع از اهل جهنم
 است و اباب شقاوت و سوسی خاومت است با وی درست نبود می اگر گویند تشبیه ابوبهل
 عتو و استکبار وی است که در حالت حیات داشت گوئیم هیچ جاد در زبان شریعت
 و عرف دین نیامده است که یکی را بعد از صحت توبه و حسن اسلام باعتبار حالت
 سابق که در کفر و عصیان داشت مثل سازند و شبهه به گردانند لان الایمان
 بحسب ثقله چندین از رؤسای قریش که مدت عمر در کفر و عداوت آنحضرت صلوات
 علیه و سلم بسر بردند و در آخر ایمان آوردند و با ایمان رفتند هرگز در شرح باعتبار
 حال سابق مذرت و تشبیح ایشان مذکور نشده مخصوص دو قرآن مجید باین کثرت
 و شتبار و تعلیظ و تشبیح که در ماده فرعون واقع شده است و هیچ یکی از مشایخ
 طریقت نسبت ایمان و اسلام بفرعون نکرده مگر شیخ محی الدین ابن عربی در کتاب
 فصوص این قول یا مبنی است بر قبول ایمان باین معلوم شد که این خلاف احکام
 است یا نفی باین از فرعون و یقین است که حالت ادراک غرق حالت باین طول
 موت بخلاف مبادی غرق که آنرا ادراک غرق نتوان گفت الایمان زنی القاصه
 ادراک کف و حقوق غرق در حالت غرق و اتصال آن بوی بود و بعضی از مفسران
 گفته اند که این کلمه در دل خود گفت بعد از غرق شدن و شیخ نیز در فتوحات کیهانیت
 تشبیح و تشبیه را کرده و گفته که دوزخ را در کات است بعضیها اش من بعضی در
 از در کات وی است که برای اهل عتو و استکبار بر رب العزت که اشد و غلظت انوار
 کفر است آفریده اند مثل نمرود فرعون و شیاع ایشان اما درین کتاب یعنی فصوص
 برخلاف آن گفته است میگویند که مقصود ایشان اینجا بیان محتمل آیه قرآنی است

حتی اذا اورد که الخرق قال امت الایة بتحقیق مذہب مذہب معتقد ایشان همان است
 که در فتوحات بیان کرده اند و الله اعلم و بر تقدیری که مذہب اعتقاد ایشان ایمان
 فرعون بود دیگری را چگونه عقد قلب بدان صورت بندد با وجود مخالفت تمام علما
 و مشایخ اینجامل حیرت است غایت کار بغافل اغراض است و تکلف در توجیه و تطبیق
 قول ایشان بآن نه آنکه قول ایشان از تضاد و معارض اقوال تمام اهل دین ملت
 دارند و همین را مذہب گیرند و اعتقاد کنند و از همه جانب چشم پوشند آخر عصمت
 و غیر انبیائیت اگر در یکجا خطائی رود چه نقصان دارد و چندین ائمه مذہب که
 معتقدان دین و متبوعان اهل عالم اند چندین جا خطا در اجتهاد کرده اند اگر در یک
 مسئله از ایشان نیز خطا رود چه شود بیچ منافی کمال نیست و اگر تقلید و اتباع است این
 اهل فتوی و حل عقد ملت در امثال این امور بهتر است و با احتیاط نزدیکتر اگر گویند
 ایشان از ارباب کشف و یقین اند و هر چه گفته اند از روی کشف گفته اند و چندان
 حقایق و دقائق در محارف و مواجید از ایشان بنظر آورده که با وجود آن نظریات
 خطا امکان ندارد و هر چه شیخ درین کتاب گفته است بی تفاوت و زیاده نقصان
 از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این حکایت دیگر است اینجا دم نتوان
 و الله اعلم بکینه معنی هذا الکلام حقایق و احوال و مواجید ایشان بحال خود است و سخن اینجا
 در دلیل شرعی میرود این قدر معلوم است که انسان از سهو و نسیان خالی نبود
 حضرت خاتمه انبیاست آخر شیخ در محرفات میگوید هیچ آیتی بخلاف عذاب در دنیا
 و وصول نادرست لازم عذاب نیست حال آنکه در مواضع متعدده از قرآن واقع شده
 است در سوره مائده آمده و فی العذاب هم خالدون و در سوره فرقان فرموده
 و یخلف فیہم اهل کفایت در فیه راجع لعذاب است و در سوره الم تنزیل السجد
 و ذوقوا عذاب النجد و در سوره زخرف ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون و اگر

آنچه ایشان گفته اند همه از روی کشف و یقین است پس در فتوحات حکم بکفر فرعون باشد کفر
 چه معنی دارد و الله اعلم و باجمعه نصیحت است که در متفقدات و احکام کفر و ایمان از روی
 عظم بیرون نباید رفت و تابع ائمه مجتهدین باید بود و در آداب و اخلاق تابع مشایخ
 حسن ظن و اعتقاد برین طایفه داشته توجیه و تطبیق اقوال ایشان یا کلام علماء و
 مجتهدین باید نمود و الله الموفق و ملهم الصواب و شیخ ابن حجر مکی پیشمی در کتاب زوایر
 ذکر کرده است که علماء امت و مجتهدین دین ازین آیت ظلم یک میفهمیم ایماهم لما رأوا
 بسنا اجماع کرده اند بر کفر فرعون و بر تقدیر تنزل شک نیست در اعتقاد اجماع
 بر آنکه ایمان بالله با عدم ایمان بر رسول می صحیح و معتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم
 ایمان فرعون بالله تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام وجود یافته و درین آیت
 بدان تصریح نموده پس این ایمان وی نفع نکند اگر کافر می هزار بار بگوید شهدان
 لا اله الا الله الذی امننت به المسلمون مومن نگردد تا نگویید او ان محمد الرسول الله
 و اگر گویند که سحره فرعون نیز تصریح بایمان موسی علیه السلام نکرده و با وجود آن
 ایمان ایشان مقبول افتاد و جو ایشل است که ممنوع است که سحره بدان تعرض نکنند
 هرگاه که گفتند رب العالمین رب موسی و هارون در ضمن اصناف رب موسی و
 هارون ایمان موسی نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت الذی امننت به
 بنو اسرائیل با آنکه ایمان سحره ایمان بنجد و معجزه موسی بود ایمان بمعجزه رسول صلی الله
 بر رسول است پس ایشان صریحا ایمان بموسی آوردند بخلاف فرعون که در کلام و
 اصلا ایمان بموسی مذکور نشده نه بصریح و نه با اشاره بلکه ذکر بنی اسرائیل موسی
 با وجود آن که رسول اوست اشاره میکند با آنکه هنوز بموسی کافر است و در مقام
 عناد و استکبار است و اگر گویند که از بعضی صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معانیه
 عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جایز نباشد چه منابر تکفیر و بیعت

سبب است پس چون در اینجا خلاف است اینجا نیز باشد جوابش آنکه بر تقدیر صحت نقل
 این سخن از صدوقیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان تقویل اعتماد باشد و مخالفت این
 منع اتفاق اجماع کند بر ما و آرد نشود و در قول بانفاد اجماع است بر کفر فرعون
 نکند زیرا که میگوئیم که حکم با کفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان با سرت
 بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان است با الله تعالی بجهت عدم ایمان بر رسول می بر روی علیه السلام
 و اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان ضرطاری قایل شده و با ایمان فرعون رفعت
 جوابش آنکه این سخن از ابن عربی سلم و مقر نیست و عصمت از خطا مخصوص انبیاست
 و آیه قرآن و حدیث صحیح صریح اند در بطلان ایمان با سرت بعد از وجود آیت و حدیث
 التفات بتاریکی کسی نتوان کرد و تفسیر المیه از صحابه و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان
 با موافقت حدیث و اجماع کفایت میکند و مقصود و چون ثابت و واضح گشت که ایمان
 با سرت صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست باز چه آنکه اگر میگوئیم
 که ایمان با سرت صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم ایمان او
 بموسی و ما رول این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زوایر و الله اعلم بالبطور
 و السیر و الصلوة والسلام علی سید المرسلین الصادق المصدوق محمد و آل صحابه اتباعه و غیره
 الرسالة التلثون وجود الفناء فی احدیة الذات بالغیبة عن جمیع الجهات

لا اله الا الله محمد رسول الله

روزگاری و باز شد که جلوه محبوب ازل با بندگان بطفهای نهانی و معاملت بنابر
 و عتاب شکست و برهم ریخت بنای کارخانه وجود و میرود و سطوت و عزت محبوبی
 اقتضای ابتلا و امتحان میکند خاقد درین سال ناز و در گنجه محبت بزرگ دیگر است
 و ظهور قدرت و سطوت غلبه دیگر دارد و دست تقدیر بر سینه امکان بسریت اچنان بهم
 پیچید و بر زمین بکار و خواری افکنده است که از بهیبت و لرزه آن تاب نشستن و بحال

استاد حق و جمال سکون و آرام آمدن تنگ و تیر کشیده و فراهم آمدن حال جمعیت
 بال از محالات عادی شده بار خدا یا آخر اینها عادی و متوذینند که بصیر صر فخر و صیحه غضب
 شان پاک کنی و استیصال نمائی است مرحومه محمدیه اند فضل و رحمت خود کرده و
 بایشان وعده بکرم و فضل و آسانی رفته است اینهمه سختی و تنگ گرفتن صیحت
 فی فی غلظت اینهمه که شمه های محبوبی است و معامله محبت و مقدمات تربیت بصورت
 اگر چه سختی رود در معنی همه آسانی است مقصود تعرف و تربیت است یعنی تامل
 و شناسا شوند که قدرتی دیگر و عالمی دیگر هست که در اینجا جز عجز و خیرانی شکست
 و ناتوانی صورت نمیدد و از حول و قوت خود بر آیند و از هستی و صفات آن عاری
 شوند شرح این سخن بطی طلبد که داده ترازین بگوئیم بدانکه پروردگار لقا و تقدس
 و وصفت دارد و جمال و جلال و لطف و قهر هر یک نیز ازین آشکارا بود و بهانی گاه
 لطف آشکارا کند و لغت و راحت بخشد و در ضمن آن قهر بهمان سازد و حال عامه
 خلایق این بود لا سیما اهل کفر و عصیان و گاه بی قهر آشکارا نماید و بلا محنت
 فرستد و لطفها بهانی در وی پیدا بود غالب حال اهل خصوص طالبان قرب
 دوستی و شناسائی نیست معامله اینکار خانه همچنین رفته است دم زدن که جز چنین
 رفته و چون شده گنج نذر و مطلوب جناب اقدس از بندگان حکم فاجبیت آن اعتراف
 شناسائی اوست با ساد صفاتی که او راست شناسائی وی سجانه حاصل گردد
 مگر به شناسا گردانیدن او بندگان را بخود و شناسا گردانیدن او بخود و بسط
 و بخت آیات و شواهد بود در انفس و آفاق و مقصود اینجا ذکر معرفت نفس است و
 حصول آن بنظر و تامل بود در آنچه بفرستد وی تعالی بر آدمی زاد از نوازل قدرت
 و ایراد کند از احکام ارادیه و آن دو قسم بود آنچه موافق شهودت و هوای بندگان
 افتد آنرا حکم عرف و نظر ظاهر عطا خوانند و آنچه مخالف هوای نفس ایشان بود

تامل

و در این
 فصل
 از
 معرفت
 نفس
 است

منع گویند و در عطا صفات لطیفه از جود و کرم و فضل و احسان و عزت و عطف مشهور
 گرداند و در منع صفات قهریه از جبر و عزت و کبریا و جلال و استغنا و عظمت و سطوت
 بنماید اصل مطلوب که معرفت است و بر هر دو صورت حاصل است بلکه در صورت قهر
 اتم و اکمل که بقهر مان عزت و عظمت بنده از همه صفات خود محو و منسلخ گردد و در لطف
 بخود مشغول و متسرسل و آنرا که شهود نعم و محبت وی ذاتی است در هر دو حال بیک
 عاشق بر لطف و بر قهرش مجید ای عجب من عاشق این هر دو صند اما
 پس باقی فقر و نگار داشت وی و فانی بشریت و ضبط نفس قومی تر بود از دیگر
 این سخن نظری بارتحیت فقر می افتد و اگر تمام با این جانب رویم این سخن که در وی
 افتادیم از ربط بر افتد سخن اینجا است که لطف باری عزت شانه گاهی آشکارا بود
 و گاهی نهانی و لطف نهانی چنانکه دانی در طور محبت خالص تر و خلوت حقیقه
 با محبوب نزد یکتر بود که وجود دیگران را بوی راه نبود و جز حقیقت لطف را احتمال
 ندارد و لطف ظاهر بر دیگران نیز افتد و در حقیقت از باب لطف نبود شاید بگوید
 بود و چون هر چه از محبوب رسد نعمت و عطا است در هر دو صورت یعنی در فقر
 و لطف شکر نعمت واجب بود و چون این مرتبه بالاست و دست بهمت بشریت
 از آن کوتاه باری کم از آن نبود که صبر کند و خاموش نشیند و دم از سخط نراند و آنکه
 وی جل جلاله دائم اللطف است بر تمامه مخلوقات نه که گاهی لطف او منقطع بود
 و قهر محض بود و آید پناه بخدا اگر قهر محض متوجه گردد و یک جانور بر زمین نجنبند
 و یک تار در آسمان ندرخشد و یک قطره در دریا نجوشد و یک برگ بر درختان
 نلرزد و یک سنگ نریزه بر کوهها برپا نشود جلوه لطف اوست که هستی عالم را
 برپاست اگر چه کرشمه قهر در جانب نیستی و برکندن بنیادین خانه است و نظر
 گاهی قهر نیز سبب بقا و انتظام کارخانه حکمت یافته و ماده و ساز را از محل اصلاح جدا

گرداند و درخت وجود از شاخهای بی بر صباغ خشک تا اثر اراده لطف که بصباح دارد بظهور
 رسد باین معنی تمامی کارخانه ربوبیت و عبودیت بر امتزاج لطف و قهرست و هر دو
 و لازم و تمامه بندگان بلکه سایر موجودات را عام و شامل از بیجا نفع آن مرد عارف
 که دوزخیان در دوزخ مطوف باشند اگر چه مرحوم شان نتوان گفت یعنی اگر عذابی
 عظیمتر از آنچه کرده تعذیب کردی توانستی لطف او است که به کمتر از آن کرد باین
 گفتار فرقی میان لطف و رحمت پیدا آمد صاحب فن لغت داند که معنی لفظ لطف
 از ماده وی و از مقابلهت معنی ضد وی متعین گردد ماده لطف بمعنی از رفیع و نرمی بود
 و ضد وی از قهر و درشتی سختی و ضد رحمت غضب آمد و متعلق رحمت محل محبت و رضا
 آمد چون رضا آمد آزار بر خاست اینجا عذاب کجا بود پس در عین الرضا من کل عیب
 کلید و قولی سبحانه قل ظلم لعلکم بذنوبکم دلیل آنست و لطف را رضا لازم نبود گاه
 با وجود بی رضائی نرمی نیز نکند و هنوز ماده غضب باقی است و رحمت در دنیا
 عام بود و آخرت مخصوص با اهل آن خانه که بهشت نام او است فقی رحمه الله هم
 فیها خالدون و از اینجا گر بخت آن مرد که دوزخی را مرحوم گوید الله لطیف بعباده عباد
 در اینجا شامل مومن و کافرست زیرا که فرمود و یرزق من یشاء و رحمت جز نسبت
 بمؤمنان یاد نکرد و آنکه گفت و رحمتی وسعت کل شیء مراد رحمت وجودی و افاضه
 توابع و لوازم آنست بدلیل عذابی صیب به من اشارت این سخن راجع بنزاع لفظی
 نفس گرد و مقصود آنست که پروردگار عالم را بندگان خود لطفی هست ظاهر یعنی
 و سر رشته مصلحت در دست قدرت و حکمت او است تعالی شان و عظم بر ما سخن
 درین لطف خفی بود که درین روزگار خوان نعمت آن پنهان کشیده و کمتر کسی را از آن
 محروم گذاشته اند تا هر کس بقدر استعداد حال و حوصله فهم عن الله نصیب از نعمت
 بردارد و در محرم این بلا و شیوع این ابتلا و رانی آن حکمتی دیگر نیز روی میدهد که

ان نیز جانب لطف می پرورد یعنی اگر این همه بلا بر جماعه مخصوص افتادی بسی سخت
 بودی و در زیر بار آن پست شد ندی قسمت کرد و شایع ساخت تا بار دیگر نشود و
 هر کدام اندکس از آن برسد این نیز لطف خفی بود و مظهر و اگر نیز بر بعضی گران افتاد
 و بهلاک انجامید و از آن نیز مثل این حکمت و مزید اجر گذشتگان و زیادت عمر با ماندگار
 تواند بود و صد هزاران طفل سر بریده شد تا تکلیف الله صاحب دیده شد و چون
 ازین نعمت بی گران این گدای ریزه چین خوان کرم را نیز نواله نصیب شد بود حکم الهی
 بنعمت ربک فحسب از آن نیز سخن را نعم بدانکه صولت صرصر قهر و ابتلا چنان بای صبر
 و سکون را از جای در آورده و بر سبتر ملاک افکنده بود که اگر وثیقه اجل معلوم بضاعت
 جهلت نمی ایستاد بر خواستن از آن بحیات و حرکت ارادی از مقوله محالات عاقل
 می نمود و اگر قوت الطاف الهی دستگیری نمی کرد و قوت منی بخشید از هم پشیده و
 از دست رفته بود و اگر و در انوار متوالی نمی شد و کشف ظلمات طبیعت نمی نمود و بخت
 از وقوع در جهل می بعد و غفلت امکان نداشت بجهل الله که در ابتدا در حال با باداد
 نورانیت جمال محمدی صلی الله علیه و سلم غذای روحانی از روح الوان نعمت ابریت
 ربی در شام جان رسانیدند که توای جسمانی را تازه ساخت و ماده قوت و قوت
 ایام فقر و غاقه شد و در آخر سلطوت سلطان قدرت چنان شد که تمام از خود غایب
 ساختند و چیزی از آثار هستی فرو نگذاشتند و نقوش کائنات نفسی و اخلاقی از لوح
 ادراک تمام بنزد و دند و بجالتی مشرف ساختند که بزبان نطق و تعبیر بیان آنحال
 محال باشد و بجای بردند که هرگز آنجا را باین کیفیت ندیده و بدان نرسیده بود
 چه گوید که آنجا چه بود هیچ نبود بجز احدی حق و هستی مطلق اگر گوئی هستی مطلق مدرک
 نشود و در یافته نگردد و هر چه مدرک گردد و دریافته شود حادث بود و صورته بود
 حاصل ذهن و محاط آن از جمله عالم بود گویم که این سخن حق صرف مست یمنع شک

در یب چه مدرک جز صفت نباشد و ذات مدرک نگر و معنی ذات همان که مدرک نگر و در
 بر ذات پرده بود و هرگز این پرده با بهنایت نرسد اگر یک پرده از شهود برافتد پرده
 دیگر نشیند اینجا پرده شستن و پرده برداشتن یکی است ولیکن من نگفتم که درین
 حال ادراک بود و دریافت بلکه گفتم احدیت حق بود و این هیچ نسبت در میان
 بود و او درست و مانند این الفاظ مطابقتی بان معنی دارند و اشارتی بدان تواند
 نه اشارتی که تقدیر و مشیر و مشار الیه در اینجا بود و اگر شهود یافت و وجود اثبات کنند
 امانه یعنی نسبت بین الاشیان گنجایش دارد آخر ذات حق علم دارد و علم غیر ذات نه
 و تقدیری در میان نه اگر علم حضور خود بخودش باشد چرا نباشد مضمون این بیت
 مگر اشارتی باین معنی تواند بود در راه خود اول ز خودم بخود کن + و آنکه بخود خود
 بخود راهم ده + با بکمال وجدانی بود لذت که ذوق و وجدان از بیان چونی و چگونه آن
 عاجزست و آنچه در وجدان در آمده نه بچون و چگونه عرف من ذاق و من لم یذق لم یعرف
 زیاده برین چه تعبیر کنم اینچه گفت گو نه در مخالفت اکنون از بسیار چی آرم و از آن
 حکایت میکنم مثل خواب خوشی دیده یا لذت شکری چشیده بیا و آرد و از آن تعبیر کند
 آنخالت را تصور میکنم و گرد آن خیال می بینم و میگویم و هر چه گویم و شرح دهم بهم تر شود
 گرد سخن دیگر گویم که بهم تر و بیان آن بر روش زبان علم نزدیکیست تو سوال کن من
 جواب آن گویم سوال درویشان شهود ذات و تجلی ذاتی و محبت ذاتی و امثال این
 کلمات میگویند معنی آن چه باشد و مقصود از آن چه بود و اشارت به چیست و تو خود
 نفی شهود و دریافت و سایر نسبت اعتبارات کردی جواب آنچه گفتیم سخن درویشان
 و قرار و ادیشانست تو جمع و توفیق میان این دو سخن به طلب تا بگویم در بیان
 آنچه تو انم گفت بشنو مقرر عرفای محققینست که دریافت ذات بچون و چگونه حق
 ادراک کننده ذات مطلق وی عز شأنه حاصل نبود بلکه ممکن نه صحت این حکم از عنوان

محکوم علیه ظاهر است چه هر چه اندیش کند و ادراک نماید صورت و مثال بود و صورت
 و مثال چون و چگونه نبود و مشایخ گفته اند قدس الله تعالی اسرار هم هر چه خلق با فهم
 و ادراک ادراک نماید و علوم و عقول بدان احاطه کنند و هر حقیقتی که مکشوف شود هر چه
 که مشهود گردد و هر کما لیکه درک بود و هر نوریکه تجلی کند و هر چه تعبیر کند و خبر دهد و اشارت
 نماید و هر چه علم و معرفت بدان منتهی گردد و عقل حصر نماید و وهم برسد و هر چه بر خلق ظاهر
 و مکشوف شده و تواند و امکان دارد که ظاهر شود همه شواهد وجود ظهور حق و انوار ذات
 و صفات حق اند و حقیقت حق و عین ذات او تعالی و تقدس و ذات حق در آیی آن
 همه است و منزله از ادراک عقول و مستعالی از احاطه افهام کل ملاحظه ببالک و نجس فی
 فی خیالک فاسد و اذک س هر چه اندیشی پذیرائی فناست + آنچه در اندیشه ناید
 آن خداست + و اندین سخن لازم نیاید نفی آنچه اثبات کنند از مشهودات و تجلی ذات
 و محبت ذات حاشا سم در اینجا اثبات است و هم نفی یعنی آنچه نیست و اثبات آنچه است
 و حقیقت سخن است آن بود که هست هست نماید و نیست را نیست یعنی حق را حق
 و مانند باطل ابطال گردد و اند معرفت شناختن است هر چیز را چنانکه هست شناخت
 گفته ذات حق و چگونه وی بدانت که بشناسد که ویرا نتوان شناخت س
 و بعضی عن درک الادراک ادراک و لبحث عن سر ذات الله اشراک اینجا شناسائی
 اگر هست با سماء و صفات و افعال است و آن نیز گویند چه گفته هیچ چیز معلوم نیست
 اسما و صفات حق چه باشد و لیکن شهود را گاهی اضافه بذات کنند و تجلی را نیز
 بوی نسبت دهند و شهود ذات آن بود که وجه هست و قبله محبت و مرمی بصیرت
 و نظر باطن متعلق قلب آرا مگاه سر ذات حق گردد و کثرت و تعدد صفات او نظر
 توجه و تعلق وی بر افتد و این مستلزم ادراک و احاطه و دریافت ذات نبوالاجم
 ذکر باطن می الله بود معرا از وضع عربی و فارسی جز آن و اگر در ملاحظه این نظر بر مفهوم

مقید بصفت محبوبیت چنانچه اصل ماده اشتقاق اوست یا بجامعیت صفات کمال
 چنانکه لازم مفهوم اوست افتد بالاتر از آن کلمه نیست که مشارالیه بدان جزو ذات
 و هویت صرف نگردد و بواسطه صفتی و مفهومی دیگر تکلیف ندارد و اگر نظر صاحب انقیام
 بناگاه در مراتب صفته از صفات افتد مطمح نظر شهودش جزو ذات نبود و مراتب از نظر
 ساقط معنی قادر حسیّت ذاتیکه صفت قدرت دارد و عالم ذاتی که مراد را علم بودی
 باشد که تعلق علم و نظر یا فتنش بهین صفات و تقدیران بود و از شهود و وحدت ذات
 زایل الاتبعاد اجمالاً و اگر نه سابقه علم بدان میبود که اینها صفات یکذات اند در باطن
 نظرش چنان در آمدی که اینجا ذوات نیز متعدد و دشمنند و دیگری باشد که مطمح نظر تعلق
 توجه او جز آن ذوات واحد نبود و تقدیر صفات و مراتب شان از نظر بصیرت ساقط
 و در تمامه عدد اسما حسی شهود بصیرت و ملحوظ نظری واحد شهود ذات این بود اگر چه
 در بنصورت نیز صفت پرده ذات اوست و این پرده در میان است و لیکن ذات
 در پرده می بیند یعنی توجه و تعلق می بان ذات است که در پرده است و فرق است
 میان آنکه پرده بیند یا در پرده بیند لو کشف الخمار را از دوت یقیناً مگر اشارت
 با بعضی است یعنی پرده حاجب مانع از شهود ذات نیست و مطلقاً از نظر بصیرت ساقط
 مثلاً یکی را محبوب در پرده است تعلق قلب قبله توجه او همان محبوب است که در پرده
 نه پرده که او در دست و این هر دو حالت در آئینه محسوس که صورت در آن نگرند
 موجود بود شهود ذات در آئینه بصفت همبهرین قیاس کن و تجلی ذاتی نیز همین بود الا
 آنکه شهود را نسبت به بنده کنند و در وی ظهور عظمت و کبر یا محبت بود و تجلی
 منسوب بحق افتد و در اینجا نورانیت و انکشاف و جمال محبوب پیدا بود چنانچه در مثال
 محسوس شاید آئینه بینند و را گویند و تجلی آنرا که در آئینه مینماید اینجا هر دو سخن موافق اند
 و در آن احاطه و دریافت منتفی شد و توجه و تعلق و حضور ثابت نگفتیم که متوجه ذات

ادراک احاطه کند ذات را بی پرده بپند این گفتم که قبله توجه و تعلق و مرمی است
 و ملحوظ بصیرت و سی ذات مجرد است که در لباس صفات شهود است این سخن با سخن نخستین
 نفیص نیفتد و اگر گوئی پس چون ادراک ذات حق محال توجه شهود جز بصیرت نه و عد
 دیدار چشم سر که در آخرت است چیست چگونه است جوابش آنکه قیاس کار دنیا بر احوال
 آخرت راست نیاید اینجا حوصله بصیرت تنگ پرده های ظلمانی و نورانی بر چشم
 و مدر که در ضیق جهات محبوس و محصور گشته تا آنجا که فصاحت و نورانیت و انکشاف دیگر است
 تفاوت بسیار است آنرا برین قیاس نتوان کرد خود که ام چیز دنیا با آخرت می ماند آن
 و سبط که بهشت راست و آن توت و احاطه که اهل بهشت راست کجا در حوصله
 ادراک قیاس این عالم میگنجد و اذرایت نه رایت نغما و ملک کبیر و هم از تنگنای دنیا
 که جزای بندگان در آن عالم نهاده اند که این عالم گنجایش آن ندارد و دیگر آنچه در سنت
 واقع شده همین قدر است که خدا را عزوجل در آخرت ببینند آنجا این تدقیق تجرد ذات
 و اطلاق هستی مذکور نیست مبنای آن بر عرف است و در عرف هر که ذات را با صفات
 ببیند بیگ گویند او را دید پرده بودن صفات و احتجاب ذات در سطوت انوار عظمت
 و جلال آنجا ملحوظ نیست تو اگر جسمی ایمنی سیاه یا سفید دراز یا کوتاه نشسته یا ایستاده مثلا
 با چندین صفات متعدد و متکثر که دارد و بکوی که او را دیدیم و در یافتیم و آنچه فلسفه گوید
 مرئی اعراض است و علم جسم استدلال عقل است یاده است نظر بعرف و آنکه عرفا
 صوفیه میگویند که ذات بحت مدرک نگردد و در حیطه خیال ندر آید حقیقتی است که بیان
 کردند برای اظهار عجز از معرفت ذات حق و علو و تنزه و تقدس او از احاطه ادراک
 خلق بوی این بوعده دیدار آخرت بران وجهی که مذکور شد منافات ندارد و تا اینجا
 این آمد که ذات حق جل علا در آخرت بصیرت توان دید خواه بجهت خاصیت
 ان اشاره یا بنا بر عرف و آنکه بدیدن بهر خبر داده اند بجهت آنست که آنجا بصیر را

اینست

صفت بصیرت بخشد و ظاهر را برنگ باطن برارند و شرایط و خواص که در رویت بصیری
 واقع است سقوط پذیر و در مکان و جهت و مقابله و قرب بعد حکم عدم گیرد و بعضی از عرفا
 گفته اند که ما بقیین میدانیم که دیدن و دریافتن حق بر بصیرت است و چون شارع
 خبر داد که بصر را در آنجا دخیل خواهد بود امانتاً و صدقاً اگر میگفت که همین شمار یا قفار شمار
 را کوش و دوش شمار دخیل خواهد بود نیز قبول میکردیم و ایمان می آوردیم یعنی صفت
 بصیرت را در هر عضو که پیدا کند تواند چه بسببیت بصر و بصیرت همه عادی است و جعل
 و البصار بخلق قادر مطلق است تعالی شانه هر چه نماید توان دید و اسد علم و صل
 مان ای قلم ساعته بالیت و چندین تیزمرو و نفس راست کن و عنان گرد آور و روش
 خود را گذار و بی تخاصی جولان کن که بحال سخن تنگ است اینهمه حقیقت گوئی صحبت
 بر سر قصه خود رو و بگو که حال چیست حال نیکوست و الحمد لله علی کل حال آخر تو خود قیاس
 کن که چگونه بود حال در مانده حیران اسباب سفر مانده ساخته و تپش راه بر نهاده
 که یکایک آواز طبل جیل بشنود و در روار و سفر افتد و بی قوت پای روی راه نهد و بگوید
 که ز او امید در کمر بسته بر اصد توکل نشسته روی راه وطن جلی و شوق دیدار دوستان
 حقیقه دارد و با جمله قصه اینست که یکبار بهیبت و ضلالت تمام آواز کوس جیل شنید
 و بعد از نشستن بدیده آواز این کوس آوازهای بلند تر از آن مثل آواز طبل غازی
 مانند خیری نیز شنیده متهی سفر گشته برد و پای نشسته است تاجه فریان رسد الآن
 بچاره زمان میگذرد که آن آواز ما را فرو گشته می بینم و ندای و صدای آن نمی شنوم
 تا واقع چیست ای غفلت بحال طبال که رو نیست طریان آن بروی راه یافته یا بلند
 الطناب و برداشتن خیم و سوای سفر یان و برخاستن را میان منتظر مانده یا توقفی
 از حضرت سلطان در حکم سفر و مهلت روزی چند واقع شده کیفیت حال تر و دوحیرا
 تاجه حکم شود اگر حکم سفر در رسید بسم الله اخترت الرفیق الاعلی و اگر چند روز مهلت است

الحمد لله على نعمة الله وبر تقدير جهلته وتوقف سفر خير النست که یارب این چند روز عمر
مفت بدست آمده راجه کند و این غنیمت بمریخ جهاد در سیده را کجا بدهد و می اگر
اینهمه تنبیهات و تحذیرات او دیده و شنیده باز بر بستر غفلت افتد و هم آغوش نفس
و طبیعت گردد و براه خلاف رود و اما بگویم لور و العا و الما نهوا عنه باز می بینم نفس
طبیعت را که بر سر کار خود میروند و در خیر خود می نشینند و اینحال گذشته را کان
لم یکن و نشیامی انکارند مگر سرشت آدمی را و چنین افتاده و طبیعت و چنین
سرشته اند بزبان دیگر بگویم تقدیر الهی چنین رفته و قضای وی چنین نشسته
تبدیل و تغیر تقدیر ممکن نبود و حکم قضا دیگرگون نگردد و جف اقلیم با هو کائن الحمد لله
على كل حال و اعوذ بالله من حال اهل النار عاقبت بخیر است ان شاء الله تعالى
و آخر دعوانهم ان الحمد لله رب العالمین و صلے الله علی سید المصطفی الامین

و آله و صحابه و اتباعه اجمعین

الرسالة الحادية و التلثون سلوك طرق التعليم ببيان حقيقة الرضا و التلیم

لا اله الا الله محمد رسول الله

نعمتهای الهی که بر بندگان خود افاضه نموده است غیر متناهی است و حصه و احصای
اجناس و انواع آن از احاطه عقل و حیطه وهم و خیال بیرون است چه جای افراد و اشخاص
آن و اگر فرضاً جزئی از نعمتهای حسی اجناس اکل و شرب مثلاً تصور کنند و در سهواً
و آلات و اطوار و احوال آن تأمل تدقیق نظر نمایند مشکل که سر از آن برآرند و استیفا
و استقصای آن توانند نمود و محبوب مرغوب ترین نعمتها بعد از ایمان و یادداشت
بناوردگار تعالی عافیت است و عافیت اگر بمعنی امن و سلامت از جمیع آفات
و مکر و مآت ظاهری و باطنی اراده نمایند خود شامل تمامه نعمتهای دنیا و آخرت افتد و لیکن
معنی ظاهر و متعارف وی که تندرستی و صحت بدن است نیز نعمتهای دنیوی و دلتی گوارا است

ان

نعمته

و نشان دادار استقامت احوال باعث موجب صدور افعال اعمال درست چنانکه
گفته اند دین درست و تندرست و گفته است **یا الهی تو تندرستی ده** + که گفته چنان
تندرستی به + و هر چه هست از عیش کامرانی دنیا و افعال اعمال دین معنی بر وجود عافیت
و تندرستی است لغم اینجا طالع هستند که بلا و نعمت و مرض و صحت و رنج و رحمت و نصرت
تزوایشان یکسان شده معنی عافیت نزد ایشان سکون قلب مع اله است در هر چه
دل با خدا آرام گیرد و برقرار بود عافیت است چه بلا و چه نعمت اگر دیگران را قرار آرام
منحصر در نعمت راحت است ایشان را در رنج و بلا همین حال است **راحت و صلیت**
برای خود پرستان ده که ما + با بلا و محنت هجران تو خورده ایم + و غالباً معنی
یکسان بودن بقای نسبت و شهو و منیت است یعنی آن نسبتی که با خدا دارند و
یقیناً که بفعل و اراده اوست باقیست در راحت و نعمت مشایده لطف و انعام
و می نمایند در بلا و محنت نظر بر قهر و جلال او دارند اما آنکه تشویش در وقت تغییر
در حال پیدا نشود و حال در کارخانه وجود نفیقه و هر دو حال تمام مساوی بود معقول
حال الهی افتد اینقدر هست **بهر جا که باشم خدا و امنیت** + بهر گوشه که فتم ثبات
و امنیت + اگر پیش تو ام ذوق و ضالیت دارم + در محبوسم یا در جمالت دارم + و را بخو
و خوشی بهر حال که هست + فارغ ز تو نیستیم خیالت دارم + مدار بر تفاوت احوال
سخن و نرس محنت و ابتلاست تا بلا چه قدر بود و حال هر کس چه مقدار باشد **اللهم**
بحقیقه الحال وصل صبر بر بلا و رضا بقضای مقام اند که مسلمانان را لایزال خصوص
و قرب الیستادن درین دو مقام واجب است و فوق در صبر و رضا نیست که در صبر
لغز و کراهتی هست که طالب بتکلف خود را بر تحمل شداید و مکاره و برداشت تحمل
و امید بد و بزور بران میدارد و چون بصبر خورک و عادت شد ترقی کند و پا در مقام
رضانهد **صبر تلخت** لیکن بر شیرین دارد + اینغنی دارد اگر چه جزای صبر که

در محبوسم

فوز به عیبت و در جود و فوج است در دنیا و آخرت نیز شیرین است و در رضا سکون و
 آرام است ... که مختلف را بدان راه بود و بعضی گویند بلکه حلاوت یابد و بلال الذیذ
 شمار دو مقام رضا بسی مقام عالی است و بالاتر از آن مقامی در مقامات سلوک نیست
 چنانکه در احوال بالاتر از حال محبت حالی نه و رضا هم از محبت خیز و هر چند محبت غالب
 رضا قویتر از اینها گفت آنکه گفت الرضا وجدان الحلاوة فی البلاء اما اینجا نکته است
 که بعضی محققین گفته اند که رضا از مقامات قلب است یعنی اگر قلب برقرار بود و از
 صفت اوست محفوظ گردد و رضا حاصل است اگر چه نفس و طبیعت بخا صیت خود ضابط
 گونه داشته باشند و المی بکشند مادام که در سکون و آرام دل تشویش و اضطراب
 نیابد و از آن حیثیت که فعل محبوب است مرضی و محبوب و لذت یابد مثلا محبوب اگر همیشه
 نهد لابد در اکمال نزد طبیعت بخا صیت مکرره و ناملایم خواهد بود اما چون از دست
 محبوبیت و باعث التفات و عنایت اوست لذت و محبوب نماید کل شی من الملیح
 در ظهور محبت مجازی در جور و جفای محبوب خواهد بود و این معنی توان یافت و
 استعمال و از وی تلخ بسید شفا نیز مثال آنست زیرا که حکم طبیعت اختیار می یابد
 و بنا بر این مقامات بر اختیار است یارب مگر شعور نماند و تمیز بر خیزد و این حالت سکون
 و استغراق است که مستان و مجذوبان را بود و صبر و رضا و امثال آن مقام
 بسیاران را بیداران است که ایشانرا اهل صحو و تکلیف خوانند و مجذوبان را
 ازین کمالات نصیب نبود و لهذا عقلا را بر مجانبین فضیلت نهند قال خواجه نصیر
 الشیخ حمی الدین عجد القادری الحلیانی قدس الله روحه و اوصل الیه برکاته و قومه از او
 سر عباد و عقلا و مجانبین و العقلاء فضل مگر چنان افتد که سطوت سلطان محبت بر
 تمامه قومی و جوارح غلبه آرد و در تمامه لطایف و مشاعر سرایت کند و همه بر امتثال
 حکم سلطان محبت متفق و متحد شوند چه روح و قلب چه نفس و طبیعت چنانکه در حد

سید عارفان و کاملترین کاملان علیه من الصلوة افضلها ومن التسلیات المکملات
 اشارتی بدان واقع است که اللهم اجعل حب الی من نفسی الی و مالی من
 المار البار الی العطشان فرمود خداوند بگردان محبت تر از دامن محبوب تر از نفس
 من اهل من مال من و محبوب تر و شیرین تر از آب سرد تر و تشنه از بنجا معلوم گردد
 که غلبه محبت تا آنجا رسد که در طبیعت نیز سرایت کند و از دوستی و لذت آب سرد و
 شیرین که حیلت آدمی را در نزد تشنگی برآنت و قطعاً اختیار را در اینجا مملکت
 غالب تر آید و در اینجا نکته دیگر است باریکتر و بلند تر از اول که این غلبه محبت و ستر
 در تمامه قوی و لطایف گاهی بجهت مزج و خلط این لطایف و عدم تمیز احکام و آثار
 آنها اتفاق افتد و این نیز در مجازی اهل سکر بود که در کشور وجود ایشان بر جنب
 و بی ربطی است و احکام و آثار قلب و نفس بطور قلب طبیعت بی تفصیل و تمیز دریم
 و برهم گشته گاهی این بران غالب آید و گاهی آن بر این گاهی نفس بطور قلب
 و گاهی قلب بر نفس برآید و از اندراج و اختلاط آنها احوال غریب و رنگها
 بدیع نامضبوط ناشخص پیدا آید که تحقیق حکم نتوان کرد که ناشی از کجاست و مصدر
 آن چیست بخلاف ارباب صحو و تمکین که کارخانه وجود ایشان متنسق و منظم بود
 و هر چیز ایشان بجای خود باشد ستر در مقام تجرد و انفراد بوجدانیت ذات حق
 متصل و روح در مقام شوق و ووداد محبت مولی سبحانه متعلق و قلب معرفت
 امار و صفات و هی تعالی و تقدس از آنچه تعلق بعلوایات دارد ثابت و نفس
 طبیعت در ادای حقوق و وفای حظوظ و احکام و آثار سفلیات مشغول آنها
 مانع ازین و نه اینها شاغل از ان نه مزج و خلط را در صفای وقت ایشان
 رهی نه هیچ حال غلبه اسطانی و احکام و آثار و احوال و افعال همه این تطایف
 جدا جدا بر وجه استقامت و اعتدال موافق حق مطابق حکمت بوجود آیند و همه

در کارهای خود مستقل و مستبد و معتدل باشند و هیچ یکی از دایره حقانیت و استقامت
 و اعتدال بیرون نیفتد این کمالات خاص جامعیت مخصوص است که بر وجه اتم و اکمل
 جز در جوهر ذات بابرکات سید السادات صلی الله علیه و سلم که اتم مظاہر و انور مشارق
 و ابهر و اکمل خلایق است موجود نباشد و در غیر ذات شریف وی در بعضی از کمال ادبیا
 از ارباب تکلیف بقاوت استعداد و متابعت و استعداد از مقام محمدی بر توان این نور
 و اسرار و محیط نیز افتاده و الله علم و هو کل شیء علیم سخن بجای دیگر افتاد و مقصود بیان
 حال ضعف و ناتوانی و وحشت و حیرانی خود بود که با وجود ضعف پیری که در دنی و دوا
 و مرض بعللاج است بیماریهای غریب ضعیفها شگرت استیلا یافته و ملازم وقت
 و حال این شکسته بال گشته نزدیکیست که از سطوت آن قوت حرکت بدن و
 سکون قلب فراغ وقت و سلامت حال وی بعد از آمدن به این حقیر در ضعیف
 افتاده تمام عمر مشقت و ریاضت گذرشته و الا ان پیریهادر یافته و بیماری علاوه
 آن شده دیگر چه حال باشد الحمد علی کل حال بجز صبر چاره نیست و از رضا و تسلیم
 گذر نه آواز کوس جیل بگوش میرسد و جای تغافل مانده اگر بکام جبلت غفلت ظاهر
 گردد آن دیگرست و بحقیقت مثال اهل عالم در غفلت و بهوشیاری بدینان
 که شلایحه در لشکر گاهی افتاده از بارگاه سلطان آواز کوس جیل می شنوند
 و استعداد و سفر میکنند و دل از اقامت گاه بر میدارند ناگاه زمانی آواز کوس
 فروشت غافل شدند و بخواب غفلت رفتند و گمان بردند که مگر حکم سلطان
 باقامت شد باز آواز کوس آمد باز سر برداشتند و متنبه گشتند باز فروشت باز غافل
 شدند همچنین عمر درین غفلت و بهوشیاری میرود و میگذرد روزی باشد که حکم
 جیل واجب و سخت گردد و بر سبقت باز سفر ضرورت افتد استعداد آن خست یا ناخواسته
 بیدرفت و خواهی نخواهی فلان سرچشمه فانی برداشت تا آنجا که میروند چه و

نماید انجا همه بقادر عیش و عیش و ذوق و سرور در سرور است ایشان را
 لا اله الا الله محمد رسول الله عاقبت بخیر باد

الرسالة الثانية والشكوك مشادة الابرار بين التجلي والاستتار

لا اله الا الله محمد رسول الله

نافعترین کارها درین زمانه مطالعه کتب قوم است که در باب مضایح و تهذیب نفس
 نوشته اند طالبان خیر و قابلان کار را که در نفوس ایشان استعداد قبول نصیحت
 نهاده اند لیس مؤثر و مفید افتد و آنچه در قوت و استعداد ایشان کاست بفعول آرد
 و باعث عمل قومی گرداند و عقد ایمانی را که بباشرت سبب ملاست اغیار کهست
 و فسرده شده باشد تازه نگه نویسد بخشد که ایمان را کهست و نوی و تازه گی و فسرده گی میباشد
 و دایم بر یک حال بیک منوال بودن محال است جد و ایما نیکم بقول لا اله الا الله
 است صحابه رضوان الله علیهم با هم دیگر میگفتند که بیایید ساجی بنشینیم و بذكر لا اله
 الا الله ایمان نوگر دایم اگر چه ایمان در دلیکه در آمده و دایم و ثابت و بر جای خود است
 و چون در دل جای گرفت هرگز بدو نرود و لیکن بذكر حق و تذکر توحید نورانیت آن
 گیرد و از درون بر بیرون افتد و پزده از خیال یقین بر افکند و آتش شوق را نیز گرداند
 چنانکه آتش در زیر خاکستر پوشیده بود چون بجاوند تا بگرمی آن پیدا آید زبانه
 بران چنانکه آئینه زنگ خورده بود چون صیقل گشتند روشن گردان قوم را اختلا
 است که عارف را شهو و حق دایم باشد یا نباشد جمیع گویند باشد و بسیار بر آنند که نباشد
 اشاره باین معنی کرده است حافظ دوام وصل میر می شود و شایان کم اتفاق
 بحال که گفتند مشادة الابرار بین التجلی والاستتار که گویند اینست و حق است
 که عقد ایمان و ربط قلب اتصال سر بعد از آنکه بر تبه یقین رسیده و بحقیقت تحقق
 و حصول یافته دایم بر تفرار خود است و لیکن لمعه نور و شعله ادراک انکشاف تجلی گاه کات

لی مع الله وقت بر قول کسی که آنرا بر گاه گاه حمل کند و گوید الوقت سیف قاطع و برق لاسع شاید اینجا حال است اما احوال عموم عارفان اینچنین خواهد بود و قیاس حال حضرت
و صلی الله علیه و سلم بر آن درست نیاید رحمت نادر بر آن که گفت مراد بوقت اینجا
است اسی لی مع الله وقت دایم مستمر یعنی قیاس حال انداز و وقت من بد گیران
نمکیند که گاهی باشد و گاهی نباشد اینجا تحول تغیر و غالبیت و مغلوبیت و بلند و پست
و زیر و بالا نبود که شاید حقیقت که حقیقت جامع او است صلی الله علیه و سلم در مقام
وسط و اعتدال شمع و ثابت و مرآت شهود که قلب شریف او است در غایت تدویر
و صفالت و نورانیت و شهود که ذات حق است لایزال محاذی و مقابل آن افشا
و تجلی نموده چنانکه هست هست تغیر و تبدیل از کجا باشد انوار صفات که در هم و بر هم
ساز و در بیرون است اما در درون جز ذات نه و در ذات تحول تفاوت نبود اما
اینجا نیز میگویند که اگر بکاوند و تائق نمایند دوام وقت با اتصال لطیفه سیر ملک خفیه
و لطایف دیگر که نفس و قلب و روح است تجلیات صفاتی محفوظ و معیوم باشد قیاس
بمقتضای اصطلاح و قاعده که قوم نهاده اند و دریافته اند است با حقیقت آنست که حال
آنحضرت صلی الله علیه و سلم از همه جداست و کیفیت آن بکنند ادراک نتوان کرد و هر که از آن
بقیاس حال خود چیزی گوید و بیان کند گویا بگمان خود تاویل و تشابهات کرده باشد
و ما یعلم تا ویله الا الله سبحانه و است جز خدا نشناسد چنانکه خدا را چون کسی
که شناخت در خلوتیکه او با خداست همه بیرون در اند خداست و بنده طالب است
و مطلوب محبت است و محبوب شاهد است و شهود قاصد است و مقصود آن کیست
خداست و دیگری او در آن یکوجه خلافی نتوان کرد که خدا خداست و او بنده آن
عنوانات دیگر که طالب و مطلوب و محب و محبوب است بقین حکم نتوان کرد که طالب
کیست مطلوب که محب کیست و محبوب کدام هر دو هم طالبند و هم مطلوب محبت

مجلسی الاولیٰ جمیعہ
تاریخہ
جلد اول

و هم محبوب بودی او طالب این مطلوب در مرتبه دیگر و مطلوب این طالب دینی بدان
که حقیقت یکیت من طبع الرسول فقد اطلع الله و ید الله فوق ایدیم زیاده برین
چه گویم کفر نامی حقیقی در سینه در نیاید مضمست که اگر آنرا بیرون افکنم صد ایمان مجاز
از آن بر شک آید اسرار در پرده بهتر و نا گفته به و اگر گویند چیزی بگویند که تعلق بکار دارد
کار همین است که جمال محمدی را قبله محبت و وجه وجود با زند و بظاهر و باطن متوجه
بدان باشند چنان و چنانکه در نور وی مخود فانی شوند و جزوی مطلوب مقصودند
و منظور و مشهود نبود و پراسته متابعت وی روند باطن بعلم و اعتقادات که وی تعلیم کرده
معلوم ظاهر با جمال و طامات که حکم فرموده مشغول دارند و از هر که غیر ذات وی و هر چه
جزوین وی است فارغ و مبری باشند حق و صدق همان دینی که وی آورده و راست
و درست همان راهی که وی نموده و فرضا اگر در عمل تقصیری رود باید که در اعتقاد قصور
نمود و اگر در کوشش سستی پیدا آید در کوشش درستی باید و اگر عمل اعتقاد و کوشش کوشش
هر دو جمع گردد کار تمام بود دیگر چیزی نمی باید اینجا راهی است بسی نزدیک روشن آن
مراقبه حسن جمال تصور حلیه با کمال اوست صلی الله علیه و سلم تصور آن در جمیع احوال
محبت و اجلال نصیب العین بصیرت ساختن و تخیله را بوی بر بستن و دایم بدیده خیال
برابطه محبت در وی نگه داشتن در خلوت احضار آن نموده بوظیفه صلوة بنعت توجه حضور
مشغول شدن و بزبان و عار و منافات تصریح و تعلق نمودن و بلسان حال شکرها
و خرابیها خود عرض کردن و امداد و اعانت از حضرت دمی خوشتر و عاشقی با و نیازمند
که در وقت حضور محبوب دست میدهد و زبان تعبیر از کشف بیان آن قاصد است و
کار آوردن نزدیکتر و روشن تر ازین راهی نیست و آنها که رسیده اند با این راه
رسیده اند و ازین راه بوی اسطه در فیض از جناب سالت کشاده گردد و باطن بنور
منور شود و جمال حال کلیه محبت آراسته آید و حفظ و عصمت آبی از جمیع مخاوف و مکار

حکایت از شیخ محمد باقر

نگاهبان وقت گردد صدق میباید و طلب بعد از وجود این در صفت وصول بمنزل
مقصود است اما صدق طلب کو و طالب کجا کس هست که بشاید غرض و تکلف از
جناب عزت فقدان ماسوا در خواهد و از هر چه ماسوا او در صفا است مبری گردد و هیچ چیز
و هیچ کس او را ازین مطلب مانع نیاید و قطع تعلق از همه کند و پای بند هیچ چیز نماند و
همیشه گرفتار نفس طالب ماسوی هست نهایت ترقی وی در مقام طلب محال نفس و
ظهور آثار اوست و چون آن نیزنی شایسته وجود هستی نیست از حقیقت خدا و خلاص
که ترک اغراض دنیا و اغراض آخرت است محروم باشد ما الودگان چند در غرض که
با چندین آلودگیهای طبیعت و خواستههای نفس و دعوی طلب این راه و محبت حضرت
الله میکنیم چه گوئیم مشکل آنکه با وجودنا اهل بیت و بی استعدادی ترک این هوس نیز نمی توان
و ازین راه باز پس نمیتوان آمد پس بودن بتو مشکل و جدائی مشکل و سخت گردی کار
افتاده است مگر خدا بکشد و اگر با وجود این ناقصیهها و آلودگیها فضل و رحمت حق
کار خود کند و بجالتی که خاصه گان در گاه خود را عطا فرموده مخصوص گرداند قادر
و فضل اورا عطا نیست همین قدرت است که در امید و بیم دارد و نا امید هم نمیتوان
و این نیز نتوان بود الا ایمان بین الخوف و الرجاء ای باریک است اما روشن
سبب کس را غریب نیست مشکل آسان چون جبر صراط است بسی روشن و باریک
بهر حال شکر است الحمد لله علی کل حال و اعوذ بالله من حال اهل النار لا اله الا الله محمد

الرسول الله والعاقبة بالخیر

الرسالة الثالثة والتاسون لتعظیم الامام الله والشفقة علی خلق الله

لا اله الا الله محمد رسول الله

تعظیم امام الله والشفقة علی خلق الله و شمهیه بارک و دین مسلمانی است که خیر
آن بنده را بمقام قرب رضا مولی تعالی رسیدن محال است و تفاوت

سالکان این طریق در سرعت سیر و قوت سلوک قربانان حصول بجناب حق برانند از
 قوت این دو بازوست هرگز ازور این دو بازو بیشتر و قوتیر رسیدن او بمقام قربانان
 و نزد تر و ماتعیر از ان بقوت بازو کردیم اشارت بانکه قوت سلوک سرعت وصول همان
 این دو صفت بعد از مساعدت عنایت و توفیق بجای رسد که سیر و زقار بعضی
 بشمار طیران افتد که در طرفه العین مسافتهای بعید بدان قطع کنند و در یک عمت
 و یک لمح بجای رسند که دیگران بدت عمر باشند مجاهده و قوت عمل نتوانند رسید
 سه مردان حق بیال محبت چو برینده اول قدم بکنکره عرش جا کنند باز صفت
 اول ازین دو صفت که تعظیم لامر الله است رعایت آن اهتم و اقامت است و سببیت
 و حصول قربانم و اکمل گویا بمشابه بازوی راست از جانور و دست راست از آدمی است
 و قدرت بر عمل قوت در سلوک بدان سخت تر و دستوار تر بود لشفقة علی خلق الله اگر چه
 و تحصیل نسبت الفت و محبت و استجلاب فیض و رحمت و رعایت علاقه جنسیت
 سلوک طریقه انصاف و شکر گذاری مولی تعالی و تقدس مقامی عالی و مرتبه رفیع دارد
 و دلیل است بر سلامت فطرت و علو همت و ذکا و طبیعت و موجب ثواب جزیل و
 ذکر جمیل در دنیا و آخرت و باعث قرب رضا خداوند است تعالی اما مقام تعظیم لامر الله
 عالی تر و شان و مرتبه وی در اعلا کلمه اسلام و تشید و تائید امر دین و ملت بالاتر
 از انست و حقیقت بیچ صفت و بیچ کاری که باعث قبول و سفید روی مرد در بارگاه عز
 و درگاه نبوت تواند شد بالاتر از ان نیست که در تقویت دین و ملت و ترویج و تائید
 گوشه و دران بذل مجهود نماید و در سواد آن شکر اگر چه تن تنها باشد بنفیر اید تعظیم لامر الله
 باقتال او امر و نواهی شریعت باشد که آنچه فرموده اند که بکن و از آنچه باز داشته اند
 که مکن باز ماند پس بنابر اسلام را دور کن آمد باقتال او امر و اجتناب از نواهی باز اینست
 نواهی اسم و داخل است در سلوک طریق حق و وصول بمقام قرب از امتثال او امر و رعایت

اینست که
 در نواهی
 باقتال او

پرستیز میبارد که اگر آنرا نکند هر چند هزار ادویه شافیه بخورد فائده ندارد و شفا نیابد اما اگر
 در پرستیز احتیاط کند و در رعایت آن مبالغه نماید امید واری می صحت تمام است اگر چند شام
 که دیر تر افتد ولی پرستیز استعمال ادویه و استقصار در آن سودمند نباشد مگر اگر هر دو جمع شود لابد
 کار تمام تر بود و حصول شفا زودتر در دست بدشایخ طریقت قدس الله تعالی هرگز نمی گذشت
 که مبالغه و استقصار در تقوی و اجتناب از محرمات و مکروهات و مشتهیات اهم و ادخل
 در حصول مقام قرب و وصول اگر در باب امثال بر فراغین و واجبات و سنن و رواتب
 اقتضای نمایند و در احراز و تکثیر نوافل عبادات نکوشند و حصول مقصود کافی است
 اما تکثیر نوافل و سجات با کتاب محرمات و منہیات خیر نیست و ترک ذرایع مبالغه
 در آن با تقید بنوافل مبالغه و استقصار در آن از غرور نفس و فریب شیطان شمرده اند
 و با بحکم تعظیم امر الهی با امثال او امر و نواهی است یعنی کار کردن با آنچه امر فرموده یا باز ماندن
 از آنچه نهی کرده اما مخفی نماند که در تعبیر تعظیم امر الله اشارتی کرده که میباید فهمید یعنی با وجود
 عمل و تقوی بر حسب طاقت آن قدر که تواند تعظیم امر الهی بزرگ داشتن آن و بغزت نظر کردن
 در اصول قواعد شریعت و سبب عظمت و اغزاز و احترام اهل دین که منتجان
 و مقبولان حضرت نبوت اند و خوار داشتن و پس افکندن و التفات نمودن و اعتناء
 نکردن اهل بدعت و ضلالت و اتحاد و اباحت را که دوران و مردودان این گناه
 مهم تر و ضرر و تر از آن است اشاره تعظیم الامر الله بدین است ایمنین رضوان الله
 علیهم گفته اند که قتل ملاحظه و زنا دقه حکم زنده گردانیدن پیغامبران دارد که دین
 و شریعت نهاده ایشان است و هر که یکی از اینها را خوار داشت و فانی ساخت گویا
 پیغمبر را عت و داشت باقی گردانید و این خود ظاهراً است که هر که مخالف راه درویش
 و طریقه کسی را عت و داشت تعظیم کرد و گویا آن کس را خوار داشت و تحقیر نمود و هر که مفت
 حال تابع طریقه یک تعظیم داشت کوفی او را تعظیم داشت چنانکه گفته اند دوست

دوست دوست و دشمن دشمن مسلمان نیست باقی دعوی میبذیرد
 و در باب محرمات و نامشروعیات نیت دخل ندارد که گویند نیت کسی معلوم نیست که
 چیست و نیت نیک میباشد عمل اعتبار ندارد و نعم اصل نیت نیک است اما نیت نیک
 آن بود که بدان کار نیک بکشند نیت نیک کار بد یعنی چه و باید دانست که نیک و
 بدی بحکم شرع است هر چه فرموده شرع است نیک هر چه نافرموده او بد در عقاید
 نوشته اند احسن احسنه الشرع و اقبیح باقبیح الشرع یعنی فعل نیک آن که شارع گفت
 که بکن و بد همان که گفت مکن و بی مکن شارع فعل حسنی و قبیحی نبود و عقل را در اینجا
 دخلی نیست و حکمی نه که بگوید این کار نیک است و این بد اگر گویند که این سخن خلاف
 معقول است و مصادوم نفس الامر چه بگویند اند که علم و عدل وجود و تواضع مثلاً نیک
 است و چهل و عظم و خجل و کبر بر بمعنی این نیک بحکم عقل میتوان دانست و حکم وی بی شبه
 در اینجا صحیح است بی توقف بر شرع فرضاً اگر شریعت نبود این حکم عقل بجای خود
 بودی جوایش نیست که اولاً باید دانست که معنی نیک و بدی در اینجا چیست تا روشن
 گردد که آن بحکم شرع است نه بحکم عقل نیک و بدی دو معنی دارد یکی آنکه صفتی و کاری
 در حد ذات موجب کمال بود و مردم آنرا بستانند و متعلق مدح گردد و یا موجب نقصان
 بود و خلق آنرا نکوهش کنند و متعلق ذم گردد و بمعنی حکم عقل و عقلاً میتوان دانست اما
 مراد نیک و بدی در اینجا آنست که در آخرت موجب ثواب عقاب گردد بمعنی جز بحکم شرع
 نتوان دانست و عقل را در اینجا دخلی نیست اگر کاری بود که مردم آنرا بستانند و کمال
 دانند و شرع ازان بهی کرده موجب عقاب آخرت گردد و اگر ایشان ناپسندیده اند
 و شارع بدان امر کرده موجب ثواب آید عقل را در دریافت آن دخلی نبود و عقلی آن نیک بود
 شیئاً و بهیضه لکم و عسی ان تجبوا شیئاً و بهیضه لکم شامل این حکم نیز تواند بود و ترتیب
 ثواب بر صفات مذکور از علم و عدل وجود که گفته شد بنا بر آنست که شارع تعالی و

و تقدس بدان امر فرموده است و عقاب بر اصدادان صفات بجهت اینی اوست
 و اگر نه آن بودی تجسین و تصحیح عقل ثواب عقاب بدان بازگاشته عقل چه در یابد که
 اگر در روز بخت و نهم رمضان بخورند عاصی شوند و اگر فردای آن روز که روز عید باشد
 نخورند آثم گردند حکم حکم شرع است چیزی دیگر نیست و اتبع ریح القصد و تشریح
 سارت و مسلم سلمی و در حیث دارت و دایمی نکته دیگر است که واجب است بران
 تنبیه کردن و آن نیست که باید دانست که بنا و مدار تمامه کمالات و حاوی و شامل
 سایر حسنات این دو چیز است نیت صحیح و عمل صحیح اگر این هر دو جمع گردد و بسی نادر
 افتد که جمع گردد و کار تمام بود و دین مسلمانی کمال پذیرد نیت صحیح همان بود که کار
 که کنند بر خدا کنند و بقصد تقرب و طلب صفا و بامید ثواب آخرت کنند این
 در اکثر خلق از فرق در ویشان و اقسام و طول الفایشان پیدا میشود حتی که ملنگان و
 آتش افروزان که هم در دنیا بغض اب التشن گرفتار اند و بر ملنگان که بحکم حدیث نبوی
 لعن الله الناظر والمنظور محل طرد و لعن الله اند و غیر ایشان همه بر نعم خود و اعتقاد
 فاسد خویش نیت صادق دارند و بسوگ طریق قرب حق مینمایند و تقرب حق میجویند
 اما عمل صحیح که تا بمقصد برسند و روی مقصود ببینند و عمل صحیح آن بود که مرئی
 حق و موافق طریقه دین و شریعت و فرموده شارع باشد یا ضرتها و مجاهد ناماید که
 موافق طریق حق و مرصنات الهی باشد تا اثری آرد و اعتبار را شاید معنی مجاهده
 در یا صنت حدیث یعنی نفس از نور و شقت موافق حق ساختن و منقاد و مطیع شریعت
 گردانیدن و همچنانکه نیت صحیح بعلل صحیح صورت نمایی بندد و با که یکی را عمل صحیح است و
 و موافق فرموده در ظاهر کاری میکند اما نیت صحیح ندارد و بر یاد سمعه میکند این شخص نیز
 از ثواب آخرت در صحت محروم باشد که انما الاعمال بالنیات پس نیت صحیح و عمل صحیح
 بر دو باید تا کار کشاید و بالله التوفیق و مقصود از آنکه گفتیم مجاهده در یا صنت بمیوا

حق اثری نیارد یعنی اثری که باعث زیاده نور ایمان و حصول رضا حق و سفید روی
در روز جزا و نجات از عذاب سبب اجر و ثواب گردد و الا باشد که بعضی ریاضتها و مشقها
که جوگیه اهل کهنات را میباشند و از بعضی بی ریاضت نیز بکمر و استقامت ظاهر میگردد
و اثری در کشف بعضی عوالم و ظهور چیزهای از جنس خوارق عادات و تسخیر بعضی ارواح
خبیثه از جن و انس که ایمان و عمل صالح در آن شرط نباشد پیدا کند چنانکه در آب و نم نماید
و در بول نیز با وجود آن پاکست و این پلید و ازینجاست اصرار و اهنه که این خطا
کاران در کفر و گمراهی خود و اعتقاد و انقیاد بعضی نادانان و ساده لوحان و ناستوار
قدمان در اعتقاد مسلمانی با ایشان ازین همه گذشته تقوی صلاح موقوف باری
ایمان اعتقاد خود باید و گردیدن و میل بخلعنان دین کردن و اغوازی ایشان نمودن
بسا هبله و تغافل از ملاحظه دین صورت معقولیت مبنی بند و هر که مسلمانست و تلفظ
بکلمه شهادت دارد و در زمی اسلام بود و بر طریقه مسلمانی میرود و از وی اگر صد عیب
پیشند و عزت اسلام و حرمت ایمان وی از دست ندهند که اهل لاله الا الله همه
اهل عزت اند هر چند اسیر شهوت نفس باشند و در قید معصیت گرفتار آیند غایت آنکه
اجرای احکام شریعت و اقامت حدود دین برایشان بکنند و خود اگر این نسبت
ایمان درست باشد هرگز نخواهد گذاشت که آلوده معصیت گرداند و اگر نیز گردد آخر
نور ایمان غالب خواهد آمد و ظلمت معصیت زود بعفو و مغفرت الهی و شفاعت و
درخواست حضرت رسالت پناهی پاک خواهد گشت آشنائی و دوستی با نجیب باید کرد
که میان هرگز رعایت دوستی و آشنائی از دست ندهند و تو گو ما را بان شه
یار نیست با کریان کار نادر نیست + و ایمان بسی عظیم است آنرا حقیر نتوان شمرد
قطب الوقت شیخ ابو الحسن شاذلی قدس الله روحه میفرماید اگر کشف کرده شود نور ایمان
مومن عاصی بپوشد و بر کند آسمان و زمین را چه جا مومن مطیع و فرمود اگر مومن مومن

اگر چه عامی باشند و امر کن ایشان را معروف و پستی کن از منکر و شرک ده صحبت فاسقانرا
 نه بطریق تقدر و تکبر انتهی اصل ایمان است و باقی همه فرع آن عم ایمان باید خورد و اگر چه
 ایمان و بقای آن آسان مینماید ولیکن بسیار مشکل است و خبر فضل الهی آنرا بسببیست
 ازین جهت گفت که ایمان جو سلامت بلب گور بریم + احسنت زهی چستی و جالاکانی
 و اگر نور ایمان با نور طاعت جمع گردد و نور علی نور پیدی الله نوره من پشاه و نصیر
 الله الامثال للناس و الله کل شیء علیم سخن دور و دراز میرود اینقدر رست که بسن
 مرزیر کانز این بس است + بانک دو کردم اگر ده در کس است + حق سبحانه عاقبت تمام
 کارهای دنیا و آخرت را بخیر گرداند و از دنیا گره از دل ناکشوده و جمال مقصود نامنوده
 بنزدان علی کل شیء قدیر و با جایت و عار الراجحین جدید و صلوات الله علیه محمد وآله و صحبه و سلم
 الرسالة الرابعة والثلاثون بدایة الانام الی التکب بالشرایع والاحکام

لا اله الا الله محمد رسول الله

والله يقول الحق وهو يهدي السبيل وصول بمقصد را و چیز باید اول آه شناختن دوم
 راه رفتن و روشن راه رفتن و طریق سلوک آن دانستن و داخل شناخت راه است
 چه هر که راه نمود و روشن راه رفتن را نیز بیان کرده و طریق سلوک آنرا تعلیم نموده است
 و راه راست باید تا یقین بمقصد رساند و نزد و آسان رساند که آفت در راه را
 بسیار باشد و راه راست بحکم نص قرآن مجید عبادت است قال الله تعالى ان الله
 و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و اقسام عبادات بی شمار است و هر یک از آن راه است
 بجناب قرب حق الطرق الی الله بعدد النفاس الخلاق که گفته اند هفتی دارد اگر یکی
 غیر این اندک خطا کند و در درط ضلالت و انحاد افتد و راه نایند و روشن آنرا
 بیان کنند و غیرست صد هزاران در و در جان پاک و و بر اهل بیت مطهر و باران
 عالیقدر او باد و دیگر همه پیروان اویند هر که پیروی او کرد و بر فرموده او رفت نیز مقصود

رسید بانی همه صلوات و محل خوف و خطرست که ساینکه زمین راه برشته اند و رفتند
 و بسیار گشته اند و آفت سالکان در زمان مانا شناختن راه است که بر طریق
 اصل و راه اتباع نرفتند و طریقهای سخت و راه های مبتدع که بعضی حکیم جبل و سلطه
 و بعضی بجهت اشتباه و التباس و بعضی بغلبه خال و طغی سکر و بعضی بقصد علاج مرضی که
 مخصوص وقت حال ایشان بود پیدا کرده اند تابع شده و اعتقاد کرده که طریقهای
 موصل و مورد قرب اینهاست و طاعات و عبادات و احکام شرایع شغلهای ظاهر
 و عادات از باب ظاهر شغولیهای درویشان دیگرست بلکه گویند که اینها برای مدت
 عامه است طریق خواص جز این است و گویند که نماز و روزه کار سیوه زنان است و کار
 مردان دیگرست و خطا و غفلت این نادان درینجا است که نمی فهمند که اینها و کارها
 بیان کرده و نهاده که است و فوائد و نتایج اینها چیست و نمیدانند که بعثت انبیا خصوصاً
 سید سل صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که مبعوث از برای تقیم مکارم اخلاق و تکمیل محال
 افعال است از برای هدایت خلق و تکمیل عباد و تقریب ایشان است براه رشاد و سداد
 اگر افعال اعمال که ایشان فرموده و طرق و سبل که نموده اند مقرب و موصل نباشد دیگر
 چه خواهد بود اما کیت که آن افعال و اعمال اینجا که شرطست نکند و بخت شهود و مراد
 که معنی احسان است که الاحسان ان بعد ربک انک اه فان لم تکن تره فانه یراک سبحان
 ارد و این راه را اینجا نموده اند سلوک نماید از اینجا است مست اعتقاد می اهل بطاعت
 با حکام شریعت که آنرا بشرایطه و آداب چنانکه باید ادا کنند و نتایج و ثمرات آن را
 در نیافتند پس براه تردد و اسفار رفتند و در ورطه حرمان و خسران ابد در ماندند این
 کوتاه نظر از این باید که اگر از تقصیر و کوتاه اندیشی خود از دریافت اسرار و انواران
 درین نشه محبوب محروم گشتند باری اعتقاد ایشان نگا دارند و سر رشته این
 غنهد و بدانند که آن آورده که است و در نشان دیگر جزای آن چیست و نتیجه آن چه خواهد

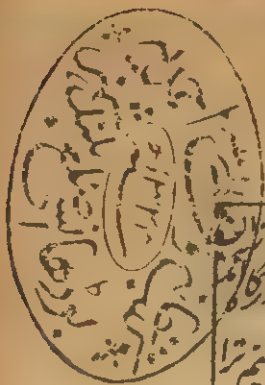
نقطه

دانی

نفس ما خفی لهم من قرۃ اعین میفرماید که میپس نمیداند که چه پنهان کرده شده و پنهان
 شده است مرثب خیران و پهلوان بستر راحت دور دارندگان و از نعمتهای که
 پروردگار تعالی بایشان داده است وعطا نموده اتفاق کنندگان از آنچه بسبب
 قرار و اقام و لذت و سرمدی چشم ایشان گردد و در روز آخرت از نعیم بهشت و دیدن
 مولی که اینهمه فضل و کرم مولی تعالی اثر نیتجه عمل بندگان داشته است چنانکه فرمود
 جزا را بکافران و اهل کفر و عذاب و عذرا را بایمان و عمل است که درین جهان در پس پرده
 فضا دل را روشن گرداند و متعبد را بلذات و منو نهایی بهشت مشهود مولی تعالی
 بصیرت در ذوق و شوق داشته ظلمت کفر و حجاب ابر و اید بهین نور در آن عالم
 تمام تر و فراخ تر و لطیف تر گشته چنان شود که آن ملک پایان را فرا گیرد و محیط
 گردد و عیاناً نعیم جنت را بدست آورده خدای تمثیل مانند را بر بصر نماید بکوشه
 حجاب بازمیان برخیزد و قطع پرده نماید و خطای دیگر که این خطا کاران کرده اند
 آنست که شروع عمل اموقوف ایمان کامل داشته اند و هم از اول یقین میطلبند
 و میگویند تا یقین نشود که حقیقت کار چیست عمل نکنیم باین راهی دیو جهل بر یکار
 و در گوشت بطالت افتاده میگذرانند در صورتی که عمل بوجه ایمان خسران دنیا
 و الاخره ذلک الخسران مبین و ندانند که نورانیت ایمان بعمل قوت پذیرد چنانکه
 توفیق عمل بایمان زیاده تر گردد و نور هر دو متعکس و متلازم افتد و حقیقت یک نور
 است که در دل تصدیق است و چون بر زبان آید اقرار گردد و هرگاه در اعضا
 و جوارح سرایت کند اعمال خیر و نور علی نور یهدی الصلح نور من یشاء در اول بهیز
 ایمان اجمالی تقلیدی شروع در عمل باید کرد و پای بر بطن توفیق نهاد تا وجود همه
 نورانی شود و ظلمت تقلید بنور تحقیق مبدل گردد و صورت تفصیلی ایمانی از پرده جمال
 جلوه گردد و آن مجذوبان و مجربانند که ایشان را در اول فطرت بنور شهود منور

و بدولت قرب و حضور مخصوص فریده اند اما آن نیز نور و جدائی بسیط و جذب بهم اجزا
 است که بعد از نزول و در و بمقام سلوک تفصیل احوال مقامات کمال دریافت
 برسد قرب حصول مستقر ممکن می نشاند سخن از ضبط بیرون رفت مقصود آن بود
 که مادی معلوم شارع است چیزی چند از علم راه دین حق تعلیم کرده و تلقین نموده است آنرا
 باید دانست بدان کار که در هر که جزاوست اگر همان گوید که وی گفته یا چیزی گوید شرح
 و بیان آن کند و باعث تقویت و ترویج و قرونی جمال آن گردد مبارک است باقی تمهید
 و در و وبال است حدیثی از حضرت وی صلی الله علیه و سلم بیاد آمده که شمله بیان بعضی
 اعمال خیر است ایزد وی در اینجا مناسب افتد تا بداند و آگاه شوند که آن از کدام مقام
 قرب نور و تجلی و انکشاف وارد است و چه عظیم خواهد بود قدر و مرتبه آنچه از مثل این مقام
 ناشی نازل شده و همه احکام و اوضاع که از جناب سالت آمده ازین قبیل است فرم
 از اهل انجاشه و آسان گرفته و منصب اهل ظاهر و وظیفه عوام پیدا شده اند لغو باشد
 من اجل الغوايه حدیث نیست که احمد و ترمذی از معاذ بن جبل آورده اند که گفت
 دیدم که روزی بر آمدن پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر نماز باید او تا نزدیک طلوع کند
 آفتاب پیش تابان از خانه برآمد تکبیر بر آوردند و نماز بگذار و دو سبک بگذار و بعد از
 سلام صحابه اباباز بلند بخواند و فرمود تا همه بر جا خود نشسته باشند و بر بخیزند پس فرمود
 آگاه باشید میگویم شما را که نماز داشت مرا امروز از زود بر آمدن برای نماز باید او شب
 برخاستم و وضو کردم و گذاردم از نماز آنچه خدا خواسته بود ناگاه دیدم پروردگار خود را
 در نیکی تر صورتی اگر این بیان صفت حق است مراد بصورت صفت و شان است
 که در تجلی لطف و کرم بود و صورتی بجز صفت بسیار آید چنانکه گویند صورت مسئله
 و صورت حال بخشین و اگر حال خود را بیان میکنند که من در آنوقت در صورت نیکی
 حال شریف بودم خود چون نباشد که وقت شهود خاص و تجلی تام و خاصه انعام عام

فلا اشكال پس نه آند که یا محمد گفتم لبیک پروردگار من گفت میدانی که کدام اعمال است
که ملائکه علی که ساکنان حظایر قدس ملکوتی خصوصت میکنند در آن اعمال یعنی در شرف
و فضیلت آن بیکدیگر نزاع و بحث دارند و در برداشتن آن بمصعد قبول و ثبت نمودن
در دیوان اعمال مسابقت مینمایند و برآدمیان بدان اعمال رشاک بزند گفتم یارب
میدانم تو داناتر می بدانی سده بار این ند آمد و همچنین جواب گفتم پس دیدم من پروردگار
تعالی و تقدس که نهاده و در دست قدرت و انعام خود را در میان دو شان من تا غنم
بر یقین را از انماشی وی در سینه خود پس معلوم گشت و منکشف شد بر من هر چه در نظر
و آسمان بود و شناسختم و دانستم آن اعمال مذکوره را که پرسید پروردگار من از من باز ندان
آمد که یا محمد گفتم لبیک پروردگار من گفت در چه چیز خصوصت میکنند ملائکه علی این
گفتم بله یارب خصوصت میکنند در کفارات یعنی عملهای که هر چه از گنهایان خدا گرد
بدان بخشند و از مواخذه کردن بران بگذرند پس گفتم پروردگار کدام است کفارات
گفتم بر بار فتن برای دریا فتن نماز بجماعت و شستن در مسجد بعد از نماز گذاردن
بانتظار دریافت وقت نماز آئیده و وضوی کامل سیراب برآوردن و نهنگم ناخواسته
داشتن طبیعت آب را چنانکه در حال منفع و بیماری و تفتی سر او مانند آن باز ندای
دیگر آمد یا محمد میدانی که در چه چیز خصوصت میکنند ملائکه گفتم در جات یعنی عملهایی که
بدان مراتب درجات بندگان در درگاه عزت بلند گردوند آمد که در جات کدام است
گفتم اطعام اطعام مسکینان و در سنگان دادن یعنی انعام و احسان بر ایشان
کردن و از قوت و حیثیت خود بگذاردن و بهایم سخن باخلاق و نرم گفتن و باز کردن درختن و در بعضی آیات بجا
السلام الله علیه السلام آید یعنی که اسلام دادن به بیگانه و دشمنان و صلوة باللیل و الناس بنیم
و نماز گذاردن در دل شب هر گاه می که مردم در خواب باشند اشارت است بجمیع صفات
جود و تواضع و عبادت است که موجب فتح درجات و علو مراتب است و ششم



شرف مرد بحدوث که هست بهر که این مرد ندارد و عدس بن ز وجود و بعد از آن
فرمان آمد که بخواجه هر چه بخواهی پس عاگردم و در روایتی آمده که تعیین دعا هم از درگاه
که چون نماز کنی این دعا بخوان اللهم انی اسألك فضل الخیرات خداوند اسوال میکنم ترا
توفیق کردن کارهای نیک و ترک المنکرات و ناکردن و گذاشتن کارهای بد و حاجت
الساکنین و دوستی مسکینان که ایشان را دوست دارم زیرا که دوستی ایشان نشان
دوستی ایمان و ترک وجود دوستی است یا دوست داشتن ایشان مرأیال هر دو معنی کلی
چون ایشان او را دوست داشتند لابد وی نیز ایشان را دوست خواهد داشت
چه دوستدار خود را هر کس دوست دارد و محبت یکسانست که در هر دو طرف
افتاده و پیر تواند خسته است و آن تغفر لے و ترجمه سوال میکنم ترا عی پروردگار
که بیا بر می گنایان مرا در محبت کنی بفضل خود بر من صل اینست و اگر مغفرت و رحمت
پروردگار نباشد خلاص و نجات ممکن نیست آدمی سراسر گناه و تقصیر است نسبت
که نام عمل و کدام کار که شایسته درگاه قبول باشد آدم صبی که اول و اصل تمامه ادبیا
گفت و گو یا از جانب تمامه ذریات خود گفت و ربا ظلم الفنا دان لم تغفر لنا و ترجمه
لنکون من الخاسرین و اذا اردت فتنه فی قوم فتوفی غیر مفتون و سوال میکنم ترا
که چون اراده کنی در قومی فتنه و ابتلا را یعنی بلا می بفرستی دینی که بدان ترس زوال
ایمان باشد بر داور ما را پیش از آنکه گرفتار فتنه شوم و دین و ایمان از دست دهم
اول خود طلب سلامت عافیت باید کرد و چون دایره تنگ گردد و سلامت از میان
برخیزد و جز رفتن ازین عالم پر فتنه و آشوب راهی نیست حیات بسلامت یا امید سلامت
خوبست چو این راه بسته گردد و حیات محبوب تر از حیات بود و اسالک جبک و سوال
 میکنم از تو محبت ترا از همه چیز و همه کس انما ل منال زن و فرزند و هر چه با سوا
است ترا دوست تر دارم یا مرا و محبت حق است غراسمه مر بنده را بتوفیق طاعات

و فضل قربات و حب من بچاک سوال میکنم دوستی کسی که دوست میدارد و تر اهر و معنی
 که آن نیز نتیجه کمال دوستی است و حب عمل یقرب بنی الیک سوال میکنم دوستی عملی نزدیک
 گرداند مرا بجانب قدس تو بعد از آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم این قصه که دیدم
 حق است آنرا یاد گیرید پس آنرا یاد گرفتن تعلیم کنید و دیگر آنرا الحمد لله که در ضمن این شرح
 و بیان که متضمن تعلیم این قصه شد عمل باین حدیث و امثال این امر وقوع یافت باید دانست
 که ضلالتن این اعمال در اجراء ثواب نزدیک سازنده ترین بنده اینجانب حضرت کریم باب
 نماز است و صحیح تر و صادق ترین احوال حالی است که در نماز دست برد و نماز فرقه تعیین
 منصفه است صلی الله علیه و سلم و آنحضرت را در نماز شهودی خاص و خاص و محض بود که
 غیر آن نبود ولی مع الله وقت که فرمود در نماز بود اگر چه وی صلوات الله و سلامه علیه ایم
 الموصل و همیشه در قرب حضرت ذوالجلال بود اما اینجای خلوتی دیگر و محرمیتی دیگر بود قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد فرمود بنده را یعنی
 ذات شریف او را در سجده قریبتر است که در اتحاد و یگانگی با بالاتر از آن حالتی ^{مثال}
 بر معراج نسبت بسایر اوقات و هر کس بقدر معرفت و صفات وقت و علم و حال از
 اسرار و انوار نماز نصیبیه است و از مشایخ هر کس موافق حال مقام خود آنرا شرح کرد
 کاتب حروف را نیز در ابتدا کتابت این مکتوب خالی دست داده و نیتی فراموشید
 که چیزی از آن چه یافته است بنویسد چون مکتوب بآخر رسید آن ذوق نماند و
 از دست رفت انشاء الله الحق در مکتوبی دیگر اگر وقت مساعد کرد و توفیق یاری
 و از چیزی بنظهور رسد الامور مرعونه باوقاتها انقدر لبست ^{صلی الله علیه و سلم}
 والبتی الکرم المجدی محمد الله و محمدا و آله و سلم و سایر من التبع الهدی و ایحی الدین الحق
 المسین و العاقبت بخیر

الرساله النخاسته و التمشون تنبیه ولی الالباب بالمرأطبه علی الادب و الاحترام

لا اله الا الله محمد رسول الله

فیلسوف روزگار خواجہ نصیر طوسی بجانب شیخ عالم عارف صدر الدین تونیوی قدس
تعالی سرہ العزیز نامہ نوشت و درخواست کرد تا چیزی از راه وصول بحق بنویسد و را
نالی کند خواجہ بنیاد داشت که مگر شیخ سخنان از حقایق و معارف متعلق بوجود و طریقه توحید
و تحقیق مبدا و معاد و مانند آن چیزی خواهد نوشت تا ویرانیز در اینجا بقوت علم و فکر ت
مجال گفتگو فراخ خواهد آمد و هنگامه حرف زبانی گرم خواهد شد شیخ دعای چند از ادعیه
ماثوره انتخاب نمود و بفرستاد تا آنها راورد و خود ساز و در بران مداومت نماید تا راه ک
گرد و روشن شود و بعد از آن هر چه مصلحت افتد کرده خواهد شد نصیر طوسی را این فیض از شیخ
ناخوش آمد و گفت اینها را بابتدیان و نو در آیند گان راه بنویسند و مثل من که در علوم
و معارف موسی شگافی کنم و در تحقیق مطالب علمی به پایه بلند رسیده ام چه مناسبت دارد
شیخ فرمود صل همین ماست و هر یکی از ان گنجینه است از گنجهای الهی که رسول می تلقا
صلی الله علیه و سلم که گنجینه داراوست بحکم وی در مصالح بندگان وی خرج میکند و ب
منتی چه باشد همه یزده خواران این خوان اند بجز علم و عقل منتهی نتوان شد و عمل شری
باید تا کار بر آید و بعمل کار بر آید سخن دانی نیست و مقصود از توطیه و تمهید سخن این
حکایت است که دعای چند بود که مصلحت وقت شربت با آنها در دفع شر اشرار و تحمیل
وقت اوجبات وقت ایشان نمود و تذکیر و اعلام بدان از مقتضیات محبت خیرخواهی
بود حق تعالی ما را متابعت و محبت مشایخ مشرف دارد و از پیروی اغیار محفوظ اولی
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و در کتابت نفس از شر اعباد حسا و حکم کسیر دارد
و هم در منطوق قرآن مجید این خاصیت را بدان منوط و مربوط ساخته میفرماید فوقیه
سیئات ما کرم و اذ فاق بال فرعون سورة العذاب عمل این قصه در سوره مؤمن ال
فرعون است که قطبیان در بلاک استیصال می سعی داشتند و بیکرت این تعویذ لطیف

فصل فی توحید
و فی بیان
و فی بیان

توحید

توحید

لطف و حمایت حق اور از شر شرار و قایت نمود عددی معین در اینجا معتبر نیست اگر قصد
تیسیر و توفیق هر روز قرار یابد باید که کمتر از ده نباشد و زیاده بر صد حاجت نیست دوم لا اله
الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین کیمیای دیگرست از گنجینه کلام آفریدگار عالم تعالی
و تقدس که در خاصیت آن فرمود فنجیناه من الغم و کذلک تنجی المؤمنین اصل آن قصه یوسف
علیه السلام است که در شکم ماهی افتاد و پروردگار عز و علا ببرکت این شیخ نجاش داد
فرمود فلو لانه کان من المسجین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون مشاهده سر توحید و عظمت
الوہیت در کلام لا اله الا انت و شهود و عجز و عبودیت در انی كنت من الظالمین ذوق عظیمی است
که دریافت مقصود از احاطه آن بیرون نتوان شد و بعضی از اهل این شان گفته اند که
اوهت و اتمام عدد صد هزار درین ورد بیک بمنزل مقصود رساند صد قوا و درین ظرف
که ما یم رعایت هیچ عدد معین در کار نیست ذوق و حضور در کارست و فی الحقیقه چون سر
و عا در عدد دست تا از جناب شارع عددی معین نگردد و قطع بدان نتوان کرد و حکم بدان
اجتهادی نیست و الله اعلم

الرسالة السادسة والثلاثون استیناس انوار القبس فی شرح معانی

لا اله الا الله محمد رسول الله

بسم الله علی نفسی و دینی بسم الله علی اهلی و مالی و ولدی بسم الله علی اعطانی
الله الله ربی لا اشرك به شیئا الله اکبر الله اکبر الله اکبر و اعز و اجل و اعظم
مما اخاف و احذر عز جلالتی و جل ثناءک و لا اله غیرک اللهم انی اعوذ بک من شر
نفسی من شر کل شیطان مرید و من شر کل جبار عنید فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکل و هو رب العرش العظیم ان ولی الله الذی نزل الکتاب
و هو یتولی الصالحین این دعا انس بن مالک رضی الله عنه که خادم رسول الله بود
صلی الله علیه و سلم و ده سال خدمت آنحضرت کرد و آنحضرت او را با التماس مادرش بدعا

خبر در دنیا و آخرت مشرف و مخصوص ساخته و حق سبحانه و تعالی بدعای آنحضرت در عمر و مال
 و اولاد وی برکت عظیم داده و عمرش از صد سال متجاوز شده و اولاد صلیبی اش بعد از آن
 هفتاد و سه تن از ذکور و باقی اناث و باغ و بستان وی در یک اود و بار میوه میداد این
 برکات دنیا است برکات آخرت را خود چه توان گفت شیخ جلال الدین سیوطی که از اظم
 علماء حدیث است در کتاب جمیع الجوامع می آورد که ابو شیخ در کتاب ثواب این عساکر تاریخ
 آورده اند که روزی انس رضی الله عنه نزد حجاج بن یوسف ثقفی نشسته بود حجاج حکم کرد
 تا چهار صد سب از اجناس مختلفه در نظرو وی در آوردند پس بانس گفت هرگز دیدی که
 صاحب ترایع محمد رسول الله را مثل این سپان و دیگر اسباب دولت و کمالت بود
 فرمود بندگان تو تحقیق دیدم من نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خیر ما بهتر ازین و شنیدم
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرموده است سب که مردم نگاهدارند سه قسم است یکی سب
 نگاهدارد تا در راه خدا جهاد کند و با دشمنان دین و او غزاد بد بول و سرگین و گوشت بپوش
 و خون آن روز قیامت همه در میزان اعمال می باشد و دیگری سب نگاهدارد تا در حاجات
 خود سوار شود و دفع بیادگی کند و یکم دیگر سپان نگاهدارد برای نام و آوازه تا مرگش به
 دیگریند که فایان چنین از چندان سب دار دجای او در آتش دوزخ بود و اسبان تو
 ای حجاج ازین قبیل است حجاج بشنیدن این حدیث بهم بر آشفت و ناله غضب می
 تیرید و گفت اگر ملا خند خدمت تو امی انس که بغیر کرده صلی الله علیه و سلم و کتاب امیر المومنین
 یعنی عبد الملک بن مروان که در سفارش و رعایت احوال تو بمن نوشته است نمی نویسد که
 با تو امر و زانچه میکردم انس گفت لا والله هرگز نتوانی کرد و چشم بد بجانب من دید بدستی
 شنیدم من از بغیر خدا صلی الله علیه و سلم کلماتی که همیشه در پناه آن کلمات و ترسم بان کلمات
 از سطوت هیچ سلطان و شریع شیطانی حجاج از بهیبت این کلام از خود رفت و بعد از آن
 سر آورد و گفت بیا موزان مرا یا با حمزه آن کلمات را گفت هرگز نیا موزم ترا بخدا

سگند که تون اہل انی تا چون وقت حلت انس رضی اللہ عنہ در رسید آبان کہ خادم وی بود
 بر سرش آمد و فریادش زد انس گفت چه خواہی گفت آن کلمات را کہ حجاج از تو طلب میکند
 ندادی و اورانیا موی گفت بل بیاموزم ترا آن کلمات او تو از اہل انی خدمت کردم
 من رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دہ سال پس گذشت می از دنیا در حالیکہ رضی بود از
 و تو نیز ای آبان خدمت کردی مرادہ سال و در میگذرم من از دنیا در حالیکہ رضی ام از تو
 نگودر باد و شام این کلمات را بخاہد و ترا خدا تعالی از ہمہ آفات بسم اللہ علی
 نفس و دینہ حرز میکند و پناہ میسازم بنام خدا بر نفس خود و دین خود و تواند کرد بسم
 مجموع بسم اللہ الرحمن الرحیم باشد کہ بخیر راوش اکتفا نمودہ چنانچہ گویند چہ بخوانی گویند
 الحمد للہ بخوانم یا الم میخوانم و مراد تمام سورہ ست و تخصیص کرد حرز را بر نفس و دین زیرا کہ
 بنا بر تحصیل ہر کمال و صل در مباد و مال نفس و دین ست باز تقدیم کرد نفس را ز جهت بود
 وی موقوف علیہ تحصیل کمال دینی و دنیاوی و لہذا الباقی او در تہلکہ حرام ست و الباقی
 حتی الامکان واجب در مسائل شرعیہ می آرند کہ اگر یکبار لقمہ در گلو بند شود دوم آبی کہ
 بوی آن لقمہ بند شدہ را فرو برد ہم نرسد شراب خوردن کہ باجماع در شرع حرام ست
 در خیالت او را حلال گردد بکہ واجب بود تا باعث بقای نفس و حیات فانی کہ حسب
 حیات حقیقہ جاودانی ست گردد و اجزا کلمہ کفر بر زبان یا طمینان قلب یا بیان در حالت
 جبر و اگرہ نیز ہم ازین قبیل ست و از برای نگاہداشت جان اگر ناشایستگے بگویند
 و دل برقرار خود بود و خصمت ست بجهت بقای نفس و دین و اگر عبرت کنند و عمل بعزیمت
 آن خود اعلیٰ و ارفع ست این مسئلہ در کتب فقہ بہ تفصیل مذکور ست از اینجا باید طلب شد
 بسم اللہ علی اہل و عالی و ولک بعد از حفظ و اجزا بر نفس و دین اہل مال و ولد را یاد کرد
 کہ سباب بقای نفس و دین و حمد و معاون آتند و بعد بسم اللہ بر سر آنها آورد و بہمان لفظ
 بسم اللہ کہ در اول آورد بسند کے نکر دو گفت بسم اللہ علی نفسی و دینی و اہلی مالی و ولدی

و سلوک این طریقه در عبارت نزد ارباب معانی اشارت کند بر آنکه هر دو قسم یعنی هر چه اول
 مذکور شده و آنچه در آخر ذکر یافته مقصودست و اعتناء و اهتمام بهر دو علی السویه است و اهل
 دال هر دو بیک معنی است گاهی بمعنی تابان و پسران استعمال یابند و گاهی بمعنی اولاد اینجا
 چون اولاد در آخر ذکر یافته معنی اول مناسب ترست و مال منال چون در مقام مدح و
 استخانت مذکور گردد مراد بدان مال حلال افتد که وسیله آخرت گردد و حفظ و احراز آن تخم
 سعادت و ثمر کمال است باقی همه مایه و بال و نخال و ولد بمعنی اولاد بود خواه مذکور و خواه
 اناث و وجود اولاد نیز از اسباب قوت و معاضدت بازوی دین و دولتست و فرزند
 اگر رشید بود و صالح موجب سعادت دنیا و آخرتست در حدیث آمده است که سه چیز است
 که از آدمی زاد بعد از رفتن وی از دنیا باقی می ماند یک علم دین که با اهل آن آموخته باشد
 و این سلسله را که منتهی بجناب رسالت است صلی الله علیه و سلم بر پا دارد و دیگر خیر جاری
 که در اینجا منفعت بندگان خدا بود و بعد از وی بجا ماندن خوش آنکس که باند پس از وی
 بجای بیاید مسجد و چاه همان سزای هر یک از فرزندان صالح که بعد از مردنش بدعا ایمان یابد
 تا موجب امر زید و کنان و باعث رفیع درجات پدر گردد و در حدیث بهین ترتیب واقع
 است و ذکرشان بدین ترتیب اشارتست بفضیل علم و مال بر ولد در بنیاد از آنکه
 وجود ولد صالح خصوصاً در آخر زمان نادرست و در بعضی روایات ذکر ولد بر ذکر مال
 تقدیم یافته و بیشک ولد از مال محبوب تر و عزیز تر باشد و حفظ و احراز وی مطلوب و مقدم
 بود بسم الله علی ما اعطانی الله حرز میکنم بنام خدا بر هر نعمتی که داد مرا خدا چون ذکر
 کرد و چند نعمت مخصوص که اصل و عمده نعمتهای دنیا و آخرتست بعد از آن لفظ عام
 آورد تا همه نعمتهای اصل و فرع و جزئی و کلی را شامل باشد و بحقیقت حصر نعمتهای دنیوی
 بیرون دایره امکانست و آن نعمه و النعمه الله لا تحصى اما ان الانسان لظالم کفار
 آدمی انعم بر نفس خود ظلم کند و کفران در زدن این جهت فرمود ان الانسان لظالم لقا

بصیغه مبالغه و جای گیر سیر ماید و آن تقد و العتمة الله لا تحصى و آن الله لغفور الرحیم
 یعنی اگر نه مغفرت و رحمت می تعالی بود می کار بر آدمی زاد بدین کافر نعمتی و ناسپاس که
 دارد تنگ بودی مغفرت و رحمت می تعالی نیز از نعمتهای اوست اصل اینست باقی همه
 هیچ در حدیث آمده است در نیاید هیچ یکی بهشت را بعلمش الا بفضل خدا و رحمت می تعالی
 شکر این نعمت باید گذارد و بیکار نشست سید العالمین صلی الله علیه و سلم چندان نماز
 استادی که پایهای مبارکش بیاماسید و خون از انهار و آن شدی گفتند یا رسول الله
 آخره گفتمان اول آخر ترا آمرزیده اند قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تخر
 و دیگر اینهمه تعب و مشقت چیست فرمود می تعالی مرا بخشید و بخشیدن می نعمتی است
 عظیم اگر شکر این نعمت نکنم بنده شاکر بنام سید اولین و آخرین که عالم و عالمیا طفیل
 اویند این همه تعب کشد و بندگی کند دیگران را خود چه گوید الله ربی لا اشرك به شیئا
 خداست پروردگار من شریک منکر دایم باوی هیچ چیز افضل این کلمه و خاصیت می در
 دفع محنت و شدت و آنچه پیش آید مرد را از حوادث و دوا می در احادیث بسیار واقع شده
 و حقیقت معنی می شهود توحید افعالی است که هر چه پیش آید همه از پیشگاه دانند و در
 شرک خفی نیست با حق ظن پروردگار من که چون در تربیت اوست هر چه کند صلاح کار
 بنده همدان خواهد بود و لیکن این در حق کسی بود که دایم متوجه و ملتی بجناب لطف و کرم
 اوست تعالی شأنه و تمامه امور خود را بوی تفویض نموده و پر تو از نور ولایت برنا صیغه
 متافعه و پروردگار تعالی با لطف خاص متولی امور او شده و الا نه هب انت که صلاح با حق
 واجب نبود و هر چه خواهد کند الایال عما لیفعل و هم یأون تنبیه مراد حقیقه بآنکه در شرح
 ورود یافته هر که این دعا بخواند جزایش نیست آن بود که متحقق بدان حال متصف باشد
 آن شود و الا مجرب در حرکت جوارح و جنبانیدن زبان چندان کفایت نکند مگر آنکه نص
 شارح معلوم شود که این خاصیت در مجرب و لفظ و نفس حرف و صورت آن زبان اثر

بجاییت بران لفظ مترتب گردد و حاجت بدرک معنی نباشد و با وجود آن بیگاری
 و عمل موقوف آن حال نباید داشت فضل خدا واسع است و وی سبحانه مجیب الدعوات ^{کائنات}
 است بهر حال که بکنند رعایت و شرایط و آداب حسابی است و لیکن فضل و کرم وی تعالی
 و اثره حساب است مالا یدرک کله لایترک کله و باند التوفیق چنانچه در باب خلاص وریا
 در عمل از شیخ شیوخ زمان خود شهاب الملة والدین اسهر و در رسیدن که چه کار باید کرد
 چون عمل کنیم ریاضه یابد و اگر نکنیم بیگاری نشینیم فرمود عمل کنید و از ریاضه بفرمانید بیگاری
 نشستن مصلحت نیست آخرین عمل اگر دوام پذیرفت هم بهر انیت عمل است اخلاص
 پیدا شود انشا الله تعالی الله اکبر الله اکبر و اعز واجل و اعظم ^{و اعظم}
 و احد از خدای بزرگتر و غالب تر است از چیزی که میترسم من و بیم میدارم از آن چیز و بعضی
 و اعظم بعد از اجل نیز مذکور است کبریا و عزت و عظمت و جلال یعنی نزد یکسهم
 آیند و اگر کبریا را باعتبار ذات و عزت را بافعال عظمت باسما و جلال را باصفات
 اعتبار نمایند دور نباشد و چون نفس بحیثیت و بی یقینی خود ترس و هراس از اغیار دارد
 خصوصاً در جائیکه معامله با غالب از خودش افتد چنانچه سلاطین و جباران درین کلمه
 باستحضار عظمت کبریا ای الهی که مستلزم اشتغال القدر نور یقین است و یقین است
 که مان ای نفس ترس که پروردگار تو بزرگتر و غالب تر از دشمن است و اگر ترس
 قویست گلهبان قوی ترست + تو از مولی تعالی ترس تا همه از تو ترسند من تا
 عن الله خاف عنه کل شیء و درین کلمه تنبیه است بر آن که در وقت معامله با غالب باطن
 مملو تر شود بکبریا حق دارد تا همیبت و عظمت بیگانه را در دل طایبی نماند و در سطوت
 نور عظمت جلال وی تعالی جباریت و تها ریت دیگران مضحک و متواری گردد و جبار
 غالب است همایه تو و پناه آورنده بتو چون احضار کبریا ای حق و شهود عظمت او کرد و از
 بمقام حضور آمد و خطاب کرد و همایگی حق بدوام توجه و التماس بجناب لطف و مکتبش

عزت اوست هر که بخت بخت عزت اوست هر که مقتدر و مغلوب گردد عزت تو خوار
 نه بیند کس و جل ثناءك و بزرگ ست ثناء تو و بچاکس بکنه صفات کمال تو و قدرت
 لا یزال تو ز سر ضعیف راقوت همی و قوی را ضعیف گردانی لغرض من ثناء و تذلل من ثناء
 صفت تو هست ولا اله غیرك و نیست هیچ معبود بحق جز تو اللهم انی اعوذ بک من شر
 نفسی چون منبع تمامه شرور و قبیح و باعث بی یقینیه و بی ثباتی نفس است پناه و پند
 از شر وی و هر چه از شر بادی زاد رسد همه از نفس اوست بغير فرمود و صلوات الله علیه و سلم
 رب لا تخلفن الی نفسی طرقة حین و لا اقل من ذلک پروردگار اگر اندر مرا نفس من گشت
 زدن بلکه کمتر از آن مراد ایم با خود دار و در شایده عظمت خود بگذارد تا یک چشم زدن عیب
 مجال تاثیر و تصرف و غلبه بر من نباشد و من شر کل شیطان مرید و من شر کل جبار
 عیند و پناه میجویم بتو از شر هر شیطان رانده شده و از شر هر سلطان متکبر مایل از راه راست
 معاند حق معنی عناد از راه راست بر آمدن و مخالف شدن مرحق را با وجود شناخت آن
 چون تدبیر کار شر و سلطنت و ملک اغوا و ضلال الشیطان حواله کرده اند و برین قیاس
 حال جباران و قهاران که سلطه بر خلائق اند استعاضه از شر ایشان از واجبات وقت
 باشد و شیاطین دو قسم اند شیاطین جن بیس و جنود وی و شیاطین انس ظلمه و احوان
 ایشان اول اشارت با اول ست و ثانی ثباتی و قوت و همیه که در سرشت آدمی اند نهاده
 و او را شیطان عالم النفس گویند نمونه از شیطان عالم آفاق است که عقل و جمیع قوی و شایعه
 سلطنت دارد مگر عقل مصفا و منور بنور یقین که بحکم آن عبادی لیس لک علیه سلطان
 سلطنت می ازان مقهور و منتفع است و استعاضه از شر وی که معدوم را بصفت موجود
 و بطل ادر لباس حق نماید نیز واجب است و زوال خوف از ماسوای حق جزو دفع و انزال
 و هم صورت نه بند و در حقیقت استعاضه از شر نفس است چنانچه در فقره اول مذکور شد
 فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکل و هو رب العرش العظيم

این ایست از قرآن مجید که حضرت حق سبحانه تعالی بر رسول خود صلی الله علیه وسلم امر کرده
 میفرماید پس اگر پشت دهند کافران در روی بجانب حق نیارند و از قبول آن اعراض نمایند
 بگوای محمدای محبوب من ای محفوظ و معصوم من حبیبی الله پس است مرا خدا لا اله الا هو
 نیست هیچ معبودی بحق مگر وی علیه تو کلت بروی گذاشتم کار و بار خود را و وکیل خود
 گردانیدم او را و مهربان العرش العظیم و وی پروردگار عرش عظیم است که عظیمتر و بالاتر
 از وی خلقی در عالم اجسام پیدا شده چون سوق کلام در دفع شر جباران و قهاران
 دفع بیم و هراس ایشان بود و اصل ماده آن شهود قهر و عظمت الهی تعالی است مقطع کلام
 بر سنن مطلع آورده ختم سخن بر عظمت کرده و اگر اصحاب حج زوار باب دعوت مراقبه احاطه عرش
 الهی با ملاحظه این اصناف در مینوقت نمایند در حفظ و صیانت او خل باشد چنانچه قطب الوقت
 شیخ ابوالحسن شاذلی رضی الله عنه در حزب البحر که از حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم
 نقلین نموده است و در باب جزر و حفظ تریاق الکبر است فرموده ستر العرش مسمول علیها
 و من الله ناظره الینا بجل الله لا یقدر علینا و الله من در انهم محیط پرده عرش بر ما فرشته
 و من عنایت و عصمت الهی بجانب ناظر دیگر بقوت الهی هیچکس را قدرت بر ما نباشد قدرت
 وی تعالی همه محیط است که راه بیرون آمدن از محیط قدرت او محال بود البکیر المتعال
 فائده وصیت مشایخ شاذلیه است قدس الله اسرارهم مریدان را بخوانند این دعا
 یعنی حبیبی الله لا اله الا هو علیه تو کلت و مهربان العرش العظیم گفته اند اگر یکی باشد که دیر
 هیچ دردی نباشد الا همین ورد کفایت میکند او را از جمیع او را و گفته اند که در خواندن
 این دعا اگر فهم و حضور نباشد نیز مؤثر و مقبول است و حد و خواندن آن ده کثرت است
 بعد از نماز صبح و بعد مغرب اگر مضرت بار بخوانند نیز کفایت است بلکه این صحبت روایت اقربا
 است و حاصل آن توحید و وجه نجای حق و اخلاص مطلب است باشد و عظمت وی تعالی
 و تبری از ماسوی و ترک تدبیر و اختیار زرق الله و ثبتنا علیه هذه الطريقة المستقیمه ان شاء الله

در باب جزر و حفظ

دعا خواندن

الله الله نزل الكتاب هو يتولى الصالحين ۵ در بعضی روایات این کلمه نیز در آخر دعا ذکر
 است ترجمه بدستی درستی که دوست و متولی تمام امور من خداست که فرودستاده است
 کتاب که در وی تدبیر تمام امور دنیا و آخرت کرده است یعنی قرآن مجید را و وی سبزه لقا
 دوست میدارد و تولیت امور میکند و صاحبان را اللهم اجعلنا من الصالحين و دعا قنوت
 و التحيات را نیز در وقتی بتقریب ترجمه شرحی کرده شده بود آن نیز منقول مسطور میگردد
 الرسالة السابعة والتكثرون تجلب القلوب بقدر الملكوت بشرح دعا لقنوت

لا اله الا الله محمد رسول الله

قنوت بمعنی دعا و طاعت و سکوت قیام و خشوع آمده و هر یک از این معانی باین دعا مناسبت
 و در تعیین مواضع و آداب درین دعا اختلاف گونه هست و مختار است که اگر همه جا بواجب
 درست است و اگر در بعضی مواضع بی و اونیتر خوانند روا بود بچشم مسحوق و شهرت بر صحیح
 نگاشته اید اللهم انا نستعينك خداوند ما یاری و مدد مطلبیم از تو در جمیع کارها و تمامه
 دنیا و آخرت علی الخصوص در طاعت و عبادت که بی توفیق و اعانت که مخصوص بندگان
 خاص است موجب قرب حضرت است میسر نباشد اللهم معنی یا الله اید از بعضی سلف
 رحمة الله علیهم منقول است که فرمودند چون خدا را با اللهم یاد کردی گویا همه ناهاش
 یاد کردی و بقول اللهم اسم عظم است که دعا بوسیله آن باستجمل شرایط دیگر البته
 مستجاب است و انا نستعينك بلفظ جمع آورد با آنکه داعی یکی است اشارت است بآنکه
 باید که در طلب خیر مسلمانان را با خود شریک گرداند و بر خوان نعمت بیکران حق تنها خوان
 نکنند یا اشاره بآنکه همه محتاج مدد و معونت حق اند جل و علا و اگر از اول تا آخر همه جمیع آیند
 از استعانت و استمداد جناب لایزال مستغنی نباشند یا اسقاط دعایت نفس را از
 مرتبه استحقاق و خیر اعتبار تا باشد که در ضمن جماعت طفیل مقبولان درگاه دعا را و در
 اجابت و قبول منسک گردد و نستغفرک و طلب آمرزش گناهان میکنیم از تو چون استغاث

و طلب توفیق طاعت کرد و طلب آمرزش گناها ن نیز میکند تا بهر دوستی جلب نفع دفع
ضرر که هر دو جنبه ظفر و نخل اند متک بذیل مقصود کرده باشد یا چون توفیق بر عیادت
علیه السلام طاعتی و عبادتی بی شوب نقصان نبود و چنانچه حق عبادت است از دست نیاید
استغفار میکند از آن نقصان و تقصیرات که در طاعات رود مشایخ گفته اند رحمة الله علیه
احتیاج بعفو و مغفرت کردگار تعالی در طاعات بیشتر است از آنکه در معصیت چه تقصیر در
مقام قرب بساط حضور سخت تر است از آنکه در بعد و غیبت و استغفار سبب ادراک مطا
بض وجود و مفتاح خزان امداد و العاف حضرت واجب الوجود دست جل جلاله و عمن نواله
یرسل السماء علیکم مدرار او میدکم باموال و بنین الایة دلیل آنست سید العالمین را صلوات
علیه وسلم در یک مجلس مفاد کثرت و گاهی صدمت می شمردند که تکرار استغفار سبب رسیدن
که معنی آن استغفار و باعث آن تکرار چه بود و از کجا بود سخن درین باب بسیار کرده اند جمله
از آن در رساله مرجعین فی الحجج بین الطرفين که در جمع بین اشریة و حقیقة و
تطبیق ظاهر و باطن صورت تالیف یافته است آورده ایم آنچه را از همه خوشتر و بمقام
ادب نزدیکتر ناید آنست که این استغفار از جهت همت و طلب آمرزش گناها ن ایشان
بود و اگر نه انجا همه حمت و مغفرت است استغفار بر آنچه باشد و الله علم و استغفار باید که
از سر توجه و حضور باشد و الا چون گوید استغفر الله یعنی طلب آمرزش میکند از خدا و باطن
از استغفار این طلب حضور حق غافل بود کذب لازم آید و این گناهی دیگر است که آن را
استغفاری دیگر باید ازینجا گفت البعد عددی بر صنی الله عنها که استغفار ناهذا احتیاج الی استغفار
کثیر فرمود استغفار یکبار یکبار میگویم گناهی است که محتاج است به استغفار کثیر کثرت استغفار کثیر از جهت
لزوم تسلسل و مراتب است یا از جهت آنکه گناه در عین استغفار عظیمتر بود و کثرت استغفار
محتاج تر و بعضی از علما بر آن رفتند که اگر استغفار بصیغه دعا باشد چنانچه گوید اللهم اغفر لی
بهتر از لزوم کذب دور تر بود اگر چه حضور در اجابت دعای شریط است ولیکن با وجود طریای

استغفار

غفلت اگر مساوت وقت افتد نیز امید قبول هست فائده وظیفه در استغفار حیا نیست
 قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند آنست که هر روز مقتاد یا را گوید استغفر الله العظیم الذی
 لا اله الا هو الحی القيوم و التوب الیه اگر بصیغه دعا گوید اللهم اغفر لی و تب علی انک انت التواب
 الغفور نیز درست است بلکه بهتر باشد و اگر در اول استغفر الله العظیم یا استغفر الله و در ثانی
 اللهم اغفر لی و تب علی یا اللهم اغفر لی گوید کفایت بود اینقدر خود آسان است بالله التوفیق
 و تو منی بک و ایمان می آریم بتو که خدای و بخشنده گنا مان مالی ایمان خود پیش ازین
 آورده است و این دعا مومنان است مانا که مراد تجدید ایمانست جد و دو ایماکم بقول لا اله
 الا الله صحابه رضوان الله علیهم با یکدیگر میگفتند بیا سید بشینیم و تجدید ایمان کنیم بذكر خداوند
 آخرت از اینجا معلوم شود که ایمان کهنه و پشمرده گردد و بعد از کهنه و پشمرده گئی نو تازه شود
 کهنه بطریای غفلت و تراکم ظلمات معصیت و نوباشغال نور ذکر و تقویت باعنه محبت
 چون صیغه تفعل بعرف زبان عرب مفید استمرار تجدیدی حصول فعل انا فانا بود هر ساعت
 ایمانی جدید بوجود آید و هر جدیدی را الذی پس تمامه اوقات مومن صادق لذت در لذت
 اللهم اوفقنا خلاوة الایمان و ارزقنا لذة النظر الی وجهک الکریم و عظم سباب تجدید ایمان
 و تازه گردانیدن آن صحبت صاحبین و نظر بحال ایشانست خصوصاً انهای که از خود خفا
 و بحق باقی باشند خدای تعالی شناسای قدر این نعمت روزی گرداند و مطالعه کتب این
 قوم نیز نافعترین سباب است در ین باب الله ولی التوفیق و لهم الصواب و نتوکل علیک
 و توکل سیکنم بر تو و تمامه کار ما را میسپاریم توکل از فروغ ایمان و لازم آنست توکل
 علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین و توکل در همه جا بود و غالب در مقام معرفت استعاش و سباب
 رزق آید و حقیقت آن ثقة و اعتماد است بر ضمانت باری تعالی و تکفل از رزق بندگانش
 اگر این یقین حاصل شد توکل بدست آمد ترک سباب عادی لازم این مقام نیست سباب
 و بهی که مباشرة آن منافی توکل است و ترک سباب عادی برای تحقیق و تصحیح مقام توکل

و امتحان حال نفس است چنانچه شایخ طریقت در حال ابتدا کرده اند و الاحقیقت توکل
 همان ثقه و یقین است و نیت علیک الحظیر و شناسیم بر تو نیکی یعنی حمد و ثنای
 میگویم و تمام نیکیها را بتو رساند میگویم چون حق را وکیل خود گرفت و در عادت وکیل چون
 بمقتضای نصیحت عمل کند و برادر دوستی و خیر خواهی موکل و متعلق رخصا او گردد و عقد
 دوستی محکم گیرد و اگر بخلاف این روش و عقد محبت اخلال پذیرد و محل سخط گردد و دفع
 آن تو هم میکنی و میگوید که ما بوکالت تو را ضمیمه تراشاکر و حامیم چنانچه گفت نشکرک
 و لا نلکفک شکر میگویم ترا بر نعمتهای تو و کفران نعمت تو نمیکنم ترا لایسما نعمت کالت
 که ما از تشویش تدبیر و تردد و اختیار و دار و گیر کار و بار خلاص کردی و فارغ البال
 بر بستر فراغ و ستراحت نشاندی بالاتر ازین چه نعمت باشد و چون رضی نباشیم
 بوکالت تو که در وکیل و صفت باید دوستی وافر و علم کامل این هر دو صفت منحصر
 در تو و ادای شکر باریتعالی بحکم عقل از محالات است از جهت تواثر الای و تواثر انفس
 وی بجایه و از جهت تنوع و تشعب آنها که در هر نفس هر طور نوعی از نعمت بظهور آید که شکر
 خاص از شکر اقصا کند و تنوع جمیع انواع نعم و مقابله آن بخصوصیات انواع شکر
 و چیز امکان و قدرت بشیر نبود از جهت لزوم تسلسل چه شناسائی نعمت نعمتی است
 بهتر و بالاتر از نعمت توفیق شکر بران نعمتی دیگر و همچنان شکر شکر الی مالا نهایت له
 و این محل دیش و حیرت عظیم است که اندیشه را سر از ان بیرون آوردن دشوار بود و لیکن
 این احتمال دین دهر است کسی است که خواهد کرم حق و افضال او را بافعال خود مقابل
 گرداند و این برگز است نیاید و شکر از زمر اسم و مواجب عقلیه اند و این مذرب اعتبار
 است و بطل است نفس خود را بنیت و منیت اثبات کند و این نقص ظاهر است اما آنکه
 محقق است بحقیقت و شکر از رسوم شرعیت شناسد این دهر است و اطاری
 شود چه شارع تعالی هر نوع از نعمت را شکری بزبان شرعیت تعیین فرمود و چنانچه

نماز و روزه و حج و زکوة و امثال آن هر که اقامت آن کند بحکم شرح از شاگردان باشد کند
 قال بعض المحققین و تخلع و تنك من یغفرک و برکشیم یعنی از باطن میگذاریم یعنی نماز
 کسی که معصیت و رزد و بی فرمانی کند ترا خواهد بخشاید و خواهد خلعت قوله تعالی لا تجزوا
 یومنون بالعدو و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله هر که ایمان بخدا و روز آخرت
 آورد هرگز دوست ندارد و آنرا که دشمن خدا و رسول خداست و عید درین باب در آیات و
 احادیث بسیار آمده ولیستادن درین مقام در غایت صعوبت و اشکال ایمان کامل آنکه
 بدل زبان و جوارح مخالف اختیار بشوند و اگر استقدر نباشد باری دل را محبت و نفقت
 ایشان نگاه دارند و ذلک اصغف الایمان اللهم ایاک نعبد چون تبری از ماسوی کرد و ظلم
 و شرک اختیار نمود بر جاده اخلاص استقامت بر جاده عبادت اقامت نموده میگوید
 خداوند اتر عبادت میکنیم نه غیر ترا و مطلوب و مقصود توئی نه اغواص دنیا و اغواص
 آخرت و ذلک نفی و تنجید و برای تو فرمان برداری امر تو و طلب ضای تو نماز می
 و سجد میکنیم عبادات بسیار است و چون نماز فضل عبادات و ارفع قربات بود از جهت
 اشتغال از اقسام عبادات و قربات را و بالفعل مباشرت و تخصیص کرد و از آنکه
 باز چون سجد و فضل ارکان نماز بود و اکمل احوال که بنده را با خدا قربت بخشد بعد از ذکر
 نماز ذکر سجده کرد و در حدیث آمده است که چون بنده در نماز ایستد جوهر رحمت نثار
 کنند و چون بر کوع رود بقایای رحمت تمام بر وی نثار شود و چون سر سجده برد گوید قدیم
 رحمان افتاد و بر دست بر اقدام وی نهاد بعد از تصور و ملاحظه این معنی شکل که طلب
 صادق سر از سجده بردارد تا مشاهده محبوب نکند و گوهر مقصود بدست نیارد و فضایل
 نماز و اسرار و حقایق آنرا مثل پنج بر قدر معرفت و مطابق مقام خود بیان کرد و از آنجا
 طلب باید داشت برای تقویة باعثه را و شناخت قدر نماز را و هر که از اهل حضور و معرفت
 است بقدر حال خود نصیب از آن دارد و الله الموفق و الیک نعبد و ینعمت

به سوی غیر توسع میکنیم و ترا خدمت میکنیم حقد یعنی خدمت است و عاقد خادم را گویند
 و محفود محفوم و معنی سبک در عمل شتابانی نیز آید درین فقره نیز بیان خلاص و توجیه
 میکند و نیز جو رحمتک و بخشی عذابک و بآنکه بقدر وسع و طاقت خدمتی میکنیم و در
 در طریق تقرب نمایم ولیکن امیدواری بر رحمت تو داریم و از عذاب تو می ترسیم و می
 استحقاق بر تو نیست ثواب محض فضل است و عقاب عدل تو بنا بر وعد و وعیدی
 کرده و ثواب عقاب بطاعت و معصیت ربط و تعلق داده و سبب خسته نزد و در طاعت
 امیدوار بر رحمت تویم و بار تحاب معصیت ترسکار از غضب تو ایمان بین الخوف و الرجاء
 بودن است با وجود سبقت رحمت بر غضب لهذا امیدواری بر رحمت را مقدم آورد
 بر ترسکاری از غضب ۵ آنها که خواص در کعبه تکریمند و دهشت زدگان عالم تسلیمند
 نو میدشوک که رحمت حق عام است و مغرور بشوک خاصگان در بینند و ان حدابک
 بالکفاد ملحق بدستی و دستی که عذاب تو بکافران لاحق و پیوسته است با سستی
 کرده شده است ایراد این کلام بعد از نومن بکناظر در جانب امیدواری است حق
 بکسر حاء و فتح آن هر دو خوانده اند معنی هر دو یکی است فی القاموس لحة ادر که کاحقه
 وذا لازم و متعاند عذابک بالکفار ملحق ای لاحق و فتح حسن و الصواب انتهی کلام
 تکمله در بعضی کتب فقه خفیه سطور است که اگر بعد از دعا مذکور این دعا را که ماثور
 است و قنوت مذرب شافعی است حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا با نام حسن سلام الله
 علیه و علی آباءه الکرام تعلیم فرموده نیز بخواند بهتر و جامع تر باشد اللهم اهدنا فیمن
 هدیت خداوند راه راست ما را در ضمن آن جماعه که راه راست نموده ایشان را و عاقتنا
 فیمن عاقبت و عاقبت بخش ما را در آن جماعه که عاقبت بخشیده ایشان و تولیتنا
 فیمن تولیت و دوست دار و متولی امور ما شود در آن جماعه که دوست داشته ایشان را
 و متولی امور ایشان شده و بارک لنا فیها عاقلیت و برکت ده ما را در هر چیزیکه داده از

نعمت و قنار بنا شهر با قضیت و نگار بار را می پروردگار را از شرحه قصا کرده انک
تقاضی لا یقض علیک بدرستی که تو حکم میکنی و حکم کرده نمیشود بر تو انه لا یدل من
والیت بدرستی که شان اینست که خوازمیشود و کسیکه دوست میداری تو او را و لایعز
من عادت و عزیز منی شود کسیکه دشمن میداری تو او را و المهدی من هدیت
و راه راست یا بنده کسی است که راه راست نموده تو او را بقدر کت دینا و تعالیت بزرگوار
ای پروردگار ما و بلند مرتبه که هیچکس کمال تو نرسد یا ذ الجلال و الاکرام ه اخذ و ند
صفات سلویه شویته اعظم و ارحم بیا مرز و رحمت کن و تجاوز عما تعلم و بگذر از آنچه میدان
از گن مان ما انک انت الاعز الا که هر بدرستی که غالب تری تو و کریم تری از هر غایب
و از هر کریم و صلی الله علیه و آله محمد بنی الامی و آله و سلم

الرساله الثامنه والثلاثون بحقیل البرکات ببيان معنى التحيات

لا اله الا الله محمد رسول الله

التحيات لله تمامه عبادات قولیه والصلوات و تمامه عبادات فعلیه الطیبات
و تمامه عبادات نالیه ثابت است مراد می الهی و تقدیر این چنین تفسیر کرده اند این
کلمات را رسم است که چون در حضرت ملوک در آیند او را سلام کنند و ثنا خوانند ثانیاً
خدمت کنند و عجز و نیاز نمایند ثالثاً تحفه بگذرانند لایق حضرت تا مقبول درگاه و شایان
عنایات حضرت باد شاه شوند امام محی الدین نوادی در شرح مسلم میگوید تحیت بمعنی سلام
و ملک بقا و عظمت و حیات ابد و تحیات بر لفظ جمع آورد وزیر که بادشاهان عالم از عجز
و عجم تحیتی مخصوص بود که صحاب ایشان مرایشان را بدان تعظیم و تکریم میکرد و تدبیر میکرد
تحیات همه ثابت است مراد شاه بادشاهان را که خالق عالم است و اوست بحقیقت
مستحق آنها و بر دیگران جز عاریتی بیش نیست که مانی در شرح صحیح بخاری از خطابی نقل
می نماید که تحیات رعایا ملوک که نزد ملاقات بدان تحیت میکردند کلمات مخصوص بودند

چنانچه در عرب نعمه صبا حاد و در عجم زمی هزار سال مانند آن میگفتند و امثال این الفاظ را
 صلاحیت آنکه بان تحیت بر کردگار تقالے توان کرد و نبود پس خصوصیات الفاظ را گذا
 یعنی مطلق تعظیم استعمالش کرد و گفت التحیات همه ای جمیع انواع تعظیم ثابت مد تقالی شای
 و است مستحق آن نه غیر او و وصلوات یعنی نمازهای فراصن و نوافل برای او است و صلوة
 بر معنی دعا نیز حمل کنند امی الدعوات کلمات الله و معنی رحمت نیز گویند یعنی رحمتها همه است
 و هو الرحمن الرحیم و الطیبات کلمات طیبه اعمال صالحه نیز مراد دارند و تمامه بمعنی صحیح است
 و مناسب مقام السلام علیک ایها النبی رحمة الله و بركاته سلام بر تو باد ای پیغمبر رحمت
 خدا و بر کتبهای او و حق سبحانه و تقالے امر فرمود در کتاب مجید مومنان را که صلوة و سلام
 بفرستید بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم کیفیت سلام نیست که در اینجا مذکور شد و کیفیت صلوات
 در آخر تشهد معلوم شود اگر گویند که خطاب مر حاضر را بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام
 نه حاضر است پس توجیه این خطاب چه باشد جوابش آنست که چون ورود این کلمه در اصل
 یعنی در شب معراج بصیغه خطاب بود دیگر تغییرش ندادند و بر همان اصل گذاشتند
 و در شرح صحیح بخاری میگوید که صحابه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلام بصیغه خطاب
 میگفتند و بعد از زمان حیاتش انجین میگفتند سلام علی النبی و رحمة الله و بركاته بلفظ
 خطاب بعضی عرفا از ارباب تحقیق گفته اند که آنحضرت باعتبار سراین حقیقت می سلمه
 علیه و سلم در فرایر موجودات و احاطه ذات بابرکات وی بسیار ممکنات در ذات مصلی
 حاضر و شاهد است و در وصیغه خطاب در حقیقت بملاحظه آن حضور و شهودت مصلی
 علیک یا رسول الله و سلم فائده در احادیث صحیحه واقع است که هر بنده مومن که
 بر آنحضرت سلام میفرستد آنحضرت بنفس شریف خود جواب سلام او میگوید در اینجا
 نیست خلاف در آنست که این رو سلام از آنحضرت مخصوص است بزمیران قبرش
 که در حضرت در آیند و بر طریق داخلان مجلس میگویند یا شامل است در صلیان ا

تأیید
 احاطه ذات
 حضرت
 یا رسول الله

نیز که در قراة تشهد بلفظی که مذکور شد سلام فرستند و انظار بر موعوم و هو القول صحیح
 فرق آن باشد که سلام زایران بپواسطه بیع شریف میرسد و از دیگران بوساطت ملک
 یا جین که حضرت عزت ایشان را به تبلیغ صلوة و سلام از امت بر آنحضرت صلی
 علیه و سلم برگماشته است چنانچه در احادیث واقع شده است و البتہ علم السلام علینا
 و علی عباد الله الصالحین سلام بر ما و بر بندگان خدا که صالح اند اگر گویند در
 این سلام چنانچه مشهور است از حضرت پروردگار تعالی است بر رسول انام علیه
 و السلام در شب معراج پس ظاهر و سلام است بر ائمه تعالی جوایشان آنکه سلام دعاست
 بسلامت از آفات و مکر و بات و وی تعالی و تقدس منزله و مستغنی است از آنکه در
 دعا بسلامت کنند پس بدل آن سلام به بندگان خاص می فرستاد که مقربان
 و متعلق بذیل عزت اویند و در حدیث صحیح آمده که چون صحابه خلف آنحضرت صلی
 و سلم در نماز گفتند السلام علی ائمه من عبادہ و علی جبرئیل میکائیل علی فلان فلان
 آنحضرت بجانب صحابه دید و گفت ان الله هو السلام فاذا صلی احدکم فليقل التحية
 و الصلوة و الطيبات السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته السلام علينا و علی عباد
 الصالحين فرمود خدا خود سلام است یعنی خداوند سلامت و سلامت بخشن دیگران
 سلام بر موعوم ندارد و سلام بر من فرستید و بر بندگان صالح و می تا بر بندگان صالح که در
 زمین آسمان است برسد جبرئیل میکائیل و غیر ایشان همه در آنجا داخل اند ائمه بدان
 لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اول شهادت است بخدای خدا و
 بر سالت محمد صلی الله علیه و سلم و بتحقیق در بعضی روایات آمده است زیاده و الحمد لا شکر
 و اگر این زیاده را نیز بخوانند بی شبهه درست بود و لیکن وایت صحیح در مذہب جعفری همان
 اول است که مذکور شد و بعد از تشهد درود بخواند و آن سنت است نزد حنفیه و فقه
 نزد شافعی کیفیت آن در احادیث بصیغهای مختلف آمده و اگر باین صیغه بخوانند

نماز عباد

کفایت است اللهم صل علی محمد علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم علی آل ابراهیم انک حمید
 وفی نسخه اللهم بارک علی محمد علی آل محمد وبارک وسلم کما بارکت علی ابراهیم علی آل ابراهیم
 انک حمید مجید ودرین تشبیه باعتبار لزوم قوت وجه تشبیه در تشبیه به سخن است و ازین
 جوابها گفته اند تمامه آن در رساله جذب القلوب جدا مذکور شده است و حسن جواب آنکه
 تشبیه انبیاء در نفس صلوات است چنانکه در قول می عز و علا انا و حنین الیک کما اوحینا
 الی نوح و هود و شجره و جثشیه در تشبیه کفایت است و بعد از تشبیه و صلوات از ادعیه
 هر چه خوش آید بخواند و اگر از آثار بخواند افضل است و از آنچه ماثور است یکی اینست که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصدیق اکبر بالتاس می تعلیم فرموده رب انی ظلمت نفسي
 کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم
 دیگر این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من فتنه عذاب القبر و من فتنه عذاب النار
 و من فتنه السبع الدجال و من فتنه المعز و الماعثم و من فتنه المحیة و الملمات و اعوذ بک
 من الفتن باظهر منها و ما یطن اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و علنت
 و ما اسرفت و ما انت علم به منی و ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب
 النار نیز بخواند که جامع و شامل سنت ۳

الرسالة التاسعة الثلثون تثبیت الغفوة و بتصور عظمت رب العباد و

لا اله الا الله محمد رسول الله

اللهم صفیر الدنیا با عیننا عظیم جلالتی قلوبنا بر تو بادای فرزند و لبند تصور عظمت
 و کبرایای حق که هیچ چیز عظیم تر و کبیر تر از ذات وی تقال نیست و هو العظیم
 آدمی چون نظر بر ماهیت امکانی خود بیند از وجدان احتیاج نیستی خود دریابد که
 در نظر ادراک متلاشی و معدوم گردد و خود را هیچ در دنیا بدیچی یابد که نشان هیچی در
 بروی نیز تمهت وجود و هستی نهاده است این حقیر را گاهی در هنگام صفائی وقت

و بار یکی نظر چون نظر بر تعین جوئی خود افتد ساعتی نگذشته باشد و خطه نرفته که از نظر
متلاشی وفانی گردد بر مثال ابر پاره رقیق در آسمان گناه کرده باشی که تا میرد و رقیق
و بار یک ترحمی افتد در فتنه رفته متلاشی وفانی میگردد و گاهی که حدت نظر و صفای وقت
از آن کمتر است مانند پوست پاره خفیف که نه خراب رخته زده که مخور و هیچ هیچ منظور گردد
و گاهی مثل تمک بعضی میو یا مثل سیب شفتالو که بقایت است و ضعیف است و هنگامی
مثل خشخاش دانه یا ذره یا از آن نیز کمتر و گاهی که وقت نظر از غواشی تعلق بوجود مکانی
مجرد تر و صاف تر بر وجه اصل چنانچه نفس الامر است باشد معدوم مطلق یا بدیهی باشد
هستی و نشان خود یعنی نه ایجاد در فضای نورانی که مشغولان نقشبندی نور امداد و احیاء
در وقت توجه میا میزند افتد و میگویند که خود را در فضای نورانی یا فیتیم خود را چه باید یعنی
نور را در اک چنان بسیط و لطیف شد که این حالت روی نمود که رحمت تعین جوئی از میان
برفتد و چون کثیف از میان بر افتد که سایه انداخته مانع روشنایی آفتابی یا چراغی
شده باشد لاجرم فضای نورانی پیدا گردد و خود را یافتیم یعنی خود را که می یافتیم که گریه
بسمان الله کجا اقدام و چه روی نمود قطعاً در قصد بیان این سخن نبودم مقصود آن
بود که برای حفظ اوقات و معمولی باطن و غنای قلب استلزام وجود بنور حضور صفای
حال و فراغ وقت تصور عظمت وجود حق و غلبه قدرت و انبساط علم وی لازم گیر
ایچ نمودن هستی خود و دریافت ذل و صفار و احتقار حال خود لازم است یا تقدیر
است شهود نیستی خود اگر چه اصل و نفس الامر است اما هنوز گرفتاری بدان از هستی و
خود پرستی است چرا نظر بلند نباید داشت و بجانب علو نباید رفت و نظر بر نور حق جو
مطلق و عظمت کبریائی او نه گذاشت که تامل هستی بامی علوی و سفید عقیده و حیثیت
در جنب آن محو و متلاشی است و کلامه الیه در او را آمده اللهم انی بصحبت مرتبنا
بعلم و هیچ امری ببد غیر می فلا فقیه فقر مننه این فقیر گاهی بعد ازین کلامه انجمن میخواند

و اذ اصبح امرئ بسیدک فلا عنی غنی منی و بعد از حضور عظمت جلال حق انبساط
 نورانیت و کمال این پیغمبر صلی الله علیه و سلم بین و مشاهده کن که چه بادشاهی است
 و چه صاحب غریب نواز و ملک دنیا و دین بخش است که هر یکی از نوکران و بندگان
 درگاه او زنده گرداننده دین اویند و فریاد رس جن و انس و بادشاه زمین و
 آسمان و متصرف در ملک و ملوکات اند بعد از ان در انوار ولایت و سیادت
 این خاصگان نظر کن و مستغنی از عوام الناس باش اینجا بمقصود آدم و در اول
 مکتوب محفوظ همین بود مقصود آن دشتی که ترا یا خود را دوی نیست تو منی من تو
 بلکه طالب جمعیت وقت و کشاد سینہ را که اینجا نیز بجهت جامعہ ہمدرد و ہمکاری
 و ہم پیشگی دوی نیست بصیحت کنم تا از انبار روزگار و ترس اغیار ہر اشی خطبا
 و وسواسی و نگرانی دل و تشویش وقت و فقور حال اہ نیاید دل چون خملو
 بعظمت حق و بعزت محمدی شد و دیگر کجا جای وسواس و دخلیت غیر خوانند
 و اگر از مقام شہود عظمت کبریا تنزل کنی و بعالم بشریت و خود خواهی آر زو
 مطالب حصول مقاصدائی امیدوار باش کہ اینجا ہمہ مطالب حاصل است
 آخر ملک ملک خداست و متصرف و مدبر اوست و بہ نیابت و وکالت و
 سفارت و رسالت او پیغمبر را و خاصگان درگاه و حاضران گاہ ہر گاہ او ہست
 دیگر کمیت و لد العزت و لرسولہ و للمؤمنین و لکن المنافقین لا یعملون منافقا
 انہا کہ زبان لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ میگویند و در دل ظلمت شرک و نظر
 براغیار دارند بلاحظہ و یاد ب شریعت نزدیک تر گویم منافق نیستند و لکن
 منافق صفتا نہ تاب اللہ علیہا و علیہم شیخ ذکواللہ بالبحر در شتغال یصنع صلوات
 اللہ علی محمد آلہ و صحابہ را تہنید میگرد و میگفت بین کہ در یا با غوطہ میزنی اللهم کہ گفتی دریا
 کما اجمع توشجافا دی چون علی محمد گفتی در دریا فضل و جود پیغمبر غوطہ خورد بآلہ و صحابہ در دریا

کمالات ایشان عواصی کردی آخر بی نصیب افتادن و هتی دست ازین بجزو برآید
 صورت نداشت و بدان اسی فرزند که اغنیای وقت و اینار روزگار هم چند قسم اند
 جماعه از ایشان که فی الجمله در دبی دارند و از حلیه انصاف تمامی عاری نیستند
 و گاه گاهی بر مثال استو قد نار از معرفتی بر دل ایشان می نماید و از غفلت
 بهشیاری می آیند خاطر از جانب ایشان جمع دارد بلکه متوقع خیر و دوستی و انصاف
 با من یعنی دغدغه خاطر از میان بردارند اگر قمار صحبت و دوستی ایشان شود بعضی
 دیگر که انصاف نوززند و مسکابره نمایند اگر حرف زبانی تشویش دهند و بدین
 و بدید کنند چه زیان حرف زبانی بهمان مشهور است هیچ زیانی از آن نمیرسد
 مگر گرفتار آن نفس را که مدح و تشا خود خواهند و نزد ایشان عزت و سرفرازی
 فرمایان حق است که و اصبر علی ما یقولون و هجر هم هجر اجمیلا و اگر زیان اندیشی
 کنند و در مقام اندازی جانی بیایند سبیل هجرت بجرم خدا و مدینه پیغمبر است که
 هجرت سنت انبیاء است و هو الحفیظ العظیم بارے وقت را غارت مکن صحبت
 از دست مده و فرصت غنیمت دان و خاطر جمع دار و امیدوار شش دان
 بخوان که سید عالم صلی الله علیه و سلم بفرزند خود سید حسن بن علی رضی الله
 که اول قطاب این است و فتهای خلافت کبرای است در معامله آموخته
 اللهم اقدر فی قلبی رجاءک و اقطع رجائی عن سواک حتی لا ارجو احد
 غیرک بے سابقه اختیار این کلمات متصور گشت و بزبان قلم آمد شاید
 که متضمن خیرے باشد و بالله التوفیق و العاقبة بالخیر

الرسالة الاربعة ففعل لکسل بالمواطبة علی العمل

لا اله الا الله محمد رسول الله

یان اسی نفس چیرا تمهید در عمل میکنی و از کار کردن می نشینی بر چیز و کاری کن

باعث ترک عمل تکامل است یا کسل خیال تکامل خود یاده است توجه وجه خیری
 وجود تو از تونیت و تونه از ان تونی دیگرے ترا پیدا کرده و در تو قوتی نهاده
 و ترا برای کاری آفریده و بدان امر کرده و توفیق کار بخشیده و حساب آن
 ساخته جنبانده او و گرداننده او میگرداند و میچنانند چنانکه میخواهد هر چه فرمود
 بکن و چنانچه میچنانند بجنب تو در میان میا و خود را مبین الممالک تبصرت
 فی ملکه کشف یثا ر این بدان ماند که یکی لعبشی از گل سازد و آنرا در دست بگیرد
 و چنانند و آن لعبت بر خود بر بچد و خواهد که بچند ازین گذشتیم این عبادت
 که تو میکنی چه برین می ناز می و چه او را اعتبار میکنی و چه قدر می نهی که در آن تکامل
 میکنی و بر آن تهمت نام می نهی و اگر هست برای خود میکنی بر که منت می نهی
 بر خدا و رسول خدا یا خلق یمنون علیک ان اسلمو اقل لا تسوا علی سلا مکمل
 ین علیکم ان بدکم للایمان و خلق را از عمل توجه فائده که برایشان می ناز
 کسے بر اے خود کارے کند و منت برد گیرے هند یاده است تو خود در عسر خود
 یک کار برای خدا نکرده و همه بر اے اجرت میکنی و در دنیا و آخرت از ان
 امید ناداری و بر اے نفس خود کمالے کسب میکنی و توشه راه آخرت میساز
 پس بر اخلاصیت ان حسنم حسنم لالفکم فاسد و عمل تو سراسر خواست
 و دعا و آرزو و طلب است این بندگے نیت بندگے آنکه خالص برای خدا
 کنه و خود را نخواهی چنیدین اهل دنیا کسبه و کاری بر اے خود میکنند و در طلب
 معیشت میدوند و جانی میکنند تو نیز بر اے خود کارے کرده بلکه حرص
 و طمع تو زیاده از ایشان است که کار تو بر اے صلاح دنیا و آخرت است
 و ایشان خود همین بر اے دنیا میدوند و از آخرت فارغ نشسته کاملی حلیت
 و نازش بر که فرصت را غنیمت میدانی و از خدا می ترسی که بکند زشتا ره

باز گیرد و ترا بیکار نشاند و چون تاریک لای محبت دنیا در باطن تو بریزد
 و در طلب آن سرگردان سازد و ترا با تو گذارد و خیالات بهیوده و خاسر
 پریشان بر تو بگمارد و در بطالت معصیت اندازد و خوار گرداند و نام ترا از دیوان
 اهل سعادت محو کند آن زمان انی که حال تو چیست و دیگر شیمانی خوری و سونمندی
 نعمتهاست خدا در خود منی نگر می و شکر میکنی بر خیز بر خیز عمل کن و شکر گو که هم با
 مزید توفیق عمل خواهد بود و هم سبب زیاده نعمت و اگر نیک نگر می و غنیمت
 سلیم کار فرمایی همین مزید توفیق عمل خواه که همه در اینجا است و بهترین جزا
 عمل که عاملان طلبند همین زیادتی عمل است فردا بینی که چه چیز ما با خود
 ببر می و چه نوز ما از باطن تو سر برزند و چه چیز ما بیرون آید حیران شو می
 و کونی ای کاش بیشتر و ترازین کار میکردیم و کی ساعت در دنیا بیکار نمی
 شستم حسرتی که فردا مردم را باشد همین باشد که چرا کار نکردند و اگر کردند
 پیریشتر نکردند و نیا جاس کار و مزرع آخرت هر چه اینجا کارند اینجا بدرونند
 و بدانکه در عمل نور می نهاده اند هر که عمل ترک کرد نور می از وی فوت شد و صواب
 در فرایض و واجبات و سنت موکده که نور در اینجا اقوی و اتم و اکمل است و
 جهر بانی و عنایت الهی تقاضای نگر که بر بندگان دارد و گفت این عملها را
 البته کنید و از دست ندیدید و تقصیر از خود در حق خود رضی نباشید و اگر
 نکنید در محل عقاب عتاب آید زهی عنایت که بزور و تکلیف بنده را بمقام
 قرب حضور بخواهند عجب باک من قوم یقارون بالسلاسل الی الجنة چرا می
 نفس خود را بر سر از نور عظمت می بر می و از بزم حضور بیرون می اندازد
 و تیشه بر پا خود میزند الله مملی الذین امنوا یخیر جهیم من انظمت الی النور
 بر خیز و در بزم نور و حضور درون او عمل کن و عمل بر خدا کن و خود را از نظر

خود سا قط کن اگر چه حصول این حالت در اختیار تو نیست و در طاقت تو
 نه این کار خداست و فعل او عمل کن و دعا کن و شکر گو و الحاح کن و بنال
 این حال نیز عطا خواهد کرد و بنقد عمل از دست مده که هر چه هست از عمل است
 سنت الهی برین جاری شده که هر که را بنواز د از راه طاعت بنواز و هر که را
 براندازد از راه معصیت براندازد و همه فضل اوست اما فضل خود را منوط
 بعل گردانید و عمل نیز فضل اوست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
 ذو الفضل العظیم و اگر باعث بر ترک عمل کسل است ساعتی صبر کن و قدیم
 ثابت دار و سر پر بستر غفلت و کسالت منه چندان نوزانیت در باطن
 بیند از ندگو یا حیاته تو در قالب وقت تو رنجیتند علاج کسل صبر است که
 الشجاعت صبر ساعتی و اگر بغلبه کسل سر پر بستر خواب بنهاده شیطان
 هم آغوش تو گردد و تا دم صبح ترا در خواب اندازد و درون ترا تاریک گرداند
 اگر بر خیز و بخود آئی و بال و پیر از گر غفلت بپیشانی و ذکر گوئی و وضو
 کنی و متوجه بشی و حاضر آئی بحظه لحظه نور بیفزاید تا وجود تمام نوزانی گردد
 و اگر باعث کسل امتلائے طعام است در طعام بسیار خوردن سعادت تو
 نیست و ترا بر اے طعام خوردن نیا فریده اند و اگر غلبه خواب است در خواب
 در حکم مرگ است و تو خود از مرگ میگریزی بخواب چرا راضی شدی خود را
 در حکم اموات چرا انداختی و اگر موجب کسل ضعف ایمان و فقر اعتقاد و طریای
 غلظت و عروص غفلت است ساعتی خوشنموی بش که نور حضور
 این ظلمات را پاره کند و بحال تدبیر آید و بدانکه هیچ چیز جز نور تر در حدوث
 در سینه و نور است پس پدید آید و بدانکه هیچ چیز جز نور تر در حدوث
 و حضور را استقامت بر عمل و ادمت آن نیست سخت بهین کسل بر خیز

و شروع در عمل کن خصوصاً نماز که فاضلترین علمهاست خصوصاً نماز شب
یک ساعت تمام نکرده باشی که حال کشته و ظلمت غفلت بدر رفته و زنگ
ساعت بر طرف شده و تانگه و نوزی و ذوقی پیدا شده باشد
و هر عملی که کنی خوب کن و بجد کن و بادب کن و ارکان مشراط
آنرا خوب بجا آر چه دانی که شاید که همین آخر عمل تو باشد
و همین ساعت آخر عمر تو بود و بسیار باطن و در
یاب که چه گفتم دیگر تو دانی که
کار کن کار بگذرا ز گفتار
کاندرین راه کار
دار و کار را

تمت کتابه الریاض الاربعین ویتلونا ما زاد علیها بعون رب
العالمین فضل سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و علی آلہ
وصحابہ واتباعہ ہدایۃ طریق الحق و محیی علوم الدین *

مکتبہ

تکمّل

بسم الله الرحمن الرحيم

اعدادی که در اذکار و تسبیحات و مقادیه احکام و عبادات تعیین یافته است
 که جز شارع که واضع است حکمت آنرا نداند و بکنه آن نرسد و عدد اربعین در حکم
 و تکمیل خاصیت و اثره خاص است که در غیر آن نیت خمرت طیفه آدم اربعین صبا
 و تمیقات رب اربعین لیل و بعثه الله علی راس اربعین سنیّه از دلائل صحت
 آنست و من حفظ علی امتی اربعین حدیث و من ادرك صلوٰۃ الجماعة اربعین
 صبا حاز ثواب و ثمرات آن مایز اگر در جمیع این چهل ساله که حکم عمر چهل ساله
 دارد تمین و تبرک بدان جویم و در حصول کمال بدان فال نیم از عالم رعایت
 و مناسبت دور نباشد بعد از آن هر چه بران اقرا ید بعد التوسیم اگر آن نیز چهل
 رسید نور علی نور و اگر نرسید تکمله و تمیسم آن باشد و در رسم عنوان
 اختیار بدست کاتب است یا اول و ثانی بنویسد یا حادی و اربعون و
 ثانی و اربعون بنگارد و حاصل مرد و لفظ یکے است لفظ اختیار بر لفظ دوم
 افتاد که نقش اخیر است فنقول با الله التوفیق * *

الرسالۃ الحادیة والاربعون تنویر القمر الیلة البدر فی تصویر معنی

شرح صدر

الدور سوله

انمن شرح الصدوره للاسلام فهو على نور من ربه باید دانست که شرح
صدر از سنی مناصب و افخر مناقب و اجل نعم و اعظم موهب الہی است کہ حضرت
سید السادات و خلاصہ کائنات را کہ حبیب خاص و مقرب مخصوص در گاہ او است
علیہ من اصول و انت فضلہا من التیمات التہا و اکملہا بدان تخصیص فرمودہ
سورہ الم نشرح لک صدر ک ابوالحی امتنان این نعمت فرو فرستاد و مرا
بشریح صدر در اینجا توسیع و تفسیح صدر شریف اوست از برای جمع کردن جات
حق و شہود وحدت و دعوت خلق و مباشرت کثرۃ بابداع اسرار و حکم و اتزال
انوار معارف و علوم و از الہ ظلمات جہل و ضیق و نکرت و ہمسر قوی و تحمل
نبوت کہ از سختی و گرانی آن پشت طاقت بشریت اورا می شکست و قول و
عز و جل و وضع عنک و زرک الذی نقص ظہرک اشارت بآنست تا حاضر
و غایب و کاین و باین و جامع مرتبہ فرق و جمع گشتہ و بار مکارہ و شاید
اینکار برداشتہ با رعایت اداب بساط قرب جمع نمود و بصونے کاین باین
گویند پر تو از نورانیت این حال و اثرے از سطوت انمقام است
ہرگز وجود حاضر غایب شنیدہ و من در میان جمیع و دلم جامی دیگر است
در مسافت زمسافت بیرون و در اصناف ز اصناف بیرون و قال
تعالی انمن شرح الصدوره للاسلام فهو على نور من ربه میفرماید کہ سیکہ
بکشاید خدا سینہ او را برائے قبول دین اسلام و الصاف بصفیت استسلام
این آنکس مستولی و مستعلی بر نوریت از پروردگار خود و عظم سباب شرح صدر

نوریت که باری تعالی در دل بنده می تاباند و آن نور توحید و ایمان است که چون
در دل بنده افتاد فرج و سرور و کثرت در سینه و فراخی در دل او پیدا آید چون
آن نور مفقود گشت در تنگلی افتاد و بسجته و مشقت گرفتار شد قال النبی صلی الله علیه و آله
علیه السلام اذا دخل النور فی القلب الفسخ و النشرح چون در آید در دل نور ایمان
فراخ گردد و کثرت دهد در دل صحابه گفتند یا رسول الله با علل آنکه نوریت
نشان در دل در آمدن آن نور فرمود الانابة الی دار الخلود و التجانی عن دأ
الغور فرمود نشان در آمدن آن نور در دل روی آوردن در جرح نمودن
بنده است بدار آخرت که همیشه و پاینده است و دور شدن و مقید و گرفتار
نابودن و دل برکندن است از سرای دنیا که فریب بنده و از راه برنده است
و بظاهر خود را آراسته و پیر بسته نماید و بکبر و غنچ و دلائل دل از عاشقان خود
برپاید چه بر روشنائی نور ایمان بدیده بصیرت بخت یقین در یابد که بنای کل
دنیا ناستوار و ناپاینده است و آخرت دایم و باقیست لاجرم رو از دار فنا
بگرداند و توجه باطن بدار بقا آورد و توشه حسنات برای سلوک راه سفر
بان خود دارد و نصیب شخص از انشراح صدر و فراخی دل بر اندازد نصیب است
ازین نور و نور را در کثرت در سینه و فراخی دل اثر تمام است و از بخت است
که نور محسوس نیز در شرح صدر و فرج خاطر خطی و افراد در ظلمت محسوس بعکس
تا گفته اند که نفس ناطقه عاشق نور است هر جا که بر تو می آید نور در یابد روی
توجه بهمان جانب از و بهمان طرف بشتابد و لب که بر خورشید تابان
جمالت عاشق است که رنگ شب تاب هم دوست میدارد و دلم و از بخت است
که در خانه روشن خواب کمتر آید که نفس بسبب توجه و اقبال بر روشنائی از نور
بیرون افتد و چون تاریک شود بجانب درون رود و بظلمت آید و خواب آید

سیزم وصل توام دید روی خواب ندید چراغ روی تو در پیش خواب را
 چه مجال و بحقیقت نور خواجی بود یا غفلت بر تو که از نور وجود بار سقایی تقدیر
 است و نور نام ذات پاک مقدس اوست که اند نور السموات و الارض و این نور
 بر ذرات موجودات تافته و تمامه محسوسات و معقولات را در گرفته هر جان و نوعی
 و برنگی دیگر ظهور یافته است و چون مبداء و قیوم همه اشیا و وجود حق است که
 نور الانوار و موجد و مظهر تمامه احکام و آثار است لاجرم همه محب نور و طالب آن
 ظهور یابند که هر کس منعم و مر به خود را دوست دارد و چو غلام آفتاب همه افتاد
 گویم + نه شبیم نه شب برستم که حدیث خواب گویم + و با جمله ظهور نور از سبب
 فرج و سرور و نورانیت قلوب و التشریح صد درست دیگر از سبب تشریح
 صدر علم است چه علم دل را چنان متع و مشرح سازد که هر گوشه از ان از بهمان
 و زمین فراخ تر شود و همه اشامل و بر همه محیط گردد و چندان که علم شخص زیاده
 شود تشریح صدر که زیاده تر گردد و بر آذان هر علمی نیست بلکه علمی است که از
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم میراث مانده است و خود از انبیا میراثی جز علم نمانده که
 ان الانبیا لم یورثوا دینا را و لا درهما و انما و رثوا العلم اشارت بدان علم است
 و روزگاری در از است که موهومات و صناعات چند از ظلمت فلسفه در میان آمده
 فضائے دین اسلام را تاریک ساخته است و طائفه را از راه برده است طلاق
 جهل بران اولی و آخری است از علم فان الله و انا الیه اجعون س حکمت
 یونانیان پیغام نفس است و بهوا حکمت یونانیان فرموده پیغمبر است + اللهم انما لغو
 من علم لا ینفع و قلب لا یخشع و از علم دین انابت و محبت حق تو که کند و محبت
 در شرح صدر مذخیره عظیم است چنانکه محبت تمام تر شرح صدر زیاده تر و کثرت
 و بحقیقت علم اعم و اوسع صفات حق جل و علاست که وسعت و فراخی وی مثله

در شرح صدر
 مذخیره عظیم

مایات را از موجودات و معدومات و ممکنات و مستحقات و کلیات و جزئیات
 در گرفته است چنانچه هیچ چیز از احاطه و تعلق این صفت بیرون نیفتد بخلاف
 صفات دیگر از قدرت و ارادت و کلام و سمع و بصر که در متعلقات آنها نوعی
 تقید و تخصیص ثابت است و سر در سببیت علم مخلوقات که بر توان علم غیر منتها
 الهی است در اشراح صدر و وسعت قلب فراخه خاطر و کشاد کار که فرج و رفیع
 لازم نیست این میتواند بود و محبت نیز چون سبب از خود رستن و از قید هستی
 که مایه تمامه قیود و تعینات است گستن است و بفضای شوق و هواست انس
 پرواز نمودن و باعث بقیدی و خلیع الغدار گسته چهار شدن است سبب
 کشاد سینه و فراخی دل باشد خصوصاً که متعلق محبت عالم لاهنیه له و محبوب ذات علم
 و لایزال حضرت ذوالجلال باشد و سبب عظم و موجب اقوی مرصیق صدر و زندان
 اعراض از حق و تعلق دل بغیر انجذاب و دوستی با سواست دوست و محبت دوست
 یکی محبت است که بهشت ایمنان و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و نعیم روح و دور
 همه اندوه است و این محبت حق سبحانه است کلی دل یکی محبت است که عذاب روح
 و زندان دل و ضیق صدر و خمیر مایه همه اندوههاست و آن محبت غیر حق است
 ای غم و درد و تو سر مایه شادی و سرور و شادی از غیر تو سر مایه چندین
 غم و درد و از جمله اسباب شرح صدر و دوا و ذکر حق است در همه احوال که سبب
 ظهور نور توحید و صفای وقت و نور لطیفه قلب و مورت و ریافت حلاوت ایمان
 و موجب صعود کلمه طیبه بخواب قدس است و نیز ذکر چون خالص شود و الهی باشد
 سبب قنای ذاکر و مذکور و تقیای او بوی گرد تا آنجا که با اتحاد کشد و باقی
 موجود در آن مرتبه نباشد جز وجود حق و محیط تر و واسع تر از وجود حق چه باشد
 و بدان سینه که دمی رو کند فرسخ تر از همه باشد و کوب سنت نکند در زمین

و آسمان بود در زمین سینه چو آنم که چو آن جا کرده و یکی دیگر از حساب شرح
 صدر احسان بخلق خدای تعالی است یا چنانکه ممکن بود از مال و جاه و غیر آن احسان
 بآل خود ظاهر است و هرگز او دست فروخ تر سینه کشاده تر و هرگز او دست کوتاه تر سینه
 تنگ تر و جو دستخاوت و احسان بخلق در حقیقت عظیم است نزد خدا و خلق و در دنیا و آخرت
 موجب عزت و رفعت قدر و اجر و ثواب است و احسان بجایه چنانچه بی کسی را
 در سایه عزت خود جای دهد و دست ستمگاران را از وی کوتاه گرداند و در
 وسیله حصول مقصود و مطلوب کسی گردد و غیر آن از جوه احسان بسیار است
 و اتم و اکمل جوه آن احسان نمودن است بتعلیم علم دین و هدایت را یقین تابا
 بر تقویت و تائید دین گردد و در حدیث آمده است و چیزی است که بران رشک
 توان برد و غبطه و حسد نمود یا مالیکه آنرا در راه خدا به بندگان خدا صرف کنند
 یا علمی که در دین حق لطالبان حق بیاموزانند هرگز حسد بزرگم بر منصب
 نه مالے + الا بر آنکه دارد و بادل برے و صالے + دیگر از حساب شرح صدر
 شجاعت است و نزو انصاف بر که در راه حق جان در بیخ نثار داده سینه
 و بی تعلق تر از وی که خواهد بود و شجاعت سر همه خوبها و مصدر همه نیکیهاست
 و هر نیکی و کار سخت که در راه دین توان کرد بزرگ مردانگی و قوت شجاعت
 توان کرد و گفته اند که شجاع را در آن هنگام که همهت بر جان بازمی برکند
 و حمله کرد چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بخلوات چهل سال ننماید نکشاید
 اما اگر برای خدا و در دین خدا باشد و بی تکلف جان دادن بالاتر از همه کارهاست
 لاجرم جزای او این آمد که بل ایثار عند ربهم نیز قون فرصین با اتمهم بعد
 بالاتر ازین مرتبه چه باشد نان دهی از بهر حق نمانت دهند جان می
 از بهر حق جان نمانت دهند + دیگر از حساب شرح صدر پاک کردن دل است از صفات

و همیشه از حد و محبت کبر و ریاء و بغض و کینه و حب دنیا و مال و جاه که از هر یک خدا باشد
 چه ظهور آثار اینها سبب انحراف تجارت بخارات و دخانات ظلمات کونیست که از نور
 بشریت و نقانیت بر خوسته دل امکنه و نظم سازد و از انوار ایمان و توحید
 و علم و محبت و ذکر حق که اسباب شرح صدر اند خالی کرده ساحت سینۀ را
 تنگ و تیره گردانند و توکز سر بر طبیعت نیروی بیرون و کجا بکوسے
 حقیقت گذر توانی کرد و صدر و قلب در مطلق اهل معرفت و عالم اند
 یکی از دیگرے وسیع تر بر مثال خانه که در اصفی و فضائے باشد چنانچه صورت
 عنصری حسی این دو عضو بران واقع است و چون خانه روشن بود لابد از
 خانه نیز روشن گردد و چون تاریک بود و تاریک و هر چه بر قلب از عالم ملکوت
 وارد گردد از انوار سرار پر تو آن بر صدر بتابد و روشن و فراح گرداند
 و بمعنی در شرح و فتوح اغیب زیاده برین شرح یافته است و از انچه مذکور
 شد معلوم گشت که اسباب شرح صدر نور توحید و ایمان و علم و محبت ذکر
 حق و احسان بخلق و شجاعت و طهارت قلب است و در مجموع این صفات
 احل دائم و افضل خلق ذات بابر کات حضرت سید کائنات است
 صلوات الله علیه و سلم و بعد از وے متابعان و می برانداره متابعت و هر که را
 قدم در راه متابعت بیشتر نصیب وے از اشراح صدر و نورانیت قلب
 بیشتر قل انکم تم تجون الله فاتبعونی و لابد هر که پیروی یکی بکند و قدم بر قدم
 وے رود و بیشک آنجا رسد که وے رسید اگر چه مقام وے عالی تر و جای
 وے بلند تر از همه است و آنجا که مقام اوست فرد و یگانه است و هیچ یکی با و
 که در سدره جبرئیل از و باز ماند اما دائره وسیع است مقام حوائی
 و خوشی از و بر منجید یک بر وی حی تا بد و فیضی که میرسد بر تو و اثر آن بر

و دیگران می افتد و میرسد و ما را سناک الارحمۃ للعالمین خصوصاً بعلاقه محبت
که سکنرم معیت است که المرحوم من احب فیض از راه درون و بیرون میرسد
اگر چه در بیرون جدائی است ۵ آنجا که تویی کجا بود منزلت + در راه طلب
شکست صد محمل نا + لیکن شب و روز با تو کجا بودیم + ما بر در تو مقیم و تو در دل +
وصلی الله علی سید المصطفی الامین محمد و آله و صحبه اتباعه اجمعین ۵
هدایه طرق الحق و محیی علوم الدین :

الرساله الثانیة والاربعون تدقیق البیان فی ایجاب الشکر المرید
و استمراره بحصول المحبت و التوحید

الله و رسوله

زبان قال حال از شکر نعم حضرت ذوالجلال و استئذان و سبیل
قاصد دال است و چون شکر گفتن منعم سبب مزید نعمت و استجابت رحمت
فائده آن راجع هم بشاگرد خواهد بود و ذات منعم از آن مستغنی و من یشکر فانه
یشکر لنفسه و من کفر فان الله عنی حمید و هم از کمال رحمت و رافت اوست
بر بندگان که ایشانرا بشکر نعمت امر فرمود تا سبب مزید آن گردد و سبب
شکر نیز میتواند کرد اما رحمت بهانه جوت همه از دست چه نعمت و شکر و بخت
اما این انعام و اکرام دیگر است که بنده را وجودی دهند و فعل اثبات میکنند
و از اجزائے میدهند تا تمام رهن تقصیر و غریق تشویر نباشد و با نفعی است
اشارت بعضی مردم که در تفسیر کریمه لهم اجر غیر ممنون بعد از تفسیر آن بغیر ممنون
گفته اند که ممنون از منت است یعنی اجر بندگان چون جزا که کردار و مکار
ایشان است بی منت است این سخن اگر چه راهی بنده سبب اعتراف دارد و در نظر
موجدان عمل اجر همه فضل مولی نقال و موجب صد هزار منت اوست

بر بندگان و بنده بهر حال بدین منت و مومن کرم اوست بخیر مومن چه معنی
 دارد اما چون موطن بنده را هستی بخشیده فاعل مختار آفریده و علی بوی استا کرده
 و سخن جزای آن گردانیده و گفته شکر از شمار و مزید از من و عمل از شما و جزا از
 این نوعی از تکريم و موجب سرفرازی و بنده نوازی اوست و در حقیقت هم
 بقدرت اوست و مقصود اظهار کمال و جاه و جلال خود است که بنده از فاعل
 بر دارد و کارخانه قدرت بوی سپارد و بر مثال بادشاهان ^ع مثل ^ع الله
 که بنده را بنوازند و بر روی کار آرند و مدعی و مستحق عنایت سازند و شریک
 دولت گردانند بنده اگر از خود دعوی هستی و استحقاق کند و اجر عمل طلبد
 مذموم و مردود بود اما فاعل موطنی و سناد علی بوی و اثبات جزا بر عمل
 محمود و موجب تکريم و انعام او باشد از اینجا ستر امر و پنهانی و کن مکن تعلیق
 اجر و ثواب بدان منکشف گردد نازک است این سخن و اگر چه بنظر ظاهر از روی
 مجاز است ولیکن مجاز چون آخر کار حقیقت و علت غائی اوست حقیقت حقیقت
 و سرسراست و مقصود و منتهای کار است از اینجا گفته است آنکه گفته است
 حقیقت که گفته آن خواهی + ظاهر اندر مجاز خواهد بود + لا اله الا الله این سخن
 بنسخه نامفهوم نزد عقل که جز ذوق و وجدان بکنه آن نرسد از کجا آمد و بر آن
 چه آمد مقصود بیان آن بود که سر و حکمت امر کردن بنده بشکر و آنرا سبب
 مزید نعمت ساختن چیست باری هر چه بود گذشت اینجا سخن دیگر است نزدیک
 متفاهم اهل عرف که چون بنده شکر نعمت حق میگوید و او را تقابل نیز شکر
 میگوید چنانچه فرمود و الله شاکر عظیم و الله غفور شکور و شکور یکبار از اسماء الهی
 تقابل است من کان الله کان الله که بعد از تاویل می یابانکه مراد توفیق شکر
 و اعطای جزا اوست در اینجا فرست که چون شکر بنده سبب مزید نعمت حق است

مرند و را شکر وی تعالی باید که سبب مرید محبت بنده و طاعت گرد و موی تقار
 تا شیر بچشم و محبوبه عیان گردد و مقرر است که محبت تا به یگانگی نرسد نایب محبت
 با یگانگی جنگ و دلیس شکر به محبت کشد و محبت یگانگی انجامد و یگانگی ستر
 توحید پیدا آید **س** بچشم و بگویند چه گفتار است **+** بر زیر پرده مگر خویش را خرد
 است **+** از بخار روشن گشت که حاصل توحید غلبه محبت و ظهور یگانگی است
 که در نظر شهود جز محبوب را وجود ندارد اگر چه غیر باشد اما غیر نماند فقر
 ادا تم هو الله این معنی دارد و بعضی عرفا را باب تکلیف گفته اند التوحید
 شهودی لا وجودی و گفته اند که در روح انسانی این خاصیت نهاده اند که
 به چیز آله دوست دارد و دوستی آن چیز بر وی غلبه آورد عین وی گردد و بهر
 معنی که غیر محبوب از نظر شهودی ساقط گردد و انانیست و لیس انادر منقام
 است و آنکه گویند وجود یک است و موجود یک است و موجود جز یک نیست و غیر
 در میان نه و گویند **س** کجا غیر و کجا غیر و کون نقش غیر **+** سوی الله و الله دانی
 الوجود حکایتی دیگر است آنجا اطلاق اتحاد و یگانگی نیز مجاز است شاید که
 تحقیق حال همین باشد اما طریقه اول احوط و احفظ است و الله علم سخن بجا
 کشید تا اینجا آمدن حاجت نبود و بدان کاری نداشت طغیان تسلیم
 تا اینجا کشید و چون سخن باینجا کشید خاموشی به دوم نازدن بهتر اما نکته در سخن
 تختین بخاطر رسید اشارت بان ضرورت و آن نیست که شکر سبب مرید
 نعمت است اما بنده باید که در شکر گفتن بهمغنی در نظر ندارد که شکر گویم یا نه
 زیاد گردد اگر چه در معامله ظاهرا ایمان و شریعت رواست که کسی کاری کند
 و حکم و عده صادق نظر بر مزد وی دارد حسابی است اما بر طریق اهل صفو
 و معرفت کوتاه بینی است و نقص تمام دارد و این شخص عاشق نعمت است

به منعم بلا بحقیقت عاشق نفس خود است آنها که کام دل طلبند از شکر بیان
 شک نیست عاشق اند ولی عاشق خود اند و با منظر بق شکل که سبب مرز نعمت
 هم گردد و اگر گردد بر اندازد بهمت عمل می گردد و شکر باید که بحسب ذات منعم بود بی خط
 نعمت اگر چه بوجو نعمت است اما نعمت منظور از این نعمت که در حال ادر چه جای
 آن نعمت که در زمان آینده اندیشید و چشم طمع بران دور و چون شکر بر
 منعم شد و می بدست آید همه حاصل شد من له المولے فله الكل و آنکه از باب ظاهر
 تغیر شکر کنند که هو تعظیم المنعم لكونه منعماً از اینجا نیز همین معنی باید فهمید ای لذات
 المنعم لا الانعامه فافهم و چون عارف این حال پیدا شد همیشه در شکر خواهد بود
 و شخص اول گاهی باشد گاهی نباشد یارب مگر نظر بر نعمتهای بطن و الطاف حق
 برگمارد که آن دلیلی است هرگز منقطع نگردد و با وجود آن طالب نعمت دیگر است
 و عاشق منعم دیگر اگر چه خوشی و شادی نعمت از حیثیت اضافه و نسبت بمنعم بلند
 و مقامی عالی است اما درجه فرج و سرور بذات منعم عالی تر از آن است قل بفضل
 الله و برحمته فبذلك فلیفرحوا بیان حال عموم طالبان و سالکان است اما
 حال سرور و حجاب و سلطان محبوبان صلی الله علیه و سلم دیگر است و از بحسب
 فلیفرحوا و نعمت فلیفرح یعنی اگر خوشی دیگران بوجو نعمت و فضل و رحمت من باشد
 شادی تو ای محبوب خاص و ای محبوب مخصوص من باید که من باشد نه نعمت من بلکه
 من منم و نعمت من از من است نه من چون من ترا بشم همه نعمتها ترا باشد
 و در نعمت عدد و شمار را دخل است اگر چه سجد و شیار باشد اما اینجا که منم عدد و شمار
 را گنج نبود اما تعدد و شمار را دران مندرج است خدای یکی بی مانند از شمار
 پراننده و کردار با کسی پریشان جدا و یکتا سازد و بجلوت جمال وحدت
 بیکدل یکوی گرداند

الرسالة الثالثة والاربعون بحقيق الدعاء والاستمداد بملك القال والحال ^{استمداد}

الدورسوله

دعای ذات آن گزیده صفات از برای حصول سعادات و برکات و تمامه حالات
 مخصوص دعای مستح و نصرت و رجوع بدیار مالوف بخیر و برکت که درین ایام ^{مطابق}
 و مرعی همت است شامل اوقات و احوال است و شرمندگی از آنست که چرا
 زود با جابت منی رسد سببش آن خواهد بود که پروردگار تعالی هر چیز را وقتی میسر
 نهاده و تقدیر فرموده است تا در نزد نوبت هر کار که هست شود بکنند یاری
 هر یار که هست و سبحانه بخیر که مظهر فاذا جاء الایمان بخیر اینجا شاید که در فهمها برسد
 که چون تقدیر است باز دعا چیست اگر تقدیر رفته است که اینکار شد نیست
 خواهد شد دعا کنند یا نکنند جواب تقدیر رفته است که اینکار شد نیست اگر دعا
 باز اگر گویند که اگر تقدیر بوجود عارضه است بوجود خواهد آمد آدمی را در آن جوی
 است جواب تقدیر بوجود دعا از آدمی رفته است که خواهد کرد و دعا را سبب اجاب
 ساخته اند و تقدیر منافات بعالم اسباب ندارد و چندین اسباب که در عالم
 بوجود می آید و سببها پیدا میگرد و همه تقدیر الهی است آتش که می سوزد
 نه بے تقدیر دے دے سوزد و وی تعالی آتش اسباب سوختن ساخته است
 تقدیر همه اشامل است تحقیق این سخن با ثبات اختیار مرند و تطبیق آن تقدیر
 باز میگرد و این سخن در از است و این بحث و گفت گو است که حوصله ایمان را تنگ تر
 گرداند جمله از آن در بعضی رسائل که درین باب نوشته شده گفته شده است اما اینجا
 میگویم که صاحب ایمان را باین سخن چکار است ایمان می باید آورد و بهر چه گفته اند
 و خبر داده اند گردید و اگر ایمان را برین موقوف میدانند که اگر بفهم مادر آید و معقول ما
 شود ایمان می آید ایمان و زهی عقل تو ایمان بیا به معقول تو خواهد شد چنان

در دل خواهد نشست که هرگز بیرون نخواهد رفت ۵ از در و هم نمی روی بیرون +
 در گرفتی درون و بیرون آه ایمان خود تصدیق کردن است و اقرار آوردن بحقیقت
 کردن جدل نمودن اگر فرمایند که هر چه میشود بخلق ما و تقدیر ما میشود گوئیم مناصد
 و اگر گویند هر چه هست بفعل شماست و باختیار شماست گوئیم شما همه از ماست باز
 اگر گویند نیکی از ماست و بدی از شماست گوئیم نعم همچنین است بخیر کله بید یک نشسته
 لیس ایک بند گئی نیست و ایمان این باقی همه جمل جنون است ۵ من چون
 و چرا دم که بنده مقبل قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت + و اگر بفهمانند و بهتر
 این سر اطلاع بخشند آن فضیله دیگر است و مرتبه دیگر و خود گویند که این سر در پنجهان
 بر کسی نکشاید مگر در آنجهان که پرده از روی کار بر افند و عیان گردد که حقیقت کار چیست
 ۵ است از پس پرده گفتگوئی من + تو + چون پرده بر افند نه توانی + و نه من +
 لمن الملک الیوم بعد الیوم القهار در پنجهان اینقدر فهم عقل بس است که فهم و عقل
 او امر و نواهی شرع تواند کرد بعد از ان کار کرد و خاموش نشست اکنون دعا باید کرد
 و باجابت آن چشم داشت بقصد امتثال امر و امید و عده صادق چنانچه فرمود است
 من فضله و دعوی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم و آخرین
 مراد بعبادت و رانجاء عارست با از طالب مشغوف که مولی کریم منعم باین تا کید و میانه
 گوید که سجاده و طلب تا هر چه خواهی و طلبی بدیم و وی صبر کند و نخواهد و طلبید و زیاده بران
 گفتگو و بجای در میان آرد گدایان ناخوانده بر در کریان هجوم میکنند و غلومی آرد بعد از
 خواندن و امر کردن خود چون صبر تواند کرد ۵ چیست ادعوی کدام است سلوا
 گزینی خواهد گدایان را غلو + آه و ناله بر درش چندان کنم + تا بخود آن غنچه اخذ
 کنم + از دعا بنده مراد عاشقان + جز سخن گفتن بآن شیرین دمان ۵ اگر اجابت
 کردشان فهو المرد + ورنه بادیار نقد آیند شاد + و رکند در لذت آن بیشتر +

بهر تقریب سخن باردگر + و دعا کار تمامه اولیاء و انبیاء و ائمه هدی و پیروان ایشان
 و سرور انبیاء در تمامه اوقات و احوال از خوردن و خفتن نشستن و خاستن و سفر
 و حضر و غم و شادی عالم میگرد و در هر کاری دعای مخصوص داشت و محدثان که حفظ
 اوضاع دین و ملت و ضابطان اقوال و افعال حضرت نبوت اند آنها را ضبط کرده و قلم
 آورده و جمع نموده اند از اینجا باید طلب داشت نعم اگر یکی را ذکر استیلا یا بد و در غلبه ذکر
 فرصت دعا کردن و در خوشن نماذ آن حالتی دیگر است و بحقیقت آن نیز قسم از دعا
 و سوال طلب است و در حصول مقصود بالاتر از دعا و سوال اوست من شغله ذکر
 عن مسئلة عطیة فضل ما عطى السائلین فرمود هر که باز داردش ذکر کردن مرا از سوال
 کردن از من بدیم او را زیاده تر از آنچه بدیم سوال کنندگان را باز قرآن عظیم بالاتر از همه
 است و فرمود هر که قرآن از ذکر باز دارد بدیم او را بیشتر از آنچه بدیم ذکر کنندگان را و خود
 ذکر جزوی از قرآن و لمعه از انوار اوست و اختیار مشایخ مریدان را و امر کردن بذكر
 واحد بجهت آنست که وی سر توحید را که در دل آدمی کایست بست می بر انگیزد و بر دل
 بر انگیزن آتش از سنگ و لیکن چنانکه زود پیدا میگرد و زود هم تواند که برود
 شیخ شیوخ زبان خود شهاب الدین عمر سهروردی قدس الله روحه فرمود که نقش توحید
 در دل از ذکر زود می آید و زود می رود و آنچه از کثرت تلاوت می شنید ویر بود و آید
 و دیر با بود و عظیم تر بود و باز وقتی دیگر خاموشی زبان حال میگرد و دست اندان حضرت
 کریم و ناب عم نواله و کثرت افضاله بعجزنا توانی و اظهار فقر و نامرادی بالاتر از آن
 که بزبان تقریر نماید چه معلوم است که زبان شکسته بنده چه تقریر تواند کرد و چه قدر
 در خواست کند و چه چیز در حوصله مهت او گنجد و در صورت سکوت کار مفوض بعلم حق
 وجودنا تنهای اوست و علم الهی بکنه حال بنده محیط گشته و سعت جود او را در گرفته
 بجای آنکه بسدد و عازر بنده را چهار صفت است فقر و ضعف و عجز و حوار

دعا

تلاوت

و پروردگار تعالی و تقدس را در برابر آن چهار صفت است غنا و قوت و قدرت و
 عزت و نزاهت معرفت صفات بنده آئینه صفات حق اند یعنی چون بنده صفات
 خود متحقق و ثابت گردد انوار و آثار صفات الهی در او پیدا آید پس چون بنده این
 چهار آئینه را از چهار سوی حال خود گرفته محاذی جناب کبریا بایستد لابد انوار و
 ظلال صفات حق در آن بتابد و تاریکی بروشنائی بدل گردد و تبدیل نامعنی که
 صفات حق بجای صفات بنده نشیند و بنده متصف بصفات حق گردد و حاشا صفات
 حق هرگز از ذات مقدس انتقال ننماید و در جا دیگر حلول نفرماید بلکه سایه آن و
 پرتو آن از آن در اینجا افتاده رنگ ظلمت زدای باطن وی گردد باز دعای دیگر
 است بزبان استعدا که خواش و سوال بنده را بزبان قال بلکه بزبان حال نیز
 در اینجا دخلی نیست و اگر این را دعا و سوال بزبان حال نیز اعتبار کنند درست است
 اما ما بزبان حال آنرا داشتیم که بنده بزبان سوال بسته بدرگاه جود و موهبت حال عجز
 و فقر خود را و امینماید و بزبان حال آنچه بزبان قال می باید گفت میگوید این
 مناسب تر و ظاهر تر است زیرا که استعدا بالا تر از حال است و استعداد حال و صفت
 بنده نیست و در اینجا سوال طلب که متعلق با اختیار بنده باشد قطعاً نه مانع استعدا
 که بزبان حکمت عبارت از تهییج و قابلیت اوست و نزاهت اهل عرف عام آنرا بخت و
 طالع گویند و در آن شرع آنچه در نصیب قسمت او نهاده اند اقتضای کمال
 خاص و وصول بمقامی مخصوص کند و گویند که دعا که متختم الاجابت است همین دعا
 بزبان استعداد است زیرا که تقدیر الهی بر آن رفته است که او را تا اینجا که نصیب نهاده
 برساند و کرم الهی تعالی بصنانت آن ایستاده طلبد یا نطلبد خواهد یا نخواهد پس دانسته
 فی الارض الاعلی العزیز قها اکنون معلوم شد که حال دمی همیشه در درگاه صمدیت
 حق طلب سوال است نطلب چه کار کند و کجا رود و از که طلبد و به رب العالمین ؟

اما چه طلبید و چه چیز است که بهترین چیز یا دوست داشته ترین چیز یا نزد خداست که
 باید طلبید در حدیث آمده است که سید رسل صلوات الله و سلامه علیه علی آله و سلم
 عباس بن عبد المطلب گفت یا عباس یا عمه احب ما یسأل الله العافیه فرمود
 محبوب ترین چیز یا که باید سوال کرد از خدا عافیت است این سخن در نظر اهل عرف
 مختصر نماید که از عافیت خبر معنی تندرستی و برپا بودن قوت بنیه نغمند و لیکن بعضی
 خواص خاص مفهوم آن عظیم است و شامل تمام نعمتهای ظاهری و باطنی است
 و بحقیقت این حدیث از جمیع احکام و از حضایع کلام حضرت خاتمه محمد است
 علیه من الصلوات و فضلهای و من التحیات اتمها و اکملها و عافیت بعرف اهل خصوص
 سلامت از تمامه آفات و نقایص دنیا و آخرت است بالاتر و تمام تر ازین چه باشد
 و نزد خص خواص عافیت عبارت از سکون القلب مع الله است در هر چه دل
 با خدا آرام گیرد و جمع گردد و عافیت است عامه آرام دل و جمعیت خاطر در تندرستی
 و مال و منال لذات و شهوات بود و دیگران پند که ایشان را درین شمار آورده
 اند و آن حال بر یک منوال بود و در نسبتی که با خدا دارند فتور نیفتد و از دایره
 حقانیت بدر نزنند و معنی یک بودن و بر یک منوال بودن حال در بعضی است
 که در بیان صبر و رضا نوشته شده بیان کرده شده است این نکته که گفته شده
 که در نسبت فتور نیفتد و حق از دست نرود بیان آن علی الاجمال میکند و تفصیل
 هناک خدای مهربان بخشاینده در جمیع احوال و اوقات عافیت ظاهر و باطن
 روزی کند و نعمتهای حسی و عقلی بر مزید دارد و تمامه مشکلهای آسان گرداند
 و عاقبت جمیع کارها بخیر باد آمین

الرسالة الرابعة والاربعون طي لسان القلم بيان معنى قوام الراحة الا في القدم والعدم
 الله رسول الله

از احوال خود چه نویسد که بر جان این ضعیف عینی و اندوهی بر گماشته اند که سزا
 و شادی گرد سر پرده آنحال مجال عبور ندارد و نمیدانند که علاج آن چیست فی فی
 علاج آن را شناخته و نسخه ترکیب آن در دست دارد اما در کیفیت ساختن آنرا
 بکار بردن درمی ماند و بحقیقت آدمی ندارد در دنیا باین همه محنت و گرفتاری
 چه جاشد و آزادی است شادی و آزادی اگر خواهد بود درستی و نامرادے
 خواهد بود که در اینجا هیچ اراده و آرزو نباشد تا در بنده صفت اراده باقیست
 گرفتار است و سر برانده و همیشه در آزار است چه اراده متعلق بمراد خواهد بود و حصول
 مراد محال تا گفته اند حقیقه او مبالغه است علم که اراده و آرزوی قرب وصال نیز نخواهد
 مگر اراده نیستی و نامرادی که در معنی ترک و نفی مراد است آری بدان لا اريد که گفته است
 این یعنی دارد و آنکه همیشه نفی می گفت اراده عدم اراده نیز از اراده است این سخن را
 بیانی است شافی که در رساله ترک تدبیر و اختیار بهین تر ازین گفته شده است
 که آنجا باید نگریست و باجمعه بنده بودن و برادر دیگرے زندگانی کردن و تمام
 از خود تمیزی شدن کاری سخت و دشوار است و گفته اند لا راحة الا فی القدم و العدم مراد
 بعدم آنحال است که پیش از قدم نهادن بوجه وجود داشت و بعد از در آمدن
 در دایره وجود خود همیشه مقید بسلاسل وجود و احکام و آثار او خواهد بود چه درین دنیا
 و چه در آن عالم و هرگز بعد ازین رکوع عدم نخواهد دید و بوطن صلی که عدم سابق است
 رجوع نخواهد نمود و بصحراي عدم خویش خفته بودم + مرا بانیست خویش خویش بود
 از آن خواب خوشم بیدار گردی + ندانم تا تر ازین چیست مقصود غریز من غلبه
 حکام وجود و سطوت سلطان قدرت بجلالت که اعدام را نیز آرام نیست و همیشه
 در جوش و خروش اند و منتظر وقت نشسته و گوش بر آواز کن فیکون نهاده که
 که حکم در رسد تا در حضرت وجود حاضر آیند این همه بلا بر سر امکان است رحمت

حقیقه و آرام حقیقه خبر و مرتبه امتناع نیست و متنع الوجود آنست که هرگز آرزوی
وجود ندارد و آنست وجود را بدان راه نیت عدمی که هرگز آرزوی وجود ندارد و است
و آنکه گفته است آری خدا را وجود را این عدم را خواسته است و گفته این آرزو محال است
گفت هر کسی را آرزوی محال است مگر این آرزو است آرزو داشتن عیب یعنی باشد و بعد
از تو میدی ازین آرزو تنزل از ان مرتبه این آرزو مبارک است که گفته است
خالقا تا این شکم در باطن است به راه جانم سوس تو نا امین است + یا حکم شرع در کار
فلن + یا بطلی در نمکبارش فلن + اشارت بعدم و فحای کرده است که در و نشان
بدان نشان میدهند و بحقیقت بنای تمامی این کار بر سه فایانده اند قضا از خلق که
وجود عدم و عدم و ذم و منع و عطای ایشان همه مساوی کرد و قضا از هوای نفس که
ظاهر و باطن تابع امر دینی شریعت شود که لا یؤمن احدکم حتی نکون هواه متعالی بحیث
و قضا از اراده که هیچ آرزو را داده در باطن خبر شهو فعل حق و اراده وی نماند و با بطل
عبارت از قضا ... با حکام بشریت و انفعالی ناپیر و نفسانیت است و این را هم
در ابتدا سبب بحکم شرع در کار بودن است که تا تابع حکم شرع نشوند هوا نفس نمیرد و قضا
احکام بشریت وجود ندارد و این حال با وجود آنکه ایمان داریم که جمیع حاصل است
حیرانیم که چگونه حاصل میشود راه رسیدن بدان شناخته شده و کار یکسان حاصل گردد
و بقدری در زرش آن نیز کرده تمام شدن این نسبت از محالات عادی مینماید
و نا امید از ان غالب با وجود آن نا امید نباشد شاید که فضل حق کار خود
و اگر امروز نکرده فردا کند به به نا امید نباشی گرت آن یار برانده گرت امروز
براند تا فردا بخواند و اگر فردا نشد پس فردا شود مراد بفرود روز قیامت و ایمان
پس فردا ابد که منتهاست درجه میدست مبدار آن هر دمیکه در حیات بنزد
دم آخر بعد از ان قیامت و حشر و نشر و درآمدن در بهشت و آخر آنرا نهایت است

که ابد عبارت از آن است پس طالب همیشه در امید و اریست ناامیدی کجاست در ما
ازلی ابدی است که گفته است نیت دست در دامن امید باید زد و بیم آنکه مباد از
دست رود باید داشت و جدی باید نمود و گریه و زاری کرد و آه و اویلا زد تا آخر چه
روئے نماید و عاقبت چه پیدا آید عاقبت بخیر است ان شاء الله تعالی ۛ ۛ

الرساله النخامسته والاربعون اظهار الحسرة والاستبعاد بتقصیر
النفس فی صلاح المبدأ والمعاد

الحمد ورسوله

حسرت نامه بنده بهج می بخود که در عین نیستی و فنا گرفتار هستی و وجود مانده و در فقر
و ترد و آثار آن در میان راه نایم و حایر افتاده است نه قوت و یارای آنکه بیاید
همت بجانب علو پرد و از تنگنای عالم زود در گذر گشته در فضایی عالم نور افست
و یکسره از قید هستی ربانی یافته در خلوت وحدت و جمعیت آرام یابد و نه رومی
رای آنکه تمام در حقیض سفلیات افتاده و العیاذ بالله در مقام غفلت و تغافل
گذرانیده آسایشی یابد و از لذات این عالم متمتع گیرد باری بنقد از عجم و اندیشه و تذبذب
و ترد و خلاص گردد نه با تو دست هموس در گم توان کردن ۛ نه از رومی توان
دل بدر توان کردن ۛ عزیز من شکست کارخانه وجود و ضعف دماغ بشریت و تنگ
حوصله وقت بجا رسید است که از تصور تعلق و احتلاط و صحبت نفس و خلق دم باز گیرد
و از هم می پاشد و با وجود آن خواه بکلم بشریت و نا تمامی فنا نرسیدن بمقام تکمیل یا
بنزور و غلبه قهر بان قضا و قدر از تعلقات گریز ندارد و نیم مرده در حکم لامیوت و انجلی
افتاده میباشد مشکله بالاتر ازین نیت تا چگونه آسان گردد و بچه حال ازین کشاکش
بیرون آید ۛ زین گونه که قضا و قدر در کن کشم ۛ در حیرتم که کار من آخر کی کشد
سابقه نهاده اند که خالته فرج انت نظر بر آن دارد که آن چیست اندوه ابد و شادی

از اینجا نیز اگر بجانب اندوه روند برگزوی شادی نه بینند و اگر شادی آیند و فاسخ بینند
 از همه اندوه باریند بحال خود اندوه و شادی و بیم و امید بهم است تا آخر هر چه قرار یابد گویند
 که نشان سعادت آنست که مدت حیات اندوه بهم همراه بود و چون دم آخر رسد شادی
 و امید داری و بگویند مشکلی دیگر در کار خایه نفس و طبیعت آدمی آنست که با وجود علم
 دانش ایمان و ایقان چون نوبت بعمل رسد در ماند و نزد شهوت نفس آن همه دانسته
 نداشتند و هر چه یاد بود فراموشی پذیرد و چشم باز و گوش باز و این زکا +
 خیره ام و چشم بندی خدا + ای عجب چون می نه بیند روی شاه + عالمی پر از آفت +
 چاشنگاه + و اگر فرضاً عمل بوجد آید در تحقیق صدق و اخلاص در ماند و بعد از فوج
 اخلاص صد خطر دیگر در راه است که المخلصون علی خطر عظیم انجمن را همی پر خطر و دشوار
 چگونه توان رفت و بسر برد و از صعوبت این راه است که بیایا قتی میناید و شکایت
 میکنند و میگویند که ز راه میگذره یاران عجمان بگردانید چرا که حافظ ازین راه رفت
 و غفلت شد و با وجود این صعوبت و اشکال اگر اسان گردانند اینهمه راه دور و دراز
 بیک قدم میتوان طی کرد چنانچه گفته است که یک قدم بر نفس خود نه و آن در گداری
 دوست + سبیل آنست که از سختی و نرمی و دشواری و آسانی و رسیدن و نارسیدن
 و دیدن و ندادن همه باید چشم بر لبست و کاری کرد و شبها شب رفت که تا چون صبح
 بدیدیم که این کشتی تا کجا رسیده باشد و اگر نه باین روش و رفتار و بیهوده براضی
 قطع این راه و رسیدن بدرگاه سخت دشوار میناید که لیک سپاهی نور و در که
 رود بکوی تو + یعنی توفیق تو و توفیق بهمت بخشی تو و دستگیری تو باز می بینم سخن بجا
 دیگر می کشد دور و دره دیگر که کاوش معنی جبر و اختیار است می اندازد و اگر در روی
 افتم سخن دراز گرد و چنانکه از ربط و ضبط بیرون رفته است بیشتر و دور تر میزد و این
 مسئله نیز می باید تغافل نمود و اعصاب کرد و زبان لبست و دست بدان امر نهی

و بنده بود و کار کرد و خود بیش از شایسته او بهی در دین آمده و در آدمی قوت فهم
خطاب ابداع یافته و حالتی دیگر که بدان کار تواند کرد و یکجانبه و بی ترک استیج تواند
منود و در وسیع پیدا شده و دیگر توقف حسیست و حجت چه بی کار می بر کشن این حقیقت
موقوف نیست و خود گفته اند که درین نشان انکشاف آن ممکن بهم نیست و مصلحت
تا چون محسوس شود در دمه و جمال الهی بی پرده به بند حقیقت هر چه منکشف گردد و هر چه
است در بر تو آن نور روشن شود و آن مه چون نقاب از رخ خود بکشد +
به پرده بیام خانه بالا آید + هر سه که بتاریکی شب پنهان بود + در بر تو روی او
عیان بنماید + از عهود کارست را بی است ترازین نیست و اگر غرض حیل گری
و بهانه جوئی و محبت است آن دیگر است اندر بی و در یکم فاعبه و به اضراط مستقیم
امروز خود پر دست عدت فرستاده اند و اکثر آدمیان و اگر مبالغه کنند همه نفس و دنیا و خلق
کز قمار آمده خندانند هیچ نمی اندیشند که آخر کار چیست و صفوت تری اذ انخل
الغبار + افرس تخم + امار + باش تا پرده براندازد جهان از روی کار + آنچه
مشب کرده فردات گرد + شکار + بنای کارخانه سلوک بر سر فنا نهاده اند
فنا از خلق که سود و زیان و ستایش و نکویش بود و نابود ایشان همه یکبار گشته
نظر بفتحه دوم فهای نفس که در پنهان و آشکارا بر و فرمان بردار امر حق گردد و در همه
چیزها کار بفرموده شریعت کند سیوم فهای آرزو و با خواسته های که هیچ آرزوی
خواهی در درون + نه جز خواسته آرزوی حق و طلب عنای او و شوق دیدار او
جل و علا و تقالی و تقدس + انیت که فرموده اند و محمل خلاصه آن همه تناسل
نفس است چون فهای نفس حاصل شد همه شد سلطان العارفين با یزید سلطان
چون بدرگاه رسید در بر سر او بر بستند فریاد بر آور و که کیف الظریق الیک یا خدایا
فرمان آمد و مع نفس و تقال بیرون بگذاشت نفس خود را و درون در اکتیت که نفس را

بگذارد بگذاریم اگر او بگذارد نفس را مقصد سرست و هر سرے + از فراز عرش تا
تحت لیس + باید دانست که گذاشتن نفس بگذاشتن صفات اوست از عجب و ریا
و بخص و حسد و کینه و عداوت و ناز و نخوت که این همه تاریکیهاست چون تاریکی
روشنی پدید آمد ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الى النور الله نور السموات و الارض
نیچنانچه حشویر روزگار میگویند باقیستم همه اوست و این همه اتو حید نام کنند و باین بها
از دانه امرونی بیرون آیند و هر چه خواهند بگویند و هر چه خواهند بکنند و خود را درویش
صوفی نام نهند عبد نام کنند نگو نامی چیده سخن وحدت انگه از عامی + زبان
پنجیز و بغیر بدنامی عمر اعاذ الله من ذلك اگر فای نفس دست نهد بکار از در حق
دخشو و نباشد که سر همه بدیهار صفا و خنودی از نفس است و هیچ دانائی باین سود
نبرد و هیچ نادانی بالا ترازن نه الذین ضل سعيهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم
یحسنون صغائر هر کس بجایای گمانی بفریب نفس از خود راضی و بخود مغرور است علما
بعلم و عمل و امر باجمال مثال درویشان بحقایق و معارف و زاهدان بر بند و ریاضت
و عبادان بطاعت و عبادت و اغنیاء بحد و سخاوت و فقر البصیر و قناعت این همه
نیک پسندیده است اگر از الالیش نفس و اوصاف او پاک شده باشند و بی آن همه
تیره و کدر است و بان الالیش و تیرگی مشکل که محل قبول و مسبب قبول گردد اما با وجود
آن از عمل نیک است نباید داشت و بیکار نشست و ظلمت نفس از نورانیت عمل پاک
نباید داشت تا باری از مزج و خلط نور و ظلمت مانند ظل که نور ثانی است حالتی متوسط
بین بین بوجد آید کار باید کرد و اگر غمجبی ریائی راه یابد از آن مستغفار باید کرد و دفع
آن بقبول مجاهده نمود آخر نورانیت عمل و استقامت و استقامت مجاهده نفس صدق و خلاص
خواهد نمود و ظلمت بنور و غیبت بحضور بدل خواهد شد نفس رام است هر که نور
بالا بر تو تافت + سایه زیر پا بود هر که که بتارک خود است + از شیخ شیوخ زمان خود

شباب الدین عمر سهروردی قدس الله روحه پرسیدند که چه کنیم اگر عمل میکنیم یا راه مییابیم
 و اگر نمیکنیم بیکار می شینیم فرمود اعملوا و استغفروا کار کنید و از یاستغفار کنید خصوص
 قرائین و واجبات که البته باید کرد اگر چه در آن نفس دخل داشته باشد و عجب و ریا راه یا
 و اینست معنی آنچه گفته اند که ریا را در قرائین دخل نیست و کار کن کار و بگذران
 گفتار کاندرین راه کار و در کار و مزد او گرفت جان برادر که کار کرد و
 آدمی را درین کار خانه برای کار آفریده اند جزا در خانه دیگر خواهند داد هر چه اینجا کارند
 اینجا بدوند الدینا مزرعه الآخرة نیست و از مذہب مذہب دهمقان خوش است
 از بعضی مذہب دهمقان چه باشد هر چه کاری بد روی و بحقیقت هر عمل را در دنیا
 جزا هست و هر چه بآدمی زاد میرسد از نیکی بد و اندوه و شادی و تنگی و کشادگی
 پاداش کردار اوست اما لازم نیست اینجا یا بند و هم نیابند و بینند و هم نبینند و اینجا البته
 بیابند و ببینند و بهترین جزا سیکه در دنیا مطلوب صادقان است مزید توفیق عمل و
 صدق طلب و انشراح صدر و فراخی وقت و نورانیت باطن و بیداری دل و زیادتی
 شوق است حق جل علا البواب حسنات و مرضیات چنانچه مفتوح داشته است دائم دارد
 و توفیق کارهای که سبب اقام دولت و سعادت دو جهان و کمالات جسمی و روحانی است
 روز بروز افزون گرداناند مبنه و کرمه و العاقبت باخیر و

الرساله السادسة والاربعون حرقه الجحان بمبني الكشف والعيان

الله رسوله

بار ناسینه جوش زند و دل خروش کند تا از احوال درون چیزی بیرون آفتد
 و کیفیت احوال که نتوان گفت بگوید ساخته نگذرد که شغله دیگر پیش آید و حال گردد
 و آن جوش و خروش فرو نشیند و بیشتر از آنچه از احوال روی داده و معانی که در دل
 فرو داده بود از یاد رود و اگر نرود آن ذوق و لذت که در آنوقت و در آن حال داشت

مانند بی ذوق چه نویسد که در ذوق سخن در ذوق است اگر چه ذوق در سخن نیاید اما
 بر توی از آن بر سخن افتد که سخن از چنان دهد و رنگین سازد و لذت بخش و دلکشین
 گرداند و قتی دیگر قلم بعد اوست گیرد و خواهد که سخن را تا کند روی ندهد و چنانکه گاهی
 کند بسر انجام نتواند داد و به پیچا رگی ندارد دست نهد و خاموش نشیند کاش مهران
 وقت که ذوق روی نموده و چون ندهد بود چیزی که مینوشت عجب چون سخن آمد
 نوشتن نتواند و چون نوشتن خواهد غریب یاید و مانع قومی از ارسال غرض نیست
 وقتی حرفی چند از کیفیت حال بگریز از خیال نوشته بود و در بنده دست فرستاده
 چنین گفتند که خوش آمده بود و بی دشمنی قبول افتاده و مسعودی را دست گشته بود
 از آن باز هلاک است که بر منوال بجز کسب تجربه سخن به از آن از آمدن زیور قبول
 باشد اما بمقتضای حکایتی که گفته شد صورت نه است تا مردی که باز جیشی در عزت
 انجذاب می یابد اگر چه مست است و خانی از آن طریقت اما این قدر است که در دست
 قونی بر گرفتن قلم دارد و میل حرکتی در طبیعت وی می یابد و در ملوحتی و زبان وی
 احساس نماید شاید که خیر می شرح کند اگر چه نه بدان قدر است که بیرون افتد اما اگر
 قطره چند از معانی در پی هم آید احتمال بیرون افتادن و اندر دماغی او بگذرد و مشتاق
 آن دارد که چنان از روی محبت است که هر چه نویسد بی التو کی شکوید به نیاید اما
 سرتاپا غریق لغت است اما چشم تنابر یک حالی و صفتی داشته است غایتی خاص
 از محبوبان داشته که بی آن همه بسیار بشوایم و پیچ می پذیرد و التو صفات
 همیشه ندای خدا را تیک کن من را که این در میدان افغان بایستد ای که
 دارد و از این ایستادن بایست اگر چه صریح نه از حال از این است اما از این
 شبیهی سالی دارد و بی ناخوشی بجای آری نشسته است هلاک که از این
 والتفات کردن به ناز و تبادیل و نمودن که رسد به من از سر زنده دم

اگر تو با من یک سخن گوئی + تو میدانی که من گفتار میگویم + بار میباید و
 میخورد که تا چند در پرده بیمنون با غیب محجوب تنگدل دارند چه شایسته یک نفس
 که ملک نری ابراهیم ملکوت الهوت و الارض بگذارند تا بر داری نماید + بار یکشاید
 باز می ترسد که این سخن داخل لولا یکناسد او تا قینا آیه نکرده و العیاذ به رزاق
 بابت این از باب و لکن لعل من قلبی و مطمئن قلوبنا و نکون علیها امر و اشیائش
 است حیرت در توقف اجابت این دعا و عدم حصول این دعا دارد که سایه محراب
 از خود گیریم رحیم حاجتی میجوید دیگر سبب توقف چیست ندانم که غم می این
 صفته دارد با وجود آن علیم و حکیم نیز هست عاقبت کار امیداند و در سر کار حکمت
 دارد شاید که در نادان و توقف در اجابت نمودن حکمت داشته باشد اگر گوئی
 ای کاش همین قدر معلوم شود که حکمت در آن چیست تا این قلق و اضطراب برود
 جوابش آنکه می تواند مختار است هر چه خواهد بکند و هر که خواهد بدفع فعل الیه یا شایسته
 و حکیم بایرید صفت اوست و یعطی من یشاء و منیع ما یشاء و اینها جز صبر و تسلیم
 چاره نیست این جبر و قهر است اینها دم نتوان زد و شکست بذیل کرم و رحمت نموده بود
 چون نوبت بباری و قهاری رسید چه گوید باز این گناه بر گردن زیان آمدن
 و نداننا و رجفنا عما قلنا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرین
 باری بر هر تقدیر چون قلم در دست گرفته است چیزی بنویسد و بجبر و قهر در حرکت
 از اول شکرانه است ذات بابرکات از عارضه ضعیفی که در ایام خالیه عارض
 بدن شریف شده بود و الحمد لله که خیر گذشت حق جل و علا سایه عنایت و محبت
 ایشان را بر فقری این سلسله پانیده دارد که وسیله حل بسی از مشکلات و سبب
 آسانی دشواریهاست قضیه شوق و محبت و متفقنا عرف و عبادت آن بود که
 شنیدن این حال بی تابانه بجلالت میرسد که امروز دوستی بر آید که خیر دنیا

و آخرت خواهد جزوات شریف ایشان را نمیداند دل جان فدای این محبت بلکه
 که نشانی از محبت است باد اما چون رضا را ایشان بخلاف این حال متعلق شده
 است جرات نتوانست نمود و الاطاعت فوق الادب که گویند نیست و قرب جانی
 چو بود و بعد مکانی سهل است بعد از آن اشارت به کشف بعضی احوال نماید که ضرورت
 است معذور خواهند داشت از احوال چه گوید که خراب است و بسیار خراب است
 و ظاهر چنان آباد نماید که بیننده رشک برد که به ازین حال نمی باشد و اما اگر بطن
 در روندید مانند که چه خراب و شکسته است شکسته دل تر از آن شیشه بلوریم
 که در میان خارا کتی زد دست را + مشق از واکه او ستاد طریقت تعلیم نموده دایمی
 اما هنوز یکجور درست از دست نه برآمده خدا داند که تا کی این سواد بسر آید عمر
 گذشت و جامی امید نماند دیگر بجز چیز دل نهند و عمرم نغم تو سرسبز شد چون تا
 که بر شود بدیوار + الهی عبدک ضافت به الاسباب و علقه دو نه الالباب و
 انقضی عمره و لم یفتح له الباب نوید خود نیست و خود چون باشد اما بشارتی میجوید
 امید تازه دارد و شوق را بلند آوازه گرداند و صلت که مراد دین و دنیا بخشد
 صند روح لقالبتنی بخشد + نوید نیم لیکم میجوید + یک مژده و صله که تسه
 بخشد + اینهمه سهل است در عالم محبت و فراق و وصال و قرب و بعد و جور و جفا و
 و وفا بر ابر است و نظر به نعمتها + الهی که غیر حمد و دو نمانتا هی است همه شکر و رضا
 است اما و سواس نفس و شیطان را چه کار کند که محبت میطلبند و میگویند که تو از
 سر و میگوئی و ترا درین راه نصیب نیست و مناسبته باین کار نه بر کرد که ترا بمنزل مقصود
 راه نیست و برو که در بنم وصال جانی نه تو راه گم کرده و از شارح عام عرف و عادت
 برآمده و برخلاف راه و روش جمهور رفته هر چند دلائل اقامت کند و سندی یابارد
 و نشانها نماید مگر نم نشوند و از انکار و وسوسه باز نیایند اینجا چه کار کند و چگونه این

این دو خصم ستیزه کار بد نژاد الزام دهد خدایا الله و ما النصر الا من عند الله عز وجل
 حکیم اول در ابتدا را اینجا که از انجیاب پیام رسانیدند و دل خفته را بیدار گردانید
 این بود که حکم عالی حضرت در باب وی آنست که بچند و از زاویه آنرو پای بیرون
 و از درویش توانگر و خویش و بیگانه و مرده و زنده هیچکس را نه بیند و از جای بجا
 نرود و مبالغه و تشدید در میناب بسیار رسید پس عرض داشت کرد که اگر انیس
 برین سر اطلاعی بخشند که چیست و از کجاست در الزام نفس و التزام این طریقه اقرب
 و اذعان باشد فرمودند منخواهیم و دعا می کنیم که او را بر حقیقت حال مطلع نگردانند
 تا زمانی که صاف و پاک نشود چون تاکید و مبالغه سخت شد طبع مضطرب بنمود
 تحقیق این شان و شکاف حال بکلامت رسید پس مشافهت نیز فرمودند که
 همچنین ست و این امر اینجا بیست و از جانی است و از شما غیر این صفت هیچ
 نمیخواهند در غیر تبه نیز نفس بصفت خود جنبید و در طلب حجت و برهان بایستاد
 و دوسه روز درین قلق و مضطراب گذرانید ناگاه نور تقدیر و تسلیم بر دل بتا
 که ظلمت ریب و ارتباب را برداشت و حجت طلبی را در حکم کفر نداشتی در مقام
 تسلیم ساکن و ساکت گشت و چون حکم باستیصال عود شد اینجا بود و دل برآید
 و عده کرم و خیر صدق نهاده نشست چون بار دیگر از تصور صعوبت این مرام
 برای راه یافت باز عرض داشت کرد که عاقبت این امر چیست و غایت این کار چیست
 اعلام فرمایند تا جدی در کار پیدا آید و شوق بغیر آید در جواب نوشتند همه حیرت
 و خوب خواهد بود و نوشتند که عنایت حضرت غوث الاعظم بشمارست هیچ غم و اندیشه
 بخود راه ندهند و هذه الاشارة عنده غمی غظم من الدنيا بخدا فی رابل الدین والدنیا
 و ما فیها و الحمد لله که خوب نشست و دغدغه تمامی و تذبذب نماند و نفوس عامه خلایق
 از اهل شهر و غیر هم که بکلامت بر خوسته بودند در مقام سکوت و اعتراف آمدند اگر

احوالیکه دالسته یاندا هسته غیبتی کند و سختی گوید زبانی ندارد زبان مردم بخیر
 بست با وجود آن نفس حجت طلب است بلکه قلب و روح نیز در سنگام وقوع میآید
 و قلق و اضطراب آیند تا یک نوری خاص و حالتی مخصوص از استقامت و تقین
 که از پرده غیب بفضای عیان بیرون افتد و نشانها از مطلوب نیاید که است نفرماند
 ایهام و اشکال مطلق مرتفع نمیشود و هر چند میداند که این راه بتانی و تدریج میرود
 و کشایش کار و توقف بروقت است و در بیجا روز و هفته و ماه و سال نشیند و عقد
 عبودیت ابدیت و هر چه با صاحب مشفق فرماید و مخبر صادق خبر دهد حق است و صبر
 رضا و تسلیم از او که شرایط کار و واجبات دین مسلمانیت و خویش از رزوی است و استیجاب
 مانع وصول منافی طریقه بندگیست و اعطه تر و ناصح صادق آنچه تر در بیان میفرماید
 و توکید این وصیت از کتاب مستطاب فتوح الغیب که خواهد بود و چه خواهد بود اما با وجود
 آن نفس ازین اندیشه بمنی آرد و دل قرار بمنی گیرد و وحشت بیرون بمنی رود و میگوید
 که اگر همین قدر گویند که صبر کن و مضطرب مشو یا گویند که نصیب تو همین مقدار است
 زیاده طلبی مکن بلکه اگر گویند ترا بدرگاه قبول جانی نیست و بمنزل وصول راه نه
 و العباد بالعدد من ذلک نیز رضی است بار ما بنفس بدکیش میگویم که نمیستجیل
 صلاح کار زانهم و ابی نادان نا عاقبت اندیش چندین بر سر این شهوت باده
 و شتابی در سوال مکن و کار در پرده دار و مبهم گذار مباد چیزی را گویند که پیشمان
 شوی و گویی چرا خواستیم کاش مبهم و مستور ماندی و پرده از روی حقیقت حایل
 بر نیفتادی یا ایها الذین آمنوا لاتألوا عن اشیاء ان تبدلکم لتوکم اما هرگز این
 که اطمینان گرفته چشم از آرزوی که دارد باز نایستد و از شرع و شهوتی که بسته
 باز نیاید و گوید تا پرده نکشاید و جمال مقصود در و نه نماید اطمینان بمنی یابم و قرآن
 بمنی گیرم چند آنکه نزدیک آن سخن رسد که لا تأکلن الله و تاتینا آیه نفوذ بالبد

من ذلک منابعد ورضینا بقضائہ و بحقیقت ازان قبیل نیست و فرقی عظیم
در میان است همان فرق که در ارانی و حتی نرے است و باجمعه اندوه و تنگدلی
از حد گذشته وقت امداد و اعانت است فریادرسی میباید کرد و زوای اغاثه کبری
که منتی بجناب حضرت عوث الاعظم است میباید پوشید و ذرع داودی در بر کرد و
قالب حقیقت عظمی غوشیه در آمد و تصرف کرد و توجه بارواح مقدسه مشایخ منوره
و مشکاف حال کرد و خیرے گرفت و اعلام نمود تا دل بمرکز قرار آید و دل
می و دوز و ستم صاحبان خدا را در دا که راز بهمان خواهد شد آشکارا و اظهار
این اگر چه بی ادبی است ولیکن چه کند که طاقت طاق است کجارد و دیکه گوید
سه فریاد دل غم زده را اگر نکنی گوش پس پیش که از دست تو فریاد توان کرد
مضمون معلوم شد دیگر نیست

الرساله السالعه والاربعون طیر المباح بوجدان الذوق فی مقام الاطلا

المرسله

عذر تقصیر ملاذمت چه نماید این حالی که فقیر راست اقتضای همین میکند اگر آن را
بتفصیل گویم ستایش نفس لازم آید اگر چه پیش اغل این فقیر اکثر از جنس قیود است اما
چند که ازین قیود بر آمدن دشوار است مادرین دنیا زندانیا نیم مقید نباشیم چه صورت
دارد بجهت الله که در قید اویم و اگر گاهی در قید نفس نیز باشیم بدان رضی نیستیم و در آن
و منهکست سر تمامه نقصانها رضی بودن از نفس است بعد از رضا از نفس که ام کما
این قید ما برای آن بر خود بسته ایم تا ازین قید یعنی قید نفس بر ایم خدا داند که پریم
و چگونه بر ایم بر سر ما حاکمی است حکیم که راهی نموده و قاعده بر بسته و دستور العمل بر
نهاده و ما را بقیود او امر و نواهی مقید ساخته و گفته که حقیقت این قیود بی قیدیت
اگر باین قیود مقید بشید و خود را بدان بر بندید بعد از آن هیچ قید نماند و از همه قیدها

برآید بجز قید بندگی او و همه بند با بسلیله جز بند محبت او و ایمان آوردیم که هر چه او گفت
 حق است و هر چه از جناب حق آرد درست و درست آورد پس باین قبود مقید بنهشیم
 یکدیگر قیدیم بامید دریافت بیقیدی و بپیرنگی که اینجا اندازد و با یکدیگر اشتهای ست
 دل بوعده وی بر بسته امیدوار نشسته ایم تا چه کند محبوب اگر کاری فرماید و بران کار
 جزائی و عذکنند باید کرد چه جای آن که با وعده مقرون گرداند و اینجا نیز عاشق که بدین
 فقر خود برسد ذوق و عده برین میدارد بدوق سخن و لب جنبانیدن وی جان
 چه بیا وعده نزن و در مقام لطیف و مرحمت آمدن یارب مگر وعده وصل باینجا نگردد
 از بار و دگر که قمار حصول هو و دگر دوا محبت چون صاف گردد بمقام فنا کش از
 گرفتاری طلب وصل بلکه ذوق آن نیز برآید اما مطلق ذوق بهیم بسیط غیر متعین
 نه متعلق بخیری باقی ماند مراتب ذوق را بایان نیست ذوقی بالای ذوقی دیگر است
 هر ذوقی که روی نمود چون نظری روی افتاد گرفتاری شد اسقاط این ذوق و قطع
 نظر کردن از وی و بالا رفتن از آن ذوق دیگر آرد و نعم شوق تمام گردد که زاده سلوک
 و بدرقه راه روان است و از دریافت نقصان نفس بیا عیش کسب کمال و تحصیل ذوق
 و حال انشای گردد و بهر این هستی طلب قصد بالا کند اگر مطلوب رسد از آن ذوق
 گیرد و اگر نرسد گرفتار شوق ماند و شوق را نیز چون مطلوب بی نهایت بود نهایت
 نیست اما بدرجات میرود و با هستی و طلب خود میرود و نسبت طلب تعین طلبی
 مطلوبی باقی است و میرا باب شوق که طالبان کمالند در عالم ملک ملک و ملکوت
 که مظاهر اسماء و صفات و افعال اند و عالمهای وسیع و رنگهای گوناگون و نیز نگار
 بوقلمون دارند و ذوق درستی و فنا و گم شدن در خود از خود پشند هر چند تعین
 و نسبت و ساقط تر و محو تر ذوق بیشتر مجلا آنکه ذوق در وحدت است و شوق در کثرت
 و در نزد و نایافت است و لیکن در ذوق نایافت وجود خود با یافت وجود محبوب

و هر چه میزد و کار میکند باین راه است که هر چه میزد و کار میکند باین راه است

و در شوق درک نیافت کمال در دان نیافت و انبساط باعث است بحتمیل آن
 در ذوق درک انبساط نبود شوق پایه کارکنان در راه روان و وصل طلبان و ذوق
 حال بیکایان و از پایی افتادگان و خود را از دست دادگان است در شوق اگر باشد
 دریافت باشند و در ذوق یافت دریافت دیگر است و یافت دیگر دریافت آنکه دریافت
 کوتاهی کرد و پایان افتاد ممتد ذوق بالاتر از یافت است و از اینجا گفت آن عارف
 صاحب ذوق قدس الله سره الباقی که اینجا ذوق یافت است نیافت انتهی ذوق
 نام ذات محبوب است چون محبت ذات محبوب گردد و متحد بوی شود یعنی کثرت بدر بر
 و فانی از قید گردد و یگانگی صرف ماند حقیقت ذوق ثابت گردد اگر گوی چون یگانگی حرف
 بهیچ دوی و بهیچ نسبت ماند نسبت ذوق چون ماند در یاب چه گفتم ذوق ماند نسبت
 ذوق نسبت از دوی است و ذات ذوق از یگانگی باز اینجا تحقق نظر باید کرد و دید که
 ذوق هم در آن فاء و وحدت است یا بعد از تنزل از ان الا آن در ذوق چنین می در آید
 که چون این حال آتی است بلکه زبان مبالغه از ان هم باریکتر لمح لطیف که یک برق
 صد یک جزو آن تواند بود از ان بیرون آمده ذوق حاصل میگردد و بهیچ شدت قرب
 و اتصال این بان چنان بیند و یابد که بعد از ان است زبان تقییر از ان کوتاه است
 و نقل آن در ملکوت ذهن یعنی کجند عرفت من ذاق من لم یذق لم یعرف تعالی الله کجا
 افتادم آغاز سخن در چه بود و از برای چه بود انجام کجا کشید از طغیان قلم خود بر بنجم که برگز
 راه بر است تواند رفت و بهیچ و خردش دم نزد گناه دیگر بروی آنکه او را از اسرار
 کشف کردند و سخنان باریک گفتن منع کرده اند و فرموده که جز در آنچه بشرایع و حکام
 و کار کردن و راه نمودن متعلق باشد دم نزد دوی نیز نمید کرده و با تشال این امر هم
 تعبیر نموده است اما غلبه وقت و سلطان حال او را در عهد شکسته دارد چه توان کرد از حکم
 وقت بدر توان رفت و الله تعالی ما را متشا این جوش آغاز ایام ربیع است که ماهه

که ماده سود را بچوش آورد و گرمی در دماغ صیر پیدا کند و در پند بیان گوئی اندازد و فی وقت
 و زمان را نیز گنای نیست اینهمه باعث خیال مخاطب اقتضای حال اوست که در همین
 در آمده و تصرف کرده در جوش آورده و بحقیقت حال مخاطب اقتضای می حاکم است بر کلام
 و در آن اختیاری نه یکی از بزرگان چون سخنی گفتی به سامعان فرمودی که من نیز هم چو شما
 شنونده ام گوینده دیگر است باری هر چه بود گذشت باز بحال خود بیایم که مقصود بود
 مقصود و غرض تقصیر ملازمت بود چنانکه در اول نامه این حرف نگاشته آمده از اجله بیان
 کند مگر زبان حال لسان الحال امین من لسان الحال شکر نعمت وجود و عزت تعالی
 شما را در شریعت انصاف واجب است باید بکلامت رسید و فوائد اندوخت و محفوظ
 اهل عرف را به این صحبتها کجا بهم میرسد ولیکن با غلبه حال بس نتوان آمد حال از
 فقیر برین وجه شسته است تا عاقبت کار صیبت و در آن بعضی وجه نامی معقول
 نیز در توجیه آن توان گفت و چیز دیگر هم هست و الله اعلم بحقیقه الحال و حال این فقیر
 در افتقار و نیاز مندی بجای رسیده است که اگر یک از عوام الناس اینم که نظر غنایتی
 و محبتی برین می افکند سعادت خود میداند چه جای اکابر و اهل فضل فقیر خود تمامه اهل
 این روزگار را که حاکم دریس انداز حیثیت امن و امان شکر گذاری میکند اگر چه
 با هیچکس کاری ندارد اصل همین است که اگر با کسی کاری میداشت بر دل باری نمی
 نشست عارف هر ذره وجود را شکر گذاری کند که نعمت شهود حق از آن حاصل
 است باعتبار آنکه دلالت بر وجود حق و صفات وی دارد بالا تر ازین گوئیم آئینه
 وجود حق است ازین بالا تر گوئیم منظر وجود است و منظر اینجا مفهوم ظاهر نیست که
 جائے ظهور و محل بروز است چنانچه آب آئینه که در اینجا دوی است ظاهر و دیگر است
 و منظر دیگر منظر اینجا بمعنی تمثیل وجود اوست که خود را باین مثال نموده و باینصورت
 ظاهر کرده است بالا تر از همه گوئیم فرد وجود است و وجود همین ذات حق و اگر

همه عبارتها را که مذکور شده بهین معنی فرو داریم هم میشود معنی از عبارت همان بفهم آید و محقق
و موافق حال سامع است همه عبارتهای مختلف که بیانند او همان فہم که حال اوست و گوش او
شده هر که در مقام توحید است هر عبارت که بیانند اگر چه ظاهر در دو معنی و اثنینیت بود همان
معنی توحید فہم و در اینجا عبارت است که می آزند همه از دست و همه بدوست بلکه همه است
پدر میگفت رحمة اللہ علیہ من از عبارت همه از پست معنی همه اوست را بفہم و میگفت اگر معنی
همه اوست را بجاوند و مغر از از پست بر آزند عین معنی همه اوست را فہم چه صد و کثرت
از وحدت بی معنی توحید صورت نہ بند و میفرمود عبارت بچنین باید و فہم اینجا کن
کما تعلم و قل کما ترے در عبارت اشارتی است نظر بر آن دار تا عبارت توحید و است
ند عبارت چگویم در شہود و توحید نیز دوی است وحدت یگانگی است توحید یگانگی گفتن
یگانگی دانستن یا یگانگی دیدن و یگانگی یافتن اول توحید قولی و زبانی است ثانی توحید علمی
ایمانی ثالث توحید حالی رابع توحید ذاتی با وجود آن تناسب توحید در میان است ^{دوئی}
باقی است از اینجا گفته اند که توحید حق از غیر حق محال است و توحید حق مرحق را همان ^{وحدت}
ذات اوست که نسبت را در آن کنج نیست س توحیدہ ایاہ توحیدہ + و لغت من بنیۃ
لاحد + شہود یگانگی یافتن اگر صاف و برہنہ شود چنانچه یافت و یا بنده و یا فتنہ شدہ هیچ مانند
بجز حرف یافت بی دریافت یافت توحید ذاتی صورت پذیر می نماید توحید ذاتی جز حرف یگانگی
نبود اینجا شہود و معرفت و یافت و تجلے و ظهور و اضداد اینها در نسبت و اعتبار که از آن
تعبیر توان نمود و تصور توان کرد و نشان توان داد فانی و ساقط است الا یک چیز که
ذات است اگر شعور است شعور خود بخود و ش و اگر شہود شہود خود بخود و خواهد بود و با وجود
آن علم و شعور و شہود همه صفاتند و صفات اگر چه عین ذات اند در تحقیق وجود با مترتبہ
و حد ذات بالاتر از صفات است اینجا که یکی است یکی نیست چه جاد و آجا که اوست است
چه جاد دیگرے این یکی و او که لغنی کردیم یکی است کہ نام یکی است و او کہ اشارت باوست

اینها دوی است اما یکی که یکی است و او که دست ثبات است کیفیت ذوق که در جوش اول
 مذکور شد باز آمد اینجا کم شدن است و کم شدن از کم شدن و کم شدن کم شدن بالاتر
 از کم شدن از کم شدن است و کم شدن از کم شدن نسبت بجانب بنده می افتد تا نسبت
 با اینجا بنده می افتد دوی است و اشارت به بیرون می افتد و در کم شدن کم شدن در کم شدن
 رود و خود در خود کم شود و خود در کم شود که تجربه این بود که کم شدن کم کن که تغیر بدین
 از کم کردن کم شدن کم شدن کم شدن خواسته است و اثره نظم تنگ است و المعنی
 بطن اشاعر مجمل دل بجای باید است و خیال بجا برد که آنجا نه دل نه جا و نه خیال نه هیچ
 چیز است و هیچ چیز نیست هم نیست و اینجا که هیچ نیست همه است این کمالی است که در
 توحید بالاتر از آن کمالی نیست و نصیب روحانیت آدمی از ذات حق و رایی این
 خلاصه نسبت حضرات نقشبندی و مشایخ دیگر که در مقام اند قدس السداد و اهرم
 اینست باقی همه کمالات که مبتدیان آنرا جویند و سالکان بدان پویند و منتهیان
 بدان رسند و واصلان آنرا یابند و محققان آنرا بیان کنند و عارفان بدان نشانی
 دهند کمالات وجودی و مستغرفات هستی و انوار شهود و آثار وجود و تنزلات قیود و کشف
 صفات و کمالات و افعال و احوال است بس کم آنکه مد که کاغذ پاره که در دست
 نیز تمام شد و قلم اینجا رسید و سر بشکست و

الرساله الثامنة والاربعون حراته الايمان عن مكاييد النفس الشيطان

امد رسول

و اگر محمول حال جهانیان نه قصاست و چرا مجاری احوال برخلاف رضاست
 آری آری و بزرگ گنبد خضر اچان توان بودن و که اقتضای قضا نامی گنبد
 خضر است و بیچاره آدمی که هدف سهام حوادث و مصایب گوی چو گان قضا و قدر است
 و رعین علم و قدرت جاہل عاجز است و در عین قوت و غنا ضعیف و فقیر که ام علم قدرت

وجه قوت و چنانکه اول آخر خود را نداند که چه بود و کجا خواهد رفت و سر نوشت او چه خواهد
 کار و حیثیت چه دعوی علم کند آنکه سراسر محتاج و نیازمند بود و خسی نتواند پیدا کرد و کسی
 نتواند از خود را ندانند چنانکه غنا و بی نیازی و قوت و قدرت و گردن فرازی زنده
 خدا راست بزرگ و ملک بے انبازه و گر هر که به بینی بجا ریت داده است + صورت
 اختیاری در آدمی زاده نهاده اند که اگر تحقیقت معنی آن در دوسر سراسر چیست کسیکه
 دانش دیگری پیدا کرده و صفاتش دیگری نهاده دعوی قدرت و اختیار در افعال
 که فرج و اثر ذات و صفاتند چگونه درست آید + چیزی که وجود او از خود نیست + مستطیع
 نهادن از خود نیست + ثبت ایجاد رشم نقش انقدر است که جوهر آدمی چنان آفریده
 است که بر و بر تو می از از انوار صفات حق که زنده گشت و شنوائی و بینائی و دانائی و توانائی
 و خواست و گویا نیست تافته و مجملیت اینها از افراد کائنات ارصی امتیاز یافته است
 بر و در کار نقلی را عالمهاست و در هر عالم آفرینشها و کارها درین عالم که عالم است
 آفرینش می آفریند که از درون و بی باعته و خواسته پیدایم آرد و او را بر کوهی گمارد و
 کاری از وی بخواهد آید + ما از قضا همین قدر بنمایند + پیمان توئی باده تو بپایند
 زیاده برین اثبات قدرت و اختیار مرئوسه را کفایت مبادر فعل اختیاری در او
 سه چیز است ادراک و باعته و خواست باید نگریست که وی درین سه چیز هیچ اختیار دارد
 آدمی اگر چشم کشاده باشد پس صورتی در نظری بیاید میتواند که آنرا نبیند نمی تواند
 و بعد از دیدن اگر آن صورت ملائم و موافق طبع اوست میلی و شهوتی در نفس می پیدا
 شود که باعث حرکت گردد و بجانب وی و بعد از پیدایش باعته و ارادتی و خواستی
 از ذات وی پیدا آید که بدان حرکت کند و با اختیاری که بی اختیار از ذات وی پیدا
 شده بجانب وی رود و دیده و دانسته در بلا یقین العبد مختاری فعله مجبوری
 اختیاره که گویند این صورت دارد + ای کاش نمی دیدم آن زلف سمن بار

تا دیده و دانسته در دام غم افتادم + کائنات دیگر نیز اگر چه همه بنده و سخر و محکوم قدرت الهی
 غرور علما این پریشانی و سرگردانی و حیرانی که آدمی دارد دیگر بی ندارد و جمادات و
 نباتات خود چون نشاء حیات ندارد و منظر علم و دانش نغیاده آسوده اند و روی که
 از حیثیت وجود با پروردگار خود دارند بدانجا نب آورده بگرویده شده ایستاده اند و
 حیوانات اگر چه حس و حرکت دارند و باین علت برنج و الم جسمانی که از رنگند و خوا
 رسد گرفتار اند اما چون فکر و اندیشه که چه شد و چه خواهد شد و چون شد و چه خواهد شد
 از عذاب روحانی که بگرفتاری عقل پیدا آید فارغ اند و ملائکه اگر چه علم و دانش در مرتبه
 کمال دارند اما چون عقل مجز و اند متعلقات جسمانی نگرفتارند و شهوة و غضب که برآ
 جلب نفع و دفع ضرر است در ایشان نهاده نشده از آلائشهای جسمانی و آفتها
 حد ثانی منزله و مبرای یک حال و بر یک موال میباشند آدمی است که بعلت ترکیب
 عقل و شهوة و غضب تعلقات جسمانی و که درات هیولانی گرفتار لذات و آلام
 و روحانی افتاده است و بغم و هم و فکر و اندیشه و هوا و هوس چون و چرا و از طمع
 و آرزو و هوا با صد چندین محنت و بلا گرفتار است سرشت آدمی زاد چنین افتاده
 کجا رود و چه کار کند و زهی بیچارگی آدمی زاد + که در چندین بلا و محنت افتاده
 گهی از نفس و عقل اندر کشاکش گهی از دست دل نعل اندر آتش + گهی از تمام غفلت
 گشته سرست + متاع دین و دنیا داده از دست + گهی بکشد و چشم بپوشاید
 پشیمان گشته با صد آه و زاری + گهی دانا گوی نادان گشته + گهی غمگین
 گهی شادان گشته + گهی از ذوق طبیعت گشته خورسند + فاده چون گیسو
 شهر و در بند + گهی اندیشه آغاز و انجام + به بے ذوقی نشسته زهر در کام +
 ندارد کار دنیا اعتباری خوش آنکس کش نباشد بیچارگی + کار عالم که هیچ
 در هیچ است + نیک بنگر که هیچ در هیچ است + مشکل تر آنکه از میان برداشته

هواد هوس و میل شهوت آفریده اند و در انجانب دنیا را باز میبزمینت در لباس
 عشوه دمی و فریب کاری آراسته که بیک نگاه دل صد هزار گاه بستاند و بیک
 پیاله زاهد صد ساله را از هوش برود و بهوش گرداند سه دعوی نه بد توان
 مسلم دارند که روئے بر سر آن کویچه و بهوشی آری سه زنه را بکوی میفرست
 بگذر کابنجاسر و دستار گرد خواهی کرد و در حدیث آمده است الدنيا خضرة و
 حلوة فرمود دنیا سبز و شیرین است سبز یعنی تر و تازه که دیدن آن خوش آید
 و در دیده شهوت زیبا و رنگین نماید و شیرین که چشیدن آن لذت بخش
 و در مذاق طبیعت لذیذ افتد بنگر که باین دو صفت چگونه صبر و پرهیز از آن
 کرد قرآن مجید میفرماید انا جعلنا على الارض زينة لها لعلهم ايم احسن عاكت
 انما نحن البعد لنقش و نگار آراسته ایم و زیبا و رنگین ساخته ایم تا ببینیم که چشم از آن که
 می خواباند و در تماشای آن در بنی ماند و همه اندر زمین بتو این است که طغی
 خانه رنگین است سخن از عشوه گر بهاد دنیا و فریب خوردن نفس از آن دراز است
 عمر و گفتگوی آن بسر آید و این حکایت بسرنیاید آن به که مجز و بیچار گے خود را بشنیم
 و دست دعا بدرگاه کریم بنده نواز برداریم خدا یا خداوند ما را بسا بگذارد و ما را بر ما بگذارد
 و ما را از شر ما بگذارد ما را بر مایاری ده و عقل را بر نفس و دین را بر هوا مدد گاری بخش
 توانا بر ناتوانی ما رحم آرد و ما را در ورطه غفلت و نادانی فرو نگذارد و وقت
 سعیت و غفلت پیش از آن رحم کن که در حین طاعت و بهشیاری کنی و در بعد
 و ضلالت نهاده بران مدد ده که در قرب و هدایت دمی یارب مددگر دمی خود
 بریم از بد بریم و از بدی خود بریم در هستی خود مرا از خود بخود کن تا از خودی
 بخودی خود بریم اساس کار بر سه فائده انداخت از خلق که وجود و عدم
 مدح و ذم و منع و عطای ایشان از نظر اعتبار ساقط گردد دوم از هوای نفس تا بخله

تابع حق گردد و بر فرموده خدا و رسولی از او دست نیستم از ارادت و خواهم که هیچ خواست بفرم
 و ضرر و خیر و شر و آرزو در دل نماند خبر خواست حق و نه بیند جز فعل او و نه داند جز علم او
 و نه یابد جز ارادت او تا در تو زیند ار تو هستی باقیست + میدانی یقین که بت پرستی باقیست
 بالاتر ازین دیگر بشنو که چه میگوید گفتی بت پندار شکستم مستم + این بت که تو پندارستی
 باقیست + استغفر الله و التوب الی الله و لا حول و لا قوة الا بالله توجه کلام بجانب دیگر بود
 بی اختیار باین سوافاق و مقصود ذکر واقعه کشته شدن آن جوان سعادت مند برادر
 بود بیشک جوانی مقبول نیکو سیرت و صورت و فقراد دست بود در همه الله و تجا و زغن
 سیاه خوش اسعاد و تشدی و مردانه و دریکه بضر تیغ مجاهده بموت اختیار می جان بد
 و امانت حیات بیخیانت بصاحبش سپرد و جان بجانان ده و گرنه از تو بستاند حال
 خود بد و انصاف کا خزان نگو یا این نگو + بجای عظیم است این واقعه و نشستن گرد
 ملائت بر چهره وقت شریف ایشان نزد دوستان و مخلصان عظیم تر از همه است
 حق تعالی پیغمبر و چه گرد ملائت و کدورت بر چهره دولت و اقبال آن سعادت مند میداد
 مال نشانند و در مصیبت خود همیشه خوشوقت و خوشحال از صبر توان کرد جز صبر و تحمل
 چاره نیست توجه حضرت حق باید برگماشت و متک بحفظ و عصمت وی کرد و تقوی
 از بجناب عزت وی سبحانه نمود توجه دلهای غریبان دایم بسوی ایشان است
 سایه لطف توای سرور و ان دایم باد + که گذاری بسر خاک نشینان دارد
 آن سه که حسن و خوبی عالم بروی اوست + از هر کرانه دیده دلها بسوی اوست
 و الله بحفیظکم و هو الحفیظ العظیم عزیز من در امثال این وقایع فهم فقر بجانب دیگر میرود
 که آدمی ز اواز دشمنان جانی که در کمین گاه هلاک اویند و قصد حیات فانی می
 دارند چه مقدار بیم و اندیشه دارد و چه قدر بشیاء و گناهان وقت خود میباشد
 اما از دشمنان ایمانی که شیطان و نفس و هوا و هوس و از شهوت و مصاحبان

بدانند و در قیافه بدسگال اندر هیچ آگاه نه و غم ندارد و اندیشه نمیکند که چه دشمنان و دینداران
و با چه حساب و آلات و نیزه و شمشیر و تیر و کمان در قصد غارت این شایع گرانمایه
و در پی هلاک این شاه در و گمانند آنجا خود جز یکد و دشمن چندین حمد و معاون نخواهند
که مقاومت و مدافعت بایشان میتوان کرد و اما اینجا ایمان تنها در دایر غربت فدا
الایمان بدو غریبا و سید و غریبا که با چندین دشمنان و معاندان درونی و بیرونی
بیرون از حد و اندازه چگونگی جان سلامت توان بر دو بچه چیز پاسبانی و نگهبانی
توان کرد و لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی هر که درین حصن درآمد
و بومی پناه آورد ایمان سلامت بر دوازیم و هراس بر آفت و مخافت امین گشت و
فارغ گشت اما با وجود آن شرط حرم و احتیاط است که پاسبان و حساب آلات
قلعه ارمی قلعه بندی باید مهیا داشت که دشمنان در صدد بر آمدن و کشادن این
قلعه اند و محفوظات قدوة الاولیاء شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام بیاد الدین ذکر یا
قدس الله و هم و اصل الدین من بر کاهتم و فتوحاتهم بنویسد که در بیان این حد
و مرود حصن است و حصار حصار آن است که گرد بر گرد بود اما گاه نگاه دارد و گاه نداند
و حصن آنست که در گرد گیر و دگر گذارد و در آمدن و حصن لا اله الا الله بر سر نهیست
ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر آنکه خوف در جایگزین خدا می غرض ایل گردانند که اگر
علم ختم شوند یا دوست بخیر کم او هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتوانند رسانند قوله تعالی
وان یسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضلک و باطن آنکه
چون تحقیق کرد که هر چه پیش از مرگ بزند گانی درین سرافانی برسد جاودانی نیست
و رقم قلم عدم برورفته و ثباتی ندارد و قوله تعالی کل من علیها فان یسیتی و یسیتی
آن لغات نماید چون این معنی حاصل گردد این کلمه در باطن درآمد باشد حقیقت
آنست که از روی بهشت و خوف و فرخ در دل نیارد و جز بحق قرار نگیرد و فی مقدمه صدق

عند ملک مقتدر چون اینجا رود بهشت خود متج او گردد و دوزخ از وی گریزان باشد
 انتهی کلام الشیخ رحمۃ اللہ علیہ و شیخ شیخ ما عالم عارف علی متقی نور الدین صریح و فغانا بر کات
 و برکات علومه در بعضی از رسائل خود مینویسد که محبت دین دنیا و ترجیح یکی بر دیگری مراتب
 است بعضی هستند که محبت دنیا بر ایشان چنان غالب آمده باشد که برای خاطر دنیا و ارباب
 دنیا فیض و واجبات دین را ترک کنند و جانب دنیا را رجحان دارند و آنها را ایمان برانند
 خارج بحث اند سخن در مومنان میرود که تصدیق دارند و در اعمال تقصیر میکنند و کمتر از آن
 آنست که فرائض و واجبات ترک نکنند و لیکن بر ترک سنن و نوافل رهنی هستند که اگر آنها
 بکنند دنیا و متاع آن از دست رود و بعضی دیگر چنان هستند که آداب و مستحبات دین
 بمحبت دنیا از دست دهند که اگر باینها مقید هستند دنیا بدست نیاید و قومی دیگر واجبات
 و سنن و آداب و مستحبات همه بجا آرند و لیکن نه بر وجه استقامت و ثبات اگر بنا گه آن
 مهمی از مهمات دنیا عارض وقت ایشان گردد همان ساعت متغیر و متزلزل شوند
 و از جای روند و در اینجا طالع اند مانند کوه پایی بر جا و استوار که هر چه واقع شود و هر که از آن
 گردد از جا نزنند و قطعاً بجنبند و ذلک لعن من الکبریت الاحمر تا زهر بادی بخشی
 بدامن کس چو کوه کادمی مشت غبار و عمر باد صرصر است + مراتب ایمان و محبت دین
 اینهاست اکنون ما در خود فرو باید رفت که در کدام مرتبه از این مراتب و خلیم حال امروز است
 تا حساب فردا چه خواهد بود و باش تا پرده براندازد جهان از روی کار و آنچه آب
 کرده فردا گردد و شکار به عاقبت کارهای دنیا و دین بخیر باد +

الرساله التاسعه والاربعون توصیته الاصحاب بالصبر فی جمیع الالواب

الندوة رسولہ

روزی این فقیر در نماز حاضر بود ناگاه کتاب صبر بردل فرو آوردند و یکایک در میان
 و چون در غایت خاصیت وارد گشت که مجمل می آید و بعد از فرود و نزول بیان و تفصیل

می نمایند ثم ان علینا بیا نه حجت است ما سیت صبر با زوی چند در مفتوح آن در دل افتاد
 و حضور نماز مانع تفکر در آن شد چون از نماز بیرون آمدم تفصیل محال و مواد آن
 که بنده را در آن صبر باید کرد و زوی آوردن گرفتند چند می از آن با حاضران بیامردم
 و چون آنرا بابی عظیم یافتیم از ایمان و اسلام خواستم آنرا بنویسم و خود نوشته های فقیر
 اکثر ازین قبیل است که در دین مسلمانان بکار آید و نور ایمان در باطن بیفزاید نه حقایق
 توحید و احکام و جو که طالب انجانی میگرد و داعیه عمل عبادت است گرداند چنانکه در اول
 کتاب گفته ام امید است که این روش بر او هدایت برود و بمنزل مقصود برساند و باید دانست
 که معنی صبر ترجیح داعیه حق است بر داعیه هوا و تقاضای این دو داعیه و ثبات قدم بر ذات
 حق پایتختی بنابر کارخانه دین مسلمانی همه بر صبر بود هیچ طاعتی جز صبر تمام نگردد که تا از صبر
 آن صبر نکنند طاعت بوجود نیاید و آنجا که صبر نصف ایمان گفته اند صبر از معصیت ^{اراده}
 نموده و صبر بر طاعت را نصف دیگر داشته اند و صل اول باب صبر و عده آن مرثبات
 بر عقایدین مسلمانی است خصوصاً آن عقاید که عقل در آن مدخل نیست بلکه عقل بگفته است
 عادت و وسوسه ملهم آن حیرت دارد و در تردوی افتد مثل احوال قیامت و حشر و نشر
 و اخبار آن عالم و عجایب غریب قدرت الهی در ملک ملکوت که شارع بدان خبر داده است
 و طریق علم بآن و وصول بآن خبر خبر صادق نیست و ثبات بر آن اطمینان بدان
 جز بنور ایمان محض موسست و یقین که بی کسب اختیار بنده عطا کنند و او را بران دارند
 صورت پذیر نیست در اینجا چه همه جا همین حال است آن عقاید که عقل را در اینجا خلعتی
 مینماید و تکلیف بر عزم خود آنرا اثبات بدلائل عقلیه مینماید موجب یقین آن ایمان است
 تا آن نباشد دلائل ایشان همه سبب حیرانی و سرگردانی است و اگر خدا خواهد آن دلائل را
 نیز دلشین گرداند در نصیحت آن دلائل متقارن و موافق آن یقین قلبی است که در دل
 حاصل ثبات است نه موجب موجود آن چنانکه مثلاً یکی در کار خود ثبات در سرخ سب

و در آن مشغول و مشغوف و دیگری مویید و مقوی آن بودید باین گفتن جدی و قوی
 و در آن کار پیدا کرد و اعتقادیکه در آن دارد تازه شود اگر گویند که این ایمان تقلیدی است
 غلط است این یقین است که در دل نشسته است تقلید نیست که نه مغت یقین هر چه از پیش
 و نشود و بفکر و اندیشه در آن افتد و تابع وی گردد و اعتقادیکه در آن دارد تازه شود و عقاید
 تقلیدی و تشکیک تشکیک نایل گردد و اینجا چنان محکم نشسته است که بعد تشکیک زایل نگردد
 مگر آنکه نور ایمان را بر گیرند از زبان هیچ دلیل فائده ندارد و نفوذ بالبدن تنگ است اگر در آن
 طلبند دلایل مختصریت در دلایل متکلمین آیات و علامات ایمان بسیار است گفته اند که
 در دیار اسلام تقلیدی نمانده است دلایل حقانیت آن واضح است و بالقرض و التقدير اگر
 بسبب طریای ظلمت غفلت و وسواس و گرفتاری عادت و نظر در سخنان اغیار غبار شک
 و شبه پیدا گردد و دود حیرت مذموم بدماغ وقت بدو و صبری باید کرد و پاشنات بر جا باید داشت
 و بر مرکب استقامت اگر چه بزور و تکلف بود ایستاد و بچپ و راست آورده نشد دل از زبان را
 از خیال مطلق کلام میپوده ولی صرفه نگذاشت و بهسم النور و الهادمت که در عتصام نمود
 فالذین آمنوا بالله و عتصموا به الآية و بحال و کمال محمدی صلی الله علیه و سلم و حلیه صدق
 و حقانیت وی ناظر باشد تا آن غبار بنشیند و دود بدرود و پرتوی از آن نور بین زیاد
 از آن چه نخست بود بر دل اقتدر چه ظهور نور معرفت و الفلاح و الفلاح قلب بعد از عرص
 ظلمت و ضیق نگریت قوی تر و روشن تر نماید و وجود وصال بعد از فراق و ذوق دیدار
 بعد از حجاب لذت تر و شیرین تر آید که الاشیار یقین با خدا و نادانگی صبری کند و زود
 از جای در آید و سبک نماید و قدم براه و هم زند و عنان بدست و وسواس بسیار در سایه
 یقین از دست دهد و در ماویه کفر افتد تا ویلی که نصوص الحکم عقل و وسواس و هم و توهم
 معارضت و تقلید تغلب کنند آن نیز از بی ثباتی و بی صبریت و اگر بر اعتقاد حقا
 نصوص علم الهی که آنچه او اراده نموده حق است هر چند ما را اطلاع بر حقیقت آن نباشد

باشند در حصول ایمان کافی است و در مسئله اثبات اختیار با اعتقاد سابقه تقدیر
 با ایمانیان را جز سلوک سیطره نیست آنچه در مشایخات خود فیض و زور است باینجا بیاید
 آمد اگر در همه جا بهین روش روند کار دشوار بر خود آسان کرده باشند زبان تاف
 کردن با قرار تو نه انگیزن علت از کار تو و العیاذ بالله وصل این بیان صبر
 در نسبت اعتقاد دیگر صبر در عمل است و اقسام آن بسیار است هر عملی که هست صبر
 نمکند بوجود نیاید و حقیقت خود چنانچه در واقع است نشود و چون حقیقت او
 بوجود نیاید لوازم و نتایج و آثار وی بران مترتب نگردد و و ناکرده وی برابر باشد بلکه
 کرده از ناکرده بدتر بود و النکته اش اینست که المصن و فاضلترین اعمال مقربترین
 عبادات نماز است که اقرب مایکون العبد من ربه و بهر ساجد و صبر در و لازم است و بعد از
 صبر بر سبلغ و الکمال و صبر در رعایت شرایط و آداب آن و حضور و طمأنینت در آن که
 گفته اند حضور در نماز بر اندازند حضور در و صبر است که مقدمه اوست و صبر در قرات قرآن
 با حضور و خشوع در رعایت تجوید و ترتیل در کلمات وی و تامل و تدبیر در معانی و تطویل
 قرات موافق سنت خصوصاً در نماز شب که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آن طول
 سور میخواند و رکوع و سجود و قومه و جلسه بر اندازند آن میکرد و گفته اند که در قرات قرآن
 زبان و گوش و دل یکجا باید تا آنچه بزبان بخواند بگوش بشنود و بدل بعین و طمأنینت و
 تعدیل در رکوع و سجود و قومه و جلسه فهم معانی تسبیحات و تصور کبریا و جلال حق و شهود
 عظمت و کبریا می وی سبحانه و تعالی موافق حال که با خدا دارد و استقرار در مقام
 تمکین در تشهد و تخیل حالت معراج که مورد این کلمات است و بعد از سلام از کار
 و ادعیه ماثوره خواندن و اگر در پس امام است تا محل و عاشقستن و بعد از سلام نیز
 اضطراب برخواستن نیز از جمله صبر است و در زمان آنحضرت این قوم را که زود میرخواست
 و تنقید بزرگ و تسبیح و دعای منی شدند سرعان القوم میگفتند و در صل این لفظ نام آن

کرده است که در معرکه در آیند و دست و پای ده مهم را تمام ناساخته بماند و راه گزیند
 و کار بسوزند و بعد از نماز بباد و تاب آمدن آفتاب مستقبل قبله نشستن و بذكر حق مشغول
 بودن نیز از موکدات است و سبب حامی فرشتگان بمغفرت و رحمت و عذبت و عذبت
 بنقد جزای آن می یابند این عمل است و بعضی مشایخ که بعد از نماز بجلوت در روند و بخیال
 مشغول شوند ثواب ذکر و نتیجه خاصیت وقت در یابند اما ثواب صبر بر التزام مکان که
 منطوق حدیث است فوات پذیرد و نیت ایشان در این حصول جمعیت و اجتناب از زیارت
 اما با وجود آن صبر در همان مکان اوفق است لبنت قولاً و فعلاً و احیاء بین العائنین
 همین حکم دارد و پیش از عشا نوم و تکلم بعد از وی مکرده است از آن نیز صبر باید کرد و وصل
 صبر بر مصایب بلامایا و شداید و حوادث دهر و جفای خلق و ادای حقوق اهل اولاد و عیال
 حقوق صحابا اجابا امثال آن مشهور است و عمده این باب صبر بر شداید و ریاضات
 و مجاهدات و کمالات سلوک است خصوصاً نزد عدم حصول مقصود و سستی راه و ناخیر
 فتناب بر تقدیر فتناب کمالات و وجود و قایع و معاملات و حصول مقامات و حالات
 صبر بر ستر و کتمان آن و عدم اشتهاج و انبساط و اظهار و فتنای زبان لازم است و از
 او که طریق صدق و اخلاص است و با وجود حسن جمال فضل و کمال در محل تواضع و
 فروتنی ایستادن و داد شکسته و نامرادی اودن و با خردان بنظر شفقت عنایت دید و با بزرگان
 ادب بندگی و رزیدن حلیه دیگر بجمال حال افزودن و شمی اعلا از صبر نمودن است دیگر از مواضع
 توقف و تامل کردن است در انکار شخصه که دعوی کمال کند و بر سچیکدام از دو جانب صدق
 کند بلیه و ضح نبود و احتیاط در آن است که بر تقدیر تعارض قراین و دلایل قرینه صدق
 راجح دارد و از نظر در قرینه کذب غماض کند که توقف در مقام اشتباه محمود است سلمت سلم گفته اند
 که اخراج هزار کافر کفر با جهنم ایمان بهتر از اخراج یک کافر از ایمان با جهنم کفر و این است
 قرآنی در نیابکانی است و ان یک کاذبا فعلیه کذبیه ان یک صادقاً الصیبه کم بعض

الذی یحکم و یأبوا وجودان صبر از اعتقاد و انقیاد و اطاعت بی تجربه و تمحان عدم استعجال
و احتیاط بی ثواب و لایل نیز محمود است تا منجر بوحشت و پشیمانی نگردد و الله العالم بایها
الذین آمنوا اصبروا و صابروا و اربطوا و اقنوا الله لعلکم تفلحون و العاقبت باخسیر ۲
الرساله الخمسون تنبیه اهل الفکر بر عایت آداب الذکر ۲ ۲

المدیر سوله

دران هنگام که شیخ اجل اعز اکرم او خدا عادل عبد الوهاب متقی قادری شاذلی روح مدینه
و اوصل الینا برکاته و فتوح این مسکین را تلقین ذکر نمود و اجازت داد و آداب آن آموخت
کتابی بدست من داد و منی بمنهج اس الک الی اشرف المسالك چون عبارت آن کتاب بی
برکات البان ترجمه کردم و قضیه تلقین مذکور بود نه تسبیح و تعین و تسبیح ترجمه و بی شد تاریخ
هزار و بیست و شش و قتی که توفیق دستگیری کرد و الهام رب بآبدان منظم گشت و الاثوم مرتبه
باوقات میفرماید که آداب کربست است پنج پیش از شروع در ذکر و دوازده در میان مسکن
بذکر و سه بعد از فراغ از ذکر آن پنج که پیش از شروع در ذکر است نخست توبه است و حقیقت توبه
گذشتن بنده هر چه نه نزدیکی بخشد و سودمند بر او را از گفتار و کردار و خواست پس از
پشیمان شدن از آن دو مرتبه طهارت غسل یا وضو سویم آرام و خاموشی تا مشغول گردول بخدا
پس بگوید ذکر بدل حاضر آرد یا در حق پس از آن شروع کند بر زبان تا بیج خاطر نماند بجز خدا
و بگوید بوافقت دل زبان لا اله الا الله یا هم مدح بتن بدل نزد شروع در ذکر همیشه شیخ
که ذکر از وی دارد و اگر زبان نیز نداند شیخ را و فریاد خواهد از وی نیز رواست اگر حاجت
بدان افتد گفت مؤلف کتاب حمه الله علیه گفت شیخ جبریل حربا بادی چون آغاز کند ذکر را
حاضر آرد و صورت شیخ را در دل و مدد وجود از وی زیرا که دل شیخ محاذی و مقابل دل شیخ
شیخ است تا حضرت نبویه دل نبی صلی الله علیه و سلم دایم التوجه است بحضرت الله تعالی
شانه و همیشه روی دل وی بدان سوی است پس اگر چون صورت شیخ در دل است و از

استماع و تکرار

نور ولایت وی مدحبت میریزد و ما از حضرت الهیه بر دل سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 و از دل سید المرسلین بر دهکام شایخ بقرب بر ترتیب میرسد تا شیخ وی و از دل شیخ بدل
 پس توانائی می یابد بر کار فرمودن ذکر چه طالب بدایت حال بر مثال طفل است که اول توانا
 نیست بر کار فرمودن الت بر دهی که تاثیر کند و کار گرفته مقصود بر آید اگر چه شیر حق در دست
 اوست که ذکر است اما توانائی بر شیر زدن خبر بهیت صورت نه بند و فرموده غیر صلی الله علیه و سلم
 الذکر سیف الله و قوت بعد نبی السیف بدست آید صلی الله علیه و سلم قوله تعالی و ان تنصرکم
 فی الدین فعلیکم النصر انتهی تخم بداند که بدخستن از شیخ مدخستن از حضرت پیغمبر است صلی
 علیه و سلم که نایب جانشین اوست و این عقدا را بخرم بر خود بندد تا رفته رفته سیقین کند و آن
 دو از ده ادب که در حال فکرت است اول شستن در جاک پاک چهار زانو یا بر دو زانو چنانکه در نما
 می نشیند قومی آنرا اختیار کرده اند و بعضی از علمای این طایفه این را بهتر دانسته که تاثیر این
 در دل بیشتر است و جمیع گویند بهر وضع ازین دو وضع که آرام یابد و دل قرار گیرند و بشینند و رو بگو
 قبل نشینند اگر تنهاست و اگر جماعه اند حلقه بر بندند دوم بنهند بر دو کف دست را بر سر و در آن سوم
 مجلس از ایوبها خوش معطر دارد که در مجلس ذکر ملائکه حاضر میشوند و مسلمانان جن نیز حاضر می
 چهارم جامه پاک بپوشد از وجه جلالت تخم در خانه تاریک بنشیند اگر میسر گردد ششم چشم بر پشت
 تاراه حواس ظاهر بسته گردد و بسته گشتن احواس ظاهر بسبب کشاده شدن حواس باطن است
 و ایها فیض دل اند ششم صورت خیالیه شیخ پیش و چشم از و این از او که آداب است نزد قوم
 هشتم سستی در نهان و هشکار در عایت صدق در ظاهر و باطن و گفته اند که صدق ششم سست
 که بر هر چه زنند کار گرفته و پاره کند آنرا انهم اخلاص و پاک کردن عمل از هر آلاشی و گفته اند مصداق
 و اخلاص میرسد ذاکر بدجه صدقیت گفت کاتب حروف عظمی الله عنه گفت شیخ رضی الله عنه
 صدق مغر و خلاصه اخلاص کمال اوست اخلاص آنکه ریاخلق نور زد و جاهد دنیا طلبد
 و صدق آنکه اجر و جزای آخرت نیز در نظر ندارد و گفت مصنف کتاب در ذکر این دو ادب که هر چه

در دل مریدان نیک بدین حدیث عرص کن و از اینجا گفته اند که شرط نیست که شیخ مطلع بود بر ظاهر
 مرید و کشف کند آنرا ولیکن شرط مرید است که ذکر کند هر چه خطور کند و در دل می مریخ را در اگر ذکر
 کند خاین باشد و خدا بحسب اینها نین و هم بر گزیند که لا اله الا الله را و بگوید آنرا تعظیم بقوت
 تمام بجز و بر آرد لا اله الا الله را با آفات و نفس که بین اینچنین است و برساند الا الله را بدل
 صنوبر با جفت قلب معنوی گفت سهل بن عبد الله استری چون بگویی لا اله الا الله بکشت
 این کلمه و نظر کن بر عزت قدیمی حق پس ثابت دار آنرا و نیت گردان هر چه جزاوست
 گفت امام غزالی در کتاب بیان ثمرات اعمال هر که نگاهبانی کند بر قول لا اله الا الله و ظاهر
 در وان گرداند زبان خود را همواره بدان بکشد یا الله تعالی بر دل می نور می که بر دانه برده از
 که درین کلمه نهاده اند و در گیر داور انوار وی و شیفه گرداند دل و در دوستی وی از هیچ نرسد
 وفانی گرداند و آثار وی پس بنید بدرون خود از شگفتها ملکوت آنچه نتوان بیان کرد
 آنرا و اندازد نتوان کرد و صفت آنرا و گرد نتوان آورد و بجز نتایج و ثمرات آنرا پس از آن برگرد
 ذکر نامی ظاهر او بر زبان بیاطن و در دل و چند آنکه همیشه بود و ذکر وی غالب بر بیاطن
 وی بر ظاهر و تا قومی گردد و سلطان قلب حرکت لسان پس نیست گردد و در ماند جنبش
 زبان و یگانه گردد و دل بکس پس از آن بتابد آفتاب روح بر دل وی مستغرق گردد و دل با نور
 رویت و بر دانه برده از لطایف و صفات ربانیه فرو و آید و دارات غیبیه پیدا گردد و از احوال
 سینه آنچه باز دارد از صفات بشریه بالا بر داور بمقامات غلبه پیروزی یابد بکرات که پس
 نبوت محمدیه است و در روح وی در دریا تجوید و بیرون آرد از آن اسرار لطیفه و معانی
 شریفه پس پانیده ماند ذکر و نخت پایه که بر آید بران بقوت نورانیت این کلمه پایه تقیه می
 و اول در که کشاده میشود و باین کلمه از بهشت که کلید می حقیقت لا اله الا الله است تا بفهم
 و تذکر است که کشاده میگردد و اندک در آیات قرآن که فرو آورده است آنرا روح الامین
 جبرئیل از احکام بر خیر الانام محمد علیه الصلوات و السلام تمام شد کلام غزالی بحمت کت

پروردگار بر وی فرمود که گردان او را بدانشگاه او و گفت شیخ محمد الدین نوری که از اجله فقهاء
 و ائمه فاضلانی است لا اله الا الله سر ستمه که ماست و از سنجیدگی اختیار کرده اند از اسناد
 اجله که صفات و خلاصه این مهت اند و پرورش میدهند راه روان را و ادب میکنند و میداد
 و خوانندگان وجه اسرار و میفرمایند ایشان را بجا و مست آن و پیوسته بودن بران و میگویند
 این کلمه شومندترین دارد ماست مراندن و سواس آوردن بدرگاه الهی بسیار
 ذکر کردن حق یا زده هم حاضر گردانیدن معنی کلمه است بدل هر بار و هر بار که پیدا آید چیزی از
 احکام بشریت و سواس بگوید زبان لا اله الا الله و بدل لا محب و لا ائمه و نزدش نهاده شده
 و تیرگی دل طلب صفا و طلب چیزی از معارف و شوق ذوق را بدل لا مطلوب الا الله و بگوید
 بقضای خواطر تمام لا موجود الا الله باشد آنکه می تواند ناطق است بدان دو از دهم نفع
 هر موجود از دل خبر خدا به لا اله الا الله تا قرار یابد تاثیر لا اله الا الله در دل و سرایت کند بعضی
 و گفته اند که مرد را باید که چون الله گوید از تارک سرتا انگشتان پا بچینیدن آید و دست
 و شانه نماید اگر اینجا را در دست شود که سالک است و امید است که بپایه بالا ترازان آید
 اگر خدا خواسته است و آن سه اوب که بعد از فراغ ذکر است یکی آنست که چون خاموش گردد
 فرو رود در خود و شمع آرد و بادل حاضر آید چشم دارنده وارد ذکر را و اثر فیض آزاد شوند
 که چیزی بدل بفرمود آید از نور حضور که در گیر وجود او را و آبادان گردانند خانه دل او را
 و عین است و شود بدینچنانکه ریاضت و مجاهده سی ساله نهد دوم آنکه نگاهد از دم را و حبس کند
 آنرا تا چند بار که آن زودتر آرنده است و روشنائی بصیرت را و کاشه شدن برده مال
 و بریدن و باز داشتن خاطرهای نفس و شیطان را چه بچسب نفس و تعطیل حواس را بگرد
 برده و شیطان قصد مرده نکند سیوم بعد از ذکر آب بخورد که سوزش دل و آتش شوق
 بنشانند که مطلوب است از ذکر و حکم طب نیز روانیست که آب خوردن بعد از حرکت سخت
 علت استحقاق آن و گفت صاحب کتاب که ذکر باید این سه اوب خوب نگاهد که نتیجه ذکر

باینها پیدایم آید و گفت گفت شیخ یوسف عجمی رعایت این آداب مرذاکر را در وقتی است که بر
 عقل خود استاده باشد و در ذکر خود اختیار دارد و چون از عقل غایب گردد و از دایره اختیار
 بیرون افتد آنرا احکام دیگر است که اهل آن میشناسند و چون ذکر از دست اختیار و اگر بیرون
 رود و مسلوب اختیار گردد اند بیرون می آید از وی الفاظ گوناگون که همه مجذوب اند و صاحب آن
 بران معذور بلکه شکوهر آن همه سرار اند از حیطه ضبط بیرون پس گاهی روان میگردد و بر با
 وی اندر میاید و میوایا لار لا محذور یا لا بقصر یا آه آه یا ما یا یا او از بے حرف یا صریح
 و خط آداب منوقت تسلیم نفس و گذشتن است او را بوار دتا تصرف کند در هر چه خواهد
 خواهد و بعد از سکون دارد نیز بآرام و خاموشی ساز چشم دارند و دارد دیگر را و گاهی تر
 می افتد این انواع و صادقان را در یک مجلس این آداب لازم است مطالب تا صاحبند
 دارد بکرسان و چون بی نیاز گردد و از آن بگذرد قلب استغراق در مذکور حاجت نیست
 هیچ یکی از آن و آنکه زمانی نیافته نفس از بشریت محتاج است بذكر ظاهر و باطن و پس از
 زمانی یافتن از قید بشریت حاجت نبود بذكر ظاهر تا آن هنگام که خود کند بشریت باز نگردد
 احکام او بسالک چون خود کند بشریت باز محتاج گردد بذكر چه بشریت می رود و می آید تارة
 قارة تا تمام شود و کامل گردد و فو و بقا بعد از کمال فنا و بقا نیز باقی میماند حکم قلب حضرت
 ربوبیت مانند حکم بشریت با اول بعد ازین حال گرفته میشود علم از سینها در آن بندوق
 وجدان وصل این بود آداب که در کتاب منهج السالک بیان فرموده و درین
 تفصیل ذکر و نواید آنرا نیز ذکر کرده و آن مشهور است در کتاب سنت و کتب قوم مذکور
 و سطور و اگر آنرا بسیاریم سخن دراز گردد و وضع این رسائل بر مختصار افتاده اما فائده چند
 ذکر کنم چه ازین کتاب و چه از غیر آن از آنچه از زبان حق ترجمان شیخ ذکر کرده اند بجنس
 شنیده شد و کم چیز باشد که مذکور نشده باشد در کتاب و ملتفتین فی سلوک طریق
 الیقین با وجود آن هر چه بتقدیر الهی بر زبان قلم آید بنگاریم فائده در کتاب مذکور

نیگوید ذکر بر دو ضرب است بزبان و بدل دیگر زبان میرسد بنده بدکر دل دوام آن و تاثیر
 ذکر دل است و چون هر دو جمع شود لابد اتم و اکمل بود و مشهور و متعارف در اکثر سلاسل است
 و در سلسله شریفیه قادریه رضوان الله علیهم نیز چنین است و از سلسله نقشبندیه قدس سر
 تعالی سرایم اقتضا کنند بر ذکر دل هم از اول مبتدی را بران دارند نهایت را انداج کرده
 و ریاست که ایشان میفرمایند بمعنی دارد و ازین سخن نیز ظاهر نیگوید که ذکر دل کلمه منتهیان
 است و لیکن ایشان از اول همین راه برند و یقین است که آنچه بعد از ذکر منتهیان را در
 میانه باشد مبتدیان را نخواهد بود چنانکه در ذکر زبان نیز در اول کار و آخر آن تفاوت
 است پس استبعاد بعضی نادان و بفهم سخن نارسان آنرا چیزی نیست این سخن دوازده
 از اهل این شان باید یافت فائده انکار بعضی از فقها ذکر قلب و حصر ذکر در آن
 مکاره است چه ذکر هندسیان است و این هر دو بدل بود و زبان نغم ذکر زبان حکام
 و آثار است مخصوص این المانفی اطلاق ذکر از فعل قلب آنرا ذکر نام نه نهادن درست
 الا فقه و شرعاً مگر در اینجا که شارح ذکر زبان را شرط کرده چنانکه قراة قرآن و از کار دیگر که
 در نماز و جز آنست و او را دو وظایف نیز از دنیا ب است و مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا
 جز بفعل زبان صورت نه پذیرد و بالعین فرق آمد میان ذکر و در و مانا که کلام فقها هم در آن
 باب است فافهم و الله اعلم فائده پرسیدم از شیخ که این انواع ذکر و طرق آن کیفیت
 جلت و جز آن که در بعضی سلاسل میکنند بطریق صحیح در سنت ثابت شده است یا نه فرمود
 این از مستحبات مشایخ است و در غرضه که ذکر بر این آن موضوع است نافع و فرمود اصل
 ذکر نام همین لا اله الا الله است و اما اختیار باقیست آنرا تصحیح حروف و مخارج آن چنانکه
 هست بایگفت و چون شوق غالب آید و از ضبط و اختیار بیرون افتد آنرا حکم دیگر است
 و فرمود گمان آنست که این بعضی ذکر باشد ذکر اراه و مانند اراه که نه بر منط و منحل اصل و اقتر
 است سپس همان مینماید که مردم آنرا در وقت غلبه بی اختیار می از مشایخ دیده اند و آنرا

سند گرفته اند و الله اعلم فائده حبس نفس در ذکر نزد بعضی اصحاب قوی است و میگویند که در
تذویر قلب قوت در وساحت سینه از غش و خاشاک خواطر اغیار بالا تر از ان چیزیست
و در سلسله شریفه چشتیه و کبرویه و شطاریه شرط است و در سلسله نقشبندیه شرط نیست ولی
اولاست چنانکه حضرت شیخ و سید و سید قبله گاهی همی کلیم الهی قدس الله سره در کتاب
اورا خود همچنین فرموده اند و این فقیر از حواجه محمد باقی قدس الله سره شنیده است که میفرمودند
یکباری شیخ بهاء الدین عمر که از کبار مشایخ متاخرین خراسان اند و حواجه احراز و مولانا
عبد الرحمن جامی نزد ایشان تبرک میفرستند فرمودند که حبس نفس که در ذکر میکند بسبب صحیح
ثابت نشده است گفتند شما انکار طریقه حواجه بزرگ یعنی حواجه بهاء الدین نقشبند کردید
مقصود انقیطی طریقه ایشان نیست سخن بود گفتیم و شیخ مذکور از سلسله سهروردیه است
در سلسله ایشان حبس نفس در ذکر نیست موافق این شیخ بزرگ بن الدین خانی که نیز
سهروردیست در کتاب صایا گفته ذکر کند شدت و قوت چنانکه قوت آن در درگونی
در رود و بگذارد نفس را که بطور خود بر آید و گفته که حبس نفس در ذکر مبنی بر امور بیست که
راجع اند باصول جوکیه او کما قال الله اعلم فائده شبله قدس سره بایاران خود میگفت
خدا عز اسمه میگوید که من بجهتین کسی ام که ذکر میکند مرا و شما چندین بهشتینه با خدا گردید حال
آن چه شد اشارت بشمره ذکر کرد که السن با خداست و توحش از غیروی و از ابو عثمان پرسید
که بسیار میگوئیم ذکر را و شیرینی آن در دل خود نمی یابیم گفت شکر گوید که باری معنوی
اعضا شما آزارت شد بطاعت حق شیخ ابن عطاء الله کند ری شاذلی صاحب کتاب الحکم
گفت غفلت توازه ذکر سخت تر است از غفلت در ذکر و در کتاب مذکور روایتی می آید که
هر گوید لا اله الا الله محمد رسول الله می جنبه عرش از آن زیر که این کلمه طیبیه بذات خود از
عالم حیرت است و او را البته است بمکان صعود است بملکوت و متعلق بمنی گردد بحقایق
عالم و بمنی آیت دران و حقایق عالم همه صادر از دست لقوله تعالی الیه یصعد الکلم

الطیب و هر که بگوید آن هزار بار بر طهارت هر صباح آسان گرداند پروردگار تعالی بروی
 اسباب نفاق زد و امانا که مراد بر نفاق شامل نفاق روحها جسمانیست و هر که بگوید نزد خواب
 رفتن هزار بار شب کند روح وی زیر عرش و قوت خرد و ازان براندازه قوتهای می هر که
 بگوید در وقت استخوان هزار بار است گرداند حق تعالی شیطان باطن او را همچنین هر که بگوید
 نزد ماه نو امین گردد از تمام هتاق و هر که بگوید نزد در آمدن شهری امین گردد از فتنه آن
 همچنین هر که بگوید جمیع هم و حضور فکر و بغیرت آنرا برای ظالمی یا جباری پاره پاره گرداند
 او را و هر که قصد کند بدان اطلاع و انکشاف غیب منکشف گردد بر کتب او را گفته
 شده که جمیع بودند که هر روز هفتاد هزار بار میگفتند و قومی دیگر بیه هزار بار و اگر نه آن باشد
 از دوازده هزار کمتر نباید و هفتاد هزار بار گفتن آنرا خاصیتست مشهورند که در در آن
 در بهشت فائده چون در کتاب سنت امر مذکور کرده اند دیگر برای آن بسندی و دلیل احتیاج
 نباشد و تلقین مشایخ را تا اثری عظیم است و ایشانرا سندی هست که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم تلقین کرد و علی مرتضی را در وقتیکه رسید مرتضی کرم الله وجهه که چگونه ذکر کنیم یا رسول
 گفت بنشین و بر پیش بر دو چشم خود را و بشنو از من آنرا سه بار پس تو بگو سه بار تا من
 بشنوم از تو همچنین تلقین کرد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی مرتضی را و تلقین کرد
 علی مرتضی حسن بصری را صنی الله عنه و کرم الله وجهه تا آنجا که منتهی شد سلسله

خاتمه

صحبت حسن بصری رحمه الله علیه با امیر المومنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه
 و تلقین ذکر از مشهور شده است میان بعضی مشایخ طریقت از متاخرین در این
 زمان و لیکن علماء محدثین را درین سخن است و در هیچ کتاب روایت حسن از علی
 نیامده و شیخ نجم الدین کبری نیز در اجازت نامه خود که یکی از صحابه اوده گفته است
 که صحبت داشت معروف کرخی با داؤد طائی و گرفت از وی علم طریقت و صحبت

و او خطابی حدیثی را گرفت از وی علم طریقت و صحبت داشت حبیب عجمی با حسن بقره گرفت
 از وی علم طریقت را و صحبت داشت حسن بصری صحابه او گرفت از ایشان علم طریقت را
 آنچه بصیحت رسیده است و بعضی مردم گویند صحبت داشت حسن بصری علی مرتضی را
 رضی الله عنه و کرم الله وجهه این بصیحت نرسیده و الله اعلم کذا ذکر فی فصل الخطاب شیخ
 جلال الدین سیوطی در بعضی رسائل خود اثبات صحبت حسن با علی بقیاس عقل و دلیل
 معقول نموده و ثابت کرده که حسن بصری در مدینه بود پس چه احتمال دارد که امیر المومنین
 علی در نیافته باشد و حال آنکه هر روز به مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز حاضر میشد
 باشد و در جامع الاصول گفته که ولادت حسن بصری در مدینه بود در دو سال که باقی ماند
 بود از خلافت عمر بن الخطاب و بعد عثمان را رضی الله عنه و قدوم کرد بصره بعد از قتل
 عثمان و بعضی گویند که ملاقات کرد علی رضی الله عنه بصره اما روایت او علی در بصره صحیح است
 زیرا که او در روادی القری بود و تا آمدن او بصره علی رضی الله عنه باز آمده بود و نهی
 و حکایتی در دیافتن او علی ابصره نیز نقل میکنند که وی کرم الله وجهه بصره آمد و قصص
 و عاظمه را همه بر خیزانید الحسن بصری را که جوان بود و حضرت امیر حمزه از وی پرسید
 و جواب او پس مسلم داشت او را دین روایات و حکایت دیدن حسن بصری علی
 صورت ثبوت پیدا میکند و یقین ذکر را کافی است دیدن و صحبت اگر چه قلیل بود علم
 وجود روایت بحدیث عدم است و صحبت باشد و الله اعلم

الرساله الحادیه الخمسون تذکیر اهل الذکر بیان فضیلت علی علیه السلام

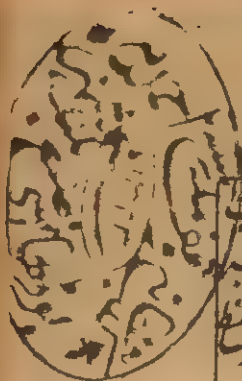
الله و رسول

شیخ ابو عبد الرحمن سلمی رحمه الله علیه فرمود ذکر و فکر هر دو حال بزرگ اند و هر یک را
 ازین دو آداب احوال مقامات است که در ازست شرح و بیان آن و آنچه در دل من
 می افتد آنست که ذکر بزرگتر و درجه بالاتر است زیرا که ذکر بنده مر خدا را تجلیست مستلزم

ذکر خداست مرئیه را فاذا ذکر فی اذکر کم و نیست هیچ حالی که اثبات کند بنده را از جانب
 حق مانند آنچه بزرگ داشته است حق تعالی او را بدان حال مگر ذکر و محبت که فرمودیم
 و بحیثیونہ مشایخ گفته اند بفضل دوست داشتن می تعالی مرا یا از دوست داشتن
 مرا و بفضل یاد کردن او مرا یا از یاد داشتن ایشان مرا و از غیبه محبت و ذکر حق مرئیه
 سابق است بر محبت و ذکر بنده مرا و اگر گفت بنده بسکین گانده این حروف و حقیقت
 حال چنین است که مشایخ گفته اند چه هر چه اذن حق است قدیم است و ازان بنده حادث
 و حادث از قدیم پیدا گردد و از وی بوجو د آید و لیکن ذکر کردن محبت حق را بالاتر از محبت بنده
 و آیت محبت و تقدیم ذکر بنده مر حق را بر ذکر حق مر بنده را در آیت ذکر نکته باید و آنچه از آن
 در دل بنده میریزد است که محبت از صفات است و ذکر از افعال تخت بجا ذر محبت حق
 بنده بآن جانب کشیده میشود و بوجو د محبت مشرف میگردد پس ازان ذکر میگوید پس
 شکر وی گوید و جزای ذکر وی میدهد و او را ذکر میکند و محبت بر محبت می افزاید باز این محبت
 باعث برافروزی محبت دیگر میگردد و همچنین این سلسله میرود تا میرسد محبت می افزاید
 گفت شیخ ابو عبد الرحمن سلمی پرسیدم ابا علی دقاق را کدام یکی تمام تر و بزرگتر ذکر یا فکر
 پس گفت ابو علی دقاق شیخ را درین باب چه در دل می افتد گفتم نزد من ذکر اتم از فکر است
 زیرا که حق سبحانه و وصف کرده می شود بذكر و وصف کرده میشود بفکر و لابد آنچه وصف کرده میشود
 بدان خالق تمام تر و بزرگتر باشد از آنچه وصف کرده شود بدان مخلوق پس استحسان کرد
 شیخ ابو علی دقاق این کلمه او نیز حق سبحانه نام کرد کتاب خود را ذکر و فرمود و انزلنا
 الذکر و فرمود و اذکر مبارک انزلنا گفت شیخ ابو عبد الرحمن سلمی مرزا کران را احوال
 یکی ذکر اس است و این حال بزرگتر است که همیشه خدا را بزبان یاد میکرده باشد و زبان
 بنام وی و آن گردد و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم اگر توانائی داری که بمیری و زبان تو
 تر باشد بذكر خدا بکین آنرا و لابد چون همواره زبان بذكر حق جاری میباشد از ذکر جزوی

باز دارد و دیگر ذکر قلب است و آن تصفیه است از جمیع هوا پس موارد و خواطر که فرو
 می آید بروی و بیرون افکندن و بر آوردن آن از دل از جهت مشغول بودن و تنگی
 سینه و تحقیق و ثبوت و می در آن و این ذکر الاله و نهای حق است پس همیشه پاک
 صاف می باشد دل بزرگ حق دیگر ذکر سرست که چون تصفیه کرد دل اصاف گشت طین
 از هر کدر و خلاف فرو دنیا بد بر بروی فرو آید از خواطر مگر آنکه بیاید آنرا مغلوب
 بحقیقت ذکر پس کج کند و بر گردان گفت کاتب حروف پس گویا ذکر اثر و نتیجه ذکر
 قلب است که چون قلب تصفیه کرد صفائی سر حاصل شد ستر لطیفه است فوق قلب
 دوم ذکر و حضور که بعضی در ایشان اثبات کنند همین اتصال سرست بیاد خدا ذکر
 قلب حکیم قلبی که واد بر یک حال نباشد چنانکه گفت سه حافظ دوم وصل میسر می شود
 شامان کم التفات بحال گدا کنند شیخ گفت دیگر ذکر روح است و آن ذکر است که
 فانی میگردد و ذکر از صفت خود برویت ذکر خدا پس ثقی می ماند مراورانه ذکر و نه حال و نه
 صفت و ذکرش آمده میکند ذکر حق تعالی مراور پس نگاه میدارد و فانی میگردد
 از رویت ذکر از جهت علم می بآنکه ذکر حق تعالی سابق است بر ذکر وی مرحی را و غایب
 است بر وی پس میگوید می باید که مقابله تواند نمود و ذکر معلول حادث بذکر قدیم سیکلم
 یزل و لایزال است و اما افکار پس مختلف و متفاوت اند متفکر است که تفکر میکند در حق
 میگذرد بر و از مخالفات و متعالی پس تفکر میکند در وقت خود و عجز از ادحقوق وقت و
 مواجب آن متفکر است که تفکر میکند در نعمت ها خدا و دوام لطف و تواتر احسان و مقصود خود
 از رسیدن بشکر الاهی حق سبحانه و در می یابد که شکر ناقص حادث هرگز نمی رسد بغض و
 احسان کامل قدیم می تعالی که بر و است و یکی دیگر تفکر میکند در سابقه ازل که چه گفته
 است و دیگر در عاقبت کار که چه خواهد شد و یکی دیگر فکر میکند و حیران میگردد در اینها
 صنع الاهی چنانکه فرمود و تفکر و خلق السموات و الارض و یکی فکر میکند در رضا

و سخط پروردگار تعالی و تقدس متولد میگردد و از فکر در صنایع معرفت و در آلاهی شکر
 و در وعد و عنت و در وعید و عنت است امثال آن جز آن انواع فکر بسیار است و اکثر آنرا
 راجع باحوال نفس است و خواب و بیداری و غفلت و آگاهی آن و متفکر در مئی گذر و احوال
 و وقت خود را اکثر احوال متفکر جلیس نفس است که فکر میکند در احوال اوقات وی و ذکر
 جلیس حق و متفکر در مطالعه مشاهده از غیر نظر بر نفس و احوال می چنانکه فرمود انما جلیس
 ذکر نه و ذکر فراموش میگرداند نفس خود را زیرا که ذکر وی در آنچه مشاهده میکند از ذکر حق
 مراد پس فانی میگردد و از همه اوصاف با ستغراق وی در عین فانیس می باشد این ذکر و
 حقیقت اما تفکر جمع بنده است با اوصاف خود مشاهده اوقات خود و گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم تفکر کنید در آلاهی خدا و تفکر نکنید در ذات خدا پس است بر تفکر
 راه تفکر را در ذات و نمود مر ذاک را راه ذکر در آن و فرمود و اذکر الله ذکر اکثر پس ذکر حق
 راجع بذات حق است زیرا که ذکر نتیجه معرفت و محبت است پس نزد در راه ذکر وی مگر آنکه
 فرود رفته است در محبت و پس فرق است در حالیکه چون تمام گردد باز گردد و اندکی بنابر
 و حال چون وارد گردد باز گردد و با اوصاف نفس و ذکر چون حقی بود اعلا و اتم بود چنانچه فرمود
 از نادمی ربه ندا غفیا و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم فضل الذکر خفی و ذکر حقیقی معنی باشد
 مگر ناشی از تمام معرفت مذکور پس هر که عارف تر بحق ذکر وی صفات و ذکر الیه معرفت مثل
 قسریست و ذکر غفلت موجب احسن است مرصا پس را و متفکر بنده در مطالع البقیس وقت
 و حال خود و زیادت نقصان است و محاسبه نفس خود میکند پس در محل توبه است التفتیر
 و شکر بر نعم و غالب آمده بر ذکر معرفت حق و ذکر پس فانی گردانید او را از رجوع بنفس احوال
 نفس تا آنکه فانی گردانید او را حق از ذکر و معرفت مذکور و لازم گشت او را بهیبت حدیث
 تا بجالی رسد که اگر روان گرداند زبان را نتوان گردانید و گفته اند عجبت کسی ذکر گوید
 و نشود و ما را نه از توبه متقبد و فکر نوری است که میراند از دل ظلمت غفلت را و می رود یقین



و ذکر نور روح است و موجب صفای قوت چون صاف شد وقت مشاهده کند عجب
 بنور روح و صفا شود و آید در حضرت و باقی نماند بر کمال خبر و نه اخبار و لذت است
 یعنی بزرگ تر از آنکه باقی گزارد بر ذاکر چیزی را از وی و بنده چون تحقق گردد در ذکر قط
 میگرداند وی و صفا سوال حاجت و قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم من شغله ذکر منی عن
 مسئلت اعطیته فضل جماع علی السائلین اشارت بدینست و مرتبه دیگر است که از ذکر خود
 نیز مستغنی گشته باشد و ذکر حق را در باجملة ذکر و فکر بر دو حال شریف و جلیل اند و ذکر اتم
 و اعلی و صغنی است گفت کاتب حروف این حاصل خلاصه کلام شیخ ابو عبد الرحمن
 است و آنچه بفهمی آید از ان بنیت که فکر مقدمه کار سلوک است و الت حصول توبه آتای
 و صلاح نفس و قلب است که تهیی و قابل و آماده میگرداند حقیقت سالک لطیفه پلن او را
 بر آن نور و حق بذکر الهی اطمینان و قول حق حل و علی اولم تفکر و اولم نیظر و ابرای
 تحصیل حال اول است و قول می سجانه الا بذکر الله تطمئن قلوب اشارت بحال ثانی
 سالک حال سلوک بفکر و ذکر بود و ذکر سبب صفا و نورانیت ذاکر گردد و باز فکر
 مورد معرفت شود و از معرفت محبت زاید و محبت باعث بر ذکر گردد و همچنین تا میسر
 از ذکر و فکر چاره ندارد و اشارت بهیت شنوی نیز بآن مینماید که گفته است به نقد
 گفتیم باقی فکر کن + فکر اگر جابد بود و ذکر کن + و مانا که کلام شیخ در ذکر است که
 منتها مقام سلوک و آخر آن است که فانی الله و ذهول از کل ماسوی است و الا در
 مرتبه ذکر الله حاصل است و در فکر نیز ذکر موجود است در توبه و انابت و محاسبه و رخت
 و بهیت و بر ویت و الا و شکر و ریت تعقیر در آن که نتایج و ثمرات فکر و محال و موارد
 آنست همه جا ذکر است تا گفته اند که اشرف و افضل ذکر ذکر حق است در امر و نهی و تنبی
 و انهما و هر که هر چه بر خدا و نیت تقرب کند ذاکر است چه حسی ذکر یا داشتن خدا را
 و یاد کردن او را است و صل شیخ علی متقی رحمه الله علیه در حکم کبیر از شیخ ابن

اسکندری در مفتاح الفلاح می آرد که ذکر خلاص یافتن تحت از غفلت بسیار بدست
 قلب با حق و تردید اسم مذکور است بدل زبان و برابر است در آن ذکر الله با صفتی از صفات
 وی یا یکی از احکام و می باشد فعلی از افعال می یا استدلال کردن بر چیزی از آن یا دعا یا
 رسل و انبیای او یا ذکر بندگان و اولیای او یا هر که انتساب کرده بوی و نزدیک حبه بوی
 بوجهی از وجه و سبب از سبب فعلی از افعال بقرات یا ذکر یا شعر یا غنای یا حاضر
 یا حکایت پس تکلم ذکر است و فقیه ذکر است و مدرس ذکر است و مفتی ذکر است و عظم
 ذکر است و متفکر و عظمت جلال حق عزوجل و جبروت و آیات وی در ارض و السموات
 و فی الارض و امثال آرنده با دامن وی و باز دارنده نفس از نواهی وی ذکر است
 و ذکر گاهی بزبان بود و گاهی بدل گاهی با عصا و گاهی با سر و گاهی با شکار و گاهی
 نهان و ذکر کامل آنست که جامع بود در جمیع این مراتب بعضی از عارفان گفته اند که ذکر
 به هفت نوع است بدست و پا و چشم و گوش و دل و روح و زبان ذکر بدست یک ضعیف
 است و ذکر پا رفتن بزیارت علما و اقربا است و چشم دوام بکار و گوش استماع کلام
 حکما و بدل الفطام از دار فناء و انابت بدار بقا و بروج هشتاد و نیت و لقاء و بزبان
 تلاوت آنچه منزل است از سما و آنچه مستجاب است از دعا و فی الحقیقه من اطلاع الله
 فقد ذکر الله و ان قلت صلاته و صیامه و تلاوته القرآن و من بعضی الله فلم یذکره
 و ان کثرت صلاته و صیامه و تلاوته القرآن رواه بطبرانی عن قتاده بن شیبان
 الرسالة الثانیة و المحسنون الاعتصام بحبل الصبر و الثبات
 اجتماع اسباب اللذات و الشهوات

الله و رسوله

حق جل و علی و جمیع احوال ناصر و معین باد بتاریخ نیت و ششم رجب مکاتیب
 محبت السالیب آن بلند رسید و دیده را متور و دل اسیر و گردن پند الان

جز انتظار قدم سرت لزوم آن بلند پیش نهاد وقت نیست باید که خبر آنچه نه در اختیار
 باشد یکجمله صلاح دید وقت ناظر در وقت باشد ازین غرمت مانع نازند که زیاده برین
 طاقت برداشت باز فراق در وقت باطن این ضعیف نمانده است دریافت صحبت
 این فقیر را معتمد دارند تا بعد ازین چه واقع شود بعد از معلوم وقت و حال آن جانتند
 مباد و مال خواهد بود که آدمیان در طلب خواش تقاصد و مطالب دنیا و معارضه
 با مقاصد دینی چند قسم اند از خود نگوییم که مسلمان اگر چند ضعیف الایمان باشد از
 دین و آخرت خالی خواهد بود تفاوتی که است اینقدر است که جماعه در طلب دنیا چنان
 غالی و منهک افتاده اند که همین از مقصد مقصود نباشد از دغدغه دین و زیان دهگی
 آن فارغ نشده اند گویا علم بدان ندارند لغو و بیهوده من ذلک و طائفه دیگر علم بدان
 دارند ولیکن در وقت معامله و غلبه شهوت و هجوم نفسانیت آن علم چون ضعیف است
 و بسر حد یقین نرسیده است درمی مانند و آنرا فراموش میکنند و از دست میدهند و فراموش
 کردن چه حاجت است غلبه از شهوت بر آدمی زود چنان غالب افتاده که دیده و دانسته
 در دماغی افتد چنانچه اشارت واصله اند علی علم بدانست و حکمت ابتلاء الهی تعالی
 اقتضا آن کرده که دنیا را امتحان آنرا ردیده و دل آدمیان از سبب زینت داده است
 که یکجمله طبیعت بی اختیار با اینجا نب میرود و در حدیث آمده است که دنیا طلوعه خفیه
 فرمود دنیا شیرین و سبز است یعنی شهوت او در باطن لذت و در ظاهر هر رنگین و زیبا
 افتاده است اینجا تا میاید الهی و نصرت و اعانت و محی سحانه در کار است که از آن باز
 و از گرفتاری در دام وی افتادن باز دارد و باز اینجا دو قسم است یکی عصمت است که
 خاصه انبیاء است صلوات الله و سلامه علیه جمیع که معصیت و خیال ناسوا حق
 و میل بدان را ایشان راه نیست و سکه در میان است دیگر حفظ است که آنرا بر
 اولیا و دوستان حق اثبات میکنند که اگر چه خیال معصیت و میل ماسواره یابد اما از

تصرف و غلبه سلطان آن محفوظ دارد که آن عبادی لیس لک علیهم سلطان قسم می گیرند
 که بعضی در معصیت هم میفتند و گرفتار شوند اما لطف الهی ایشان را توبه مستغفار از آن برادر
 اذ احب الله عبده المصیره ذنب یعنی دارد مقصود و مقصد و انقیادات آن بود که بعضی
 از مزلق و جهال که عارض وقت آن سعادت مند شده بود الحمد لله که از آن محفوظ ماند
 هنوز هم اگر چه از آن خیالات بحکم طبیعت یا با قضا و تکلیف بعضی دوستان میار
 مجازی پیش آید بدفع و رفع آن برداشته و در مرکز سلامت و استقامت استوار
 ماند همچون نعمت و کرامت الهی باشد که نعمتی و دولتی بالاتر از عافیت فراغ و سلامت
 و بی تعلقی نخواهد بود زیاده چه گوید عقدا و این ضعیف بر قابلیت و استعداد آن دانست
 همیشه بود و الا آن چون اثر آن معاملات یک نوع ظهور نمود آن عقدا و ثابت و راسخ
 گردید حق تعالی شمار الکام من دارد و آنچه من از تو ای فرزندانم امید دارم آن باشد آنچه از تو
 این ضعیف از شماست است که این سلسله غربت و نامرادی و مسکنت بیچارگی
 خدا طلبی خدا شناسی و راه حق سپری خود مرتبه بلند است کجا نام آن تو انم بر دشمنان
 باید و آنچه از کار از دست این فقیر نیامده و حاصل نشد و ناقص مانده از دست شما باید
 و شمار حاصل شود و کمال یابد که وجود و ولد وجود ثانی و الدست بلکه عین وجود او است اگر
 توفیق یابد و براه ترک تجرید و زهد مطلق بر و آن خود سعادت کبری است لکن
 از تاب حوصله شیریت اکثر مردم بیرونست باری اگر آن نباشد از زیاده ها که مشوش
 وقت باعث پریشانی حال گردد و خود را بخوارند از زوئیت باقی از قضا و قدر الهی
 چاره نیست این دعا را لازم وقت خود دارند اللهم انی اعوذ بک من جهد البلاء و دیک
 الشقاء و سوء القضا و شحات الاعذار و این دعائیکه و رای کلمه اولی از آن زبان رفوت
 و نیاید و تمهای این حقیر است اللهم انی اعوذ بک من الحور بعد الکفر و من الشقاوة بعد السعادة
 و من القطع بعد الوصول و من الرد بعد القبول و من النجیة بعد الرجاء و من المنع بعد العطاء

و این دعا اللهم احسن عاقبتنا فی الامور كلها واجرنا من خیر فی الدنیا و العذاب الآخرة
 خدا میداند که در ایام سابق که این خیالات و احتمالات فائده شما بود چه مقدار قنص
 بر حال این ضعیف مسلط بود الان ذوق و فراغی و انبساطی در باطن میابد که زبان
 تعبیر از آن کوتاه است بر همین باشند و از پروردگار خود در صحنی باشند و امید دارند بر
 تقابل ابواب خیر مفتوح دارد و آن درین باب مختصر نیست که در ذری بسته شد لیل گری
 بکشاید و زیاده درین باب چه گوید قلم را بکلف و زور نگاه میدارد اگر سر و دهن و دانا بجا
 که می برند و بس کتم مطالبان را این بس است + بانگ کردم اگر در ده گشت
 این باعی امام احمد غزالی قدس سره در انشای این نامه بر ضمیر جلوه گرفته بود و
 نیافت جد نوشته شد رباعی بل تا بکنند مرا خچر یارت خواهد بیگان یار نظام کار
 خواهد + احسن جمال روزگار است خواهد + آن باد تو که آن گارت خواهد + و این قبت خیر

الرسالة الثالثة والخمسون لتوبة الادانی والاعالی باخوف و الهکوت
 فی حضرت لا ابا سله

العدد و رسوله

آه از استغفای دلبر آه آه که لفظ بستم بر کونین راه + عجائب در گاهی است دم
 نتوان زد گاهی میخوانند و میرانند و زمانی دیگر ناخوانده میدهند و میرسانند چنانکه در
 عالم ظاهر گفته اند که صاحبان گاهی بدشنامی میخندند و گاهی بدعا بر خند امر کرده اند
 که دعا بکنند و بخوانند و اگر نکنند و نخوانند در معرض عتاب خطای آیند و چون بخوانند
 و بنان التفات نکنند و نپرسند که می نالد و چه بخواند بلکه بی ادبی و ستاحی نسبت
 به اگر روم پریش فتنه بار انگیزد و در از طلبش نیم مکتبه بر خیزد + این قوم را زخواست
 و دعا کردن دو طریق است گروهی هیچ نخوانند و زبان خویش مطلق بسته دارند و گویند
 بر چه شدنی است میشود خواستن چیست جمعی دیگر میگویند که چون میفرمایند بخوانند

چه صورت دارد با فرموده او میخواستیم اختیار بدست اوست دهد یا ندیدارنجی معلوم میگردد
 که اگر نخواهند از اینجهت بخواهند که میفرمایند که بخواهند در نصیحت اگر نخواهند خلاف حکم کرده باشند
 و قومی دیگر مزاج وقت را میثنا سهند که در نیوقت باید طلبید و در وقت دیگر خاموشی بود
 و میگویند که بعضی از مقرران را می شناسانند و میدانانند می نمایند که تقدیر چنین
 است و این شد نیست این ناشدنی در نصیورت دعا بهانه است شدن و ناشد
 همه بتقدیر الهی است دعا اگر خواهد بود از برای اظهار عزت و کرامت این بنده حکمتها
 دیگر خواهد بود و حقیقت همین است که بعد از دعا چیزی حاصل نشود نه است که تقدیر بخلاف
 آن رفته است و بدعا آن تقدیر تغییر میابد چنانکه در احکام ملوک و سلاطین دنیا نظر
 می در آید هر چه است همه بتقدیر الهی است دعایز بتقدیر اوست گاهی بخین تقدیر
 رفته که دعا کنند یا نکنند و خواهند یا نخواهند اینکار شدنی است و گاهی بخین رفته که
 اگر دعا کنند شود و اگر نکنند نشود در نصیورت هم دعا بوجود می آید هم مدعا بدست می افتد
 گمان میشود که این مدعا بدعا بوجود آمد بدعا نیامد بادعا آمده باین معنی گفته است
 بحسب وجوب نیاید کسی مراد دلی کسی مراد بیاید که حسب وجود دارد و گاهی تقدیر بوجود
 دعا رفته حصول مدعا در نصیورت دعا بوجود می آید نه مدعا و شاید اجر می و ثوابی
 بر عا مترتب گردد و آن نیز در تقدیر و شیت اوست اما چون فرموده است که من
 صنایع منیکم عمل میچ عمل کننده را لاجرم دل بوعده او بر بسته امیدوار باید بود که وعده
 صادق است اما آن نیز بر روی واجب نیست که اگر نکنند گویند چرا نکرد در گاه لا و با
 که میگویند بمنینی دارد و شاید که درین وعده قیدی و شرطی باشد که بران اطلاع
 نداده باشند از اول امید می نرید و از ثانی بیم می آید و همه مقرران در گاه در میان
 امید و بیم راه میروند که الایمان بین الخوف و الرجاس آنها که خواص در گفته بگیریم اند
 دهرشت زدگان عالم تسلیم اند و نو میباشو که رحمت حق عام است و مغرور و مشوک

خاصگان در بیم اند + این سخن دور و دراز میرود و بجا با سر می کشد که آنجا که سر رود
 صد سر درین راه از پیکر می رود + هشیار بشن زبان سر خود را یگان مده + در
 بارگاه حضرت سلطان سخن بگوید + در کوی اختیار بدست زبان مده + از دل پیرین چه
 بگوید همان بگوید + تا مشورت بدل نکنی دل بدان مده + دل هم اگر زباده توحید است
 هشیار باش در کف دل هم عنان مده + بیرون در مخلوق بر آئین خلق باش + کس است
 راز در لختان مده + صد سر درین راه از پیکر می رود + خاموش باش زبان
 خود را یگان مده + ایمان باید آورد و خاموش نشست و هر چند بگویند باید شنید و بجا
 آورد و گردید و دم نبرد و چون و چرائی ننمود و با صاحبان و غائبان خبر تسلیم کردن
 نهادن چه چاره است + فن ز چون و چوادم که بنده مقبل + قبول کرد بجان سخن
 که جانان گفت + مسلمانی نیست باقی همه گمراهی است و آوارگی و این کاری سخت
 دشوار است آنکه گویند مسلمان بودن از همه شکل است بمعنی دارد اللهم ثبت قلوبنا
 علی الایمان بر زبان آمدن این سخن لاطایل که بی اختیار غلبه جوش درون بر زبان
 خاموشی آن روز است که حکم حبلیت بشری و بفرواده بعضی بزرگان بالای منبر آمد
 و فریاد ماز و بنالید و باران طلبید و هیچ اثری بران تترتب نشد سرش مندی در
 گریبان خجالت کشیده فرو آمد از آگاه گاران و وارثان بختان چه آید و چه کشاید
 جای آنست که از شومی خویش و دعای ما آنچه باشد برود چه جا آنکه آنچه نباشد بیاید بر
 دعا طلبید گفت این بس نیست که از شر دعای من ضرری بشما نرسد چه جا توقع
 خیر و آید نفس میگوید که وی تعالی سمیع است و بصیر و لطیف و خیر و جواد و کریم باز
 توقف چیست چه اش آنست که همچنانکه وی سبحانه بین صفات دارد و قادر و مختار
 و جبار و قهار و علیم و حکیم نیز هست شاید که در آنجا حکمت داشته باشد که نفع آن نیز بخیر
 راجع است + بلکه صفات مقدس و شریف و خیر الدین محمد قدس الله سره العزیز نوشته اند

که یکبار ایشانرا استقامت طلب باران بیرون بردند و خاک کردند و بنا لیدند و زاری نمودند
 هیچ اثر آن ظاهر نشد چون بمنزل باز آمدند با سید محمد کیسوز که عشق باز و محرم راز ایشان
 بود فرمودند سید دید که امروز با ما چه معامله کردند خلق ما را چنین چنان میگویند و میدانند
 هر چند نالیدیم هیچ نتخردید و نیز مینویسند که آخر در شیر ایشان خوانند که در فلان کوچه مخفی
 هست از وی باید دعا طلبید مخش چه باشد مردی بود از مردان راه که خود را چند گاه غلبه
 حال مستی وقت در لباس مخشان می نمود و این قوم تابع حال میباشند چون
 خود می بینند که کار مردان نمی کنند و کار زنان نیز از ایشان نمی آید خود را محنت
 می باند که نذر اند و نه رهن اند و همچنان می نمایند تا در ره عشق کار مردان نکنی
 ز نهاردم از صدق محبت نه زنی + مردان همه در دعوی مردی جوزن اند + تو خود
 چه زنی دم که نه مردی نه زنی + و بعضی که در خود از اثر شرک بت پرستی و دوی می باند
 ز نار می بندند و خود را در صورت مشرکان و ز نار بندان می نمایند تا نفاق نشود
 و ظاهر و باطن برابر نماید یعنی در شرع جایز نیست و حکم شرع کفر است اما با دیوانها
 و بیهوشان و سجنودان چه توان گفت کلام المجانین لطیفی و لایردی القصد نزد
 رفتند و مقصود رسیدند اینطور کار خانه هست چه توان گفت و چه توان کرد شکایت
 ایحال نزد بعضی یاران کرده شد گفتند که نزد ما ذوق آن فریاد ما و نعره ما که شناسید
 از وجود نعمت و حصول باران کم نبود عنایت مینمایند و تسلیم میدهند و حقیقت حال
 همانست که آنچه نه بحقیقت بر آید گره از دل نمی کشاید و من لم یکن للوصال اهل فکل
 احسانه و نوبت استغفر الله و التوب الی الله و لا حول و لا قوة الا بالله لا اله الا الله محمد
 الرسول الله صلی الله علیه و سلم و علی که صحبه اتباعه جمیعین بده طریق بحق و محرم علوم الهی
 الرسالة الاربعة و الخمسون تذکیر اهل المجاہدة بان المکاتبة عین المشاهدة

اللهم كما انعمت فزد وکما زدت فاوم وکما ادمت فبارک دعایت و رغایت ایاز
 و جامعیت ترجمه بار خدا یا چنانکه انعام کردی و مخصوص گردانیدی بنده خود را به
 ظاهر و باطن زیاده گردان نعمتهای او گناه دار از کمی نقصان و چون زیاده کردی با
 پابنده دار و امین ساز از میست و زوال چون پابنده داشتی برکتی ده آنرا و هستی
 بخش در آن در حقیقت طلب توفیق شکر که سبب مزید نعمت و صرف آن در مرضیات
 حق که حقیقت معنی شکر است و صدق نیت و خلوص طویت که شرط قبول همه کارها
 کرده است و بی معنی مزید نعمت دوام قرب و حصول برکت صورت نه بند و بسته
 برین جاریست که وجود و عدم اشیا را منوط و مربوط به سبب ساخته و تمامه کار را با خلق
 بتقدیر و تدبیر خود پرداخته سبب افاضه نعمت فضل است و ایجاد سبب نیز فضل محض
 است و الله ذو الفضل العظیم اینجا معنی همه ازوست که آن روز مذکور بود درست آید حق
 جل و علا آن نیک بخت دارین را مزید نعمت و پابنده گے برکت مخصوص گردانیده حضور
 در و شتائی دل و کشاد سینه و قوت باطن سلامت ظاهر و دولت دنیا و سعادت آخرت
 و شنودی حق و سفید روی نزد خدا و رسول که اصل سرمایه عزت و قبول است پابنده
 دارا و علم شریف محیط خواهد بود تا بآنکه نسبت کمال انسانی را در طرف است و نعمت داده
 بر کرد و قسم است ظاهر و باطن محسوس و معقول صورت و معنی و خلق و خلق و دنیا و
 آخرت خوش سعادتمند یکبار از هر دو مخطوط و بر خور دار بود و هر دو خانه زوق معمر گردید
 جامعیت نیست و نشان این جامعیت در زمره ملوک و امرا است که چند آنکه مدارج و
 مراتب و لذت جسمانی بلند گرد و پایه پایه ترقی و عروج معصیا و مراقب کمال عقلی
 روحانی تلمو و قرین آن گردد و الحمد لله نشانی ازین کمال در احوال شریف مشاهده افتاد
 اللهم زود و بهنوز آنچه معلوم شده از تصدیق و از بسیار اندک خواهد بود و تمت این تقریر
 برگردن کوتاهی زمان صحبت است که مجال سخن را می و همزبانی نیک بود و انشاء الله

صحبت معنوی که سبب حصول آن صدق توجه و قرب بطنه محبت است و راه رسیدن
 بدان ارسال مکاتیب است تلافی این تقصیر کند مکاتیب انصف مشاهده گفته اند
 دیگر اگر انصف است انشا الله تعالی اینجا تمام مشاهده خواهد بود و اگر در ظاهر این سخن نگردد
 نکته غریب بگویند چون یک مکتوب انصف مشاهده باشد مکاتیبی دیگر که در پی آن
 انصف دیگر آن پیدا آید باین حساب تمام مشاهده بگویند و اگر در مکاتیب است
 و متی اگر در مشاهدات از حد و اندازه بیرون حصول پذیرد و در نظر ظاهرین چنان
 که در مشاهده کلام و تکلم بود و حاضر اند و در مکاتیب کلام حاضر است و تکلم غایب اما در نظر
 حقیقت بین تکلم غایب نیست حاضر است اما در پرده کلام باین معنی گفته است سبب اندر
 خویش نهان خواهم گشتن + تا بوسه نم بردم منت چو نش بخوانی + و در دیده دیگر که از
 حقیقت آگاه بود در غلبه حال پرده عین پرده که نماید اینجا سر همه است و دیدار کرد
 امام بحق نطق ابو عبد الله جعفر صادق سلام الله علیه علی سائر اهل بیت الطهاره گفت
 ان الله تجل للناس فی کلامه مقصود امام کشف این سر است فافهم اینجا نکته دیگر است
 که پرده دیدن دیگر است و در پرده دیدن دیگر آنکه پرده بیند محجوب است و آنکه در پرده بیند
 مشاهد آخر این دیدن و شنیدن همه در پرده است اگر پرده برافتند دیدن بودند شنیدن
 است است از پس پرده گفتگوی من و تو + چون پرده برافتند تو مانی و نه من این
 سخن در بعضی رسائل کشاده ترازین گفته شده است اینجا باید نگریست روی سخن
 دیگر بود و سر کجا دیگر کشید اینهمه از جوش درون و طغیان قلم است که در بعضی
 عرض کرده بود اما بی قصد و خواست سخن را سخن پیوند او سخن در مکاتیب بود و در
 مکاتیب است صحبت معنویت ذکر آن مجموعه که در خدمت گذشته است تقریب
 که مضامین آن تکفل حصول این معنی است بخدا شگرف حریفی است و در پیشین است
 اگر چه از کلفت و عجیبت خالی نخواهد بود اما شاید که در وقتی بیکان سخن نگویید که بکار آید در

دل نشیندن آنرا رسائل میگویم و نام مکتوبات بران بمنی بنهم که یاد از مکتوبات شیخ
 شرف الدین بن نجفی منیری قدس الله سره و مکتوبات قطب جهرمی علیه الرحمة
 میدهد و اینها هم دعوی میکنند یعنی دیگران دارند و نیز داریم معاذ الله از آنچه دیگران
 دارند ما هیچ نداریم بلکه آنچه دیگران ندارند هم نداریم دعوی از ما نمی آید چه شکسته
 و نیستی نه دعوی نیستی که آن نیز از هستی است و در راه ماشکسته دلی منجز ندارد
 باز از خود فروشی ازین راه دیگر است + در بعضی منظومه ها که در عهد طفولیت سروده
 بود گفته شده بود و عجب آنطور خود پسند است + طور ما طور در دمنده است
 هیچ چیزی چه چور در دمنده نیست + که در و بوسه خود پسندی نیست + باز می بینیم
 ربط سخن از دست رفته پس کنم مقصود آن بود که اگر گاهی آن مجموعه را مقصود
 صحبت معنوی نگاه می میکرد و به شند دور نباشد گاهی چه باشد و صیت میکنم
 یکبار از اول تا آخر حرف بحرف عبور فرمایند که روی بجانب راه راست دارد و در
 طبیعت اوصاف گوارائی دارد و اگر در اوقات خلوت جلین وقت و انیس حال است
 ذوقی دیگر و لذت دیگر خواهد آورد و زیاده گستاخی خوب نیست عاقبت بخیر باد
 استغفر الله و اتوب الی الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علیه و سلم سید الانام
 الداعی الی طریق الحق و یقین محمد و آله و صحبه اتباعه جمیعین هدایه طریق الحق و محمدر
 علوم الدین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

الرسالة الخامسة و الخمسون تبصر الاغنیاء بان الفقر مرات جمال العنا

الله و رسوله

دل میطیبه و زبان می لغزد و دست می لرزد و قلم می شکند و کاغذ می سجد که چه گوید
 و چه نویسد و از کجادم زند و از کدام راه در آید تا ابهت و شوکت جاه و جلال و عزت
 و کمال آن معنی خباب اندیشید و مقام دهشت و ادب ایستاده و بر صفت ذاتی

خود که مجرب و بیچارگی و ضعف و ناتوانی است نظر افکنده بزبان عرف و عادت که
در خطاب فقر با امر جریان یافته است سخن کند یا بر حسن خلق و تواضع و شفقت
و رحمت و نزول از مقام عزت و جبروت که از ایشان در وقتی مشاهده کرده است
اعتماد نموده و بر رفعت مقام فقر حقیقه اگر چه در آن پایه نباشد نظر افکنده و تکلف
زبان جرات و جبارت کشاید و اگر همراه افراط و تفریط نرفته و در بند و بست نیفتاده
در راه میانه که خیر الامور اوسط است در آمده نزدیک بعنوان نفس الامر و بیان واقع
تکلم کند و بعرض دعای نصیحت و خیرخواهی که سرایه وقت در ایشان است تعرض
نماید اولی بیاید و تازه تر می نماید و چون از بساط قرب حضور دور است درین
تردوم افتد و اگر در بزم حضور طیب و سخن بر طبق مزاج وقت و حال میکرد و بیشک
مقبول می افتاد اکنون نیز بامید حضور صفح سخن میکند و التوکل علی الله شبر خافی
رحمة الله علیه علی مرتضی را رضی الله عنه و کرم وجهه در خواب دید گفت یا امیر المومنین
سخنی فرما که چند پذیر شوم بدان فرمود چه نیکوست مهربانی اغنیاء فقر بطلب ثواب و صفا
خدا و چه زیباست ناز فقر بر اغنیاء نظر بقدرت و غنای می توانی و روشن است که کج
حق و جل و علا از عزت و جلال و مال و منال و فضل و کمال نصیب ایشان کرده است
بقتضا طبیعت احتیاج و نیاز بغیر را بدان راه نیست چه معنی غنا تو انگری می بینی نیاز
و بی نیازی با نیاز جمع نشود و اگر تو انگر آن را رجوعی و نیازی خواهد بود با طاعت و ریشا
خواهد بود و اگر در ایشان حقیقی اند از جهت طلب عافیت ظاهر و توجه و امداد باطن که
کارگر تر از صد شکر است و نورانیت بخش شود دل است و اگر در ایشان مجازی باشند از
جهت ظهور اثر وجود و کرم که فقر در ایشان آئینه جمال غنای تو انگر آن است حق جل و علا
با آن کمال حقیقی و غنای ذاتی که هیچ نوع و هیچ وجه نقص و احتیاج را اگر دسر برده که با
و جلال می توانی و تقدس او نیست عالم را آفریده و بندگان را به بندگی و پرستش آفریده

تا جمال و کمال خود را جلوه نماید و ظاهر گرداند چنانکه گفته است ظهور تو بمن است
 و وجود من از تو + فلست نظر لولای لم اکن لولاک + صاحب جنس از آئینه می باید که
 در وی تماشا می جمال خود کنند اگر چه اصل حسن محتاج آئینه نیست اما تجلی و ظهور حق
 است حسن بآن ناز که دارد نیازمند عشق است عشق خود را سر نیاز و بندگیست
 نیازی هست خوب از العشق + ولیکن محجوب پرده ناز + ملای مردم فرمانده
 میل معشوقان بهان است و ستیز + میل عاشق باد و صد طبل و نفر + حسن عشق
 من آوازه شد بلند + محمود ساخت شهره عالم ایاز را + محبوبان اگر بر عزت و حسن
 بنازند و بر بی نیازی خود بایستند و با محبان التفات نکنند و خود با خود عشق باز نهند
 عاشق مقناطیس حسن است و بجای محبت حسن + بخود می کشد و بیتا باز بجانب خود
 می آروم می حسن خود با قضا می ظهور را + بخود می کشد بلکه خود بجانب می می آید محبت
 از طرفین است و خود محبت یک نسبت است که از دو طرف سر کشید و هر توانا داخله سر کشید
 نامی جدا نهاده است و در هر طرف رنگی دیگر گرفته ناز و نیازی در میان آورده است
 اگر از رنگ می و غیرت قطع نظر نمایند هر دو یک گردد و لیکن لذت در دوی و مالک
 و توفی است و سید ایش عالم برای این است که خود را بتکلف دیگری ساخته ام +
 تا شاید کنم آن دیگر را که منم + غرض عرص دعا بود سخن بجا نبش گیر رفت و آمد بید
 بجا نبش محبت رفت که خلاصه کار است و دعای نیش از محبت است و محبت ادویه
 حسن و احسان هر که حسن دارد اگر چه اثر حسن او که احسان عبارت از نیست بکسی
 محبوبیت چندین مردم که در افاق عالم هستند سر که حکایت فضل و کمال ایشان را
 می شنود و یک با عشته محبت در خود می باید اگر چه اثر نعمتی از اینها نرسد و اگر حسن
 احسان جمع گردد محبت تمام شود و کمال پذیرد و مالک تمامه دل گردد که آدمی محبت
 منعم مجبول است و حقیقت این هر دو صفت خاصه در گاه حضرت رب الارباب است

از انجا بر تویی بر ذریه موجودات افتاده خصوص افراد انسانی که اتم مطهر شریف ذات الهی
 خوش سعادت منکر و خدایکرمی که ظهور این صفت در جوهر ذاتی بر وجه تمام و کمال
 ظهور نموده از صفت کمال و تکمیل نشانده شده باشد قدر نعمت حق باید شناخت و در
 شکر بجا آورد که شکر سبب مزید نعمت است اگر چه ادای حقیقت شکر در نظر عقل محال
 ولیکن نظر بوظایف شرع که مولی تعالی نعمتها بر بندگان افاضه نموده و بر هر نعمتی
 شکری عین ساخته است ممکن است سه سر بخش شکر خواهد سجده پای بخش شکر
 خواهد قعده ۴ این در عبادت بد نیست و عبادت مالی هم برین قیاس است و التوفیق
 من الله انجا نکته است باریک که شکر را بحجاب قدس حق نیز نسبت کرده اند که
 شکو حلیم چنانکه بندگان شکر مولی تعالی میگویند وی تعالی نیز شکر بندگان میگوید
 یعنی جزای شکر ایشان میدهد و سبب مزید نعمت میگردد و اند تبارک الله و چون
 شجای جزای بنده میدهد از بن بنده نیز میباید که بحجاب حق چیزی را رج گردان نموده
 محبت است پس شکر بنده سبب مزید نعمت است از خدا و شکر مولی تعالی موجب
 مزید محبت است از بنده و بل جزا را الاحسان الا الاحسان از انجا منت و نعمت انجا
 محبت و خدمت و نعمت دادن نیز اثر محبت است سخت تر و دوست داشت
 و نعمت او تو نیز او را دوست دار و اطاعت کن پس دوستی در هر دو جانب است
 گشته اینها سر بهم و بچونه پیدا آمد و محبت تا بگمانگه نکشد نایسته از اینها توحید تا
 گرد و آنکه همه ایکی می شناسد و یکی می بیند از زور محبت و غلبه استغراق است الا
 خدا خداست و بنده بنده تا اینجا باید رسید باقی حقیقت را بخدا باز گذشت
 و الله اعلم باز سخن در محبت افتاد و از محبت بتوحید کشید سخن بجای سید که انجا سخن
 نیست سه قلم اینجا رسید و سر شکر است ۴ عاقبت بخیر باد ۴
 الرسالة السادسة و الخمسون انما اعتبار الاجساد والاشباح عند مدق

فان شکر عظیم

القلب والارواح

✽ السورسوله ✽

علم ان الله على كل شئ قدير وان الله قد احاط بكل شئ علما - بسم الله فاتح الوجود محمد
منه كل موجود ولا اله الا الله توحيداً مطلقاً عن كشف وشهود به يدار الامر واليه يعود سبب
الله منزله عن ادراك كل من سوا من شأده وشهود واحد كان ولم يكن معه شئ وهو
الآن على ما عليه كان قبل حروف الجود ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم كنز خفيا بين
خزائن الغيب مواهب الجود تستل به كل خير وادفع به كل شر فافتق به كل رتق انا
لهنا ما اليه رجعون في كل امر منزل او هو منزل في كل حال في مقام وخاطر ووارد وقصد
وورد والله بهو المرجو بكل شئ هو المأمول والمقصود هو المألوف في الآخر والظاهر والباطن
بكل شئ عليم قبل كون شئ وبعد الوجود بطن الاحدية ظاهر بالواحدانية وعنه وبه كان كل
شئ ولا شئ الا بهو بحقيقة المععدم والمفقود له الاحاطة الواسعة والحقيقة الجامعة والقيام
والمالك الدائم والحكم للنازم اهل المجد الثنا كما هو الشئ على نفسه فهو الحامد والمجود وصلى الله على
في الايجاد والوجود الفاتح لكل شأده وشهود السر الباطن والنور الظاهر والروح الاقدار
على النور الاحل البهي القايم كمال العبودية في حضرت المعبود الذي من افيعن على روح من
حضرة روحانية اتصلت بشكاة قلبه شعبة النورانية فهو الولي المقرب العبد المذخور على
وصحابة خزنة اسرارهم وطلع انوار كنوز الحقائق وهداة اخلايق وعلى ساير اوليائهم
وشايع ملتة هداة طريق الحق ومحى علوم الدين وسلم تسليم كثير اوسجان الله واما انما
بشر كين جسي الله نعم الوكيل ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم هذه كلمات نص كل
العارفين وقلمتها تهيد المكتوب ارسله الى بعض اساده من اهل حرمين اشرفين
وهي هذه اما بعد فقد وصل الدنيا كتاب كريم جليل من سيد كريم جليل نسيب حبيب عالم
فاضل عارف كامل تقى تقى قدوه الكابر احرمين اشرفين وزبدة اماجد المقامين
الكرمين سلالة بيت اشرف والطهارة وذرية دار الفضل والكرامة المنجذب بكلية الى

مولاه والمنقطع لصدق بهمة عما سواه سيدنا ومولانا سيد العارف بالسر مولانا السيد
 بن عبد الله من اولاد الكرم اوليا الله الذي قدمه على رقاب جميع اوليا الله صلى الله عليه وسلم
 عنه وارصناه كتاب عزيز يجدد عهد المحبة ويصمم عزم الوصال عمر دار القلب وسع دأه
 اغيال كتاب تفوح منه روائح حقيقة وتبوح اسرار الجذب لاهل الطريقة ويذكر ارضا
 مباركة زادها الله بركة وتقيما ومعابدا العتي كان المملوك بهادرة خليفه ارجيا ان
 يغفر بترتها خذ اقد صار بالتغفر باحتيا البقار وتخشع اعلى ما فاته من الواجب
 محل وصفا وتعرفا وتبج شواقا كامن من تلك المقامات الشريفة والحضرة المنيرة
 المحي الغرلى من الجيا شري فبقى نوى وذكر له الزيادة ويهيج شواقي وقت مهيى وادى
 الى عهد الصباية والقياس دعى الله ايا ما مضت في ولدتهم فما كان صفاء وادى
 واطيبا فلا عيش الا في مواقف جهم اما سكونه فعندى كاهلها والعباد الضعيف
 قد كان بهادرة مديدة وايا ما عديده وكان متفينا من الانوار القديمة والجديدة
 في حضرت مولانا سيد الشيخ عبد الوهاب المتقى قطب الوقت وصاحب الزمان لشمعة المضيئة
 من الهند في ذلك المكان كما كتب بعض مشايخ اليمين الى اهل مكة في تعريفه الشيخ
 ولعلكم سمعتم هذه الكلمة بركة من الاصحاب والاخوان والبصرمة فضائله وشواهد بعض الغيابة
 فانه رضى الله عنه كان مشهورا في ذلك المقام من الاعيان والاعلام وشيخة الشيخ الامام
 الاجل الاكرم والفرد الاوحد الاعظم الشيخ على المتقى اطهر واطهر واشهر واغنى عن التوضيف
 والبيان ولعل المملوك قد شرف بكم في ذلك المقام الشريف بل قد يظن انه قد جاز معكم
 في المراكب الهندية سنة الف ولا يدري انكم مقيمون بهذا البلاد بذلك الزمان او حتم بالخير
 والكرامة الى مكة ثم جئتم مرة اخرى واعلم الاشياق الى حضرتكم غالب لكن قد اردت قضاء
 لارادة العباد سالك مع ذلك نرجو الله ان يخلصنا بهذه الكرامة ولا يحرمانا من بركات
 عبادته نصالحين ولا يتركنا في ورطة الحرمان والغرامة وانتم اهل الجذب القرب

وحل خرق العادة ونحن من اهل الطلب الوحدة والارادة فان قضى الله علينا وبنيكم
 بالملاقات فما ذلك على الله عز وجل وهو على كل شيء قدير والاملاقات لقلوب اهل
 في طرق المحبة مراحل القرب لا قليل ولا كثير ونذكر حكاية خطرت البال مناسبة الوقت
 والحال وهو ان السيد الاجل الاكرم الاعلى السيد حاتم اليميني المخاني من بني الابدال
 رجل مشهور بذكور من رجال الله في تلك البلاد من خيار عباد الله المقربين ومن
 سادة العارفين له ديوان شريف شتمل على الحقايق واللطائف ومن كثر قدس
 في بعض رسائله قد نطقت التراجم الالهية والاسئلة الربانية بكلمة نورية واثارة روحية
 ان من ترك هم القلوب لاجل الله اورشه الله حياة قلب يصير بذلك اسير اعزى اذا
 وضع ذرة منه على الاكوان القلب بها ابريز او قد يصير كشك في فخله ولا شك في
 ذلك اهل الايمان بالله وباوليائه المتسكين باذيال محبة نبيا ووصفيا والمقصود
 انه قد قصد هذا السيد حاتم زيارة سيدنا الشيخ عبد الوهاب وجا من المخا بهذا القصد الى
 مكة اشرفه مجلس محرم واستاذن الشيخ دخوله عليه فلم ياذن له الشيخ وقال ملاقات لقلوب
 او وقع فرجع السيد حاتم راضيا عن الشيخ بهذا المقدار وقد نقلت انا هذه الحكاية لاحسن
 سادات العبد ومن تعجب من ذلك فقال يا هذا لاهل الاستقامة والكلمة شان
 آخر لا يدرك ولا يدريه اهل الرسوم والعادات انهم يسيك هذه البقعة التي نزلتموه لبقعة مباركة
 منزل الاخيار وسكن الابرار والصالحين من عباد الله اقدمهم وتيسرهم قدوة لصالحين
 ورئيل الناسكين مولانا الشيخ خواجه حاتم الدين اجل من اهل الخير والبركة والصدق واليقين
 فكل من في هذه البقعة موسوم بالصالح والفاضل وشغول بذكر الله سبحانه في الصباح
 الروح به ولا حاجة الى التفصيل والبيان والعيان لا يحتاج الى البرهان خصوصا السيد
 الاجل الامير ابراهيم اجل من اهل النور والاشراق مصدوق شاب يشار في عبادة
 المتوجه بهمة الى مولاه وبارك الله لنا ولكم ولاصحابنا واجباؤنا وسائر المؤمنين المسلمين

من امة سيدنا محمد سيد المرسلين وفضل الخلائق جميعين صلى الله عليه وعلى آله وصحبه
واتباعه الى يوم الدين وعلى سائر اخوانه من النبيين والصدوقيين وشهداء
والصالحين وعلى كل ذي الله في العالمين وعلى سيدنا الشيخ محي الدين عبد الفتاح
الملكين الامين وآخر دعوانهم ان الحمد لله رب العالمين اقول قولي هذا واستغفر الله
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

الرسالة السابعة والخمسون في ذكر الاحوال والاوقال مبتهمة على عايطه
الاستقامة والاعتدال

الحمد ورسوله

الحمد لله الذي شرف عبادوه بكشف حقيقة كلمة التوحيد ونور بواطنهم بنور التجربة
والتفريد وخص من شاربه بزيد الفضل الاحسان والمهيم بذكره من الملابس العرفانية
الاجبروتية واللاهوتية بالطف والامتنان فصارت لهم حقايق الصفات والاسماء ربك
وكانت لهم الحقيقة في تحقيق عبوديتهم من الحق اساسا وشهدان لا اله الا الله وحده
لا شريك له شهادة لا شاك لها سوى احدية ذاته ولا بنية لها سوى اسمائه وصفاته
اشهد ان سيدنا ومولانا محمدا عبده ورسوله الذي انقذ امة بنور هدايته من ضلال
وهداهم به الى الدين القيم من غير الاختباط واختلال وعلى آله وصحبه واتباعه جميعين هدى
طريق الحق ومحى علوم الدين اما بعد فقد وصل اليك من سيد الاجل الاكرم والولي
الاخو الاعظم عيسى الاعيان علم الاعداد كتاب بل كتب بحيط بذكرها الحقول والادام
قد اخرج من بحر باطنه الى انهار قلوبنا امواجاً ولعبث من سلطان علمه معرفة الى بلاد
اذماننا افواجاً وامواجاً وان كانت يرى شكره وافواجه تشابهته لكن في كل موج دور
آخر وفي كل موج شوكه اخرى لا يزيد نظر فيها الاجرة تدبرش ابصار قلوب عبرة تفتح ابواب
اسرار الغيوب قد لعبت مطاعته من الباطن كوامن الاسرار وطلع شمس المعارف من

سلطان الانوار فاراد المملوك ان يعفوه ويندسب على اشارته يقتبس ويستفيد منها المكن من النوار
 واسرارها ولكن لا يسجد هذا العبد ممنوع من التكلم بالحقايق والاسرار وما مور بالوقوف على
 بيان ابشر ليقية في خلال الاثار وقد وصانا شيخنا ومولانا سيد محمد الشيخ عبد الوهاب
 القادر على الشاذلي المحي في كتابه من الوصايا ووسب من اعطايها قال وصية ان
 لا تكلم بالحقايق والراقين بل بين الخلق علم المعاملات وما ينتهون به من الحروب
 وقال رضي الله عنه ولا يقدم الباطن على الظاهر ولا كيفة بالظاهر عن الباطن قال كبر
 فيها صوفيا ولا تكن صوفيا فقيها وقال ينبغي ان يشتغل بمطالعة كتب الغزالي كالايجام
 ومنهاج العابدين لا كالفتح او التسوية ولمصنوع به عن غير امله ويجعل نصبه كتاب
 عين لعلم هذه نص عبارة الشيخ ووصاه ايضا بان لا تكلم الا في ابواب الدين والملة
 وفيما فيه ترويج الدين وتبديل شرعية وحفظ عقائد الدين واحكام سنة ولا يخرج عن
 الاعتدال وحيط الاحتياط والاستقامة ولا يقع في اشارات الوجودية وتاويل الباطنية
 مما يوجب محسرة والندامة وكان له رضي الله عنه في هذا حكايات روايات فمن ذلك اني رايته
 يوما يقابل كتابا فقلت له يا سيد ما هذا الكتاب ما اسمه من مصنفه قال ان الكتاب اسمه الانا
 الكامل ذكر فيه الحقايق والاسرار على طريق الشيخ بن العربي تصنيف شيخ عبد الكريم حميل
 من اهل اليمن وقال لهذا الشيخ تفسير فيه بسم الله الرحمن الرحيم في تسعة عشر مجلدا بعد
 حروف كل مجلد في حرف وقال لقد رايت اربعة وخمسة من مجلداته وتكلم فيها بالاسية
 الاذنان ويضيق عنه نطاق البيان وقال كان شانه في تصنيف في الاكثر ان كان
 يسبح في المفازات والبراري فقراره وصحابة اذ اراد ان يارب او شجرة وضوافية القرطيس
 تعلم والدوات وشيئا من الاطعمة والفواكه والثمرة فاذا ما شيخ عليها والبا حيران طيس
 كتب اوراق وتركها في ذلك المكان وذكر شيخنا رحمه الله انما كان في المركب فرسا في المنام
 انه جازنا رجل شيخ كبير نوراني فقلنا من انتم فقال انا عبد الكريم حميل جئت لازورككم فلما جئنا

في كتابه

سألنا المعلم عن مكان المركب قال إنه مسامتة وعدن وقبره الشيخ عبد الكريم بعد
 فالتسليم للملك الكتاب المذكور من الشيخ ليطالع فتوقف فيه فقال أتريدونه وقلنا نعم
 لا بأس إن شاء الله تعالى قال هذا توقفنا وترددنا ووفقا للسؤال مقصوده أن لا يعطيه ولا
 يسمح فيه ثم قال يا أيها في هذا الكتاب أمثاله سموها موهبة بالكران كان أحد قد علم على
 التميز والتفريق فالنظر فيه مبارك والأفقيه خوف الهلاك والعقاب فلم يعط الكتاب ولقد
 أتى عند الشيخ يوم النسخة من الفتوحات المكية للبيع وكان النسخة صحيحة مليحة غير غيبنا فيها
 فقال أتريد أن تحصلوه وشرته فقلت إن تيسر إن شاء الله قال خذوه لا بأس فإن في
 هذا الكتاب علوما كثيرة جليلة غريبة ولكن بشرط أن لا تقعوا في مبهمات وموهباته فتخطون بها
 ومع ذلك كان لي من حسن الاعتقاد في القوم وعلومهم وكلما هم ويقول سلم وقرأني
 في ذلك كتاب سيكده أحمد بن رزوق المسمى بقواعد الطريقة في الجمع بين الشريعة والحقيقة
 وهو كتاب جليل عجيب جامع بين طريقة الفقه والتصوف ولعلم واحمال لا ينتفع به إلا فقيه
 محب شرف على الأحوال مصون في محقق مقيد بالأعمال لا ينتفع به فقيه متعسف عنيد ولا يحسن
 متعسف مفرط بعيد يحفظ كلا الجانبين ويجمع كلا الطريقتين ولقد شرح أكثر مقاصده هذا الفقيه
 وترجمه بالفارسية في رسالة مسماة مرجع البحرين في الجمع بين الطريقتين وكذلك جرت عادة
 هذا العبد الضعيف فيما يصدر منه من التصنيف والتأليف الرجوع إلى كلام الآية الذين هم على
 الطريقتين والمتفق عليهم بين الفريقين على طريقة تواليف سيكده الشيخ الإمام العارف
 على المتفق رحمة الله عليه حمة واسعة وقد اتفق للعبد من ذلك حتى جاوزت الثمانين ولعنبت
 التسعين والله الموفق والمعين سيكده قد قرأني الشيخ أكثر كتب القوم مما تيسر وحضر
 الكتاب الفصوص فإنه أدق في مقام التوقف والتسليم ولم يأذن بالتعليم والتعلم غير أني
 أخذت منه الإجازة أن أفتي بحجة أهل طالب صادق ثابت في الاعتقاد والإيمان
 ولم يتفق لي ذلك إلى الآن وكان صني الله عنه يقو الجليس الشافعي أن يخذل المعرفة

من هذه الكتب انما اثنان ان يؤخذ بالعمل والسلوك اتباع طريق الدين فاذا اُجملت
 المرأة بمعنى القلب يقع فيه المقيع وينكشف غموض الايمان واليقين وكان ايضا يقول ان
 ولا تصحح العقيدة على طريق السنة والجماعة فانه الدين الذي جاز من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم والصحابة قال انما اُتخمت هذه العقيدة وصحت واستقامت بحيث تغلب عليكم ولا يقيمكم
 فيها اختيار وصبرتم مضطري في قبولها واعتقادها ان طالعتم كتب القوم وستقدمتم
 منها محسن مبارك ولكن بشرط المذكور وهو عدم الوقوع في المبهات والموهبات المحبوبة
 وقال فان رايتهم فيما يتقل من كلمات اهل الحقيقة ما يخالف ظاهر الشريعة عارضة تارة
 بنفى نسبتها اليهم واخرى بتأويلها وتطبيقها بالحكم الظاهر واحتق القويم فان لم تيسر التمييز
 والتأويل فالأحوط التوقف والتسليم قال الشيخ الامام العالم العارف القيم الفاروق
 سيد احمد بن رزوق رحمه الله في كتاب قواعد الطريقة مبنى العلم على البحث والتحقيق وبني
 الحال على التسليم والتصديق فاذا تكلم العارف من حيث يعلم نظري قوله باصلة من الكتاب
 والسنة واثار السلف لان العلم معتبر باصلة وافا تكلم من حيث الحال سلم له ذوقه اذا وصل
 اليه الالبته فهو معتبر بوجدانه فالعلم يستند لامانة صاحبه ثم يقتضي به لعدم عموم حكمه الا
 في حق مثله وقال ايضا يعتبر الفرع باصلة وقاعدته فان وافق قبل الارادة على مدعيه
 تأمل او ياؤل عليه ان قبل او سلم ان جلست مرتبة علما وديانة ثم هو غير قاض في الارادة
 لان فساد الفاسد اليه يعود ولا يفتح في صلاح اصحاب شيئا فعلاة الصوفية كابل الالهوا
 من الاصولين وكالمطعون عليهم من المتفكرين يرد قولهم ويحسب فاعلم ولا يترك
 مذنب الحق اثبات بنسبتهم له وظهوره ثم قال ايضا قال شيخنا ابو العباس المحضري بعد
 كلام ذكره الجاحل من يوحى اليه شي من هذا الكلام وما يفهمه بعد ورسلم له حاله من باب النقص
 والتقصير السلامة وهو مؤمن ايمان النافين ومن يفهم شيئا من ذلك فهو لقوة ايمان
 معه والشعاع دايرة علمه مشهده ووسع سموا ركان طلمة اولو رجب ثاني القوالب من الاله

الموضوعه على اى صفة كانت وهذا شئ معروف مفهوم وموجوب وشئ وكان سيد شيخ
 عبد الوهاب يقول المراد بالظلمة المعصية وبالنور الطاعة وقال التوفيق في محل الاشتباه
 مطلوب كذمه فيما تبين وجهه من خير او شر وبمنى الطريق على ترجيح لظن بحسن خبي
 وان ظهر معارض وقال قوم مادي اليه الاجتهاد جزم به ثم امر الباطن الى الله من ثم
 اختلف في جماعة من الصوفية كابن الفارض وابن جلاب والعفيف التلمساني وابن دوي
 وابي سحر التميمي والتستري وابن سبعين والحاتي والمراد بالحاتي هو شيخ ابن العربي
 لانه من اولاد الحاتم الطائي وهذا شيخ قد اختلف فيه الناس قد يما وحديثا وهو بوجه مبالغ
 في علوم الحقائق والمعارف موصوف لكن في طريق الهداية والاتباع غير معروف قال
 ابن رزوق سئل شيخنا ابو عبد الله القوري رحمه الله وانا سمع فقيها قال يقول في ابن عربي
 فقال اعرف بكل فم من اهل كل فن ففيل ما سألناك عن هذا قال اختلف فيه من الكفر الى
 القطبانية قيل فمات حجة قال سلم سلم قلت لان في التكفير خطر او تعظيم عا على صفا بالفكر
 من جهة اتباع اسامع بهيمة وموهباته واسد علم وكتابه فصوص الحكم فيها لغف من طه به
 وتبادر الى الفهم محل التردد والالتباس بلا شبهة عند ذوي البصائر والابصار والوقوف فيه
 بالتقليد اعتقاد كل ما فيه لغيره وليس طريقته لتصوف منحصر في العلم بالفصوص لفتوحات
 ونحوها وانما حقيقة التصوف صدق التوجه الى الله من حيث يرصاه الحق وبما يرصاه
 كما هو مقام الاحسان المشار اليه بقوله صلى الله عليه وسلم ان تعبد الله كأنك تراه فالاسلام
 اشارة الى الفقه والايمان واشارة الى الكلام والاحسان اشارة الى التصوف كما جاء
 في الحديث جبريل يا سيدي كان والدي من الفقراء الوالدين العاشقين وكان اسمه
 سيفاً قاطعاً للاغيار وراحياً للامار وكان مشرباً للتوحيد توحيد الوجود وقد رزق فيه الذوق
 والشهود وكنت طفلاً في حجره وكان يرضعني من ثدي حاله ومقاله وكنت ذا حال في اوان
 الصبا فلما دخلت في ميدان علم الظاهر وتحصيله وضبط مجمله وتقصيده ذهب مني شئ

هذا شيخنا
 ابن عربي
 في صفة
 "شبان"

من ذلك فترحال ولكن لما كان دخل في القلب من اول الامر من عند صاحبها متقني
الباطن بحيث لا يقبل السد والخفاء احد في طين شاذ على التوحيد وانه ليس في الوجود الا
الواحد الاحد شيد وكل ما ظهر منه وبه بل هو الموجود والمشهود ولا يعقل عندي سوى هذا
والقوم يقولون نه طور ورا طور العقل ولكنه عندي بحكم الانصاف والاتصاف هو الحق
الثابت المحقول شهيد طيني ما ذا يكون سوى السد وكان السد ولم يكن موشى فمن اين
جاء سواه وما كان سواه ومن يكون سواه وما يتة الممكنات متعارضة في حد ذاتها فكل
فيها الوجود بحق من الحق سوار يقول بايجاد الشهيار او بطوره فيها وتمثله بها عبارتها
شئ وحسبك احد وعندي ان القول بايجاد العالم كيفي في وحدة الوجود وفي القول
بان ليس في الوجود الا الله وقولهم الله ولا سواه وامثال ذلك قد قال بعض العارفين
لا يعقل صدور الكثرة من الوحدة وجه سوى التوحيد وكان والذي يقول بالفارسية
ايضا عبارة ست همه از دست وهمه بد دست بل همه اوست وكان يقول حسن العبادات
همه از دست ومعناه معنى همه اوست فان من غلب عليه باطنه التوحيد لفهم معنى التوحيد من
كل عبارة وكل اشارة وكان يقول والذي وكان يشكل عليها القول بالتوحيد فلما تفقنا
معنى التمثيل حل الاشكال وارتفع الاشتباه في الحال لان في القول بالتمثيل يكون اعني الاختير
كلها محفوظان ويصح معنى قوله تعالى والذين هم على حيط بحقيقة التمثيل باقية على ما هي عليه ثابتة
في حد ذاتها لا تغير فيه ولا تحول مع ان مثال الذي تمثّل به عينه باعتبار الحقيقة ما ثم سواه
وهو صورة اليمية التي اخاض عليها وجوده بقدرته على هذه الاقاصه ما كان تمثيل جليل
بصورة وصيته وقد قال السجانه فتمثل لها بشر اسويا فهو الظاهر الساذ في جميع الدار في
الافس والافاق مع بقائه على ما كان عليه من الطوبى والاطلاق هذا ولكن شهوة
لحق ليس في هذه الطريقة التوحيدية المتعارفة كما يقولون اننا نبدأ بحق في الاشياء
منظرة ومرة شهوة بل شهوة متعلق بالاحدية المطلقة التي هي غيب الينب مع قطع

عن الاشياء والاشياء مذمومة عما يتعلق اللطيفة المدركة بالحقيقة المطلقة
 التي اسمها وهو سماه ومدلوله مع قطع النظر عن اللغة العربية او الفارسية او الهندية
 او الهندية وشهود الذات مجردة عن الملاحظة مع الاسماء والصفات وهو ذكر مخفي وقد
 يكون هذا في الابتداء فخلا من الذكر تكلف فيه ويصير بعد ذلك صفة له لا اختلا فيها
 فلما ان الباصرة لا اختيار له في الابصار ولو تكلف في نفسه عدم حصوله لما قدر وقد
 يغيب الذكر عما سوى الله وفي هذه الحالة وينسب ابواب الحواس ولا يمكنه الذموم عنه ولا يتصور
 وقد يذم في هولا بابا بالتفات الى شيء ولكنه اصل المحصور حال للمذكر في هذا احوال ثلثة
 اولها كالوجع فانه قد يحصل في هولا ما عنه بالتفات لنفس الشيء مثل الحكايات مع الاصحاب
 والاحباب بخونا وقد يكون مثل الطائر لعلم كالبكر وخونه بطير ويذهب عن اليد ويرجع ويحكي
 باذن توجه ودعاء وقد يكون بحيث لا سبيل للذموم اليه كالعطش المفرط فانه لا يمكن الذموم
 عنه قطعا وللقوم خلاف في دوام هذه النسبة فقليل تدوم وقيل لا تدوم وتمسك في عدمها
 بقوله صلى الله عليه وسلم في مع الله وقت الحديث ويحاج بان المادى مع الله وقت ايم
 ستمه على خلاف ما يكون غيري كما قال است كهينكم وايمكم مثله بالتحقيق ان الدائم المستمر
 هو اتصال السر والقلب قد ينقلب الروح وان شغلته المحبة عن التفات الى ما سوى
 المحبوب لكن قد يؤثر فيها مجاورة القلب بيوتهها معه وهذه النسبة التي اشرنا اليها
 هي النسبة النقشندية ولها بيان شاف في كلامهم وعيان كاف في قلوبهم وجاهلها
 محو نقوش الاغيار عن لوح الادراك وتصفية القلب عما سوى الشهود طريقهم
 التصفية وطريق السلوك المتعارف طريق التزكية في طريق التزكية معاملة مع النفس
 ونزاع وجدال معهود في التصفية ذموم عن النفس وصفاتها وعن كل ما سوى المذكور
 وكان الداعي اليها والمرشد للطالبين في بلدنا هذا الشيخ العارف الكامل سر الله
 الاعظم ونور الامم سيدنا ومولانا خواجه محمد الباقي قدس سره الاصفى وكان من اجل

المتصور نور ذات الله صورة ومعنى المتصف بصفات اهل مخصوص ظاهر او باطن وهو من
 شائخنا في هذا الطريق خزانة الله من اثاره وكان قد سهره يقول هذه النسبة غاية خط
 روحانية العبد من ذات الله ونهاية نصيبه منه واما الكلمات الاخر التي هي اثار تجليات الصفات
 التي يحصل لاهل السلوك من كشف العوالم ووجود المراتب شي آخر هذا وقد قرأنا من كتب
 الشريف من المعارف ابحاث لا لا ليعلم المتعال مع ذكر الولد الاغلاص الحق نور الحق مما شأ
 وشاف من احوالكم واقوالكم من احوال الغالب الجذب السالك باسرع من سالككم من الاجابة
 في صدق الهمة وعدم الالتفات الى الاغيار وبلوغ الهمة في ترك الدرام والذناية
 وقلة المنام والذكر الوافي والقلب الصافي واختيار الغربة والتوكل على الله والانعطاع
 عما سواه وكل ذلك عجيب غريب لا يتيسر الا بفضل الله وتوفيقه ولما سمع المملوك
 حماد يصف لكم وتصور مزيد خيركم وبركاتكم وكونكم قادين من تلك المقامات التي ترتب فيها
 البقاء والنجاة بهم فديسئل في طريقها الاموال والمهج ضطر والى ان يدرك خدمتكم وتيسر
 بصحبكم ولكن يا سيد العبد معذور لا باعذار رتقاء منها نفوس اهل العرف والعادة التي
 يبعدهم ويحرمهم عن الوصول الى محال النجاة والسعادة حاشا وكلانا ذكرا انما الشكر
 والمحتاجين ولا الفقراء ولا الساكنين يا سيدي اني لما كنت في خدمته سيدي الشيخ عبد الوهاب
 المتق عرضت عليه احوالي من مبدئي ومالي وقلت يا سيد انا امر ونشأت من زمان
 صغري في الرياضة للتعلم والتعب لم اجد لصحبة الناس ولا اختلاط معهم والدخول فيهم
 ولما حصل لي بفضل الله طرف صلاح من ذلك قضيت وطرب وحاجة مما بينا لك
 وعاني بعض اهل الحق الى الخروج الى ارباب الدنيا فادركت سلطان الوقت المار
 فاعتقوا بشائي ورفعوا مكاني وارادوا ان يكثروا بي سوادهم ويحكموا بوليهم وابعد الضعيف
 صورهم وموادهم فخاني الله ولم تتركهم معي اوجد في قلب عبه جذبة هدايا الى هذا
 المقام الشريف ولها قصة عجيبة وحكاية غريبة ذكرتها في اول تاريخ المدينة الذي

مستحق جذب القلوب الى ديار المحبوب لما وصلت بهذا المقام وسعدت بزيارة سيد الانام
 عليه الصلوة والسلام وقعت في خدمتك وتشرفت بصيحتك سرى الى قبلي شئ من نور
 الايمان واعلم يا دلي قلمي ما كان من بقية المحرص والامل فالا ان اريد ان اسلك
 طريق اتباعكم وادخل في زمرة الفقراء من شيا علم فسكنت الشيخ واطرق بيا ثم رفع
 راسه قال سبحان الله ما حسن هذا الكوسر اجد قدسه وجلس في زاوية العزلة والمحمول
 فهو اعل مرتبة في الوصول والقبول ثم قال لكن هذا امر صعب شديد وثبات القدم فيه
 بعيد والاصل في هذا ان يشترك المرء والناس في العظم في خيرهم ويحسب عن شرهم فذلك
 لم يخاطب المملوك والناس حصل له في ايديهم الياس لم يذنب حين جوع الحج كما هو عادة الجوع
 الحجج من اهل المحرص والامل الحجج الى ديار دكن ويحيا فور وبرمان فور ولوا حماهم
 على الفقراء واهل هذه الطريقة منه الهرب والنفور فحيا بحمد الله سالما عن الآفات
 غائما بما اشار الله من البركات في وطنه المملوك عني حضرت الدلي الذي هو مكان
 الفقراء والمساكين وسكن العاشقين المحبين والتزم باب الفقر متوكلا على الله
 راجيا فضله وكرمه في دنياه واخراه قال الامر الى الفضل الله الكريم المتعال لقصة
 طويلة يخاف في ذكرها اسامته والملا والمقصود ان الشيخ قد امرني بالخلوة والعزلة
 والانفراد ولكنه قد اتى في ذلك ما حطته ونظر للاعتبار ولم تترك جانب
 الرخصة راسا مخافة ان لا يري في ذلك شدة وبأسا فكان هذا العبد الضعيف يرضى
 اوقاتا بما اشار الله من الاعمال الاشتغال ولكنه كان يخرج الى بعض المواضع في
 بعض الاوقات والاحوال فيخدم ويوزر بعض الاحباب والاصحاب من الخير ويترك
 بصحبتهم ويتشرف بخدمة مأمونا عن وصمة الغير وكحق اضير ثم سلك الله على يايك
 رجلا من اهل سلسلتنا من عشاق محضرة ايجلانية ومجذوبا سكرانا بشرب المحبة
 العرفانية فخيرني وقهرني والزمني اخلوة والعزلة والانفراد ومنعني الدخول على الناس

في
 القلوب

في
 القلوب

والتردد الى بيوتهم وصحبتهم ولو كان مع الفقراء والصالحين من العباد وجد في ذلك
 وبالغ ولم يتباح قطعاً وقال يا هذا لا يطلب منك عمل غير هذا وقال لا اقول ان ذلك
 من عند نفسي وانما هو امر موكد من مكان آخر فعليك فاحتمه بالسؤال عن الاطلاع
 على حقيقة هذا الامر واكتشاف حليته احوال فقال تدعوا لسان لا يطلعكم على حقيقة الامر
 ولا يكشف عليكم حتى يبلغ الكتاب اجله ويظهر عند ذلك هو المرجح والمآل ولكن في بان
 فيه الخير كل الخير انما اراد الحق وهذه الحكاية ايضا طويلة يناسبها الاختصار فالامر
 واضح عند اهل البصائر وذوي الابصار ولم اكشف يا سيدي هذا السر بغيركم بهذا البيان
 وتفصيل الامر علم وهو على اقول وكيل فهذا شافي واما تنبيه امرى ولا ادري لفعل
 بي وماذا يكون عاقبته هذا الامر تاركاً في ذلك الاختيار والتدبير الى تقدير العليم بحسب ما
 من نصيبه باقسم الله لي وفوضت امرى الى خالقي لقد احسن الله فيما مضى كذا تكلم
 فيما بقي والمسئول من الاجاب الدعاء والماعنة والامداد بحسن التوفيق وثبات القدم
 على طريق الرشاد والهدى وانتم سكان بلد الله وجار بيت الله بل جوار الله بالمعنى
 المراد عند اهل الهدى والحق والفقراء والمساكين المحتاجون السائلون الباسطون يدي الفقر
 والفاقة والبذلون في طريق طلب غايات الجهد والطاقة والناقصون في جميع مراتب
 الكمال القاصرون عن كل مانا له كل الرجال المتضرعون الى الله الراجون فضله وكرمه
 بوسيلة خاض عباده المقربين الذين هم سيوف القدرة وقرب الحضرة والمتوسلون بهم
 في امور الدنيا والدين متبركين عن حولنا ومجتنبين عن الدعوى وادعائهم فيها
 ولتفوق ولعلبة على الناس اعادنا الله من ذلك غير متبين لانفسنا شيئاً
 سوى العجز والتقصير والفقر والافلاس وبعد تهديد هذا الاعتذار وارتكاب هذا الاخطار و
 حمل هذه الاوزار لا نعدرك ان جذبا احد من المجذوبين المحبوبين ويتصرف فينا بقوة
 قدرته من وسع مسحف الناسوت من بهار عالم الملكوت واجبروت بطريق خرق العادة

كما يكون للكاملين والمرادين المزيد ليقين اهل الطلب الارادة حتى يقوم الحجة وتفتح المحنة
 ويضيق عليهم الارض لم يفيقوا الصبر والتوقف والتردد ولو على طريق التقدير والفرص
 ولو ظهر مثل هذا فلا اعتذار ولا حصر ولا توقف ولا اختيار تجلت لما ان تجل فلم لمحت
 واتي محب اذا تجل تجل هذا وان لم تكن نحن اهل الجذب قابلاً للكشف لما في ظاهرنا من الاضمار
 والاتقال في باطننا من محب الظلال فلا بد ان تحضوا بشي من فضلكم وبركاتكم يا عظيم
 من الاذكار والاوراد والازراب خصوصاً العيين دعوة للخصرة القادرية الجليلية انما
 علينا من بركات وبركات علومه كما اشرتم بذلك في كتابكم الذي شرفتمونا به وانتم من اهل
 الجود والكرم فلا عذر لكم ان يفرح ومن المالك ان يلوح وعندها يا سيدي عار بدرقه الايام
 سيدي غوث الثقلين رضي الله عنه وصيغ للصلاة له وقد اجازني سيدي شيخ عبد الوهاب
 بدعوات واوراد وازراب كثيرة منها خراب الجهر والخراب للقطب السامي ابي الحسن الشاذلي
 وحزب تليدة الولي المكاشف ابي العباس المرسي ومناجات ابن عطاء الله الاسكندر
 الذي كتبه في آخر كتاب الحكم مع شرحها سيدي احمد بن رزوق وحزب شيخ العار الكمال
 ابي مدين شبيب الذي كتب الملوكة كلمات عديدة منه واليكم وشرحتوها بما لا مزيد عليه
 وحزب الشيخ العارف الموصد محمد بن العربي وحزب الفتح للشيخ الامام العارف بالله ابي الحسن
 البكرسي واوراد ولده الامجد الفخيم شيخ محمد البكري وغير ذلك بالاطول ذكره وعندهنا
 وعار سيف الله الشيخ العارف بالله سعد الدين الحموي ملقطة من ادعيته بعض اهل
 النبوة سلام الله عليهم اجمعين وعار سيفي سيدنا ومولانا امير المؤمنين سيدي الحسين
 علي المرتضى كرم الله وجهه وكتاب آخر في دعوات الامام الكامل المكي الامام زين العابدين
 سلام الله عليه على اياه اعظام واولاده الكرام ولكن لتعش غالب يا سيدي الى اوراد
 حضرت پير وشمير فانه اصل كل مطلوب وعمدة كل مقصود يا سيدي قد اجازني سيدي
 الشيخ عبد الوهاب بكتيب القوم وطريقهم وسلاسلهم واجازني من اربع سلاسل القادة

خراب عبد الوهاب

والثالثة والمدنية والحسنية وهذه الاجازات حصلت بحضرت علي المتقي من الشيخ محمد
بن محمد بن محمد سخاوي كان في المدينة المظهرة رجل من الافراد صاحب مقام التجريد
والتفريد والتوحيد لكن المملوك مقتصر على الغيبة القادرية وحده واقف على باب
فضلها وكرها ولقد كان للعبد الفقير تعصب في الشيخ كان لا يرى ولا يذكر احد من
الشايع على وجه الفقر والاتجا عند ذكره وكان حاضر التوجه فيه فقال السيد الشيخ
عبد الوهاب انتم من فقراره ومريديه ولكن شان طالب الحق ان يتفيد من كل
مفيد وليفيد لكل مستفيد ولا يغلق باب الطلب لا ليد طريق الاستفادة على نفسه
فمن اين يحصل الفايده يرى انه من شيخه ومن هنا كان توجهي والتجائي الى صحبه
محمد الباقي قدس سره واستفادتي منه النسبة لثقة شديدة بعد وقائع ومعاملات
اشاره الى ذلك ما يسجد وقعت الاطالته والاطناب في الكلام وقد يقع ذلك
من الاحباب لاهل المحبة والغرام والذي بعثني على ذلك لما حوت من صوت
صحبكم اردت ان اصاحبكم محبة معنوية روحانية فذكرت حكايات ومقالات
كما يكون في حضور دانا استغفر الله مما وقع فيه من الهفوات والزلات وما يؤتمم
لنفس وتزكيتها لغو باله من ذلك عفو غفور والمامل منكم ان تقفوا
وتصفوا مما وقع من غايت الخف والانبساط والسرور والحبور واصله الله على سيدنا
ومولانا مفتاح الجود ومخرج الباطن وباب الظهور وعلى آله وصحبه واتباعه مشار
الهداية ومطالع النور وآخر دعوانهم ان الحمد لله رب العالمين

الرسالة الثامنة والخمسون تحصيل النعم والبركة تفسير سورة والعاديات

الهدور سوله

والعاديات ضحيا سوكند غرور وپروردگار عالم جل جلاله بسيان غازیان که نفس نده
وینکام ویدین واوز سبب است نام سبب صحیل که باید کند آواز را چنانکه عادت است

و چنانکه بر علف کند و صبح آواز نفس در دیدن و احادیث در فضیلت نفس
 بسیار واقع شده فرموده اند بخیر معقود فی نوعی انجیل نیکو بسته شده است در اقصای
 اسپان یعنی در پیشانی ایشان و کدام خیر بالاتر از آن که بدان اعدا دین و مگویند که
 کفار حاصل گردد و قائلند بآیات قدحاً پس بیرون آرند گان تشریفست که همه را می
 و این در حال دیدن بیشتر میشود و قائلند بآیات صبحاً پس غارت کنند گان در وقت
 صبح و این صفت سواران است چون بوساطت سپاهان بود صفت ایشان را
 باشد و غارت اکثر در وقت صبح واقع میشود و در حدیث آمده است که حضرت صلی
 علیه وسلم در وقت صبح نزدیک شهر و قریه که غارت کند میفرستد و اگر از آن
 می شنید که علامت اسلام اهل آنست باز می آید از غارت و اگر نمی شنید می آید
 و میزد و قائلند بآیه نفقاً پس برانگیزند سپاهان بخار را در وقت صبح که لازم عدو دیدن
 است قوسطن به جمعاً پس میان می آیند گروهی را از اعدا دین یعنی می تازند
 و می در آیند و غالب میشوند و غارت میکنند و دشمنان دین را و این سوگند خوردن
 با سپاهان در حقیقت بر اظهار قدر و مرتبه و عزت غازیان است که سپاهان ایشان را
 که از قبیل حیوانات اند بجهت اعزاز و اظهار دین این مرتبه باشد غازیان را چه قدر
 عزت خواهد بود و اما سوگند بر این معنی میخورد آنکه انسان را که بگوید بدستیکه آن
 بخاصیت شریعت و جلیت مرید در کار خود را ناسپاس است و بی فرمانی کننده و خل
 و رزنده است لکن در این معنی گفته اند و بعضی گویند که مراد بان عبد الله این
 ابی مناف است و این سوره در مذمت وی نازل شده است و با وجود آن اشارت
 بآنکه غازیان را باید که شکر پروردگار تعالی و تقدیر کنند که ایشان را با عدم و دفع
 دشمنان دین توفیق داده است و بر بذل جان و مال خود بر حق بخل نورزند و بخواهند
 و خلط نیت بطلب دنیا و اسو حق عامی شوند و این معنی مناسب تر آنست بگویند

خوردن بسیار و صفات ایشان مذکور شد و آنکه علی ذلک کشته شد و بدستیکه خدا
 تعالی بر خجل و کفران و عصیان انسان گواه است و از آن آگاه است یا انسان برین
 احوال غرور گواه است بجهت ظهور آثار از وی اگر چه غفلت بآن مغفرت نیست و تعاقب
 می ورزد و آنکه محبت خیر کشیدند و بدستیکه انسان بر دوست داشتن مال است
 و غیر معنی مال کثیر در قرآن بسیار آمده است و مال امان بجهت آن گویند که میل بدو
 جلالت آدمی را دوست و در خیر و هم است اگر در راه خدا صرف کند و شدید معنی بخیل نیز
 آمده است یعنی چندان دوست میدارد مال که شکر نعمت نمی کند و در راه حق صرف نکند
 و بخیل می ورزد و کفران می نماید اَفَلَا يَعْلَمُ اِذَا بُعْثِرَ فَا فِي الْقُبُورِ اِیَّا یَسْئَلُ و از آن
 چه خواهد بود حال او در وقتی که برگنجیده شود آنچه در گور است یعنی زنده گردانیده شوند
 مرده ها وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ و جمع کرده شود و حاضر گردانیده آید چیزی که در سینها است
 از خیر و شر و افعال اقوال و تخصیص باین الصدور است که پنهان است و اعمال
 قلوب است و عمده و اصل است و اعمال خارج فرج اوست اِنَّ رَبَّکُمْ بِهِنَّ یَوْمَئِذٍ
 خَبِیْرٌ و بدستیکه پروردگار او میان باقوال و افعال ایشان در روز رستخیزد و داناست
 و بر جزا دادن او توانا است پس در همه افعال و اقوال و احوال از خدا باید ترسید و تقوی
 نمودید و بامد التوفیق پوشیده ماند که در حدیث آمده است که قرآن را ظهور است و بطنی
 ظاهر آنکه از ظاهر عبارت وی بر حکم قواعد شریعت غیب معلوم میشود و بطن آنکه بر طن
 ارباب مواجید و احوال لایح میگرد و دوا این صفات را که بر ایشان غایبان مذکور شد
 اهل باطن بر صفات نفوس کامله فرود می آرند و بعبادات یعنی نفوس که می دهند
 و طلب کمالات و مقام قرب الهی و اَلْمُؤَدِّیَاتِ یعنی برآرنده و مشتعل سازنده و باطن
 خود انوار معارف را و تغییرات و غارت کنند و غالب آیند بر هوا نفس و عادات وی
 و بدست آرند و غنائم و فضائل و کمالات را فائزانه بقواعد برانیزد و در شوق

تحقیل کمالات غنا جد و جید را فوسطن به جمعا پس می آیند عالم علوی و صفت ملکوت
گویند سوگند باین نفوس کل ملک که آدمیان در تحصیل کمال و سعادت اخروی و قرب الهی کفران
ورز و تقصیر کننده و میدانند که تقصیر میکنم و بسبب هجوم غفلت و تعلقات جسمانی و نادانی
آنروز که پرده از روی کار برافتد و حقیقت حال منکشف گردد و معلوم میشود که حال صلیت
پس باید که مراقبه الهی با احوال شان از دست ندهند و غفل نباشند و فارغ نشینند الله اعلم

به ترجمه مکتوب حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله در تخرییه پس معاذ
بن جبل که از عظام صحابه و اکابر این عصا به بود و رضی الله عنه
الرسالة التاسعة والخمسون ترجمه مکتوب النبی الاصل فی تخرییه و لد معاذ بن جبل

الله و رسول

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى معاذ بن جبل این نامه الیت از محمد فرستاده خدا بجانب
معاذ بن جبل سلام عليك سلامت و امن و بی گزندى باد همه بر تو از آفتها و گزندها
خصوصا از آفت بیهوشى و ناشکیبا و خزع و فزع و مصیبت فانی احمد اليك الله الذی
لا اله الا هو بدستی من سپاس و ستایش میکنم خدا را که نیت خدا جز و سه و میرم آنرا
بسوی تو اما بعد فاعظم الله لك الاجر و بعد از حمد دعا میکنم ترا که بزرگ گرداند خدا
مر ترا مرد و ثواب برین مصیبت یعنی صبر و در ترا چه اجر و ثواب بنده در مصیبت بر تقاضا
صبر است و اگر چه نكند حتى عذاب عقاب گردد چنانکه فرمود و الهام الصبر و بعد خدا و
بمیدانم و در دل تو صبر و در قفا و ایاك الشكر و روزی گرداند ما را و ترا شكر بر نعمتهای
فان النفسنا و اموالنا و اهلنا من مواهب الله عز وجل پس بدستی که ذاتهای
و مالکها و اهلها و اولاد ما همه از بخششهای خداست گوارا و عواریه المستودعة و عاریت
اوست و امانتهای اوست که پیش ما نهاده است یعنی اینهمه نعمتهای که داده ملک است حق

باریت داده است و با بایست نهاده است همه ملک است هر وقت که خواهد گیر و بستاند
 شعر و ما الهم المال الاودیعة + ولا بد یوما ان ترد الودیع + و تقسم بها الی اجل
 معدود و بهره مند و سودمند گردانیده می شویم مباد ان نعمتهای تاملت معدود و معین
 چند روز که حکم است یقبضها الوقت معلوم و بگیرد و می ستاند در وقتیکه میداند
 ثم افرض علينا الشکوا اذا اعطی پس تر فرض گردانیده است حق تعالی بر ما
 ان نعمتها و قتیکه میدهد و الصبر اذا ابتلی و فرض گردانیده است صبر و قتیکه بستاند
 و قبل گرداند تمامه احوال اوقات آدمی از چهار بیرون نیست نعمت است یا بلا عا
 است یا معصیت و طیفه و نعمت شکریست و در بلا صبر و در طاعت رویت و توفیق
 و معصیت توبه فکان ابنک من مواهب الالهة و عوادیة المستودعة پس بود
 پس تو از بخششهای خدا گوارا گرداده بود ترا و از عاریتها و امانتها می وی تعالی که
 نهاده بود نزد تو و متعت به غبطة و سرور و بهره مند و سودمند گردانید ترا و می بخور
 و خوشحالی که رشک بر دزد مردم بر تو یقبضه منك با جگر کنیز و گرفت او را از تو ثواب
 بزدگ و بعضی نسخ کثیر معنی بسیار یعنی اگر چه باز ستانید ولیکن اجر و ثواب بسیار بران
 داد و اجر و ثواب می سجانه عظیم تر از همه است و در حدیث آمده است که چون جگر گوشه
 یکی می ستاند و میراند بفرشتگان امر میکند که بر او خانه در بهشت بنا میکنند و نام سخا
 بیت الصبر می دهند الصلوة والرحمة والهدى ان صبرن درود و رحمت حق تعالی و هدایت
 مر تر است اگر صبر کردی خوشم بر اجر و ثواب خدا دشتی اشارت بمضمون کریمه و نشیرا
 الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ اُولَئِكَ عَلَیْهِمُ
 صَلَواتُ مِن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ و اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فالصبر و لا یحب طبعنا لاجل
 پس شکیبایی کن و باید که بطل و نابود نگرداند بے صبر که کردن تو ثواب ترا فتنده
 پس شکیبایی شوی بر در آخرت که جز صبر نکردم و اجر ثواب از دست آدم و اعلم ان

انجمن کلا یوشیا و بد آنکه بی صبری کردن دفع نمیکند چیزی از مصیبت و باز نمی آرد و فرستاد
 بسوی تو و لایدخ حزن و دور نیکند غم و اندوه را بلکه زیاده میگرداند آنرا و ماهونا از
 فکان چیزیکه فرو دآینده است از بلا و حادثه پس شونده و فرو دآینده است البتة شعیه
 و عوضت اجر من فقید فلان کن + فقید ک لایاتے و اجر کن ابدی + انچه گم شد رفت
 باز نیاید بارے اجر خود را از دست مده و اصدوقان الله لا یفینم انجمن

الرسالة استون ایراد العبارات لبسیان اهل الاشارات

الند و رسوله

اللهم صل علی محمد مصباح شکات انوار قدسک تمیز حضرت اسرار انبیک و علی آل
 و صحابه و ایر سطور حد و الایمان و الایقان و مراکز دوایر احاطات مراتب الکشف
 و البیان و علی اتباعه و اخرا به مراقی و مصاعد و معالی الهمم مبانی قواعد اسرار العلم
 الحکم مجازیب سلسله جاذب القادرية الالهية اللاموتية الربانية و مفاہج ابواب المنة
 المحبة الرحمانية لاهم انية و علی المنهين الی حضرتهم و الملتهمین من برکاتهم و سائر الکبر
 لهذا انطریق و الحائرین الواقفین لفقد الرفیق العکاس شعیه انوار جلالیه قیوم
 احدیه و انجلیای مجالی تجلیات جمالیه شهودیه محمدیه بر باطن مقتربات شکات نور
 و ظاهر سرشد اصراطیم شریعت مستطابا و متکابا داین بشارت دادند که سیر سحاب
 انشرحمت و مکرمت بر ملاقع نفاع بلا و تیه قلوب تعطشان و حصول لال و صلت
 مستظنان نزول امطار قربت واقع خواهد شد حیون عیون انتظار مفتوح و صدور
 قلوب ارتجا مشروح گشت که رسد و چگونه رسد ناگاه بهوب ریا حکت بانه
 غشیه خوشیه اقتضای تیسر آن بجانب دیگر گردد و تقیید اصابع ارادات رحمانیه غیبیه
 غیبویه بسوی دیگر بر شعیه کما ابرقت قوما عطاشا حمامه + فلما را بافتشت
 و تجلت + جمیع فقرای این دیار و منتبان این سلسله علیه عالیقدر و حضرت

نفوذ السالکین شیخ عبد الرزاق المشهور شیخ بهلول وجواد طریق لجنه مولانا می حاجی محمد
بدعا سلامت احوال. صعود مدارج کمال مشغول اند و سلام عقد قلب مصمم و غرض نیست
تحکم است در وقتی که از دل رفته باشد بغیر سیر آن دیار برکات آثار که منتهی می
سعادت ملازمت و شایده انوار جمال حضرت شیخی سیدی سید قبد گاهی مسمی کلیم الله
نزد الله العالم بنور جلاله ادام لیقال اللهم صل علی محمد وآله سعادت ملاقات ایشان شود
موفق و مشرف گردد و ما ذلک علی الله عز و جل

الرسالة الحادیة و استون لطلاق اللسان بشکایت حال الهجران

الله و رسوله

آن شوق که در دم همه در میان دانت	دشوار من غمزه آسان دانت
گفتم چنانچه وصل تو می شد م	گفت که مشو هنوز نتوان دانت

نومیدی نظر باعمال و احوال خود هست که شکیسته و علیته بران نهاده و آنرا شایسته
قبول قابل حصول در گاه نمی یابد و امید نظر با اعتماد کرم کریم ذی الانضال است که فضل و
مسبب همه سبب مانع جمیع ابواب است و حقیقت امید و نا امید گرد سابقه تقدیر میگردد
که بچه رفته هست و نظر تقدیر اندوه آید و شادی ابد و بنیاد اگر بجانب قهر و غضب رفته
اند و به دید آید که گزرویی شادی نه بنید و اگر لطیف و رحمت رفته است تا ابد آلا
شایسته که اندوه و در پرده عزت و می راه نیاید چون عاقبت اینحال در پرده بهمان
و میان است شایسته که اندوه و بهر جمع گردد و در میان بهیم و امید راه رود و درین بهمان
و این حال حکمت است تا سطوت ربوبیت و ادب عبودیت باقی ماند و یکی ماند و مطلق
بکار بر نگردد و دیگر بی بنیادی تمام بسازد و بتناز و قاعده ایمان که الایمان الخوف والرجا
بر جا ماند و همه حوادث روزگار و گردش لیل و نهار نگاه بهمانان این قاعده و پاسبان
این راه اند که تجلیات اسماء و صفیات صفات حق عالم را زیر و زبر و در میان دایره

لطف و قهر و ایر و حایر و اندر نیکی و نیکیت و یز و یذل یعنی ذلیفقر و یضحک و یسک و یعیط و یمنیع و
 ویرفع و یحفظ همه مناسبت این حکم و طوایر این فرمان اندیش ازین روزگار اگر چه تغییر و
 تبدل احوال عالم و پریشانی و سرگردانی و صنایع بنی آدم و فنا و زوال سلسله وجود و عدم
 و هلاک هر موجود معلوم و مشهور بود و لیکن خواه بجهت طریای نوعی از غرور و غفلت یا بسبب
 قسمة از آسایش و آرام طبیعت و التئاق و انتظام کارخانه دین و ملت و وجود حساب
 مواد عیش و عشرت دے با آسایش زدن و زمانی نفسی راست میگردند اما درین گاه
 آخر چنان و چندان بحسن و آلام گرفتار آید که تصویر آسودگی در دل و نام آسایش بر زبان
 نمی نشیند و بنیر و در خصوص درین جزو زمان ناز و کرشمه محبت برنگ دیگر است و ظهور
 سطوت و قهرمان قدرت غلبه میگردارد و معامله قهر و عتاب و شکست و رنجیت کار خا
 وجود میرود و عزت و کبر بیاخذ و ندی اقتضای ابتلا و امتحان دیگر دارد و چنانچه بحال سکون
 و آرام تنگ تیره گشته و فراموش آمدن حال و جمعیت بال از قبیل محالات عادی شده و
 فرقه از سبطا قسمة رو بفرار نهاده و حیات چند روزه دنیا را بصورت سلامت اندیشیده
 در هلاک ابد مانده و جمیع در مقام صبر و رضا پائے استقامت فشرده در مرکز حق قرار گرفته
 و شهد شهادت جشیدند و لبوت احباب و صحاب بحسن و مصدا گرفتار آمدند و الله علم آخر
 اینحال صیبت و تا کجا میکشد و بچه خیر نیست میگرد و خداوند اینها عا و مژ و نلیند که بصبر
 قهر و غضب ایشان را هلاک کنی و استهلاک و استیصال نمائی امت مرحومه محمدیه اند که ایشان
 و عده بفضل و کرم و مهربانی و آسانی رفته اینهمه سختی و تنگ گرفتار صیبت آخر حقیقت
 کار و حکمت در آن تو میدانی و توئی جسم لطیف بطریقها نهان و آشکارا دانست
 ارحم الراحمین در از شد و از راه مقصود اند که دور تر افتاد مقصود بیان حال ضعیف
 و ناتوانی و وحشت و حیرانی نبود که با وجود ضعیف پیری که در دلی و دامن بجلج
 بیمار بهای غریب ضعیفها شگرت استیلا یافته و ملازم وقت و حال این شکسته نال

گشته است که از سطوت آن قوت حرکت بدن و سکون قلب فراغ وقت و سلامت
حال وی بحدی نهاده و بنیة این حقیر در اصل ضعیف افتاده و تمام عمر به مشقت و ریاضت
گذشته و الآن پیریه را دریافته و بیماریها علاوه آن شده دیگر چه حال باشد الحمد لله
کل حال خیر صبر جاریه نیست و از رضا و تسلیم گزینم و اگر چنانکه قوت بدنی روی با خطا
آورده و از پایی فکند هست بهمت قلبی غذائی روحی که عبارت از ذکر حق و توجه درگاه
و التماس بحضرت اله است مدد منی نمود و قوت منی افزود و مطلق محو و ملامشی شده از او
وجود بعالم عدم رفته بود بهیت مرا امید وصال تو زنده میدارد و اگر نه صدرم از بحر
تست بیم ملاک و با بجملة حال این ضعیف درین تشنگی منحصر است یا ازین ضعیف آورده
قوت عطا کنند و بحال آرند یا چند گاه بهین ضعیف و ناتوانی بگذرانند و بقای میباشند
یا بر دارند و بان عالم بر بند هر چه حکمت و قدرت وی تعالی اقتضا کند رضی است
رضیت بما قسم الله له و فوضت امری الی خالق و لقد حسن الله فیما مضی و کذلک
یحسن فیما بقی و رضینا بقضای الله ما بدست دوست دادیم اختیار خویش را
صلاح ما همه است کان تراست صلاح و تا الآن تسلی خاطر بدان میداد که بر قوت
توفیق از مضیق این دیار برآمده در قضای سیر وافی الارض باقی نهاده رو
صدق و اخلاص بآن مقام شریعت که موطن ارواح و مستقر قلوب اهل فداست
خواهد آورد و عود خواهد نمود و بقیة عمر در آنجا گزرا نید اکنون نزد بهمت نقد این پذیر
در احله قوت شکسته باشد و جز صبور در دیار دوری و هجوری کار منی بنید آخر کار
چیت ان الله علی کل شیء قدیر کوس حیل بگوش جان میرسد و جانت غافل نمانده اگر
بحکم طبیعت ساعی طاری گردد آن دیگر است والا گاه بگاه و متوجه و مترصد امر درگاه
و بحقیقة مثال غفلت اهل عالم در غفلت و بهوشیگر بران سالست که مثلاً هجی در شک
افتاده از بارگاه سلطان آواز کوس رحیل می شنود و استعداد سفر میکنند دل از افاق

بر میدارند ناگاه زمانی آواز کوس فروشت باز غافل شدند و بخواج غفات رفتند و گمان
 بردند که حکم سلطان باقامت شد باز آواز کوس آمد باز سر برداشتند و متنبه گشتند
 باز فروشت باز غافل شدند همچنین عمر در غفلت و بهوشیاری میرود و میگذرد و دور
 باشد که حکم جیل و اجب و تخم گردد و در بستن بار سفر ضرورت افتد استعداد آن ساخته
 یا ناخته باید رفت و خواهی نخواهی دلارزین سراچه خالی برداشت تا آنجا که میسر وند
 چه گویند آنجا همه بقادر بقا و عیش و عیش و ذوق و ذوق و سرور و سرور است
 ان شاء الله تعالی و بهو علی کل شیء قدیر

الرسالة الثانية والستون اظهار القلق والاضطراب في حصول

المطلوب بلا ارتياب

الهدورسوله

اللهم اني ضعيف فقوتي برضاك ضعفي اقام ضعفي چه ضعف بدن و چه ضعف دل
 و چه ضعف ايمان و چه ضعف يقين و چه ضعف عقل چه ضعف طالع بر بهم نشسته و
 فراموش آید و حکم ظلمت بعضها فوق بعض گشته انوار توفيق و همت و قرار دل و ثبات را
 میپوشد و باندک چیز می تاثیر میگیرد و که نیاید صاحب عقل اهل تجربه بعد از آن متاثر
 و متغیر گشت چه جائی اهل ايمان و معرفت راه باندک هوای و تهراسی و توهمی که
 پیش آید از جای رود و حال دیگرگون گردد و عهد را فراموش کند و بر احوال که
 بوده نماند و مقدمات یقینیه از روی حال حکم ظنیت گیرد اگر چه آن علم و اعتقاد
 که دارد باقی است این نقص عظیم است و عیب تمام چرا باید که چنین باشد علاج این
 نمیداند که چیست دعائے مناسب حال خواندن و مقدمات عقلیه استخراج نمود
 و تکلیف خود را بر قرار و ثبات داشتن سکون دارد و علاج این تقویت و تائید اشارات
 غیبیه اشارات عینیه است و تو مراد دل ده و دلیری بدین + روبرو خویش خوان

و شیرینی بین - و مانند انواع بصیری و لغزیدن پای ثبات و بطریق تفرقه و قدرت
 تصور احوال اشعار اهل روزگار است که صاحب سلوت و سلطنت دامن و نهی و غلبه
 تهرمانند بار ما بالفن میگویم که در محدثت بیت و پنج سال که بعد از قدم از سفر حجاز درین
 شهر همین وضع یا قریب باین گذشت و هرگز آزاری از کس ندیده و ابتلا نیافته و دیگر
 خوف چیست گمان بخداوند نیکار و مترس بیت محال است چون درست و از ترس
 که در دست دشمن گذارد و ترس باین طریق شرط و تعلیق گفته است که چون دوست
 دارد و ترا تحقیق دوستی و یقین بدان میهم و نامعلوم و الله علم و این را نیز از وسوسه
 شیطان و تصرف و تصویر و هم میبندد که محذور را در حکم موجود آورد و موهوم را بصورت
 معقول انگارد و الی الله بکاف عبده و بخوف نیک بالذین من دونه من بضل الله ضال
 من ناد - و علاج این درد و دفع این ضعف نیز سهانست که گفته شد بیت مهم بدرقه
 راه کن از ظایر قدس + که در از دست ره مقصد من نو سفرم + چون تنگدلی و حیو
 و وحشت و نفرت بر تبه نهایت رسیده بار با خیال سفر در سراقه تا از تنگنای محنت
 برآمده کشا و سینه بدست آورد و بقیه عمر در آن مقامات که مقرر من و سلامت و مطمئن
 ایمان و امانت اند و جرما آما تحفظ الناس من حولهم و الذین تبوا و الله و الاایما
 در شان آن اماکن و ساکنان آن وارد شده است بگذارند تا البضاعت فطرت را
 نقد حال خود را از تحوف اغیار و تحفظ انبای روزگار برماند و تقوی و تطبیق امر
 انزوا و التزام خلوت باین عزیمت سفر و ارتکاب خطر بآن می نماید که امر بنابر
 آمدن و بجنبند بقصد ترک صحبت اغیار و قطع الفت یار و دیار است و کستن قید
 تدبیر و اختیار این سفر منافی اینکار است بلکه عین مطلب مقصد است بیت
 سومی صحرا نه از پی سیر و تماشا میروم + شهر بر من بی تو تنگ آمد بصبح میروم +
 و ایشان نیز بدان رخصی خواهند شد امیدوار است که اگر بناگاه صورت اینحال

و وقوع این خیال موافق تدبیر افتد بر صفا و خوشنودی آن درگاه مقرون باشد
و موجب ارتکاب خلاف امر نگردد بر ناصیه حال داغ گریز پایی و بصیرتی ننهند در اینجا
نیز اگر دست گرفته نگذارند و گویند همین جا باش و هیچ جامه و مقصود حاصل
نیابد و منی جنبه مرجع مال همه این حکایات همان یک سخن آنکه اشارتی از اینجا
نیخواهد سه اگر دست گیری بجای رسد و اگر بنگش بر نگیرد کسم + حال نیست که
گشتم و اگر ایشان دانند باعث اینهمه پریشانی و سرگردانی و قلق و اضطراب و وجیز
می یابد اول آنکه جوهر استعداد از محبت ذاتی بی نصیب بقی افتاده است و حقیقه
طالب کمال گرفتار نفس است که برای خود حاصل کند این را در یار یکا ملان گفته اند
جناب عزت حق که مطلوب بالذات و محبوب مطلق است سزاوارتر است بدان
و خاصیت نفس چنین افتاده که عملی که کند نظر بر جزای آن دارد و در هر کار غرض
و غایت آن اندیشد و بسیار که اطمینان قطع پیشه و مستعمل و بصیر واقع شده و در اینجا
ملکوت است که شاید حکمت در عدم حصول مقصود و خواستی که دارد همین باشد که
چون ثمرات و نتایج بر اعمال افعال ظهور نرشد و نظائر و مساطحه اعمال علییه آن
ساقط گردد و اعتماد بر آن ننماید متعلق محبت ذات گردد و جزا و ثواب عمل از نظر غایت
شود و این احتمالی است که برای خاطر نفس برمی آید و خود را بدان تسلی میداند و ضمناً
آنست که عدم حصول اسرار و انوار و نتایج و ثمرات بجهت عدم اخلاص و فقره شرايط
عمل بسبب عدم قابلیت و استعداد و علمست چه قرب الهی و شرف و خفاص درگاه
و اعمال دیگر و کار دیگر و اهل آنرا قابلیت دیگر و قبولی دیگر است مصرع هر تیره در این
قابل انوار نباشد + و من لم یکن الوصال اهل و کل احسانه ذل و با این سخن تمام مظان
حال این مسکین است یا رنگی دیگر است که حال او نیست که اگر کنار کند بشکافت
قابلیت و قبولی که دارد و معذورش در سه و فی وجهه شافع بجا سارته سخن

القلوب و مافی بالمعاذیر + از اینجا گفته است که ردی می آید که هیچ طاقت باز نگیرد
و قبول می آید که از هیچ معصیت نه اندیشد اللهم انی لغوذیک من الرذیل القبول ومن
القطع بعد الوصول من الخشیه بعد الجارح من المنع بعد العطار و اعوذیک من الجور بعد
الکفر ثانی از سبب وحشت و تنگدلی فقدان رفیق است در شدت طریق چندان غم
نیست که از فقدان رفیق گفته اند بارجع من رجع لا یفقد الرفیق و لغوذ بالله من رجع
والادبار یک کس نیام که درین طریق رفیق حال من باشد هر کس از صغار و کبار طلب
و شایخ با یکدیگر مخالط و صاحب و در پی مطالب مقاصد ساعی و داعی بجز من یکسیر
که در زوایه تنهایی افتاده و دل بر نامرادی و ناکامی نهاده ام هر کس گرفت دارم
بلند خویش ماییم و گوشه و دل در دمنده خویش در اینجا دو خاطر راه یابد یک حسرت
و ناامیدی که چون همه باتفاق در بجانب میروند و یکی جمیع اندلایم تفضیل و برکت
مخصوص خواهند بود که این وحید طریق از ان محروم و همجو خواهد بود و اولم امید از
آنکه همین از همه کناره گرفته و جدا افتاده است ان شاء الله تعالی بنیت مخصوص ممتاز گردد که
دیگران ندارند نه علی کل شیء قدیر سبحان الله در ابتداء حال که از شدت راه آگاه بود و نظر
بر قسمت و تقدیر یعنی گماشت و امید تازه و جوان و عملهای بی اندازه و بیکران بود و
رنادانی خویش آن چهل و نادانی دعا میکرد و ب هب ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی
انک انت الوهاب و همه مراتب کمالات را جز مرتبه احدیت و احدیت و قادریت که
احصول می پنداشت که از پامی در افتاد و بحال بدور مانده و قدر خود را شناخته و شدت
راه و استغنا در گاه دیده دریافت است و دانسته است که هر یک که احدی معین و نصیب
متعین است که همس و آرزوی زیادت از ان سود ندارد و خود را بصد آن در میان
طالبان راه باریافتگان در گاه میدارد شاید که در ضمن ایشان داخل گشته بطریق
طفیلیان بجز منی از جنس خیر فایز گردد و میگوید اللهم ما وعدت من خیر لا احد من

عبادت اذ اعطيت احدا من خلقك فانا ارغب اليك و اسألك يا رب العالمين
 امید که مطلق محروم نماند و نا امید باز نگردد و محنت دراز شد و آنچه ناگفته ماند و از ترست محل
 که نعمتهاست حق که حاصل است بی نهایت است و آنچه حاصل نیست بی نهایت تر سر همه
 نعمتها و مطلبها آنکه قدم از راه استقامت نه لرزد و هر گری طلب فرو نه نشیند باقی هر چه
 نصیب است خواهد شد نصیب نصیب الله قریب جمیع صلی الله علی خیر خلقه محمد علی آله
 و صحابه جمعین بده طریق الحق و محی علوم الدین

الرسالة الثالثة و الستون توصیة الاخوان بالصبر علی جفای بل الزمان

الله و رسوله

الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله و علی آله و صحابه و اتباعه بده طریق الحق
 و محی علوم دین الله اما بعد مکتوب مرغوب محبت محبوب آن محبوب القلوب مرغوب
 الصدور رسید و موجب تلی خاطر و اشراح صدر و نورانیت قلب طیب قوت گردید
 و آثار وجود محبت و یگانگی و رفیع حشت و بیگانگی از مضمون آن ظاهر و باهر گشت
 مکتوبی که بدست شیخت ماب شیخ مستطیع رساله شسته شده بود و مصحاحیت در آن تنسیه
 ایقاف وقت و حال بود اگر چه آن برادر در احوال و آداب خود همیشه آگاه و میدارست
 زیرا که طریقه و صیحت و تنبییه اخلاص و خیر خواهی از لوازم و شرط محبت و
 مودت دوستی و اتحاد میان این فقیر و آن محبت آنچنان است که در آنجا نجاش
 نفرت و کدورت باشد بر شمار و شن است که آمدن شما و زلی اول و آخر از صحبت
 این فقیر بود هیچ کاری و غرضی در میان نه بود مگر تو او انتخابی از الله بودن و حصا
 برضا و دستور این فقیر است اما بشرط سلامت حال و وضع فقیر و دنیا و دین
 و بیچارگی چنانکه از اول درین شهر بوده اند و از دست او است که از این شهر بیرون
 است و اصبر علی ایقون و اهجیم بهر جمیلا - گفته مردم هر کسی شود اگر است

نیک است و بر راه راست مردم او را بدگویند و بد دانند و بجز این نسبت کنند زیان
 ندارد و اگر بدست و گمراه و مردم نیک اند و نیک گویند هیچ سودی نه در کار خویش و حال
 خویش است و درست باید بود و در خیال مردم نیفتاد هر چه گویند و هر طور که دانند حضرت
 شاه ابوالمعالی این بیت را بسیار میخواندند که کار جامی عشق خوبانست و هر سوغای
 میکنند انکار او همچنان در کار خویش اصل کار در روشی جفا و جفای خلق کشیدن
 است و هر که درین راه قدم نهاد آزار و آیدای خلق خالی نخواهد بود و عتق الله من
 نخل عشق تو و مودگی و اما محققان بنظر تحقیق دیده و دانسته اند که اصل آزار و آیدای
 خود است اگر این نفس و هوای نفس نباشد هیچ تشویشی در میان نباشد و لا محاله الی
 انفسه طریقه حین و لا تشن ذلک خداوند ما را با ما نگذارد و ما را از شر ما نگذارد این بیت از
 شاه ابوالمعالی است که از کار جهان اگر بصادق دست بشویم و بر من اگر تپ بکنیم
 رساند و آری گاهی ظلم نیز بوجود می آید بسبیل در آن صبر و رضا بقضاست چنانکه خود
 و صبر علی ما یقولون اما باید که بجا تامل و تأمل و تأمل و تأمل و تأمل و تأمل و تأمل و تأمل
 و بدگویی محفوظ دارد و دعا بکنند تا خود ظالم نشود چه جمیل که در آیه کریمه مذکور است و منغی
 دارد نعم عرض حال خود و شکایت اغیار پیش کریم جبار میتوان کرد و اعتدال از گناهان
 خود و تقصیرات خود باید نمود و این معامله دیگر است تفصیل آن مفوض بزبان وقت حال
 مناجات است اما قصد آزار از بدعا و غیبت اهل رفد کار از طریق فقر و غنا و درست این
 اهل دعوت صیبه و نقصان که دارند همین است که هر که ایشان را آزار کند و مخالفت و رز در
 مقام استیصال وی شوند معاذ الله من ذلک و قتی که حضرت قطب الوقت
 شیخ عبد الوهاب متقی قدس الله روحه این فقیر را بخدمت اجازت اذکار و دعوات
 و احضار شایخ مشرف ساختند فقیر پرسید که دعوت هم طریق قرب و وصول حق میباشد
 فرمودند چرا نباشد است که مابسی الهی عظیم است اما این دعوتیان بد خلق میکنند

در دیشی غریب و نیستی و خاکساری و بر باری و ذوق و شوق است نه جنگ و جدل و
 مستی و خود پرستی الغرض در بلاد جفا و خفا که بدر و لیش برسد چاره خبر است و اگر نظر
 بالطاق خفیه حسن تدبیر و اختیار حضرت کریم جبار کند شکر باید که محققان میگویند که طغیة
 در بلاد نیز شکر بجهت وجود لطف خفی و لغت طینی و لیکن چون حوصله بشریت ضعیف است
 بر صبر صلیح کردند اگر شکر گویند باری صبر از دست ندهند و لهذا چون از حضرت عوث
 رضی الله عنه پرسیدند که غنی شاکر یا فاضلتر است یا فقیر صابر فرمودند که فقیر شاکر از هر دو
 چنانتر است انجکایت دور و دراز میرود آن برادر دانا و عارف است اطوار امینا ملایم
 میداند چه حاجت بیان است بدانکه اینجا دو طریق است - بازار رسانی مردم صبر شرط
 و جنبیدن و وطن گذاشتن و هجرت نمودن نیامده است چنانکه و اصبر علی ما یقولون
 اشارت بدان میکند اما چون کار بازار جانی رسد طریقه در وی هجرت است و هجرت
 سنت انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین اگر توجه و التجا و تقویین بجانب صحیح و درست
 شده هیچ جای اندوه نیست و غم نباید خورد و انتم الاغلو انکم تمؤمنین و ان جندنا هم
 الغالبون و من یتوکل علی الله فهو حسبه دل قوی باید داشت و اندیشه بخود راه ندان
 س غبار غم برود حال بشود و حافظ + تو باید و ازین رهگذر دریغ مدار این فقیر را
 و محب خود انکار ندان و از احوال خود غافل نشمارند و مرجع و ماوی ما فقیران همه جناب سید
 کائنات و خلاصه موجودات است علیه افضل الصلوات و اتمم التحیات بوسید حضرت پیر
 و تنگبر غریب نواز شکسته پرورد عوث ثقلین محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
 و رضاه عنادین خود شما از مردانید زیاده چه گوید و محبت و اخلاص و توجه فقیر بجانب
 خود بیشتر از بیشتر تصور نماید و اظهار انوار و اسرار و آثار دوستی و خیر خواهی بتفصیل از خود
 رضی نباشند اما اینجا سخن دیگر است که بجهت فقیر با کس جنگ نکند و معارض نشود
 با فقیریم و با کس دعوی نداریم و در دمنده باید بود و نه خود پسند در خودیها و بعض سایل

منظوم گفته شده بود نظم عجب اطوار خود پسندنت + طور ما طور درو مندانست + بهر چه
چو درو مندی نیست + که در وجودی خود پسند نیست + و سلام علیکم
الرساله الرابعه واستون طلب العور فی قصبه لاهور پنه

الهدو رسوله

از مایه پس در دِل مایه کیزان + خود را بجهله پیش تو خا منوش کرده ایم + فرزند سعاد
بجان پیوند نور دیده دانش بهینش نور الحق جمیع آفات طاهر و باطن محفوظ با و بر
که حضرت حق رساند از صحبت اغیار دور دارد و توفیق باد + ای فرزند بعد از آمدن
این سفر خیزد بامکتوب با بنجانب نوشت اما مختصر نوشت سبب آنکه انتظار آمدن آن
فرزند نزدیک بود پرده از روی حقیقت حال برداشتن نیز مناسب نبود غم خود پیا
و حقیقت حال از ناصیه وقت تفرس بیاید نمود اما درین بار مکتوب از جانبش بلند آمد
معلوم شد که بعارضه وقت فهم مقصود چنانکه هست نکرده است تا آن عزیز که بشما تقریر
حال کرد و بجه زبان تقریر کرده باشد از آن تقریر بغیم شما چه رسیده آن عزیز خود پیش
حال و ستانست چیزیکه نه باحث آسایش حال ایشان باشد چون گفته باشد و قطع
از آن مجز است چون گوید گمان فقیر آنست که صفراوی در ذالقه وقت شما بوده است
که صفراوی بجای مخلوط اثر بهرست که فهم مقاصد تفاوت و افهام مختلف میگردد و یکبار
بیکبار از اینجا نوشته شده بود درین سفر نقد وقت آخر چه شود گفت ازین عبارت
و شستی و بیداری مفهوم میگردد و حقیقت حال نه آن خیال بود و با بجه درون مرا خواندن
مکتوب شما بچویش آورد و زبان وقت را در خروش و بران برداشت که بفرموده اما
بنعمه ربک مخدش چیزه از آن نعمتها که درین سفر نصیب این فقیر شده است بگوید
و چه گوید همین قدر بس است که بر فاقه توفیق الهی حیثی که طالبان هلاک کنند که بگو
و یکاعت دهد که دران کاری برای خدا کنند قطع چندین مسافت برای خدا کرد

باشند و بر او طلب فته که در آن شبانه از اعراض و نیوی و تصور و توهم آن نبوده
 آن سفر عظیم سابق کل که این سفر جزو است از آنست و همه انوار و آثار اوست چیزی
 دیگر بود اما اگر بیدید خبرت تا آنکه نماید یک خلوص تجردی در اینجا بود که بر آن محتاج است
 غالباً و هم بعضی کوتاه بگویم تا بهی مدت سفر و سرعت رجوع افتاده باشد اگر همین
 آمدن شدن را بگوید یا قطع نظر از آن بودن آنجا و دریافتن عزیزان که چه بود و نیز
 نگنجند که کدام ازین رفتن و آمدن سلوک بود تمام اگر از انشایی تمثیل پس از آن
 ... و من امید کند و بودن آن جبار بنییر الله سبحانه و تعالی و اما ترسم که سخن مباهله گفته
 و از حیطة احتیاط که روش این فقیر است بیرون نیفتد سخن راست گفتن بهتر است
 خود بیا خود درین باب هرگز جز بیستی سخن نگفته ام می ترسم این سخن که بگویم ترا و
 حساب الهی راست نیفتد اما بظاهر در مقام غمخیز من راست است ان شاء الله تعالی
 ای فرزند کوتا بهی مدت و درازی آنرا اعتبار نیست یکبار و در ساعتی و در روزی
 و ماهی چیزی بداند که دیگر است ادوات عمر نهند حکایت عین بقضاهای همدیگر با شیخ محمد
 غزالی شنیده باشد که بیت روزی بصحبت وی بشتافت و همدین بیت روزی
 سرشته کار دریافت ای فرزند یقین دان که پدر ترا درین سفر نصیبیده بوده است
 نظر کوتا بهی مدت مدار این فقیر را بدار تا نعلبان میگردد و بعضی اعوه و حیا
 که بان مقامات شریف رسیده اند زاده الله شرفاً و تعظیماً و مدت اقامت ایشان
 در حرم مکّه و زمان اقامت مدتی کمتر بود چه طور ذوق یافته باشند اکنون معلوم شد
 که حقیقت حال چیست میدانند که آرزوی این فقیر و دعا و خویش بماند است که بان
 مقامات برود پای در دامن اقامت آن مقامات کشیده عمر بگذرانند اما درین مقام
 ذوق بر آن میدارد و در انگیخته حال بر آن وجه نشسته اگر ممکن باشد آنجا برود و بگو
 بر حجر الاسود که محل قبیل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر نهد در موقف عرفات در آنجا

که موقوف شریف است بایستد زیارت آنحضرت بکند و برگردد و اگر طاعت کمال
 پس تر نهد احرامی بند و طوافی بکند و دو گانه در مقام ابراهیم بگذارد و آنست
 بخورد و ساخته در حرم بنشیند و در محلی برود و زیارت قبر حضرت شیخ مشرف کرد و در وقت
 صبح عارف را ملاقات کند و بفرزات برود و شب در فرد لغه بگذارد و روز در منا توقف
 کند و بطواف کعبه بیاید و بعدینه برود و دو گانه در مسجد شریف بگذارد و در حضرت بایستد
 و زیارت لقیع برود و بحبل احد سر بکشد و برگردد و اسی کاش آن موسم گذشته
 باز آید که در هیچ ششماه بر نهد و باز آید این خوش که درین ایام سینه پدر ترست اگر
 آن موسم می بود میدید که چه میکردی و دوستی و حالیکه در راه رفتن از ابتدای
 سحر تا نیمه روز یا وقت پیشین در صحرا گزرا ندیدن و بانوار تسبیحات حماد و نبات مشغول
 دیده است اگر علقه که مشاغل دارد نمی بود و همین استخوانی وقت و سربامه روزگار
 خود ساخت و طریق سلوک خود میگرفت پس بود اما چه کند که تعلقات و مشاغل از آن
 باغست اکنون خود محکوم و مامور است که بجنبه در من باشد تا مدت این احوال و قید این
 علاج چند است ایفرزند تو توفیق را باش و آثار آنرا تماشا کن و از خدا توفیق طلب
 که کارهای شگرف دارد و اثرهای غریب آرد همان خطره در دل افتد که باید و همان کار
 از دست آید که بپاید اللهم جعل التوفیق رفیقنا و شوق قایدها و الا نعام را بدینا
 ایفرزند استکار تو بر و زترین مردم در ملاقات مشایخ و محبت ایشان است که حکم
 عقل خود و تمیز آن نایستد منکر خود محروم مطلق و بیرون از دایره اعتبار و خارج بحث
 است و آنکه حکم عقل و دانش خود اعتقاد کنی مرنه و خطا کار با برگردد و بحقیقت و محبت
 بنفس خود دارد و نه بایشان و آنرا در ملاقات ایشان دیده محبت و عقیدت کشاده گردد
 هر چه نماید همه جمال نماید بیت هر چه بیند همه خوبی بیند + هر چه یابد همه احسان یابد +
 ناچار جلال حسن احسان آید محبت بیفزاید و چون محبت بیفزاید یگانگی آید چون گمانی آید

برخیزای در زنده ایجه حال کمال و قلندری و ارستکی و بی تعلقی و قبول و آبادانی باطن کوش
 خانه بر منحت وقت و خوشحالی ایشان دیده ام جز زبان ذوق و حال تعبیر و دریافت
 آن ممکن نیست و ایجه ایشان را باین فقیر عشق و محبت و نصیحت و دوستی و نیک اندیشی و خیر
 دیده ام اگر عشرت شیرین ظهور یابد و حاصل گردد بسیار است بعضی از مخلصان میفرمایند
 که مراد عمر خود هیچ فردی این عشق نبوده است که بایشان و مراد اینجا هیچ غرضی و غایتی
 نیست جز محض خیرخواهی و من هر چه بایشان میگویم و از ایشان میخواهم و ایشان را
 بدان تکلیف نمیکند و اسطه پیش نیستیم و از خود نمیگویم خبریست که بایشان میرسانیم ایشان
 دانند اگر کنند اگر نکنند روزی چون فقیر در قبول امر و خصلت و راع باین مشتاقی و توقیر
 واقع شد بمیاس حسن و غضب آمدند و گفتند او را اینجا که آورد تو گفته که بمیاس آمدن
 حوسه نامیده بود او را حکم آنست که از جای نجنبند و قتی که مار شوق دیدن او غالب آمد
 بامیدین او میفرستیم روز نخستین که ملاقات شد فرمودند آمدن شما در کار بنو ما پیش
 محی میم چون واقع شد خوب شد بعد از آن فقیر از محاسن دست گرفته بیرون برزند
 و در گوشه نشستند و آن سه یکدیگر تحقیق آن رفته شده بود در میان آوردند
 و فرمودند که اینچنین میخواهند از شما که از جای خود نجنبید هیچ جانز وید و هیچ کس تو را نیاید
 الا اینجا حضرت غوث عظیم و ما این را از زبان بعضی مقرران جناب ایشان میگویم
 زباده برین افشای این سر میقتوانم کرد و میگویند که اگر اظهار کردی و افشا نمودی
 ترا رسوای مردوزن سازیم و گفتند گرفتاری ما باین شهر لاهور که وطن گزاشته اینجا
 میباشیم سبب آن اینست که اینجا کس نیست که گرفتار اویم ایفرزند اینجا کس چه گوید و
 اسرار اینطائف را چه در یابد و بگمان خود چگونه حکم کند همه اهل شهر برین اندخته بعضی
 نزدیکان ایشان و ایجه بقیاس هم می در آید همین است که سبب بودن ایشان
 درین شهر گرفتاری این عیال است که نو گرفته اند و در باطن این است که باین فقیر در

آوردند خداوند که این سر به شیخ حسن که خاص خواص و محدوده اهل اختصاص ایشان است
 ظاهر کرده اند و این دهر درین مجلس گریه بسیاری کردند و بعضی افسار دیگر اظهار کردند
 ای فرزند گریه این حال دارد اگر خنده این مرد را بینش شیرین تر از گریه است و من خود
 ذوق خنده ایشان بیشتر دارم شاید که آن قهقهه که در شرع مذموم هست نباشد اما بایست
 محذوبانه است که شاید بر ذوق حال ایشانست و میان حسن میگفتند که ایشان میفرمایند
 که هیچ کاری و هیچ حرکت و سکنست یعنی کنم الا با بشارت شیخ خود که شیخ داود اند قدس
 العزیز روزی فرمودند که شب بجهت شما بسبب این توقیع که شما در فتن دینی کردید تیره
 بودیم حضرت شیخ را دیدیم که در کار شما بسیار اشت میفرمایند و خوشحال اند و اکنون
 بهی بر وید که دینی در فراق شما بزرگان حال مینالد بر وید بر وید و این بیت بر خوانند
 بیت میرومی و در رکابت می رود جان بهام + فی امان الله و فالدخیر حافظا + بر
 و هیچ اندیشه بخود راه ندید مولا حسن در اینجا و خل کردند که می رود جان حام فرمودند این
 بیت از بهام تبریز است شیخ حام الدین بروقت و دواعی حاجی حادثه بجای بهام حام
 خوانده اند اما در اصل بیت جان بهام است گفته شد که این صفات بشری کسی در خطاب
 دارد و علاج اینها میباید که فرمودند بیت نفس خاک است هر که نور بالا بقوت یافت سایه
 زیر پا بود هر که بر تارک نور است + فرمودند بیت چشم بند و گوش بند و لب بند
 گزین یعنی سر تا بر ما بخند + فرمودند شما بجناب حضرت غوث عظیم متوجه بشید همه چیز خواهید
 فرمودند نظم هر که او عاشق نشد بر ذات پیر + از خدا هرگز نشد دولت پذیر + چون
 تو ذات پیر خود کردی قبول + هم خدایت اندر آمد هم رسول + و این بیت هم خوانند که
 بیت سخن عشق بدل ورنه و لب انکشا + سر این شیشه فرو بند که بادی نخورد + و فرموده اند
 بگفتگوی خلق و ملائمت ایشان گوش نه نهید و در کار خود مجید باشید و این بیت خوانند
 بیت کار جامی عشق غریبانست و طلقه هر طرف + میکنند انکار او و همچنان در کار خود

و این بیت هم خوانند که از ایشان ست بیت دوش ناصح منع مازان شوخ شوگر
 که و چه بادی بود لیکن آتش مایه کرده عرص کرده شد که قصد چنان بود که چندگاه
 در گوشه غایت و تنهایی گذرانده میشد در وطن مشوشت وقت بسیار است فرمودند
 جمع دارند هیچ تشویشی نخواهد رسید بیت از کار جهان اگر بصفا دست بشوی برین
 اگر تپیکه سیخ رسانده و این بیت نیز از ایشان ست عرص کرده شد که نیز قصد
 بران بود که زیارت حضرت شیخ موسی قدس سره رفته شود و از آنجا اگر میر آید زیارت
 بران دیگر که در آنجای خفته اند فرمودند همه با شما اند و از شما جدا نیستند گفته شد که قصد شما
 نیز بود که زیارت حضرت شیخ مشرف شده اید و مخدوم زاده شیخ محمد عارف نیز توجه آن
 دارند فرمودند ان شاء الله تعالی بار دیگر ما هم برویم و شما را پیش ایشان بریم عرص کرده
 که بعضی پیرزاده ما و مخدوم زاده ما از اولاد حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه اینجا میباشند
 ملازمت ایشان باید رفت فرمود حاجت نیست بدی بروند و دیر نگذرد و این
 بعضی مواضع لاهور و دیدن بعضی در ایشان آنجا هم که میرشد پیش از دیدن ایشان
 بود که بجا رفته بودند و بعد از رسیدن فقیر بهفته آمدند بهدران منزل که فقیر نزول کرده
 رسیدند و فرمودند که این کلمه در شان شما از حضرت غوث الثقلین نازل است حقت
 حقایق حقی حقت فردانیت حقی و فرمودند ما قصد داشتیم که چندگاه بیرونها بگذریم
 جاذبه غیر معین پیدا شد شاید از جانب شما بود شما برای چه آمدید ما بدین شما می آیم
 فرمودند ما از تصنیفات شما فائده دین و دنیا حاصل کرده ایم حق تعالی شما را ان
 گرداند فرمودند اگر چه سخنان مردم بسیار خوانده ایم و خوانده میشود اما سخن شما از فقر
 گوارایی است که سخنان مردم دیگر را نیست و در مجلس و ادع از ان فرزند سخن افتاد
 و گفته شد که مشرفی قصد ملازمت بسیار دارد و فرمودند قصد بیع نکش ما بدین او
 می آیم و این بیت خوانند بیت جذبه عشق بجدلیست میان من و یار که اگر من

ملازمت ایشان باید رفت
 فرمود حاجت نیست بدی بروند و دیر نگذرد و این
 بعضی مواضع لاهور و دیدن بعضی در ایشان آنجا هم که میرشد پیش از دیدن ایشان
 بود که بجا رفته بودند و بعد از رسیدن فقیر بهفته آمدند بهدران منزل که فقیر نزول کرده
 رسیدند و فرمودند که این کلمه در شان شما از حضرت غوث الثقلین نازل است حقت
 حقایق حقی حقت فردانیت حقی و فرمودند ما قصد داشتیم که چندگاه بیرونها بگذریم
 جاذبه غیر معین پیدا شد شاید از جانب شما بود شما برای چه آمدید ما بدین شما می آیم
 فرمودند ما از تصنیفات شما فائده دین و دنیا حاصل کرده ایم حق تعالی شما را ان
 گرداند فرمودند اگر چه سخنان مردم بسیار خوانده ایم و خوانده میشود اما سخن شما از فقر
 گوارایی است که سخنان مردم دیگر را نیست و در مجلس و ادع از ان فرزند سخن افتاد
 و گفته شد که مشرفی قصد ملازمت بسیار دارد و فرمودند قصد بیع نکش ما بدین او
 می آیم و این بیت خوانند بیت جذبه عشق بجدلیست میان من و یار که اگر من

مردم او بطبعش آید که یاز زبان شما خوانند و این ابیات خواندن ایشان یک عالم
 دیگر است که برگزافه یکس با نیالت و با ذوق دیده شده است که میخوانده باشد الفی زنده
 و درسی باین صفت و با خیال محض محبت اخلاص بی غرض و بی عوص این همه بخوابم
 سنگدل که نرم نگردد ذوق صحبت ایشان در رنگ حال ایشان که در ظاهر و باطن فقیر
 نشسته است تقریر و تحریر گنجایش بیان ندارد و باری بزبان قلم خود یقین میدانم که
 این نیست شاید که بزبان قال چون بدل نزد دیگر است خیر از آن ترشح کند و بقیه
 چیز از ذوق باطن نیز بر سماع لایح گردد آن موقوف وقت ملاقات باشد و چیزهای
 دیگر بسیار است که موقوف وقت است انحراف بی اختیار بزبان آمد و باعث آن چهار
 جوش است که بخواندن مکتوب آن فرزند در باطن پیدا آمد همان ساعت آن کلمات بود
 و چون در ارسال آن تاخیر رفت زیاده بر آن وقت مساعدت نکرد و روز دیگر زبر آمد
 فقیر رسید محمد باقر که فرزند مقبول ایشان است و عنایتی خاص بر او دارند پرسیدند این
 گفت بے رفتن فرمودند میان حسن آموید که او نیز برود و میان محمد باقر میان
 گفت که شما نیز رخصت شد میان حسن گفت که بحضورم بروم گفت حاجت نیست حکم شد
 برود و اوضاع ایشان از صحبت و درود و ادع و درشت و خاست و حرف و حکایت طریقی
 خاص است که با اوضاع اهل راه و رسم متعارف یعنی مانند انحراف و ادع میان حسن بستم
 که خالی از غرض نیست شاید که خود گفته باشند چون در حضور عده رفته بود که بعضی
 اشعار خود را بفقیر عنایت کردند اشعار و کلمات ایشان در جام مرتب جمع نیست گفتند از هر جا
 چه پیدا شود بنویسد و پیش ایشان ببرد گفتند استاضیت که ما اشعار پیش ایشان
 میخوانیم و میفرستیم خداوند این سخن چه معنی داشته باشد باری چند بیت از انجمن
 آوردند منها بیت معالی این سخن من شنو که خوش سخن است + بر آنکس بدین در پسند
 درست بدین + و بعضی ابیات است که غالباً مقصود از آن نصیحت فقیر خواهد بود و چنانچه

بیت و چشم کرمش داد نویدی که معالی غافل نیم از حال تو عینا که نباشی + امی معالی
 مکن اندیشه اگر چندین راه + بروم آرد و در کام بهنگام افتاده است + مردم و پیشا
 که آنچه میطلبی همین زمان بدرمانتا خواهد شد چشم باطن طلب نور یقین بخوار
 دیده ظاهر اگر نیست چه نقصان دارد نیست در هر دو جهان بهر محبت نهی
 این هنر در تو اگر هست رصد عیب چه عیب زنده فقر معالی چه محل عالی است که شود
 رسل خجسته کش لوق صهییب + بفقر نیستی یکد روز فارغ باش + که یار خود ز کرم عذر خوا
 ما گرد + جرعه جام معنی ربهم اگر گوش کنی + هر چه جز دوست بود جمله فراموش کنی + چو
 دم عشق از میان جان برخاست + همه ساطع و سباب از میان برخاست +
 هزاران رحمت و صد آفرین بر خرتبه بادا + که صرف راه خوبان کرد پیری و جوان را +
 از معالی تو زور و سحر و شام میسرین + دلبرش در بغل و شب همیشب در خواست + بفرزند
 حکایت گفتن و احوال نوشتن سهل است هر چه هست هست و آنچه نکه نیست نیست
 که بران چه حکم شده است بایستد و فرمان برداری کند و بر آن استقامت نماید و بدان
 توفیق یابد از ان جانب خود تا کید و تائید و تسلی و تثبیت نهایت رفته است و امی از
 نفس بی ثبات که هنوز در تردد و تنزلان باشد فرمودند شما هیچ علم مخورید و هیچ اندیشه خود
 راه ندیدید و از هیچکس از هیچ چیز نترسید توجبه خود بجانب حضرت عیسی عظم دست دارید
 و از همه قطع کنید هیچ چیز از شما نمی خواهند غیر از توجبه با بجانب همه چیز خواهد شد و هم روز و هم
 فرمودند که شرح مشکوٰۃ را تمام کنید ان شاء الله کتابی شود که اهل عالم همه از آن مستفید
 شوند گفتند و ما که تمام شود فرمودند آن خود تمام شده است و فرمودند در ترجمه گاهی
 بتقریب بعضی از کلمات قوم نیز در آورده باشید چنانچه ما حسین در تفسیر خود میکند و
 یگان بیتی مناسب هم میفرستد باشند گفتند فقیر را بیتیهای مردم یاد نیست تا بنویسد
 گفتند شما را حاجت بیتیهای مردم نیست آنچه شمارا باید از شما زاید شمارا در هیچ چیز نیاید

احتیاج نخواهد بود و همچنین حاصل است انشاء الله تعالی
 الرسالة الخاتمة و استون سلوک الطريقة علی نهج المجاز فی نظر الحقیقة

الله و رسولہ

بعضی از فضلاء وقت رباعی بزبان مجاز انشاء نموده و از یاران شرح آن التماس
 کردند که هر کس چیزی نوشته و فقیر نیز چیزی خیال کرده رباعی اینست رباعی
 گفتم که دو بوسه ده ز لب گفتی نه گفتم که بروزی ز لب گفتی نه گفتم که بخیزی تو
 بنیدانی پیچ و در و در بوسیم ز طرب گفتی نه گفتم که دو بوسه ده ز لب گفتی نه این
 سوال ساکط طریق محبت و طالب ایقام قرب و صلت است که میخواهد شفا یابد و عیانا
 مشاهده حقیقت کند و مشاهده را با مکالمه جمیع کند که بوسه بر لب که محل مصدر است
 مشربانست این مقام صحیح و تکلیف است و این قوم را اختلاف است که مشاهده با مکالمه
 جمیع میگردد یا نه حتی ثبوت نسبت در عوارف میگوید که در اجسام است و گوش بحسب
 این بنید و بگوش می شنود و ممکن است از اندیدن مانع شنیدن است و شنیدن مانع
 دیدن قطب الوقت شیخ ابوحسن شاذلی قدس سره در حزب کبیر گفته و سائلان
 مشاهده تعجباً مکالمه و حاله معراج سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات
 نیز مثبت این مدعاست و فرقه دیگر میگویند که مشاهده موجب اضطراب و تهلاک
 احتمالات است گنجایش استماع ندارد و بوسه اشارت بحصول فوق بعد از شوق و وصل
 بعد از وصل و بقا بعد فاست و تواند که رفرس باشد بحالت کاین باین و صحیح و تکلیف
 است چه بوسه دوم بے بیوت حاصل نگیرد و گفتم که دو بوسه ده ز لب شرش اینست
 و گفتانی ناز و استغفار محبوب و نخوت و غرور حسن و خوبیت و نفی استحقاق و سستی
 آن حال و استنکار و استبعاد آن استعداد است و در حقیقت حث و تحریض و تشلیش
 و تیز کردن آتش طلب بر بطن که جسد و اجتهاد است بلکه امیدوار ساختن بحصول

مطلوب و فوز و عبت و طفر بمقصود است که من بعد و جب گفته اند که و منع از کرم حکیم
 اجابت و عطا است قال سید شیخ ابو العباس المرسی قدس سره العامة اذا
 خوفوا خافوا و اذا رجوا و العارفون اذا خوفوا رجوا و اذا رجوا خافوا گفتند
 نے شب گفتا نے چون مطلب مراتب کمال و خواہش جات قرب و وصول تو ہم آن
 کہ در باطن سالک بقیہ ارادہ و خواہش نفس و حب جاہ ماندہ است و این اثر عین تمام
 خلاص ثبات بایہ صدق بالغ وصول و حصول قبول است قال بعض العارفين
 الولی حتی یقطع عنہ شہوت الوصول و سخن مشہور است کہ آخر ما یخرج من داس
 النہد یقین حب الجاہ امی الجاہ عندہ و اعتذار و استغفار برآمد میگوید کہ کتب
 این نعمت و خواہش این کمال نہ در صورت ہار بر وجه اظہار و شہار کہ ظہور و بروز
 آثار و انوار از خوارق و کرامات و دلائل و اشارات قرب عالم را در گیر و شامل ثقلین
 گرد و چنانکہ قطاب دار کان و ولایت و اکابر و اساطین ملک ملت را بیابد و متعالی
 اولیا عشرت است بلکہ پنهان از چشم اغیار در دل شتاب کہ محل خلوت و حصول شکر
 است و محلی قرب و وصل مشرف و مخلص گردانند کہ لیس من ثبت تخلیصہ کن ثبت
 تخصیصہ اگر عنایت کنند و بخصوصیت و ولایت نیز مخصوص گردانند و مستور قباکی
 عزت و وحدت دارند کہ تا میچسبند بنید و ندانند جز دوست و یا کسی کہ محرم باشد چنانکہ
 حال اولیا رغبت است و پایہ محرم بر آن در میان آوریم کہ کسی محرم است و در حقیقت
 غیریت و بعضی از عرفاے اہل الشکلیہ غیر را در اولیاے تحت قباکی لایعرف ہم غیر
 بر صیغہ نسبت خوانند اند تا بر یکا گخان نامحرمان بدر و ند و یکا گخان و محرمان در و
 مانند بللی عرف الوے راست آمد و بعضی گویند وے اینجا نیز از اسمای حسنی الہی
 است فافہم اینجا نیز گفت نے یا از جہت ناز و نخوت و کمانیدن جان محبت و است
 بنانی ہستی و می طلب مزید جد و اجتناب از و یا بچہ آنکہ مرتبہ شہوات و محبت ذاتی

بالا تر از آن است که اینجا توقیت و تحدید زمان کرد و شب که لیس عند الصبح و لا یفترق
 و شتهار و عدم شتهار و وجود و عدم خلق گنج داشته باشد قال بعض العارفين من اولی
 الظهور من اراد کفاره فهو عبد کفار و عبد الله سوار علیه اظهر او خفی مع گفتیم که بجزئی تو
 نمیدانی هیچ چون راه مطلوب بر بسته شد و از هر در که درآمد راه ندادند و بجز رفتن منع
 و رو و استعجاب و نیاز و دند بے اختیار و بی طاقت شد و زبان بشکوه محبت بکشد که
 حکم الیک شکوه و بکالمستغاث باین زبان در دل بگوید شاید که مهربان شود یعنی
 صفت تو همه چو در کرم و اجابت و قبول لطف مهربانی است و اینهمه ستفنا و بی نصیبیت
 مصرعہ و ذکر و سبوح از طرب گفتا من + ظاہر از حال شدت ناز و وصولت محبوبی از ذوق
 و خوشحالی و صفت ستفنا همان است که مراد آن باشد که گوید آری هیچ نمیدانم جز
 کار اینست و غنائی ذاتی من برین میدارد و ترا چه مجال که خبری میجوئے و میخواهی و اصل
 دارد که بر سر مهربانی آمده و لطف و نرمی فرموده میگوید که نه چنین نیست که تو میگوئی که
 بجزئی هیچ نمیدانم این را که گفتیم بظاہر است و برائے مصلحت است و در باطن همه مهربان
 و محبت و لطف و کرم من ترا بیشتر از آن میخواهم که تو بگوئی و لیکن بطوت و جو و صولت حسن و خوبی
 بر این میدارد و نمیکند ارد که ازین پایه فرو و ایم و آخر محبت یکی است که از دو جا سر بر
 و همان محبت من که درست همان محبت است در من تغایر محل در تو هم دوی
 انداخته و در هر جانب کیفیت دیگر ظهور نموده و از جانب تو عجز و نیاز و از جانب من غنا
 و ناز و در باطن هر دو نیازمند یکدیگریم بیت نیاز است خربان را بعا شق و دیگر
 محتجب برده ناز + میل معشوقان نهانست و ستیز میل عاشق با و و صدد طلب
 و نفیر + و حقیقت ذوق و لذت در همین است اگر همه ناز باشد معنی عاشق وجود دیگر
 و اگر همه نیاز بود معشوق ظهور پذیر و نظم ای عاشق ناز از جندان + معشوق نیاز
 مستمندان + چشم کرم تو عین ناز است + نازیکه در و و صدد نیاز است + و امید عجز

الی دار السلام نیازست و بعدی من یشار الی صراط مستقیم نانه این چند کلمه رسم
 استعجال پیش از نظر در آنچه از باب فضل و کمال نوشته اند در شرح این رباعی
 در خیال آمد یاران همه موع و مشغوف با اصطلاحات صوفیه از اهل جود اند تا قایل
 بکدام جانب است وجه قصد کرده است و در ذوق این فقیر مفهوم مجازی این رباعی
 که معنی حقیقه است و لذت تر و شیرین تر از همه است طیب الله انفس قایلید این
 مجاز آخر یا به حقیقه و منتهای اوست که درین مرتبه ظهور کرده است و صورت اتمام
 و اکمال پذیرفته است شخصی گفته است بیت هر حقیقه که گفته او خوابی ظاهر
 اندر مجاز خواهد بود اینقدر پس است سخن بجای رسیده و سر کشیده است که نمی‌توانم
 راز از پرده بیرون نیفتد و الله اعلم به

الرسالة السادسة ولستون تسلیة السائل بین المسائل ۶

الله ورسوله

مکتوب شریف رسید و احوال معلوم شد و بر سلامت احوال حق شکر گذار می بجا آورده
 احمد مد علی کل حال حال آنکه از باب گنجین از طاعون نوشته اند حکم درین باب
 آنست که از آنجا که در آن طاعون افتاده نگرینند و آنجا که هست نروند کلیه احتیاط
 و بیکیس در آن خلا فی نیست و در احادیث صحیح از آن نهی واقع شده است
 آن معصیت باشد و از آن که در حدیث صحیح از عایشه رضی الله عنها واقع شده است
 که از تشبیه بغیر از زحف داده اند ظاهر میشود که گناه کبیره است و اگر اعتقاد
 میکنند و خرم آرد که اگر سگیزد نجات مییابد و اگر میباید هلاک میشود کافر گردد
 باید دانست که مراد طاعون در اینجا وباست و مرض عام و مرگ عام در آنجا
 ذکر همه اقام شده است و طاعون و وبا یکیه است و در قاموس در باب الطون
 گفته که الطاعون الوبا و در باب همزه گفته الوبا الطاعون و کل مرض عام

و کذا فی الصحاح و سایر کتب اللغة یعنی مراد در احادیث از اینجا که بنی الطاعون فتر
 شده است و بامر من عام است و اطباء طاعون را تفسیر کرده اند باده سمیه که پیدا
 می آرد و درم کشنده را اکثر حادث میگرد و در زیر بغل و عقب گوشها و جامای نرم
 و سبب آن درم ماده ردی است که مستقیم میگرد و بوجوهر سمی که پیدا میگرد و از اینجا
 دم و انصباب الی آخر ما قال الاطباء و طاعون باین معنی اگر عام گردد نیز داخل
 این حکم است ولیکن مراد در احادیث مرض عام مرگ عام است بر کفایت که باشد مخصوص
 باین قسم است چنانکه احادیث آن شایده اند و از این جهت که طاعون باین معنی
 گفته و مخصوص این داشته و در سایر اقسام و بافتوای برخصت قرار داده بلکه آنرا
 واجب گفته و گفته که اگر نه برآید بکفر می کشد و این شخص بهر تقدیر عاصی است و اگر
 برآید حکم احادیث صحیح و روایات نصیه و اگر نه برآید بقول خود میگوید بر آمدن واجب
 است و ترک واجب عصیان است و در نهایت جزیری گفته که الطاعون مرض عام
 بحادث من فساد الهوائی پوشیده نماند که قول بحادث آن لغیا و هوا طاهر است
 و خالی از فساد میست چه در یک لایت و یک شهر و یک محله و یک خانه بعضی مست
 میمانند و بعضی هلاک میشوند با وجود عدم معاوجه و تدبیر و فساد هوا مشترک است بمیان
 و گاه پیدا میشود در بلاد که صحیح است هوای آن و طیب است ما آن و نیز اگر انقباض هوا
 در بعضی بر گزاند و زمین منقطع گشته چه در هیچ زمانی بعضی بلاد از فساد هوا خالی
 و گاهی جماعه و اعراس میگرد و که مزاج آنها صحیح است از دیگران و نیز اگر انقباض هوا بود
 در بدن در گرفته و مخصوص بموضع در بدن بنود و با جمله وجود آن در تحت غطاء
 قیاس در نمی آید پس حق آنست که گویند محض قدرت قادر مختار است و عداوت
 برینند و در ابتدا امتحان میفرستد تا صبر کنند و امتثال امر نمایند یا بصبر
 و در تحت و زنده تلقی الموت و الحیوة لیلو که ایتکم احسن عملا

چنانکه در حدیث آمده الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل و علی من
 کان قبلکم فاذا سمعتمهم فلا یدخلوا علیہ اذا وقع بارص و انتم فیہا فلا تخرجوہا منہا فرائضہ
 و در حدیث دیگر آمده الطاعون شہادۃ الکل مسلم و غیر ذلک من الاحادیث و مسکت
 مخالفان گاہی بقول وی سجائہ است و لا تلقوا یا ایدیکم الی التھلکۃ و این عا
 مرجع مواقع تہلکہ را و شک نیست کہ ایستادن در مواقع طاعون سبب التھلک
 در تہلکہ است و این سخن بعد از ورود وہی از قرار بعد از وقوع طاعون چیزی نیست
 اگر نہی در آیت کریمہ عام است و ایستادن در طاعون از افراد ایستادن در تہلکہ است
 وہی از قرار مخصوص آن عام است و اگر نہ از افراد است خارج است و ظاہر است کہ
 دخول در بلدیکہ طاعون در آن واقع است القای نفس در تہلکہ است فافہم و گاہی متک
 کنند و قیاس نمایند آنرا بر آمدن خانہ کہ در وی آتش گرفته است یا از اسخت کہ
 غالب ظن در آن افتادن خانہ است یا گر خفتن از تحت جدار مار مل و گویند کہ درین
 موضع بر آمدن و گر خفتن آمدہ است و گر خفتن از طاعون مثل آنست و این متک
 فاسد است چہ آن از قبیل سباب عادیست و این سباب وہمی است و اگر از
 کنند کہ ما تجربہ کردہ ایم کہ ہر کہ بر آید سلامت ماند کلیت این ممنوع بلکہ اکثر یہ نیز
 مسموع نیست اگر باشد همچون در ماخن فیہ ہنی واقع شدہ و این قیاس در مقابلہ نفس
 است و در آن مواد وہی از قرار نیست بلکہ امر است بدان و اقوی شبہ تسبیح است
 من القرف التلک است و این متک نیز باطل است چہ آن از قبیل تطہیر و شام
 نہ فرار از طاعون بعد از دخول آن تفصیل این سخن آنست کہ در مشکلات از حیثین
 عبداللہ بن یحیی بفتح موحده و کسر مہملہ بر وزن فقیر از حدیث ابی داؤد آورده کہ گفت
 یحیی بن داؤد مرا کہے شنید از فرودۃ بفتح فاء و سکون راء بن مسک بن مہملہ و آخر کان
 بر صیغہ تصغیر کہ میگفت گفتیم یا رسول اللہ نزد ما زمین است کہ اورا این گویند زمین

قریب است بجانب بحر ایل و آن زمینی در ولایت که زراعت و خراجی سال و غله است که سر
 اهل معیال خود از آنجا طعام می آریم و لیکن و بامی می سخت است پس فرمود آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بگذار از آنرا دور و در آنرا از خود زیر که از قرف تلف نیز آید و قرف بفتح قاف و را
 بلاد است در و بسیار و مفارقت و با زمین تب آورنده پس این روشکایت کرد از وقوع و با در آن
 زمین و فرمود آنحضرت که بگذار از آنرا که وقوع و با بسیار مهمل است از آن اجتناب باید کرد و این
 نام نیست زیرا که وی تطهیر و تشاوم کرد پس رخصت داد آنحضرت نظر بضعف و خوف از وقوع
 در و طه شرک حنفی و خروج از آن و ترک سکونت در آن نه آنکه و با واقع شد در آن و بعد از
 وقوع تجویز فرار و خروج از آن کرد و سخن در اینجا است که چون بشید در زمین و واقع شود در آن
 بیرون نیاید از آن و وظیفه در بلا پیش از وقوع احتراز و اجتناب است و بعد از وقوع صبر و رضا
 و تضرع و دعا بدلیل احادیث صحیحین مذکور در صحاح و منیع و مبنی از فرار و ترخیص است بر صبر و
 ثبات و حکم شهادت لهذا این حدیث در باب طیره و فال آوردن و طاعون و وبا و اعتبار شوم
 در زمین و زن و اسب در بعضی احادیث و وقوع یافته است و این حدیث از آنجمله است و بعضی
 گفته اند تطهیر و تشاوم هیچ جا مقبول نیست و منفی است و آنکه در بعضی احادیث ظاهر شود
 مراد آنست که اگر شوم میبود و امکان میداشت در این چیز می بود بطلایقه قول آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم لو کان شیء سابق القدر لبقه لعین و لیکن وجود ندارد درین شیا و نه در غیر آن
 و بعضی گفته اند که شوم در مرآت آنست که ناسازگار و بدخلق و ناسازگاری بوده و در سر آنکه
 تنگ بود و بد همسایه و بد هم او و در اسب که گران بها و حروص باشد نه آنکه شوم معنی بدشگون
 بود و گویا میگوید اگر باشد یکی از شمار اسب که مکروه می پندارند صحبت او را یا کسی خوش
 ندارد آنرا باید که بمفارقت کند از آن و از آن انتقال نماید و طلاق دهد زن را و لغو شود
 است تا برود از وی که است کذا فی الشرح پس معلوم شد که این حدیث در جای دیگر است
 تا آنکه گفته اند که این حدیث قرف و تلف است و او دست معارض نمی شود با حدیث دیگر

که در صحیحین و غیره واقع شده و گفته اند که فروقه بن مسیک وایت کرده نشسته است از وی
 مگر کایث یا دو حدیث و آن نیز از مردی مجهولست که شناخته نشده است نام وی نیز معلوم
 نیست که بحلی بن عبد الله بن شافعی است یا نه و در کلام روضه الاحباب که در آخر کتاب طریقی
 درین حدیث تکلم کرده خطی و خطی واقع شده است قد برسد علم دیگر نوشته بودند که طعام
 نوش که همراه میت میفرستند آنرا توان خورد یا نه کلیه درین باب است که صدقه حق
 فقیر است اگر گفته اند صدقه فعل اختیار نیز جایز است اما فتوی درین باب بر کرامت است
 اما طعامیکه بخانه میت میفرستند مخصوص بابل است که مصیبت زده شده اند و
 آنرا بطریق ضیافت میفرستند ظاهر است که جایز باشد و بعضی گفته اند تا سه روز مخصوص
 بابل میت است دیگر مرقوم بود که شخصی وصیت کرد که بعد از من بروج من حلوا و نان
 پنجه صلیحا بخورند درین ماده هیچ برک لازم آید یا نه این جزئی در کلی وصیت دخل است
 و وصیت علی العموم و علی الاطلاق جائز است و در کتاب مطالب المؤمنین فصلی در
 بر این نوشته اند و گفته فصل فی الوصیه بعد الطعام سئل ابو جعفر رحمه الله عن
 اوصی بان یخذوا طعاما بعد وفاته و یطعمون الذین یحضرون التفریة قلنا بخیر من
 انکث للذین یطول کثهم و حضروا من مکان بعید و الغنی و الفقیر فی ذلک سواء
 و لا یل للذین لا یطول کثهم و لا یبعد مکانهم و لا لالنایحه و نحوه فی جوامع بعد انتهای این
 تفصیل بطول مکث و بعد مکان ظاهر ایجهت است که گفت الذین یحضرون التفریة
 این مرد چون ذکر صلیحا کرده هر که باشد بخورد بر هر تقدیر صحت وصیت باطعام از پنجه
 مفهوم شده و اگر غلبان بجهت است که گفت بروج من بعض مردم میگویند که طعامیکه بنام
 یا بروج کسی میگویند مکره است و اگر بلفظ بروج من اینمغنی مقصد کرده باشد که صلیحا بخورند
 اما صواب آن بروج من برسد چه مخدور و چه لازم می آید و فی صدقه الاحیاء
 الاموات نفع لهم و همین است حکم پنجه در دیار متعارف شده است که بروج بزرگ طعام

می نهند که مردم بخورند و ثواب آن بروج آن بزرگ برسد اگر بلفظ اصدق گفته مخصوص
 فقر باشد و اگر بعنوان ضیافت کرده همه بخورند و اگر بدلیل قطعی ثابت گردد که این لفظ
 خرب نیست اگر چه معنی آن صحیح است آن دیگر است این لفظ منی باید گفت دیگر مرقوم بود
 که از احادیث معلوم میشود که عمامه در کفن نیست و در کتب فقیهیه قیل و قال بسیار است در بیان
 تحقیق حیثیت بر علم شریف روشن است که زیاده عمامه است آن بعضی متاخرین است
 تا ماخذ آن چه باشد و در شرح ابوالکلام میگوید و هو مرقوم عن عمر رضی الله عنه تاخذ
 مالک این حدیث که از روی مفهوم میشود که عمامه نبود ظاهر این حدیث است که کفن رسول
 صلی الله علیه وسلم نه ثلثه اثواب ثانیة بیض سحلیه من کرسف لیس فیها قمیص عمامه
 و تاویل این حدیث نزدیک آنکه قایل اند عمامه است که نبود در آن ثلثه اثواب
 قمیص عمامه بلکه زیاده بر آن بود پس مجموع خمس بود نه آنکه اصلا داخل کفن نبود دیگر
 نوشته اند که پیچروایت یا حدیث در ماده جواب نامه که برای میت می نویسند و بر سینه و کمر
 می نهند نظر در آمده است در حدیث خود هیچ جاد و نظر نیامده ولیکن بعضی کتب که
 جامع روایات قوی و ضعیف اند مثل مفتاح الجنان و غیره روایتی است که در کتب
 نقل از کفایه شعبی چیزی گفته که مناسبت با میغام دارد و قال حکم عن بعض المتقدمین
 انه اوصی الی ابنه و قال اذ میت غسلت فاكتب علی جبهته و صدره بسم الله الرحمن الرحیم
 قال ففعلت ذلک و رایته فی المنام و سالت عن حاله فقال لما وضعت فی القبر جاز
 ملائکه العذاب فلما اذکتو با علی جبهته و صدره بسم الله الرحمن الرحیم قالوا امنت
 من العذاب آنکه نوشته اند که هر که شب جمعه یا روز میرد از عذاب قبر مامون است
 ای مخصوص همین روز و شب است یا تا وقت حشر این بشارت مخصوص اهل ایمان
 است یا کفر هم شریکند بدان پوشیده ماند که در شکوة این حدیث مذکور است
 عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم میوت بوجع فیه

اولیة الجمعة وقاه المدفنة القبر رواه احمد والترمذی قال هذا حدیث غریب لیس بسناده
 متصل وسید علی نیز در جمع الجوامع از احمد و بیہقی و از شیراز سے در القاب و از ابن عمر الزاہلی
 و حلیہ از جابر آورده کہ میفرمود در جمعة خلاص گرد و از عذاب قبر و بیاید و روز قیامت
 و حال آنکہ بر ولایت ہر شہیدان ظاہر این احادیث در دوام است و المد علم و چون
 در حدیث مامن مسلم واقع شدہ کافر از ان خارج خواهند بود و ذلک ظاہر و گفته اند کہ کلمہ
 در اولیة الجمعة بر تنویم است یا شک و ولایت ظاہر تنویم است و المد علم و نوشته اند
 کہ شخصی گفت کہ عمل ما بر قرآن و حدیث نیست عمل ما برفقہ است بر وجہ لازم آید اگر این شخص
 این سخن بطریق تخفیف قرآن احادیث و اسقاط آنها از درجہ اعتبار و تعظیم و ترجیح فقہ
 گفته است کافر و مرتد میگردد و اگر با تخفیف میگوید کہ اصل خود قرآن و حدیث است و
 مجتہدین تطبیق آیات و احادیث بیکدیگر کردہ و نسخ از منسوخ شناختہ گفتہ و تا ویست
 کردہ اند و بالضرورت تقلید مجتہدان میکنیم و قدرت آن نداریم کہ سنباط احکام و شرع
 از کتاب و سنت کنیم و بر چیزی قرار دہیم ما را ضرورت است کہ اتباع روایات کہ از امامی
 تقلید آن کردہ ایم گفتہ و وجہ دارد فاسلو اہل الذکر ان کنتم لاتعلمون این جوابہا حاجی
 الوقت در وقت کتابت نوشت اگر خطای رفتہ باشد اصلاح نمایند و اللہ اعلم ۛ

الرسالة السابعة والستون وجدان البرد باستشمام الورد

المد ورسوله

س ز نسیم جان فرایت دل مرده زنده گردد و زکدام با عنی ای گل کہ چنین خوش است
 حق جل و علا دماغ وقت و شامہ حال ایشان را بہ نام عنایت و شمایم کرامت روای
 کرم خود تازه و معطر دارا و بطالعہ کتاب فتوح الغیب کہ کلام کرامت نظام حضرت غوث
 الثقلین است صنی المد عنہ و این حقیر سعادت شرح آن توفیق یافته بہتہ وقت
 خوشی داشت و تقریبہ در اینجا این بیت مذکور بود بریت عکس فی تو چو درین جا

افتاد و عارف از خنده می در طمع خام افتاد و در ذوق دریافت مصفون این بیت
 بود که مراد از می خنده می صفت و از جام و افتاد و عکس می محبوب و افتاد و عارف
 و طمع خام چه که بناگاه این گله که فرستاده بودند رسید و گل و گل برود و خیم شده و نشا
 افزا و مستی بخش وقت شد ایام بهار است و سودا چون در جوش و شورش باطن در کا
 در گوشه خانه و زادیه غربت در سر و است شاید که اگر غلبه پذیرد و تکلیف از میان ببرد
 و بیرون نیز افتد اکنون خود در پرده است تا که غم دل لفته ام در خانه باد یوار
 خواهم زواری بپای قتی فریاد در بازار ماه ادب و انگیر است و گرنه عشق واقع طلب است
 تا چه شود بجهت بپای قتی موافق وقت این سخنان از زبان آمدن معذور خواهند داشت
 و اگر ذوق دریافت معنی بیت مذکور دارند آنچه بالفعل بدیهه در حوصله وقت می گنجد
 اینست که مراد بجام دل عارف باشد که محل تجلی ذات حق است و با معنی آینه را بر
 آن استعاره کرده و افتاد و عکس می کنایت از تجلی حق است و تجلی چون بصورت
 روح عارف واقع شود موجب مرقه و محل اشتباه است که درین هنگام خود را عین حق
 میابد و در توهم اتحاد می افتد و طمع خام اشارت بدان کرده چنانکه گفته است رقت
 الزجاج و رقت انحر و تشار کلا و تشار بها لامر و کاناها می خمر و لاقح و کاناها می قدح لاجر
 رباعی از صفائی می و لطافت جام + بهم آنجنت رنگ جام + همه جام است
 نیست گویی می + یابد است نیست گویی جام + یعنی متحد آمد و یک جز نبود و وجود تیز
 از میان برخاست و این مقتضای حال سکر و بی تمیز است و حق معرفت نیست که
 بدانند و دیگر است و جام دیگر آن ظاهر است و این منظر و این مقام توحید شهود است
 که غلبه حال استغراق محبت چنین می نماید و آنکه توحید وجود میگوید همه
 یک میسند اند حقیقه و الله علم حقیقه بحال قال بعض العلماء من العارفين
 المتوحید شهودی لا وجودی و هو المهدی الاسلام

الرسالة الثامنة والستون جمع الكلمات العارفين من اجل صدق الوصف

الندوة رسول

بعضه كلمات مشايخ و نظر آمده که در سلوک طریق حق نافع بود اگر چه این حقیر را در آن
جز تخریر و تعبیر و تفسیر نصیب نبود و لیکن بتوقع اجر کتاب آن اقدام بران نمود و خود
حال اکثر توالیف برین منوال است و جز حکم خاتم بندی پیش ندارد مقصود نفع خلق
و ذوق وقت است قایل هر که باشد بکلیت گوید و مبین که میگوید ای عزیز بغیر حق محتما
نه گفته تا پشیمان نه شوی از حق غافل مباش تا شیطان بر تو راه نه یابد هیچ مغرور
مباش تا هلاک نگردی دل از غیر حق خالی کن تا راحت یابی در کار حق باش تا
کار تو ساخته گردد و در دنیا اهتمام اندک کن تا کفایت پیدا آید در دنیا دل یکسوی بلند
تا ندان زو نگردی کسی عجیب منکر تا عجیب مبتلا نگردی در تنگیها صبر کن تا فراخی
رو بنماید از همه نومید مشو تا امید بر آید ریاضت تا خلاص یابی کار با خلاص کن تا در جا
جزایابی دنیا محو تا دولت تباہ نگردد و قناعت در زنا از محنت برسی آزار کسے محو
تا آزرده نه شوی کینه بر کسے مبد تا د کینه نیفتی کسے را بحقارت منکر تا خوار نگردی
از جهت دنیا اندو گین مباش تا پریشان نه شوی قدر نعمت به شناس تا از تو
باز نه ستانند از همه جدائی کن تا بحق النس یابی عزم فرو محو تا امل کوتاه نشود و اگر
بسیار یاد کن تا دل بدین مشغول نگردد ترک گناه کن اگر نعمت حلال میخوایی توقع
از کسے کن تا غرت یابی فرو تنه کن تا به بزرگے برسی در خود مبین تا فرد نیفتی
از خلق غرت گیر تا بحق النس یابی شکر حق بجا آر اگر نعمت دین و دنیا میخوایی میر
مباش تا امان یابی با حق باش اگر عیش جاودان خواهی خدمت بزرگان کن
تا به بزرگے برسی صبر پیش گیر اگر عافیت خواهی خود را بحق سپار تا پشیمان نشوی
دست بدامن صاحب دلان زن اگر دولت خواهی آهسته رو تا مانده نه شوی غمرا

هیچ قدر منته تا بقدر گردی از اهل دنیا بر نیز کن تا دل تار یکت شود قناعت کن تا
 تو نگر گردی بمبت کن تا قیمت بنفیز آید بر حرف کس دست منته ما خوزه گردی
 رفیق از حق بین تا غره نشوی حریص مباش تا خوار نگردی کردار خود را قیمت منته تا
 با قیمت گردی در کسین بسین اگر معرفت داری از همه مفلس شو تا محبت یابی بدر بش
 تا در بکشد آید در بند چیزه مبش تا آزاد بشوی صدق طلب کن تا راحت یابی محبت
 نگار تا محروم نگردی سودا می کن تا در آن سود کنی خشم فرو خور تا راحت یابی
 مسکین باش تا مقبول شوی کار با خلاص کن تا عاقبت پشیمان نشوی اگر در کار
 کار دیگران کن و اگر بیکاری فارغ نشین با همه نرس کن تا از دشمنان خلاص گوی
 با همه کش تا محترم گردی بر زیر دستان شفقت کن تا رمانی یابی آهسته پیش گیر تا
 شیطان بر تو طفر نیابد دل بدست آرتا خشنودی حق یابی بسودا اندک پسند کن
 تا عیش بر تو نماند نگرود با همه آسانی کن تا بهر سی دیگران را از خود بهتر دان تا از خود
 خلاص یابی درستی بگذر تا در همه دشمن نشوی یا همه باش اگر مردی انصاف از خود
 طلب کن اگر جو از مردی حق را یاد کن تا دل ایران نگرود در ماندگان عدا در باب
 در نه مانی افتادگان انگذرتا در تفتیج سوی دنیا بسین تا کوز نگردی جز حق بینش
 اگر ایلمی خلاف ترک ده تا سلامت مانی از حکم خدا سر متاب تا عاصی نشوی افتادگان را
 در یاب تا دگریری یا با هر منشین تا تباها نگردی ترک لذت گیر تا لذت خواهی انصاف خود بد تا
 ستم کار نگردی آن کار کن که حق پسند دوان پسند که حق کند با کس ستیز تا ز کینه برهی آنکس
 با تو بدی کند تو با او نیکن کن تا قدر بنفیز آید بیدار باش تا در خانه دزد نیاید با چندان برگیر که مین
 رساند بقافله و که از هنر بسیار اند بمر طلب کن که دشمنان در راه اند سر برین در نه تا بر سر
 نخوری سر بیگن تا خاک خیزد یکا کن تا تمام شود خود خواه مباش تا محروم نشوی دوستی
 آن به که خدا ایرا باشد خجلی از سر نه تا بر سر نخوری با خود بر سنش تا عزیز مانی بنزد کی بر سر

مکن تا خوار نگردی در دریا فرو شوئی تا گوهر یابی جانزد و باز اگر صادقی تیر مارا بدست شواله دوستی قر
 خوار می بر طلب کن تا بره شوی اگر شمتی یک سودا کن تا سود کنی خود را به پیش تا خوار نباشی اند
 بهیوه از دل دور کن تا پریشان نشوی خود پسند پیش تا پسند نشوی در مالایه نشو تا زیان کنی
 گفت را شنو باش تا استوار باش نفس استوار مدار که در و غلوست پناه بحق جو تا خلاصیابی بدج
 کس مکن تا عاقبت نمیدان پناه حق گیر تا از شیطان برهی وقت دریاب اگر صرافی نقد را پاش
 تا طلاشی طلوع ابدل بردار تا محتاج نگردی حاجت بخیر حق مدار حاجت بر آید باکم شدگان پیش
 مگر که گم شوی باس انفس دار اگر بیداری نهاده در یاب اگر شیرازی بضاعتی خرید کن که حق
 خرید از آن همه حال برب باش تا ره یابی یاد دوست چندان کن تا خود را فراموش کنی کا
 باندیشه کن تا در زیان بختی از حق شرم دار تا در گنه نغیبتی از حق یاری خواه تا نصرت یابی کا
 امروز بفرود احوالت مکن تا بحسرت نمائی وقت کار در یاب تا کار تو ساخته گردد سر بر خیز
 نگذار تا در فتنه نغیبتی بریگان نگذار و ننگذار اگر غیرت داکر استحقاق گریز تا از دشمن خلاص
 یابی دل بهر اندیشه مبتلا مکن تا در نمائی یک صمت کن تا جمعیت یابی علم نادانی بخواه اگر دانای
 خود را گنگ ساز تا کر گردی شب بیدار باش تا بوی محبت یابی نفس در کار دار تا تراد کار نزار
 در و حاصل کن تا در مان یابی دست از گدائی مدار اگر چه بخواه داکر از عیب مان چشم بپوش عیب
 مشاهده کنی رنج باده اختیار کن تا بکجه سیر از خود با کس مگو تا گنج سیر از گردی زیان کس نمیشد
 اگر سود خواهی بکس باش تا بکس نشوی بخود باش چون با حق بشی صحبت با نیکان کن
 تا در نمائی از مبهیگان نشو اگر یگانه خاموش باش تا بری کار خود پنهان دار تا قیمت گیر باد
 خدا ترسانی کن تا عاقبت سود کنی با هیچ چیز قرار گیر اگر محبت داری سود و زیان خود
 نمیدان از آن سبب پریشانی دل بدست آر اگر میتوانی خود را بجای مبر تا بجای بری خود را قطره
 خود دان اگر چه دریایی با گلدایان بشین اگر چه بادشاهی و صلیه علی خیر خلقه محمد از جمیع

این دور تفعه اصل که از دستخط خاص حضرت شیخ اجل محدث دہلوی قدس سرہ بنظر رسیدہ
برعایت نسخہ مکتوبات تبرہ و تیمسنا و خیا ثبت کردہ شدہ

مکتوب شخصت و نہم

عاقبت بخیر باد ہر خیز و میخوہم کہ چہ سبب بآن دل بند بنویسم حیران می شوم کہ
چہ نویسم جز دعای خیر دارین کہ نصیب باد احوال این فقیر همچنان است کہ
معلوم ایشان است و مجمل آن اینست کہ احمد مد علی کل حال و لغو باسد
من حال ابل النار تغیرات و تبدیلات کہ در احوال خلق حادث است معلوم
شریف است - آرزو میکرد کہ کاشکے ایفہ دار کہ در تہا میسر بودند اگر چند
در دے ہم مے بودند چہ مے شد و چہ لازم مے آمد خیریت شمام مطلوب است
ہر جا کہ بشید از جانب میان نور الحق ہم خطبای مے آید کہ جامع شکر شکایات
است مے زان یار دل نوازم شکری است یا شکایت پوشکرا از
حق است و از نفس خود شکایت + اللهم ملک الحمد والیک المثلک و یک
الاستغاث و انت المستعان بارے انچہ متوقع است آن است کہ از دعا
بقای ایمان و حسن عاقبت فارغ و خالی نباشند و العاقبتہ باخیر

مکتوب مفہیت دوم

مے درد اگر غم کوہ بجاہ افتادہ است بہ معشوق دل مورچہ ماہ افتادہ است
این واقعہ سخت براہ افتادہ است بہ درویش لہش پادشاہ افتادہ است
چہ گوید و چہ نویسد کہ بزرگان حیرے نگذاشته اند کہ حاجت کفایت نوشتن

مانده باشد کس باید که آن را بداند و کار بندد بر سر فقیر بارها افتاده است
 که جزو سے تعالیٰ آن دشواری مانده اند آسان کرد و رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا
 مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا إِنَّكَ
 مُوَكَّلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۵ عاقبت بخیر
 یقین آن منہ زند باشد کہ من ترا دوست میدارم و از نیکان می شمارم
 حق سبحانہ تمام نیکی های دین و دنیا بنقد وقت تو گرداند و عار نیست
 کہ از جمیع آفات و بلیات محفوظ دارد و جمیع کرامات و برکات محفوظ
 گرداند و زیاده برین طاقت نوشتن ندارم شمار و کار شمارا بخدا سپرم
 والسلام - فرزند دل بند بجان پیوند محمد صم رافستادم تا کہ
 چند گاہ دیدہ بحال و کمال او روشن گردند .

منت خیر

فہرست کتاب المکاتیب و الرسائل الی ارباب الکمال و الفضائل

غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح		
۲	۳	ساخت	ساخت	۱۱	۹	شرقیہ	مشرقیہ	۲۲	۳	ما فقرا	با فقرا
۶	۴	صاحب	با صاحب	۱۹	۱	طریق	طریق	۲۳	۱۸	ہدایات	بدایات
۱۹	۸	ثواب	ثواب	۲۰	۲۰	آورد	آورد	۲۴	۱۹	کنم	ز نیم
۲	۹	الاغترار	والاغترار	۲۰	۱۹	محکم بستی	محکم بستی	۲۵	۱۹	کنم	کنیم
۸	۱۰	مجازاۃ	مجازاۃ	۲۱	۱۱	استدلال	استدلال	۲۶	۲۱	کنم	کنیم
۱۹	۱۱	خالف	خالف	۱۳	۱۳	ذکر عیوب	ذکر عیوب	۲۷	۱۱	راہ زنی	راہ زنی
۸	۱۱	تربیتہ	تربیتہ	۲۲	۳	حفظ	حفظ	۲۸	۱۳	شکر	شکر

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
واحد الحسن	واحد الحسن	۱۲	۲۶	الیس منه	الیس منه	۶	۵۵
بلیس المحرقه	بلیس المحرقه	۱۳	۲۷	از	از	۱۹	۵۶
واللهایه یحیی	واللهایه یحیی	۱۴	۲۸	قضی	قضی	۸	۵۷
اسم	اسم	۱۵	۲۹	واللهایه یحیی	واللهایه یحیی	۹	۵۸
قدماو	قدماو	۸	۳۰	است	است	۴	۵۹
که زحره	که زحره	۱۲	۳۱	برغایب	برغایب	۱۴	۶۰
بزید	بزید	۱۲	۳۲	و باخیان	و باخیان	۱۱	۶۱
فریب	فریب	۲	۳۳	کیاست	کیاست	۵	۶۲
نتوان	نتوان	۲۱	۳۴	حکیم	حکیم	۱۴	۶۳
بالظوار	بالظوار	۱۰	۳۵	بقضا قدر	بقضا قدر	۱۳	۶۴
پادشیت	پادشیت	۱۳	۳۶	و زانت	و زانت	۱۷	۶۵
شکر	شکر	۲	۳۷	برایشان	برایشان	۱۸	۶۶
فقر	فقر	۴	۳۸	جبروت	جبروت	۱۸	۶۷
صله	صله	۲۱	۳۹	شریطه	شریطه	۱۱	۶۸
وذوقه	وذوقه	۵	۴۰	دمی	دمی	۱	۶۹
تحریم نظر	تحریم نظر	۱۸	۴۱	داحال	داحال	۲۱	۷۰
توجهات	توجهات	۲۰	۴۲	قدیمی	قدیمی	۱۸	۷۱
خیر	خیر	۵	۴۳	انک	انک	۵	۷۲
والرسول	والرسول	۱۵	۴۴	روزگاری	روزگاری	۱۳	۷۳
باصدای	باصدای	۹	۴۵	نخاسیم	نخاسیم	۲۰	۷۴
غلبه سلطنت	غلبه سلطنت	۱۱	۸۸	الیس منه	الیس منه	۶	۵۵
اقتضای	اقتضای	۱۲	۸۹	از	از	۱۹	۵۶
ظاهراً	ظاهراً	۱۳	۹۰	قضی	قضی	۸	۵۷
در ترک	در ترک	۲۱	۹۱	واللهایه یحیی	واللهایه یحیی	۹	۵۸
کرده	کرده	۳	۹۲	است	است	۴	۵۹
باید	باید	۹	۹۳	برغایب	برغایب	۱۴	۶۰
آید	آید	۱۳	۹۴	و باخیان	و باخیان	۱۱	۶۱
روقبصو	روقبصو	۱۸	۹۵	کیاست	کیاست	۵	۶۲
یسیر	یسیر	۲	۹۶	حکیم	حکیم	۱۴	۶۳
یسره السد	یسره السد	۵	۹۷	بقضا قدر	بقضا قدر	۱۳	۶۴
الطاعات	الطاعات	۴	۹۸	و زانت	و زانت	۱۷	۶۵
فروع	فروع	۱۵	۹۹	برایشان	برایشان	۱۸	۶۶
الله الیه	الله الیه	۹	۱۰۰	جبروت	جبروت	۱۸	۶۷
حاضر	حاضر	۱	۱۰۱	شریطه	شریطه	۱۱	۶۸
حصر	حصر	۹	۱۰۲	دمی	دمی	۱	۶۹
الاصطفا	الاصطفا	۴	۱۰۳	داحال	داحال	۲۱	۷۰
مالوس	مالوس	۱۳	۱۰۴	قدیمی	قدیمی	۱۸	۷۱
شناسی	شناسی	۱۸	۱۰۵	انک	انک	۵	۷۲
لذات	لذات	۱۹	۱۰۶	روزگاری	روزگاری	۱۳	۷۳
نه بینم	نه بینم	۴	۱۰۷	نخاسیم	نخاسیم	۲۰	۷۴

صحيح	غلط	انگاره	صحيح	غلط	انگاره	صحيح	غلط	انگاره
وقت	قوت	۴ ۱۳۰	زود	رود	۱۳ ۱۱۹	وگا	بار	۹ ۱۰۱
نغم	ولغم	۱۹ ۱۳۱	برفت	برفت	۱۳ ۱۱۸	و حجب	حجب	۴ ۱۰۰
اند	ماند	۱۳ ۱۳۳	منع و	منع	۱۳ ۱۱۷	صدق	صدق	۱۵ ۹۹
رسول	الرسول	۱۹ ۱۳۴	منی کند	منی کند	۹ ۱۲۰	العافیه	العافیه	۱۲ ۱۰۲
امر	آمر	۸ ۱۳۵	دل نه	داح	۷ ۱۲۱	و حبل	حبل	۱۸ ۱۰۳
تماشاگاه	تماشاه	۷ ۱۳۸	که آن بقای	و بقایت	۱ ۱۲۲	جان	جا	۳ ۱۰۴
عداوتی	و عداوتی	۱۷ ۱۳۹	توجه طلب	توجه طلب	۱۷ ۱۲۳	چنانچه	چنانچه	۴ ۱۰۵
فرموده	فرموده	۲ ۱۴۰	بتدبیر	بتدبیر	۲۰ ۱۲۴	الباردالی	الباردالی	۱ ۱۰۶
و معارف	و معارف	۱۲ ۱۴۱	عبودیت	عبودیت	۲ ۱۲۵	لیسر	لیسر	۱۴ ۱۰۷
مسئله	مسئله	۱ ۱۴۲	العافین	العافین	۲۰ ۱۲۶	بان لذهین	بان لذهین	۱۸ ۱۰۸
فالله	فالله	۹ ۱۴۳	این	ابن	۱۳ ۱۲۷	کجاست	کجاست	۴ ۱۰۹
آنکه	آنکه	۱۳ ۱۴۴	می فرماید	میفرماید	۱۸ ۱۲۸	ضعیف	ضعیف	۱۶ ۱۱۰
خل	خال	۱۳ ۱۴۵	تدبیر	تدبیر	۲۰ ۱۲۹	الارض	ارض	۲۱ ۱۱۱
و تمام	تمام	۱۱ ۱۴۶	کرده	کرده	۹ ۱۳۰	نیک	نیک	۵ ۱۱۲
بازگردد	بازگردد	۱۱ ۱۴۷	خدمت	خدمت	۱۷ ۱۳۱	عیای	عیای	۱۹ ۱۱۳
بی شایبه	بی شایبه	۲ ۱۴۸	بحجر	بحجر	۲۰ ۱۳۲	رانند	رانند	۵ ۱۱۴
باریس	باریس	۱۰ ۱۴۹	منقه	منقه	۲ ۱۳۳	قطری	قطری	۱۶ ۱۱۵
دور	دور	۷ ۱۵۰	مشور	مشور	۱۹ ۱۳۴	و مدت	و مدت	۲ ۱۱۶
بکند	بکند	۱۳ ۱۵۱	مرکب	مرکب	۸ ۱۳۵	برچه	برچه	۱۹ ۱۱۷
اتفاق	اتفاق	۳ ۱۵۲	ثابت	ثابت	۱۳ ۱۳۶	عبادت	عبادت	۹ ۱۱۸

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
آرام	۴ ۱۹۹	آرام	۱۰ ۱۹۹	می کردیم	۱۰ ۱۹۹	می کردیم	۳ ۲۲۵	نهید	نهید
المبین	۱۵ //	المبین	۲ ۱۹۹	الحاج	۲ ۱۹۹	الحاج	۱۰ //	از جایی	از جایی
وصول	۳ ۱۹۹	وصول	۱ ۱۹۹	مقادیر	۱ ۱۹۹	مقادیر	۲۰ //	تمامی	تمامی
مارا	۱۹ ۱۹۹	مارا	۱۹ ۲۰۰	الاسلام	۱۹ ۲۰۰	الاسلام	۱۹ ۲۲۹	خوابم	خوابم
خالی	۱۵ ۱۹۹	خالی	۲۰ ۲۰۱	الفسخ	۲۰ ۲۰۱	الفسخ	۵ ۲۲۹	منود	منود
حاق	۲۰ ۱۹۹	حاق	۵ //	باعلا	۵ //	باعلا	۲۲۸	وکار	وکار
قطع	۱۱ ۱۹۹	قطع	۱۰ //	دلائل	۱۰ //	دلائل	۱۹ //	باشند	باشند
همان	۱۲ ۱۹۹	همان	۱۴ ۲۰۲	آخرے	۱۴ ۲۰۲	آخرے	۱۰ ۲۲۹	نسبت فوق	نسبت فوق
نبض	۲۰ ۱۹۹	نبض	۵ ۲۰۳	وسعت	۵ ۲۰۳	وسعت	۱۴ //	براه	براه
شرائط	۳۰ ۱۹۹	شرائط	۸ //	العذار	۸ //	العذار	۱۹ //	تسلیم	تسلیم
جزر	۱۱ ۱۸۱	جزر	۱۸ ۲۰۵	ارفضل	۱۸ ۲۰۵	ارفضل	۲۱ //	که ماده	که ماده
بالله	۵ ۱۸۸	بالله	۲ ۲۰۶	استاد	۲ ۲۰۶	استاد	۲ ۲۳۰	ذهنی	ذهنی
فروع	۱۴ //	فروع	۳ //	شمار	۳ //	شمار	۹ ۲۳۳	ازاز	ازاز
ترا	۹ ۱۸۵	ترا	۱۹ ۲۰۹	من که	۱۹ ۲۰۹	من که	۱۹ //	منی	منی
چنانچه	۲۱ //	چنانچه	۴ ۲۱۴	نکبار	۴ ۲۱۴	نکبار	۱۸ //	وارادتی	وارادتی
فرمان	۱۱ ۱۸۹	فرمان	۱۰ ۲۱۴	زود	۱۰ ۲۱۴	زود	۱۹ ۲۳۷	شهر	شهر
لله	۱ ۱۸۵	لله	۳ ۲۱۸	بم	۳ ۲۱۸	بم	۹ ۲۳۵	جلاء	جلاء
لله	۵ //	لله	۸ ۲۲۰	ع	۸ ۲۲۰	ع	۱۹ ۲۳۶	وقوله	وقوله
ذیل	۱۰ ۱۹۹	ذیل	۱۲ ۲۲۲	در طبیعت	۱۲ ۲۲۲	در طبیعت	۱ ۲۳۹	مزوی	مزوی
جذب قلوب	۷ ۱۹۱	جذب قلوب	۱۴ ۲۲۸	محدود	۱۴ ۲۲۸	محدود	۲ ۲۴۱	با ایمانیان	با ایمانیان

نسخه	غلط	صحیح	نسخه	غلط	صحیح	نسخه	غلط	صحیح
۱۲	۲۳۹	تدبیر	۱۸	۲۹۹	ارسله الی	۲	۲۰۸	عن الملاحظه
۲۰	۲۳۲	از کفر	۱	۲۹۳	یعفو	۵	"	فلما
۱۹	۲۳۵	باب	۳	"	خلال	۶	"	وینس
۸	۲۳۶	دل طلب	۱۸	"	یسبح	۲۰	"	الشیخ
۵	۲۳۷	وبرزبان	"	"	بنارو	۱۱	۲۹۹	اضطر
۰۶	"	ادب رفیق	۱	۲۹۷	وحدن	۱۳	"	المتکبرین
۱۷	"	بقابلعد	۶	"	النسخه	۱۲	"	ولا
۲۰	۲۳۸	ماننداره	"	"	فرغبت	"	"	ولما کن
۱	۲۵۰	لگوید	۷	"	تشرده	۱۹	"	ولیعدها
۳	۲۵۱	بصیحت	۱۲	"	متعف	۷	۲۸۱	والناس
۷	"	الخمسون	۲۰	"	الایمان	۸	"	"
۳	۲۵۳	کر کرد	۵	۲۹۵	صبرتم	۱۲	"	المحبین
۱۷	"	می یابد	۶	"	لشرط	۱۵	"	للاعتبار
۲	۲۵۴	آنرا	۱۳	"	یوجدانه	۱۷	"	والاشتغال
۱۰	"	اذکر الله	۱۷	۲۹۶	واشاره	۴	۲۸۱	تدعو
۱۸	"	نقصان	۱۸	"	فی الحدیث	۱۷	"	متبرکین
۱۳	۲۵۷	وصله	۴	۲۹۷	نه طور	"	"	فینا
۴	۲۶۰	از	۵	"	شهاد	۱	۲۸۲	تنقیح
۱۷	"	لا ابالی	۱۸	"	وصیته	۲	"	لم یضیقو
۵	۲۶۷	فرماند	"	"	الادی	۳	"	الحق

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
نابشی	باشی	۵	۲۸۱	فضای	تضای	۱۷	۲۹۱
تلمیذ	تلمیذ	۱۱	"	فلاح است	فلاحت	۱۵	"
والیکم	والیکم	۱۳	"	متوجه	ومتوجه	۱۹	"
طرقیم	طرقیم	۲۱	"	می شنود	می شنود	۲۱	"
حصولت	حصولت	۱	۲۸۳	فانی	فالی	۵	۲۹۲
فَاثَرْنَا	فَاثَرْنَا	۱۰	۲۸۴	جرّا	جرّا	۱۷	۲۹۳
شوند	شوند	۲۱	"	برای وصل کند	برای وصل کند	۸	۲۹۴
آنت	آنت	"	"	جزی می خواهد	جزی می خواهد	"	"
جاریج	جاریج	۱۲	۲۸۵	در وقت است	در وقت است	"	"
ولعادی	ولعادی	۱۸	"	دست بد	دست بد	۲۱	"
و بانکار	و بانکار	۱۹	"	باشند	باشند	۱	۳۰۰
فاثرنا	فاثرنا	۲۱	"	راست است	راست است	۸	"
عواریه	عواریه	۲۰	۲۸۶	نظر که تا به	نظر که تا به	۱۵	"
الاهنیة	الاهنیة	۹	۲۸۷	و در زک	و در زک	"	"
عواریه	عواریه	"	"	بگذارند	بگذارند	۱۹	"
اداز	اداز	۱۰	"	را نگیینی	را نگیینی	۲۰	"
غبطه	غبطه	۱۱	"	دو قه	دو قه	۸	۳۰۱
یقبطه	یقبطه	۱۲	"	کارا	کارا	۱۸	"
فَاَصْبِرْ	فَاَصْبِرْ	۱۹	"	بیا من جز	بیا من جز	۹	۳۰۲
یعنی و یقیر	یعنی و یقیر	۱	۲۹۸	جای خود	جای خود	۱۰	"
				بنویسد	بنویسد	۱۸	۳۰۵

نقط	صحیح	نقط	غلط	صحیح	نقط	نقط	صحیح
۱۹	۳۰۵	خداوند	خداوند	۳	۳۱۱	اکثر	اکثر
۲۰	۳۰۶	یوست	یوست	۴	۳۱۲	بجوهر	بجوهر
۲۱	۳۰۷	دو صحو	دو صحو	۱۴	۳۱۳	وا	وا
۲۲	۳۰۸	عزالت	عزالت	۳	۳۱۴	متکنت	متکنت
۲۳	۳۰۹	تو مرا میخوانی	تو مرا میخوانی	۱	۳۱۵	خراجی	خراجی
۲۴	۳۱۰	بست لذیذ	بست لذیذ	۲۰	۳۱۶	الشرح	الشرح
۲۵	۳۱۱	ورم	ورم	۳	۳۱۷	طیب النبی	طیب النبی

خاتمه لطیف

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانه این کتاب مستطاب منظور نظر از فی الالباب یعنی مجموعه مکتوبات
 شریفین سند المحدثین سید المحققین ذریع العارفین قدوة الکاملین برگزیده جناب باری حضرت
 شیخ اجل ابوالمجد عبدالحق محدث دہلوی البخاری قدس سرہ شکر شکر و شکر است
 کہ بر یک ازان کتابی است حاوی مسائل شریعت و جامع فوائد طریقت حسب فرمایش مولانا
 الفضل اولیٰ مولوی محمد انوار الحق صاحب حق میرثنی رزیدنی رحمتہ تانہ سلمہ اللہ تعالیٰ
 در مطبع مجتبیٰ فی محمستان علی واقع دہلی بزبور ختم تمام محلی گشته مفید طالبان دین

استہار

یہ کتاب بموجب ایکٹ بست و نجیم شدہ ۱۸۶۶ عیسوی درج رجسٹر ہو گئے کوئی صاحب
 بدون اجازت حق قصد طبع و نشر نہیں
 المشہد
 محمد انوار الحق عفی عنہ دہلوی